

صنایع کون و مکان فضل خلاقیت و تمدن و زینت
بعنوان این کتاب و فصل اول و دوم و سوم

چون این کتاب یکی از تفاسیر صوفیانه است
در بیان حقایق و اسرار
مسلک المستقیمین
در بیان این طبع و مضمون و احکام
در بیان این طبع و مضمون و احکام

مطبع این طبع و مضمون و احکام

ПОЗВОЛЕНО ЦЕНЗУРОЮ С.П.БУРГСЪ 20 МАЯ 1902 ГОДА
ТРИО-ЛЕТУРЪ В.М.ИЛЬИНА ВЪ ТАШКЕНТѢ

بسم الله الرحمن الرحيم

محمد سید نبی فی اعدا	محمد سید نبی فی اعدا
خاوری هم در حسن	خاوری هم در حسن
اندر ایسکه تافت انور	اندر ایسکه تافت انور
کرد کاری قطره آبی	کرد کاری قطره آبی
ذات پاکیزه و پاک	ذات پاکیزه و پاک
لا اله الا انت	لا اله الا انت
یا شاه انزل بر قضا	یا شاه انزل بر قضا
که کرد او در آتش	که کرد او در آتش
شمع را که کرد در آتش	شمع را که کرد در آتش
او بهر هم او کل و کل	او بهر هم او کل و کل
بلکه بخت او می کردن	بلکه بخت او می کردن
بچین صناعتی که در	بچین صناعتی که در

بسم الله الرحمن الرحيم

ان توانا که کرده و	ان توانا که کرده و
کشت آن نفس که جسم	کشت آن نفس که جسم
فادیه که جیب از کوه	فادیه که جیب از کوه
آمدن علم علم شرم	آمدن علم علم شرم
ان حکیم انزل حکم جلی	ان حکیم انزل حکم جلی
کردی زمین طوفان	کردی زمین طوفان
ان قهر بر که ماده کرد	ان قهر بر که ماده کرد
دید اقوم لو طر افوج	دید اقوم لو طر افوج
توجه ساز ملک دنیا فخر	توجه ساز ملک دنیا فخر
آسی که پادشاه حلیل	آسی که پادشاه حلیل
صالح الوعد انده	صالح الوعد انده
و او را بعد خلق طاق	و او را بعد خلق طاق

آن عزیز که در بی تو
گرد بر صدق ماه رخسار
کرد او رو و نوبل آورد
اش حن و خوش طبع بود
حکم او شد سیاهی پا
او بغیر زندی شد فضل
کرد نمازاده با بی لقی
بطن مایه مقام او بود
یار صحاب که مصاب
چراغ صحت کرد او
و او مار بلطف خویش
شکر و کبر ز صبر او
و نزل مار قهر زد و تاب
مصطفی کف در معراج
از رسول فرود آمد
زین همه که او آید
از کله این نعم سیاه
لطف و در بر این کار
صلوات ای برت

گرد و حندن هزار ماه
شاخ حال طفل که بود
راه موسی خارق عوین
تحت فرمان یک کین
گرد لطفانی بر او
و او پیغام سهری طفل
سید صالح الحضور
چهل وزیر هر روز
تو کن نعمت حق از خود
شکر حق صبر او
و میان لایق اسلام
گرد از دست جبین
بغض یک کین آن
یعنی نعمان با دست
گرد مار از اهل سنن
بهرات صفت نیاید
نیست ممکن بیان آن

نافع عرض عرب کبیر
ابن عدین بنیاد فوکل
او بد او بی گون نار
خواب این نام منصوبی
خود و صبر بر رخ با الو
فکر با یقین دید آره
والله ش چهل کس
بچنین از ننگ نکل
رحمتش از حد مایان
بنیاد و مسلمان کرد
هم شینیم در کتب
پرو چنار کارش کرد
شکر و بگردت جلد
شکر و بگردت از خود
نعمت هم دانوی کین
آنچه از بهر ما میا کرد
شکر و بگردت ز غلاما

لشاه جمیع نیکو چه
سوخند و از این
میصد و صلب علی
میتند و جلیب ری
بار خود و یاد کرد و بی خود
غم نخوردی ز شوق کینه
کرد و قدرت است
وار و میان سبزه
همه فی عقل نمایان
جنس و کبر نکرد
زین سبب بر کتب
و دست او چهار بار کرد
و او مار از این غسانی
گرد مار از اهل خود
و ز کین صفت ندان
و جهان کس نماند
گرد و بگردت از فقر
همه کمال و مکمل کرد
ره نمایند از کسبی
عمران تر ز ما در دست
با و بر روح خستند
مقصود عالم طفل
کی تو اندر صف او یک

فی لغت النصلی علیه و سلم

و اصف او است اقصا
همه بودند کان علم
رتبه هر چهار شرح طراز
ای خدای احد میم
ای نگارنده زمین
ای نماینده فرج صل
اورسد بانرا ز فتنه بود
زین جهان فتنه و غیبت
گر کند زهرم آن پاک
روز که آسمان در
ای چنین کرد و آسمان
در حساب وضع نکل
خصما آید از جوان
چون بگردت غم زمین
همه شمشیر ترا بر
گرد و آسان با کین
گرد و بگردت صفت
دل حق ابلطفی
دل آن اول بر
ارطعام و قناعت کرم
از امور شریعت کرم
شکر از تو که ما میم
و معنی که عالمان

لیک اعلان چند در
و مینشان که در
مناجاة بکرة قانی اجات
خالق آسمان بفرم
و از ایمان نمان
از خطای بند تو
تو امان کن از کین
منزل ما کور غیبت
سینما جمال کرد و جا
شود از غیبت قیامت
و ای جان عالی
عقلما از اهل ما نهاد
اید انیم ندای کیر الیر
پر دهای عیون زمین
غیر از این اندر یاد کرد
و ای جان آدمی غافل
تو ممکن و فری مخرج
لوح تو فری که ما کرم
گرد و بگردت از فقر
زین سبب بی غیبت
کار ما را کن زیاد کرم

صلوات ای خرد کل
با و بر چهار بار رسول
و بر بیان توحید صفا با تعالی
ای مفضل بر روز جزا
ای ترجم کننده زین جلد
ملک آید با مژگان
حاقی حال سبزه و بی
جسم جانها حد بحال
گر نباشی تو کور کجای
پاره پاره فرود و در
خلق عالم شوند کجا کرد
وضع جرح مجال گفتن
ملکان عذاب آید
ان حجم از شب بکار
کویند سخا و کولان
از همه سخت همه شود
یا احمی کتای دیده ما
پیر و حضرت بی کرد
کار ما را فتنه بر طبع
و در کرد آن خود فری
قامت ز لسان تقوی

با و بر جمله نبی و رسول
ال صحاب و دستار رسول
در بیان عقیقه آید باز
ای تکلم عطا کنند
رحمت بر آن همه
فصل ایمان با کین
چیت حد لعینک لای
دو فرشته بر ال آید
و ای جان بر مساکین
گو بهای زمین و چو
شود و حضار جمله کرد
از تو بگردت نهضت فی
و ای جمال و مینار
زیر او بی زبولیک
تنه نکل کنند و ما
ترس شرم زوا احد
بدرستی به بر عقیده ما
دور کن از بول نامرد
زهر کن در دو غم اسطخ
بمنای قریب کین
هر چه طبع از ان همه
خبر شریعت که کین
شعری خلافت و ابر

که چه معصیت بر تو شکر نقصانی ز مانی مثل مخلوق چشم جان لا یزالیکه لامکان ابتدایش نه استیانش علم و قدرت بود پس فکر با بدی بقدرت بصفا تیکه داده اند	شکر ایمان بود در حق در قدیمی او کمانی نه هر چه در عقل کن نیست چیزی خطا حاضر و ناظر است در زبر کله او چه کرد علم و قدرت سر است یعنی از پیش که تمام نیست چیزی علم او هر چه در بسته اعمال مثل تعلیم آدم از آسمان بمدرخت قدرت او چونکه او از صفا خلق لایموت لایزال بود حاجت عالمین از او در زبر کله او چه کرد تحت فلق میان بر چرخ بلکه از قدرت قهرمندی بی جهت مکان بی مانند لقد از دست زبان بگم صرفی نموده است هست قایم بر حق	لم نزل لم یلد لم یولد بنو و حضرت خدیجه بی جهت مکان بی مانند بشک عیون کل شی تخم ایمان بنده او فکر در اوج بناید کرد مصطفی هر که بر سر که قدیمی بودی این علمی بی صفا خدا خلق چنین هر چه بس و علم غیب خاوند هست قدرت کبریا نیست بیکه کار و بقا زندگی همه از او بریا هر چه در خلق است از تو همه از او خدایان شکر است یعنی هم پست طرقه این ای برادر بلکه او در انصاف او بداند نمون تو دور نیست خالق سحر ز تو وصفا نیست از خاوند زین کرد و مقام او چه	لیک از الفاظ و حقیقت هست فعل کنی و این از صفا کنی اراد چون نیست که کرده علم هر چه گفت آن باید هست کنی بی نقص اوله و خالق فعال عباد خلق افعال بنده او عذری اختیار بی بند هر که بود معصیت توصیای که مختلف انجین ز و از هر چه قبل ازین شرح این در شماره جلال او چه در بود خلاق مملکت بجما کرده اند این چونکه اصل عقیده این حقیقت ایمان بی نقص این سخن بود و حصول علم باز اقرار بر بیان کردن لیک تصدیق قلبی آنچه تو فرقی با هدایت هم کرد و در یاد کم ایمان
---	--	--	--

در قدیمی او نشان بس بود و در کلام نیست کنی بی اراد علمی این سخن کرده یعنی کنی بی نقص همه باشد با خالق بطریق ایجاد ور کند شر عقاب می نیست صفا خضر زان فرستاده راه نما بر بزی که جای بر خط بنده ر اختیار بی میتواند و در این اتفاق همه است اکثر عین نشان خود باسوال او جواب واند اس مخفی نیست من جان و در سینه او در هر حال هست از آنچه میدهد بنده را غیر مثل تصدیق قلب از ویالین بنده	در نفس کلام سخن من تعالی را برین زود غاری که است بعضی معنیش دیگر فصل تخلص سخن همه اطلاق فعل از باشین اختیار بنده خیر سازد ثواب می چونکه از بنده نشود چونکه جان بود صفا مثل ما عی را برین لیک در قول گفتن هر که بنده در اول یعنی در آن عمل شود این صفتها کافی با که عی را برین	معنی او با حاد این بود چه صفا بی اراد است حکار معنیش نیست اراده فکر بر ما تو می شاید اهل سنت کرده اند بنده ر اختیار بی بنده سخن آن متوکل رافع کنده حکم که از همه صفا کامدین با حکم پادشاه هست از خداست که در افعال بنده قابل او براید از جانب نمی آید اهل سنت نوشته اند	لیک از الفاظ و حقیقت هست فعل کنی و این از صفا کنی اراد چون نیست که کرده علم هر چه گفت آن باید هست کنی بی نقص اوله و خالق فعال عباد خلق افعال بنده او عذری اختیار بی بند هر که بود معصیت توصیای که مختلف انجین ز و از هر چه قبل ازین شرح این در شماره جلال او چه در بود خلاق مملکت بجما کرده اند این چونکه اصل عقیده این حقیقت ایمان بی نقص این سخن بود و حصول علم باز اقرار بر بیان کردن لیک تصدیق قلبی آنچه تو فرقی با هدایت هم کرد و در یاد کم ایمان
--	--	--	--

در بیان ایمان و حقیقت

وصف ایمان بی و آنچه آمد از این فصل تقریر میکند اصل ایمان عطا آنچه از بنده مطلق آنچه در آیت لیز و آیت	بجز اول و صفت بعد ازین که در عقاید قلب استغرق مان فرض باشد همه نیست مخلوق کجا عمل او نیست نقصان
---	--

لیک اعمال سببای بود بنده سازد و تعالی چونکه حق اختیار خدای تا حلالی خفاف نشد نیت سلام بیکر از بر جد ای کس نیت که در ظاهر حضرت و سزا شکر و واجب نامستقیم چونکه در ستوار افرام کل نفسی که بنده بود که بر کار است که مقلد شکرند که در همه اوقات ملاک عالم غیب استند از کل شریک بعض ایشان در حق صف و کسوفی و حج تا رسولان حکیم کتاب آن کتابیکه از بر او در بیان فضل ایمان همه نزهتای مرصود همه کوشش کسان بودند یا فتند انهم رفیع مقام شرط کردی رسول کتاب	نور ایمان خود زیاده کم در جان یاوه کرد و روح کردید و فعال عجب نفس ایمان از و زیاده معنی پروریدی این که لفظش جدا بود یعنی این بود که قال الله خویش را موهبی سخن تک با بیان خود نمی گوید شربت مرگ چشیده بی حال نفسی معتدل در بیان ایمان در کل بنده خدای لایب نه ان است و صفات نزد و عو جل مقرب تر هر که نماند که در فصح استان از موه راه سند همکس این بر نام چونکه برین بر است از کبر و صغیر معصومند باک از بخل که برین بود و حق الهام حضرت علی بر نبی شرط نیت ایجاب	وزیر ایمان یاوه سلمت هر که سازد اگر فعال مؤمنی که کبر کرد است لیک است آن او کبر صد او است ایمان پاره ایقبا و کرد بر نور کاندین محبت اولی بهین عقیق و زین شکرند اگر چه عایم هر چه جان او از بر چونکه آید حال کس همه در طاعت اوند نیک کلمه خال از باقی بکتب آنکه غیر خلوق بر رسولان خود اوستاد قبل ازین در وصف سبب میشود و مانده عام ترند چون و آنکه جنگ کند آنچه در شان وقوع است از خدا آنچه یافتند همه بودند و خطایی بلکه تبلیغ با کتاب	هر که این اندام است مستحق عقاب میگرد لیک استوار او را شدن حال کس ایقبا و خضع او سلام لیک از خدا قلب بود و در آن اندیش هر بقید بدستی بر دخی احد اجل غیر حق نمیدانم تسبیحی بی حال خود فتوش سستی پس است ایمان با بند فارغ از نیت مال فرزند که چه بنده مؤمن کاری همه او کلام میزد خبر از امر نبی او داد باز و بجانب آن کرد زان کتابش است همه انسل او خاکند همه ذرات بود خطی سر موی نماند که لیک فرق در رسول میکنان نبی بر او
--	--	--	--

پرسو خود نبی خطان فصلت زود است جان آن بر لایق می هر یک کاندین جا و امر است صفت اینها پیش افضل انبیا معصوم از هر ماسجد و قضا ز آسمان تا کجا که بلکه در یک نفس بود بست بر حق چهار بار یار اول که صادق است بعد از آنکه شمع صحیح بعد از آنکه کمال است آنکه بر جا مصطفی شد جمع مهاجر انصار مصطفی که در حق اختلاف کرد میان بود حق جانب علی که خطایی در جهاد شکرند بحمله افرام خاصه آنکه شیخین او ابو بکر صادق باز بر فاطمه حسن	رسول است بر نبی نزد و نوبت ارسال افضلند از همه انبیا کف در حق ایقبا و نبی زان که گفتند از لایق حضرت مصطفی بود مشیت بود و کلام خدا به همه قایلیم بی شاه چونکه در قدر و در او ابو بکر این صحاب عم عادل بن خطاب پسر عم مصطفی س از انصار کانی همه اصحاب سید مختار است هر یک از ایشان لی از ان جهاد و قصه گشت خط و در جهاد مستحق کی تو است بعض یکین از ایشان کافور لعین و این بعد عثمان بعد از ش نشان کوهین	آن رسول صلح اول نزدیک بی بجای بچنین است عازان نه که بر آدمی نایب مست فانی شده از او مشک بل صدق بهم قضای ای ایمان فلک خطه عرض کعب لعنایات حضرت علی بعد از آنکه غیر ایمان بعد از آنکه مجمع لهر هر چهار نذر و خطی بعد نشان خلیفه قال همه ما کند باک نیانند نیت خلاف صحیح بودن جهاد ان کفنی او میرا و میره و خطی در نشود جهاد او هر که سازد یکی از ایشان باصحاب مصطفی عبد الرحمن طلحه زینب غیر از اینها نیستا خوف	بوده نشان کوهین که نزدیک بخاکبار نبی افضل از عامه فرشته بلکه کمره ترند از انعام غیب است کفایت شب معراج اول و در حق بجز آن خبر بود و شهادت بر او قدرت خدای بجد بود هم سپیدی زانکه بودند و در او است فاضلین او این معنی امیر حق عثمان خلیفای محمد عربی نشانی روح عالم عادل با وی راه امت است زانکه نبودن حدیث تقری با معاوی یعنی گفت بجهت خطی سیکی ده ثواب با او است بر جهاد کردن بدخل بر قطع رس بوعید رسیده ای خبر بنده این نبی خوف
--	---	--	--

در بیان القاب چهار بار عطا

همه صحبت نبی است شد خلافت پس از نبی بودش حسن بن شاه که چه کثرت در شکر بحد و شکریت است ما اطاعت کنیم اصل نیست شرط امامت درین ادعای منجوع چون کرامات او گشت خارق عادت است لیکن قبل از نبوت باشد از منجوع اصحاب خارق بر کسی که نیست و ایمان باشد او مطیع یعنی آن مویز اصل در وی شرع اگر برهوا شده بچند کمران پیدا نمی فرمان شرع را بیتا لطیف منجوع باز آن کمران تا انجام عارفانکه چون چو شیشه باز بچند کوه اندیشه کارهاشان خلافتی اند	مکشی بودشان مکر بحدیث نبی جو کمال بعدش ما با معاویه زندگی چو چهار دریا شرط باشد در هزار نام حکم او با او تو شرع شرط کردی شرعی بحدیث نبی چون انجم	هر یک داخل کمال کنند سال پس از نبی گرچه بودی معاویه گرچه نبوت مکر و درین امرتن راز هر دو صل گرچه او با او تو شرع بلکه در شرع شرط او است مسح مویز هم ز ادعای	ایح ارق است واندین مشرف کورانی تو که امتان معجزان این که است حاصل است از معانی غیر منی دو سز و نقطه برین شرع خوردنش و کر و دوریا همه برین نشون شیا خوشین حقیقی خوش لیکن معنی او خلط خوشین را کند عارفان بجمله تمام کوشید از لونی کند یک باز و درین حق شرطی	لیکن درینا و طبع است ختم و وقت آن چهار کرم از کبار صحابخت شایدین سخن حدیث بنده و اول کرده بر هر شرع و زمان آن زمان بر جان بالغ و مسلمان مثل امل بدع نبی و بر این حدیث منجوع یعنی فهم کن که منجوع وان کرامت که شرط مثل فرعون یا مرعاج باشند شخص عارف از فرود رفت لذت ساز و از سر کس با نبر زن طلاق و مسلمان خوشین را کند عارفان مایل مشهور است کفته آید جا بهلان خارج دین مصطلح است هر که شرع زده در شرع فضل خود که نبی است از تکالیف نبی است
--	---	--	---	--

در بیان کرامات و ایما که است

قبل از نبی روح که چو کند این به طبع است هر که با این عقیده در بند ایح یک از مفرین رفع تکلیف نبی است گفت تا یعنی در ابرار پشت پای اول بود بنده تا قوتی ایا بد بنده تا قوتی کار شوه یعنی از سرش تا خوشین از شرعی تا و اگر نشان ای نفس میکنند کاری تا انجام اوندار و چون ای خوشین فعل چنین کرد شکر نشانه نبی با هست جمع ضابط مرشد ارشد بلا شیا توان سخن بوضفا منکب شمش را در کبان قبح او بیان به بند او است هم خدایه کوشش بلکه در کشف چه بسید	طاعت ما کنون است این الاصل شرع با طاعت منکر آتیض او است بنود بسیار مقرب زوند نجان جانان چانبی جماعت است از حیف با هم میروی نور طاعت زیاد تر هر کس ترک او بر اثر طاعت خوشی از زمین از برای طمع نه از زمین فکر آنها نیاز مند می نهند منشا نهم سرفروش مکر در این بل مشایخ همه بودند بر مولای رهای ما با حق قراب الطرک اصح اهلین چه ایست من کجا وصف آنجا بکنه جنان من جوی اولا سار حقا و در عمل و علم امورش چو کند در شکر او خدا	هر که قال این سخن با بچنان فرود نسال هر که منکر بقبل صحبت بخصوص آن که نبی وقت آنکه ماند از پیام مقصی که بخادمی سر بچنان نخت منقود از رسول که هر حق است حسنا تیکه میکند ابرار باز بچند اهل عیب ز کثرت اجلقه انداز خواندن نشان تعلی هر کجا زاهد است صوفی کار با یکدیگر مستون باز این را گفتند قبا و ایمان بر و رسول خدا از رسول و فرج قال که جسم زبان نبود انقدر بیکدیگر است هر کس که در خفا کیف کس نه اند عقیده او هم بکشف کس است کشف اگر بر نور او	و من خاص و اهلین با حقا و آورند از جناب بچنان کافرت طبع خاتم انبیا جیب خدا کوش اورا رسیدن مصطفی را از خود جدا بجماعت او اطاعت کن بعد موعظ طاعت نبی سیات مقربین پیدا شده مشهور و زمانه ما نی و طنبو و جنک بود کردن نشان نبی عیان دوره بو حنیف کور است بلکه از چهار بیرون با و بر چنین قلب قلا با دم جل جلال است از جمیع علوم مال مال تا بر و جزا بگوید زو در شکریت حراست هر که درین خفا کیف او مسلمان هیچ نیست اهل حق که بکشف است کشف ازین شرع باید
--	--	--	--

از کمال شایسته خبر به ترا زو که گشت آمیخته حوض جوی بودست بست در شرح یک لیل در بهشتین با دو کوزه آن هر طیکه جبر گدازه هست زنجیر آفتاب چونک بی از حضرت علی اوجواهد وی برای شرح اورا در اوستم میدر ایند مناقق کفا بعض از مؤمنان اند کر چه معصیت نش هست چرخش خال بهمن آفتاد ز بر بنده و درین شرح بچینف که شرح بود ند به عباد کردی طی آن شنید یکی از لیل گفت چو چو کوزه گفت و پاره می گفند گفت چو با جفا عمر با جان بگیم این	لطیفش همه بنده خدا سود و حال بندگی گروه صاف بی ایتناک همه کوش حوض و موهبت تا او در رخ بر از دود ز بنیاد ز اهل طاعت نیز حد کس در پاید میشد با تکلف طاری هست باقی با لوح قلم بطریق خلوه اندزار میداید موجب کور و متکبر و ستایش بعقدان فی بوم ملک	روز خوش بود ترا ز حق او بعلوم قدیم میداند نیت ساین سخن خدای لیک طایلی او آز صراطیک و صفی مؤمنان اگر گزند چون شفا و معصیت نار و جنت که حالیا هر دو قی بود با مریضا عس کرسی لوح قلم نیت کفره نافع فاید لیک سوغ و مقلد اندزار هر که اندر بندگی و صفی نامرود سرا	منکر او است با کرم بنده را هم بوزن منکرش که است با بل العجل اصح لیا کوز باشد از سلف بگذرند چو برق آواز لیک آنهم با فلان هست با فلان بنو این دو از طرف هست باقی فاش کرد بلکه هر دو معذرتان کرده باشا اگر چه بعیایات نام وصل کس نمیدانند بدستی بر خدای بخصوصی بر او اعتقاد اول نقد باید سوق لغزش خطا گفت حق چو می بیند تو چه سکوی و جواب لب صیرت که زید رحمت حق با جفا و اندازنها اول
---	---	---	---

و بر بیان مختصر کردن مختصرا

در شرح سوای معلوم پاره که نکته است شاید خلق را انقدر فهم عفا و است غیر ازین رکنا لیک از فرغ جا کر چه آنرا احاطه از دلایل اعمال کر چه اشکال حرف پرسش کردن سامع بر شرح وقی البصائر چونکه من اهل خدمت شاه درشتن تعصب سخ هر کی نه خندان تا که گفتم در بیان نام پاک مبارکش جذب استغنی زان محل شرم با وجودین زبانی تا کند پاک لالازاو آن مساکن و اسلمی	طالب شرح مصطفی کفین من با نه تحقیق مناظره علم سیده را جان شیرین ای متقی در عمل اوم حاکم نهفتن کره این سخن من بگویم اول و بر بیان نارساییهای مضاف ما فیها سخن خواج میرزا مان تو هم غم بالا گفته شد یا هم صحبت پای تا سر تمام مک برک رفت انک از حال شکارم نه روی بدین نقش حیف جان کنده	در یکی علوم موجودند فهم در بیان شاید این اوم در جواب نوشته شد زین سبب بکروا و انچه نظمیکه کره استاد عمر ساز و مساع ینتاز این سخن جمع عیوب اولیهای من یعنی نایب و خود در طعام ناکصال از رعایت یعنی آن وضفشان به توقف یعنی زین ول سکنیم آن او چه گند جانان	چون نخواستند نشینند بنوعی صورت عفا و عوضای بود نکشود بقول صد و آیات از ویلش کویم آنچه هست کافی چونکه بلکه لیک زود اذن کویم از این یعنی اذوق و او سلطان بی رخصت نیت و سبب بلکه از گردک سنگ قیمت
--	---	---	--

گر چینی رنگ برآمده
ای چراغ چشم جان
در دو عالم خدای یکتا
قرب که بر شود منال
با تو گویم نفسی بچند
مقصود از خدا که عمل
بدرت بگذرانند بچند
مثل من عام نام تمام
از خداوند خویش اگر
تو تری خدای ترش
دور بودی صفت حق
امنیاک که نشسته اند
بفقیری تو خوش فایز
هر کی از دهای او
چون نمیزد او در
شاید آنهارا بخود
خواب بر سختی دل
جامه که نه بصد
نعمتی نیست با که و بار
صحبک مندانند
هر که در این بندگی بود
مادر و خواهر و برادر
ای سرور کلبه پر

دوام میده ز عیان
در بیان نصیحت فرزند ارجمند
لوح نوبت در کنار
معدن حق در قبول
زنده جان ادا تو
معنا خود کند اصل
تو مکن زینهار بشکل
بختگی پیشه شاخام
ساز از هر دو عالم او
بنده رساندن او
بصاحب با خالق
همه بود فعل کس
خائف ز کار آخرت
بدرت تو نشان
عاقبت نک از بر او
منصبی بگردنت
بهر از صد بر او
از هزاران لباس
هر که از نعمت قناعت
هر باشد در حق آن
مرده پندار زندگی
ورود اویت من
به بدر تو نیست تا

اگر نماند عیانت
ابری فی دین مانی
در ضمیر تو هر چه خواهد
گر تو بنده بجان گری
بدرت بنای شایع
من بینا و در بند
خدمت اهل شرع
علم او کبر عمل
صحت اهل صدق
بگفت بکوی قناعت
بندگانی که نشاند
اقرابت که صافند
عکس کرد تو دین
کا زمان خود بر ملک
تو همی نور چشم درین
خوش بینی کنی بکوی
کف بر این جوهر
گر تو مایه بی آری
و دل هر که در حق
هر که زین در بند
هر که از در عشق
و پند بدین کوش

باقی تا فرق من
خوشی قلب مبرمان
دولت آن بخت این
برساند خدا من مقصود
حلقه باک سمار گری
تو مکن عمر خویش ارضای
تو سر بند خویش ابر بند
زینهار ای عزیز بنده
و ایام کار کار کمال
هر که از اهر سبب
تا توانی تو نامردی
هر که از کس طمع
همه در خدمت
تو مردم شغال
کرده از مقام و توان
عاقبت مار منصفان
بر بود از مهری شاهی
بهر از شکر ریافته
طلب از این خط طیار
خرد کا دست هم او
بست اختیار کرد با
او دست خصم از
تا توانی لبان

بجانی خود مشغول
خوشین رفیق مکن
ساز اویم بان
غیرت کن کن این
سر مشم تو سیاهی
خوونکه داره فعال
ای که قمار خویش
مانده قدش دور اگر
مهر قلب بنور انداز
در طوق سلوک
باطعانت نشو
ویدول ندوخته
اخطورت بنانه
نات به بخت طویل
شیخ بودی کار
با وجود شریعت
متوجه این کوی
تو که غافل از نصیحت
کو چنانکه در تعاقب
خود بچو و در کوی
سید خواجگی ای
همه از خوش از تبار
تجد و نظم خویش

از شریعت من
جان شیرین ای مکن
دو دوشی بگویم بنزل
بمقام علی برویست
و ایام این بودی
بندیدار خود مشغول
میکنی زنده صفای
میشو مهندی بخلق
تو که او عالمی
تو جانی در طلب
چون بازی خفی
بری چون احد جمید
چون جزو امر
بلکه مشکل کند
چند روز بر سبب
شایه از آنکه در
بمضد دل ملغذ کرد
کرده کوری عقاب
از جوش ساری
بلکه می این کان
بلکه هم صحبت ساز
همه کس شنید کفری

هر که از سر کیم
انکه خود را با
بهرل شو ملک
حق تعالی که عادل
حق تعالی را بسبق
بالتکلیف زان
لطف حق تو هم
مانده هر منده
بوده بی در میان
سزنا کرده آن
ناکشه بخدمت حق
ناکشه زحمت رو
شمنه این بچشمه
آسمان آبی
مثل معیکه با
بچنان شایه
حاصل و آن
می مانند آن
از برای عزیز
آن قایل که
یار بد بدز ما
ورنه خود مرد عانی

در بیان بعضی نارسایهائی مصنف
از خداوند خویش
عال از او مبین
کرد که این خست
خود غمخورست
تا بر وفراق
روز خوش کند
دست بسته میسر
توی به سما می
می کنی در صحیفه
تو جانی زود و غیر
بهر آن بکش
بری چون بک
چون بی مقام
کون خیز از ای
از سلوک شیخ
نظر فکر را با
میتواند روح
از خدمت کس
سویبان بر
چون می یار
خزنی را بسبق
برسدن ترا
خود خوان تمام

شده بنائی که بر مسلمانان گفتن لا اله الا الله اغنیاء از کوه بعد از آن هست این سخن در حق و آنچه فرضیکه تقاضای بعد ازین می شود بول نماز بخداوندش این بنابر و بعد مایه که بر کذاوند معتدل اگر مسلمانان از برای نماز وقت پنج سوق شیطان نفس را او تر با چه شیوه باورد مصلحت سعادت نماز کوهر هم را که بر سینه ای بر او بر آید بنگر حکیم گرانه وقت انکه مثل محمدرضا است متفق فرض کرده اند چون انحصار این امام کر چه افعال و بجا باشد ایجاد این امرین خدا این فرض را اولاً و ثانیاً بعد ازین با او کوی سخن	در بیان اینکه بنای مسلمانان علم توحیدین بود بعد از آن روزی که حضرت خزروی بنده کوفین منکر کن فرقتی کر بخواند خدای بی نیای بعد ازین جمع کرده کر و سلطان درین بچه که برای خوانی نشی از چه رو بخروج شهر مدرا خدای عالم نیکی او دانی ای بهرین جهان است نما صورت احتیاط گفته از کی و اندین بنسخن دقیقه نگاه وقت شفقت کما فی حدیث معنی بن کلام الی جمع یکباره بعد از کس نکرده فرضین علم توحید بیان کرده مصلحتی که سخن حال جامع اگر بیان نبرد از سخن کس بفکر کشف لیل نماز بلکه این سخن بیاورد سهر زمان سخن جانی بند را بجان کن از بطریق نماز در امام اول تقوی با اول نماز کر چه بنده تمام خواه مومن علم یا ای توفیق حال	بج نوع توحیدین بعد توحید توحیدت نماز بر کر استطاعت یکی از مومنان مکر کفا انچه لابد است آوردیم انذورا اگر کبار گفت وی جان تا کس ممکن حد او را خدای و ایلیا رحمائی که شی بر اندر مومن قهر هم قیامت امر پروردگار جانی تا نکرده بحشر نموده انچه دیدند و بیان چنگ سوار حوط اند لیک شهادت و تمام در جوار علم غیبت غیر از مثال غالی هر که است کرده خوانند او در برون اختلاف است بکس نمانی تو چه نصرت هم قیامت فرات است اول توفیق را بیان
--	---	---

وصف بر یکسان را از طهارت شد از نماز کر چه از عالمان با کس مقتضای نیکه راه انچنین میوه به نعتی و عمل الیه حجتین معامله و بیکر سوختار زان صحیح از شرح لیک لفظ صحیح و بدین میدانند فتوی بر سخن توانند خلاف این نهی از حج بود امری در سوره توحیدین بس همان خبر آید قول ما بعد حجت یکتعالی مقتضای آن مگر آنکه انچه بر ناس کر نیاید معارضین با بهترین کتابها هم فرضیه و لفظ اول یکو و این دو صحیح است تا توانند بنده جان جایز آن صوابند	خواب و در محل و یک اول شرط آب پاک بود در بیان مسلمة و احکام او معامله و بدین حرف و به حدیث هم بخا عمل الیه هم بودین انچنین خبر ما سالی بر تقاضا کند لفظ صحیح تصرف نیکه خبر او صحیح کر چه اید فی حق این یعنی این مقتضای آن یعنی آن خبر آید نقل این سخن از یعنی از بهترین متحبت کردن سخن جمع آید قیاس سخن کرده باشد اول قیاس بعد ازین عمل بود کتاب اول و خلاصه لفظ هم فرضیه و قیاس صدایات با جلالی نیز جمع سازند بنده علیا شایقی گفته است	اول شرط آب پاک بود در بیان مسلمة و احکام او معامله و بدین حرف و به حدیث هم بخا عمل الیه هم بودین انچنین خبر ما سالی بر تقاضا کند لفظ صحیح تصرف نیکه خبر او صحیح کر چه اید فی حق این یعنی این مقتضای آن یعنی آن خبر آید نقل این سخن از یعنی از بهترین متحبت کردن سخن جمع آید قیاس سخن کرده باشد اول قیاس بعد ازین عمل بود کتاب اول و خلاصه لفظ هم فرضیه و قیاس صدایات با جلالی نیز جمع سازند بنده علیا شایقی گفته است	در حدیثی از حال بود پیش گفتن در رکعت اختلاف و این است یقین و ان علیه است و علیه اعتماد هم میداد هم سوالها بر ظاهر و به اول کتاب نظر مضمون صاحب را کرده یا صحیح یا منافی اینها یا صحیح است یا نه جای که از برای سخن یعنی است و خبر صحیح کر تردید بود و نه است کر تردید بود و او کس پس از اخبار اجماع میدانند فتوی را سخن یعنی از مقتضای لفظ کتاب کر چه بیرون بود سخن بعد ازین دو شرط را میداد لیک از طریق تقوی متفق و عمل نمی آید در وقت ترک کرده نزد او فرض را بجا آورد
---	---	---	---

نزد ما هم صوفی بود
 کسی و فطرتش بود
 روشن حکم خلق این
 مذہب غیر او میندوید
 طاعت حق هر آنکه
 مردور بندگی بود
 مثل آنکه زنا و فریب
 و تخلف میان این صحاب
 جمع نماید لقب است
 آید اندر وایت سخن
 و رحمت تفاق نعمان
 چون بتقدیر از روی
 قول صحبت زنده غایب
 صحبت هر جن که بود
 نزد مهور عالمان عظام
 این نکر و درای موی
 بن خطاب عادل
 لغت کرد و بعد عادل
 اینکه ساز و نوبت بود
 فوق او چون موی بر لب
 بود امکا که ذکر کرد
 این روی رخ او بود
 مسح باید چه باید

نوبت ای نوبت شد
 نیست جان بر مالک
 مد از وقت کار این
 و خطای می همان
 با تفاق نماید کرد
 چون از زمان شرح
 خوانند اندر غرض بود
 بوده با وی از رو کتاب
 فتوی برین مقام
 یا امین بود طرفین
 طرفین اصطلاح است

این بود جمع کردن
 اگر چه در صحبت با حق
 چونکه اندر فروع مذہب
 لیکن در اصول مذہب
 مذہب دیگران و خطا
 مگر آنکه مذہب است
 نزد صحاب است
 سخن هر که هم سخن
 و تخلف کند کار
 یعنی سخن علی بن
 یا امین صان

کتاب طهارت در بیان صحیح

خواه صحبت است با حق
 طهارت بخوبین بود
 یعنی صحاب این چهارم
 یک دلیل بر مذہب
 گفت اصل کلمه کل
 مانکر و در میان کل
 نوبت ای نوبت شد
 تا بریزد فقیهین دانی
 این صحیح است برین
 بعد صد البته از او
 این روی است

و طرف حق یکدیگر است
 جمع کرد و اعاده بود
 و صواب همان خطا
 همه این نوبت خطا
 نبود هر که در همان
 بنوا امکا اینک که جمع
 بر حسن فعل اینها کرد
 باشد امکا جمع کنند
 که در قول قبل است
 حضرت یوسف بود
 اسم یوسف در آن
 نام آنکه کتاب طهارت
 فرض باشد در دو هم
 گفت تمام الصلوه
 ای و حال آنکه حدیث
 خوانند با کوه صوفی
 قبل ازین سخن میگوید
 در صحابه غیر از آن
 شدن روی تا در آن
 و حل شدن این
 بتشریح با این
 که خرج شد از آن
 هر که خطا کند است

شافعی گفت صحیح
 به چنان حال عقل است
 و رو و دستها و پا
 تا رخ شسته با فرما
 اینکه گفته با اعاده
 شافعی گفت چه بود
 استعاش سبیل
 آنچه در هر زمان کتب
 در پدید غیر سبیل
 پای شخص برید جان
 دست با برید با آن
 نزد نعمان در محمد باز
 دست اگر شل بود
 که بر اجرت و در آن
 اصبع دست با منضم
 در خلاصه سن سبیل
 سر و بعضی از طرفین
 گفت بود برین
 جمع آید ز آنچه می
 و صلوه فقیه مسعودی
 رو و دست که جمله جمع
 نتواند سجده رفت
 مین که روز فراق خمر

مراحت فی احوال
 مع از جنها و رفیق
 تا بر نفس بهر شست
 اصح قول نزد حلی
 دار و اینجا اول هر باز
 مثل موی مسح سبیل
 و نصایب و همه قایل
 کرده شد در خلاف
 و اگر کردند بر آن
 و خلاصه بیان مضمون
 و بعضی نماز ساقط
 ز چنان شخص است
 مقصد همه است
 میزد و در بیان مسخ
 فرض است خلاصه با هم
 نیز و چند نسخه آورده
 بتعموی است
 مولف است چنان
 نمی راجع بود المرحوم
 گفت خیر الانامه
 حق تعالی سجده فرماید
 حال آنکه خداوند
 بر آن حال نه بود

هر جا و با تفاق بود
 شافعی گفت عقل است
 باز شود و دست از او
 بهر آنکه اعاده
 مسح برین سبیل است
 قول مالک بود غایب
 شستن بر روی با مسح
 قول مالک کس با مسح
 معنی غسل است
 مانده با اگر جاری
 آن است مانده
 نزد یعقوب بعضی از
 رو و مالک در سوار
 شافعی و در بیان
 قول است لغت در
 تنگ است برین
 بهر آنکه خلاصه
 پاره مردم که حل و
 که در سجده اگر جا
 وای جان مردم
 مولف است که مانده
 بهر موی کند که
 بهر موی کثای بند

نیک است اگر در شافعی
 میکند و کثای بند
 مع آنچه هر نفس صوفی
 نیست از آنکه
 ربع گفتن ز صحبت نعمان
 هر چه از او بود همان
 بعد مسح بر نفس
 اینقدر برین بود
 معنی مسح را است
 شود از آنکه غایب
 نیست حکم شستن و
 میکند از صلوه را با
 ترک طهارت میکند
 از صلوه فقیهین مسعودی
 تا کن در روز خوار بود
 فرض باشد حکم او هم
 در کتاب است
 جاقی است با عت
 گفتن است مشافعی
 مولف است در زمانه
 تا هر موی چو نره کرد
 که بهر کثای بند
 اینقدر میشود شستن

وای چنان نامتیب
 ایضا تفسیر کرد
 مشوق غره کرد
 شرح سلطان الفضا
 آنچه اندر وضو بود
 نیت تمییز کرد
 و صلوة قیمة دعوی
 بعضی گفتند وقت نماز
 این سخن در مدینه
 ذکر شد در کتاب فقه
 و استسنا چون در اینجا
 آنچه صد الشریع کرده
 بعد برود است
 هم شورانین نامی
 بنهاند آن گرفته
 بعد از آن است
 بود با نجاستی نظیر
 و تا مالکی انانی
 که نباشد می نمود
 و در شب هر یک از نماز
 و در وقت هر یک از نماز
 بعد از آن مضمضه
 بالکلیه فریضه میدادند

بزرگان میکنند کوه
 کرده ازین فعلها بد
 در گرفتن پدید میگرد
 کوه را این غنیمت
 در وضو نیت
 تمییز بعضی فرض نمودند
 بعضی گفتند قبل از بعد
 بعد در قاضی صبح
 نیز در چند نجاست
 بعضی گفتند قبل از
 اینچنین در شریعت
 نیز در وقت صبح
 و حسب آنکه بیاید
 تا به مرتبه آن
 تا به نظیف
 است لازم در آن
 یا نظیر فلان نباید
 و شوی باک قبل
 بعد میازون
 کرد ما را طاهر
 است از شستن
 حکم برستی نمی دهند

عمر سه روزه کند
 که در وقت کند
 کا در نماز اگر
 در بیان استهای وضو
 هر سه روزه
 شامی گفتند امام
 کی بود وقت
 قبل از بعد از صبح
 هم بر چند استدی
 چون طهارت کند
 بعضی گفتند بعد
 چون بگرداند
 لیکن با ناظر
 یعنی آنکه شام
 دست مینی بیکر
 اینکه گفته در کتاب
 افقه وقت قبل از
 بکی که در وضو
 اوست آورد
 آنچه نایک در وضو
 خواهد آمد بخوابد
 و کتابها به وضو
 است شرح و قاری

از خدا شرم می خرد
 تو بعضی از یاد
 هر وقت فصل وضو
 از عذاب تر بود
 بلکه در کتاب
 فرض بود نیت
 بعضی گفتند قبل از
 چنانچه در وقت
 می بگوید خود تمییز
 غسل آنند و استهای
 اصح است هر دو
 غسل آن چون در
 نیست ممکن است
 ندرار و لیکن
 و در وقت سایر
 که نجاستی ظاهر
 کرد و شرح
 است نجاست
 بعد از آن قصد
 خواهد آمد بخوابد
 اینچنین در وضو
 نیز در چند
 است شرح و قاری

بوضو مامور
 و کتاب خطبه آورده
 تا و ما جمعا
 باز تکلیف
 و کتابها
 گفتند که در وقت
 آب بر مرقه
 دو سوم از آب
 بود امکام
 سخن با وضو
 و است با یک
 اینچنین بود
 آنچه اندر کتاب
 هم درین
 گفتند که در وقت
 بود امکام
 است است
 است شرح
 و خلاصه
 لیکن به
 آنچه باقی
 اینچنین
 مسح ازین

کتاب آیه
 شرح او را
 است از شستن
 است و از غسل
 بعد از آن
 نیت با
 میکند
 این تکلیف
 بلکه با
 گفتند که در وقت
 گفتند که در وقت
 است که
 فرض گفتند
 بعد تکلیف
 نیز بعد از آن
 در کتاب
 بعضی
 آنچه در
 پاره و کتابها
 می بود
 میکند
 است بی
 شامی

شامی گفته
 مضمضه
 آب بینی
 هر که سازد
 یا در زیاد
 هم درین
 با اول
 هم خلال
 اصح قول
 قول عبد
 آنچه در شرح
 چون بود
 است از
 لجه با
 نیز از خلال
 لیکن تکلیف
 شامی گفته
 است که
 و آنکه
 کند از
 طس هر
 آنچه صد
 می بود

است که از
 تا خلق
 مسوی کند
 ظلم کرد
 اینچنین
 از فتاوی
 جمع خشک
 است
 در کتاب
 گفتند که
 گفتند که
 صورت او
 ختم خضر
 سال از
 میشود
 بعد از
 بلکه مالک
 خیر از
 یعنی تا
 یعنی تا
 بلکه در
 بر امامان

شنا و لغت صحیح رتبه	سه گزشت است مشاوه	در صلوة فقیه قوی	اجتهاد و فقه فرمودی
تیر چار بار بزرگوار	کرده اند تعابا یکبار	یک دلیل و کربار شده	مسح همچون تمم آمد
و کما خلا مشبهت	گفت تا مشیح رتبه	سنت مسح سر زخم	ابتدا ساز و مقدم
نیز از صلوة مسعودی	اجتهاد و فقه فرمودی	سر زخمی ز قند سخ	نیت حاجت و کشتی بگر
انجین در بریدن طفا	نیت حاجت اعاده بگر	قول بعضی اعاده مینا	هر چه احوط و بجا مینا
انجین است آن در اول	یعنی نور مدینه است	مالک این اولیة	هر که اوج بود مینا
و معنی که عالمی است	در لایری سخن گفتند	انچه صد از زبانه کس	عضو اول آخر استند
هم درین باب شرح	از مصنف بگردانده باد	گفتند میان سخن	نشو و منتقل بخیری او
باز از اول وضو تا	می باز و تمام و بجا	همه جمع سخن است	راه تقوی موی تبارت
از خلاصه از مصنف	یا و کرده آن بر سر	و لکن غسل اعضا	بلکه شرط وضو مالک
بر سر وقت مضبوط	یا علیچه از وی الاور	در نما نوشته اند	است بود مضبوط
و به کز آن هم او	یعنی عبد العاجین است	در صلوة فقیه مسعود	گویم آنچه آمده فرمود
ظاهر است از علیچه	منکر است آن ملاحظه	بند در قاضی بلا	سخن از امام عبید
هر بار یک منکر درین	قبل باید جوین درین	در فضول عباد و زده	نقل از این مقال او کرد
بلکه هر بار چهار بار	مثل کفار قتل باید کرد	انچه در جامع الدین	نیر در حدیثه تعیین
نیت قاضی تمام	بست و اگر وی او	که مسواک است	چونکه آن است سوال
پشت آن کلمات هم	گیر لطف آن و دیگر	فوق گری است	بعد از آن مسح کف و
بعد از نیت سی و	اول از زانو تا کمر	نزد و بجز بزرگان کرم	اول است کندن امام
بعد از آن صاحب بزرگ	فوق آن نیت سر	یک مسح کرم	که قصه فرایدین آن
نیز در آن و ازین	منع زان فقیه فرین	باید از جوب تا بپوش	غلتش خصم شیطانی
بند که شرح نموده	بطلان است آن	بست حاجت فقیه	راکت نین و شیطانی
شرح و در باب آن	نقل از حدیثه او	وقت آن گری است	نشو و ذکر کف و
گرنیاید مسواک	کن با بهام مسواک	هر که از خود و سواد	این عمل هم کند و آل

بلکه رو و حاکم است	فعل مسواک است	تا نواری خرم	مکان از خود اصل
نکند هم بقوی	باز از دست ختم	و قفسن جان بر	انجین کف و اصل
زمان حال حکم است	چونکه در آن خط	انجین خرم	کرد و جامع لبش
مسواک خوش است	نشته تا نده	گرتشوی دست آن	یعنی شیطانی و
انچه در این تعیین	نیر شرح شرح	گویند که خواهد اول	سفت نشان کرم
نیت این نیت	بفقال این نیت	و گرتش و در و مسعود	نیر شرح و در فرمود
بست بود وقت	اب علی غسل	نیر غسل هر دو	میکنند ابتدا اصعبها
گرتش لایق رود	او نیت که نیت	اگر چه از این نیت	فعل بدعت بخود او
بچون آن بزرگان	و ذکر کرده تبه	ایدن که امتا	خون را نیت
بیشتر فعل است	بل ما سن	فخر عالم که در	منبع را کت
گفته اند اگر	کار بدعت	نهی مکتب	بنو مسکت خطی
پسین اصل	بنو نفع بلکه	زین ربا اگر	ز برکت آن
عقل هر	گری عرش	زیر یا تو صد	انهمه و نیت
خوانده باشد	از وصل فرود	کار او بدعت	سج احادیثی
بلکه بر او کلام	اگر چه امان	نصیحت عزیز	در کرم نیت
گرد برای	ترک زمان	شد گرفتار	گشت از رویت
هر که برای	خوشین بد	مصطفی ایا	خبر از امر
اولین	کما بصری	وزمان	وین ما رت
انچه او کرد	بجهتین	انچه اند	می ندم که
مسح کردن	در میان	وضو و حکم	ابتدا برین
بزرگ وقت	کرد شرح	مسح کردن	الصح از او
نیرست نوشته	این بود	خواه از دست	مدار و خود
از نماز وقت	نیر عبد	مسح کردن	بست بد

او که از امری است بر مروبی شرح و بر پند دین رو مبادکست بغدان قضا و صوم	در هدایه غیر ما مذکور که چه سبب آن کرده اند شرح تا وقایع کرده و در حدیث که دیده و در یعنی این سخن است بر در قاضی که بنویسد خونکه از بدین مالان در هدایه وقایع غیر نزد صحابا بر زبان متفق است طریقت قرکه میاید بازم که و در حدیثی است که خو اهل مجلس که جواب چیت حد بر زبان ز و غشیا در زبان نزد بعضی امام بنویسد نوگردد کتاب قاضی فی اگر خون بود اگر چه فی خون برین سخن	این عقل است حق بجز حجبی که نظر چونکه در حق است در بیان ناقضات و صوم حکم	سخن عالمان است اینکه ظاهر است یعنی در حدیث ما یک روایت موافق منسحق قضا و صوم شد بلند تر از حد و در هدایه نیز قاضی در جمیع کتابهای فی آن حد ناقض است هم بقوی خود میاید به بر زبان برده نزد یعقوب و اف از بر اطرهار است اختلاف و است با تکلف که توان کز یاوه بود و ناقض یعنی در نزد حضرت یعنی در آن کتاب شرح کرده و جواب	او بود و او را روا در غریب می بلکه آنها را مذکور گویند که ذوق و اطمینان بوضو ناقض است نزد بعضی است نزد بعضی هم گفته لیکن نزد بعضی غیر ناقض است بست ناقض است غیر ناقض است بوضو ناقض است صورت احسان خود جمع زوایا در مجلس و احسان واند که در حدیث نزد بعضی است نزد بعضی است یا بود مانع کلام بمنطق که نتوان در کتاب است صاحب قضا و صوم حکم بر نماند باید کرد	باری هم در زبان غیر نقض است خارش جماله فیه بود گویند که ذوق و اطمینان بوضو ناقض است نزد بعضی است نزد بعضی هم گفته لیکن نزد بعضی غیر ناقض است بست ناقض است غیر ناقض است بوضو ناقض است صورت احسان خود جمع زوایا در مجلس و احسان واند که در حدیث نزد بعضی است نزد بعضی است یا بود مانع کلام بمنطق که نتوان در کتاب است صاحب قضا و صوم حکم بر نماند باید کرد
---	---	--	--	--	--

در نهان حدیث یک روایت مکرر است با و شک و مفسد او قول ناقض است این مفسدات است لیکن در مقصد نیز از صلوات مسعودی تا نکرده و غیر آن کف در شرح حدیث برها احتمال شده بعد از آن قاضی آید و در حدیث اینکه بر او نوشته باز بر روی کفی فج زان اگر چنین بخل او که در حدیث رحمت حق بر روح قاضی بوضو ناقض است رفت شخصی بود چرا غایت است بزرگانیکه در حدیث تا نکرده و غیر آن	بر زبان صحیح آورده رفت ناقض بر او کف الو ناقض است و در این بقول نزد بعضی است بمقصد است بنویسند تا در حدیث او نکرده و غیر آن در کتاب اگر چنین با و کور مؤیدین بر نور کف در ناقض است حکم بر نماند باید کرد بوضو ناقض است لیکن در حدیث کف در حدیث صورت این بود بول بر روی اید نیز نوشته است چونکه خارج است داخل است حکم او را بدان در کتاب خزانة کف در حدیث	اینجا بود که اصل اینکه مذکور شد قول در حدیث حضرت اندام بمقصد است نزد بعضی است زحما لیکه الت ثانی اصل ز زنجیر خیز مانی نماید از آنها بوضو ناقض است کس حلال قضا در آن فی فروش آن فرود رفتی روغی اجکا در حدیث بوا مکارم بر زبان لیک با قضا و صوم چون فرج در حدیث در کتاب خلاصه میشود زوایا لیک که در حدیث نسخ از حدیث نقض است	حکم بر نماند نیز در حدیث متسبب است و ذکر کرده در حدیث نزد بعضی است در نهان نوشته جفت و در حدیث رفته باشد قبل از حلال است کنند از هر دو یعنی این حکم قطعه آن شک و طرفی زوایا بست ناقض است نیت ناقض است یعنی در حدیث بست است نزد فرج در حدیث علما کرده در حدیث نکندین عمل در نهان نوشته بهر حکمی از آن در حدیث
---	--	---	--

من بسم الله تعالی
 چه عجب اینک مستجاب
 چون در وقت حاجت
 در کفایت شعبی آورد
 یعنی ای سرگذشته
 ملک کن از کلک خود
 میدانی در او بسیار
 بنیادین را در بدست
 میکنند پادشاهان
 سر خود آورده اند
 این آیه شریفه است
 هر چه نام خدا را
 بس که در سوره
 که شکر در او
 سوی ما بلند جای
 هم در سوره
 کل آیه بیکر کجاست
 مکنی بول قایم ای جان
 مکنی فکر کار آخر باز
 مکنی بی ضرورت آنچه
 مکنی خطا که مکن
 مکنی بول قیامت
 بعد از این کلک مستجاب

که هر آن که در این
 این عارف حجاب
 در بیان قضای حاجت
 علمای مجربین بیان کرده
 است جمله معانی خلا
 وقت داخل شدن آن
 بر زمین بایست ضار
 بکشا باشد در طاعت
 میل خود را بدست
 چند سازد از او بر آید

که با اول عین بر آید
 شاید از این باره
 هر که از این
 باشد بجای آن
 آنچه نوشته است شرح او
 تا که زنده که زنده
 جانب قبله در سجده
 جامه خویش را فراموش
 وقت بیرون شدن بای

در بیان مہنہای حاجت
 یاد و نام بسیار
 معلوم در بیان مہنہای
 کشف حاجت از میان
 مہنہای غیر از کجاست
 مردمان او در فرزند
 بلجعی چون هم
 مکر اند ضرورت جان زیاد
 فکر بر امر که خدایی
 نظر خود بر غایب فرج
 مکنی اگر چنین
 در صلوة فقیہ مسعودی

بهر آن رویه عارف
 است خاص مصطفی
 کوی با آن که
 گوید با فرشتگان
 من خود هم در کبر
 ما هم اینجا کنیم اورا
 یا و که ندانند خدا
 چونکه این فعل از او
 بلکه شمشیر بی فم کن
 میری سست لطف
 و خلا جا که چو مہنہ
 بخلا جا مکر کند
 روی خود مکن بر او
 مہنہای کندن مہنہ
 هم بر رویه مہنہ
 بول عایط کجا بود
 مہنہ از راه پاره از راه
 مکنی فکر و مسائل
 فکر و نیکی روایت
 مہنہای کندن مہنہ
 گفت خیر الانام فرمود
 اگر کند بول بود
 شایع در آنچه کرده

در بیان استبراهای و ادا
 قول است از این

اصل این است که
 تیرین شایع زلفت با
 قدر روز که باشد
 می باز بخند شایک
 نمک و خجول سنگی
 بهم بست مین بلف
 بوده با مکر به بود
 یا مکر که بود به بود
 کرد با یک حج و یاد
 آن حج را از بعد استجا
 لبثت بطاہری
 باز گفت این بنظر خود
 نزد کجند نام نیک
 لیک زین میگرد
 کربازی بخاک و خاک
 آلت خود است
 بر تمام با و بعد استجا
 نزد اهل لغات معنی
 آنچه کیفیت در است
 بعد از آن که گفتند
 قبل از آنکه بر روی
 نزد یکبار است و خلا
 بنزد آنچه می سازد

یعنی بود زیاد زود
 گفت در باب شایع
 سست از زود است
 بکلک لبندک یک
 توب پرست به
 کرد گفتند بزرگان
 یعنی نالود و خند
 کل مہلو بجای یک
 نزد کرد شایک
 پاک کرده است
 تو در او چون مکنی
 شرط کمال حاصل مقصد
 کردستان و کندن
 وقت صیف شایک
 مسح کن کربس کف
 ہم تحرک دست زید

نزد صاحب ما از بود
 کرد بود از زود زیاد
 کم از یک هم که با نان
 جامه که سینه نیست
 بهم بکین خنک است
 شده عمل کلک حج
 نزد صاحب ما از بود
 در صلوة فقیہ مسعودی
 شاید او با بر ادوی
 و خلاصه است سنگ
 از بزرگان که راه
 جانب بکشد صیف
 افق وقت شایع او
 قصه زنی بکفیل
 مسح کن کربس حج

در بیان استبراهای و ادا
 طلب و در است از
 شرح او را در کلام
 بعد ساز و خنک
 قدمی چند نذر
 نزد بعضی شایک
 چندان است را

نزد او مانع نماز بود
 نزد ما هم بود منع نما
 پاک کردن از زود
 غیر از این چه خبر است
 بقال و کجاست
 نیست جائز بی با و کج
 سه حجر نرود فعی
 بصر حاجت زود
 کویم آنچه آمده فرمود
 در اول و کربتی ناید
 میگردن بعد از این
 در شروح و قایم میکند
 قصه کی او است
 کرد در شرفش باو
 کیر مطہار برین
 یا به شرفش برین
 تا بجا او رسید استرا
 طلب و در است از
 تا بریدن لی برفق
 بیدل و شرفش بکجاست
 نزد کجند صلوات
 بنزد و پوی خود
 پای این است تمام

یام رضیه و خری و هم در اینجا مشخ اول گندان شخص تر کن باش از فوق لوح مشخ گردد آب بدن کم شود پیش اول سیم نشود پاک طین موه شدن موه که کجای فرض باشد چهار استخ واجب است قدر آن کی کرده بود استخ مست که بر سر عهده تا یعنی کسی شناخته بلکه سرف غیر تقریب گفت حتی بیشتر بخار اید ریفا که اندین ای سندش آن کجایت یا زیر آن خود سندن تخم حالت بلع او چید بلکه در اجزیه زین کار که با این نقص خوش قابل بلکه اندر بوی نفس خود ز چنان که سندن تو اکرو	مسلمانی آن سر می از کفایت بعضی سازوی نخی راج بود ز امر لوح خود را بطاهر می نخست از غلیظت داخل خف بکعبه حفظ خود کن بخش با نجاس از هم آردی بجنب سبب نجاس بست از و که باشد مانند خشک باد فوت بنوش عندان غلام تیز آن کاران تا این مفسرین اخذ اندازد مبتدع را کلاب اهل اکثر مردمان بزرگ بلکه است این کجایت بر ایشان اگر صید خارق صبر از هم دید بزرگان ملائمت از شخص مخصوص بیری عادی نفس خود جان شیرین می آن	لیک او صوب سازند جای خالی نیاند نیز بعضی نخ چون داند آن شخص اگر گفت بنشینید می با آن نخ دور ای سبکی جای استخ آنچه او گفته است بی خلاف جمع مخرم شدنش مستحق بدعت از غیر اخذ حضرت طفی صحابه کردن او در طاعت و کرده بنده نصیان کرین او چگونه سنت مصطفی لیک این اهل زده مشهور و ضمیمه توبان کار او کن باری سر که زشت بود کی چنان که من کار پیش همه اب بجانب کن شو یای	سند چنان که است ای کشنده عیوب میقین بکجا این توبری نفس از نادانی که همین بدعت همه بانی حضرت وقت آخر که می ماند تخمی جان آستان بست انواع آنها چند شام عمر خط کن در کتابت این سخن هر یکی بر نیست جائز بود لیک در چند آب و دست باقی ناجوازی باقی خیزی طاهر و این همه بیز طهارت و آنچه اجس این آنچه پیش بود او را کند این صحاب طعم آبی میشود و ظاهر در کتابت ایه آورده	ایت حدیث است پاره سازنده حیو بدانست مروج جرم هر کون بدانی مشموی زینهار یار به بود از هزار گفت از ما با با کین جمله ایگان	بهر کرا اجتهاد حد باز ترفیع کفایت آن همه بوده اند بکن افعال مستغ آفت مؤمنان روح ز بهمانی کند بر آتم چون مطین شرم با و خلاف کوبان بنده ایست صاکن یکیک از ادویه عیون جی بخش کرده گرفته بوضوح جازین شده شد جو ان چونکه آبی است باش آن آب هم بلین آن غفلت آنچه مانند او انفاس کنی که گفت تا خالی از نیست طعم عمر تجزای از بزرگان	بهر کرا اجتهاد حد باز ترفیع کفایت آن همه بوده اند بکن افعال مستغ آفت مؤمنان روح ز بهمانی کند بر آتم چون مطین شرم با و خلاف کوبان بنده ایست صاکن یکیک از ادویه عیون جی بخش کرده گرفته بوضوح جازین شده شد جو ان چونکه آبی است باش آن آب هم بلین آن غفلت آنچه مانند او انفاس کنی که گفت تا خالی از نیست طعم عمر تجزای از بزرگان
--	--	--	--	---	--	--

در بیان انواع آب احکام خالص است انچین در روش میشود قدر آن علمای اتفاق نیست آب آن آب روک قبول شده باشد که صفتش تغیر لیک نشانی بجز از وضو مثل شیر نیست آب آن لیک همه نکات در بیان آب و کیفیت آنچه باشد جو جائز است آب آنچه آبی که از لیک آبیکه آنچه آبیکه نیست این در تغیرش یا آبیکه نیست آب بر کجی خالص است لیک همه نکات در بیان آب و کیفیت آنچه باشد جو جائز است آب آنچه آبی که از لیک آبیکه آنچه آبیکه نیست این در تغیرش یا آبیکه نیست آب بر کجی خالص است لیک همه نکات در بیان آب و کیفیت	در بیان آب و کیفیت آنچه باشد جو جائز است آب آنچه آبی که از لیک آبیکه آنچه آبیکه نیست این در تغیرش یا آبیکه نیست آب بر کجی خالص است لیک همه نکات در بیان آب و کیفیت	در بیان آب و کیفیت آنچه باشد جو جائز است آب آنچه آبی که از لیک آبیکه آنچه آبیکه نیست این در تغیرش یا آبیکه نیست آب بر کجی خالص است لیک همه نکات در بیان آب و کیفیت	در بیان آب و کیفیت آنچه باشد جو جائز است آب آنچه آبی که از لیک آبیکه آنچه آبیکه نیست این در تغیرش یا آبیکه نیست آب بر کجی خالص است لیک همه نکات در بیان آب و کیفیت
--	---	---	---

گر بود متصل رواند در کما خطا کبریا تردیفی بود عمل کما مگر آنکه بود در خسک کشته بود کما بر مکان سخن آید در شوه و جل غدیری در خلاصه نوشته این و صلوة فقیه مسعود آبانی مسایع اول بوده باشد کم از دو آب یکی در در او بزا پاک کرد و در آن کفر جه قدر آب بر او آید نزدیک یا سعادت در منتهی بعضی حکم کف صابون در آن که اول سبب حار و صوفی سخنی و صلوة مسعود هست حار صوفی که ماند بج و بیخ اگر در و طبل جایز از موضع خروج بج و بیخ اگر بیابان	حکم شرح است مگر انجین در کما قاضی کنند فی عمل کما ان کما فسخ ای و روش او کرده آدم آب و بیخ سبب سبب آب که در و بیخ پاک پاک باشد سخن بود علمای عظام فرمود نیست پاک پاک سبب آب آن حوض ایما که شود آنکه مگر پاک کرد آید بر آید آب تا همان حوض با وضو تا بر آید حوض کما گفت پاکت بر ایما حوض سبب در آید تابع حوض منسوب چهار اند چهار کما که در آن حوض خالی مگر از جای خارج لیک از موضع دیگر استلاف مناسخ او را	انچه در این کتاب نزدیک یا رفیع چونکه سبب است در نما و نوشته ای بعنوان بر نوشته کر چه کرد و کثیر تا که کرد و در او انچه در این کتاب آب یکی خوب بود مگر آنکه تغییر کرد بخش العین او فتکا تا کبری توان سجا حوض اند کما کما نزدیکی زنگار سعید بعضی امام اتصال حوض سبب باشد آن که در قول دیگر که در میدر آید جواب نه در بیان است در خلاصه بیان چهار و چهار یا نچه صلا شریعی	و اگر کرد و در این عبارت است وی بوضو سخن از هست در موضع رفع کرد و از نیست حکم طهارت منتهی است و آنکه در خزانة و سخنان بعد آن سخن بمزه یا رنگ یا در آب که در و بیخ آب آن حوض را باز آب و صابون سه برابر بود پاک کرد و در که در حوض وضو تابع حوض وضو تابع حوض سبب میدر آید جنب زوطهارت با چشمه آید بود آب مطهاره او از بر کمال او
---	---	--	---

یعنی شویست بر آید یعنی زین حوض باشد آب عین طلالی اخذ بولیت ایما نچنان حوض جاریست او نماید وضو در بری حار وضو آب حوض کم شود انجوش آن متقی تا نیاید ز نام دل نزدی تا برسد قوی در کما است یک و یک کما عقبه باشد کاندرین جای چهار یا میان عبرت اینجا کثیر بود امکا حوض نزدیکی که نزدیک یا رفیع یا که هر دو این نماید زین روست حوض	چهار در چهار کما میدر آید بر آید نیست حوض کما هست ایما بر آید کر چه حوض بود تا که در حوض نیست حار حوض منتهی کشته بود سرس پروردگار تتوی میان بسته تعلق زین باید قیاس مفضلان حوض سبب بقیان با پس فکش سجا او بناظر کثیر نماید هست کثیر حوض عدد حوض کثیر بود کیرون یک سبب بنوعالی از یک در بر آید بود سند ضرورت	ور بود که ایما در کما خطا کما یعنی حوض را گفت ایما امام بطها کما نیست هست حوضی لیک از فضل بعد آن سخن متعال با اتفاق کر چه بود علم منه در حوض در بیان احکام باید قیاس مفضلان حوض سبب بقیان با پس فکش سجا او بناظر کثیر نماید هست کثیر حوض عدد حوض کثیر بود کیرون یک سبب بنوعالی از یک در بر آید بود سند ضرورت	نست بخور باد نقل ساز و زنگار ده در ده شود یعنی بود که امام چونکه با تعلق اسفل حوض کم قطره می بری وز ماسخین میش که در سرمه از آن کر حوض شوی انجین در حوض واقع چهره از قوی عجب مشک و بان عفو بودی بهمین حوض مسکلات تا کبر و جمع اکثر روی او مدو نقل و میان انجین بود
---	---	---	--

در بیان احکام

قول بعضی بر آنست حکم این بر دوری است نزدیکی عالمان عظیم در مفازت بودند واقع شد بنا بر کل آن کشند و قول باش اصل این سخن نیست که فقه در آن نقل امضات او فتویٰ بزرگان بول ما ز کجای تعیین هم نوشته شرح او می گوید لیسایی دین این پاک کزین جانب اشرف است گفت از آن سخن محمد بغلط تفسیر بول او ارند او پندارند بعد صحت آن یا وی در این صحت مصطفی را بوی بعد صحت آن مطلقا بر آنست	گذاصل مسئله لیکست قسیم ورکت بنا بر این صورت پس فکند حمامه کو سفند کربا بول مکر او ایستاد نزدیکی آن نچه عبد العلی بیان با بول و سفست لیک در او ورکت فقهیم ورکت بنا بر روسلطان مصطفی امر کرد اعت ان حاشا مصطفی شریف شد جوهری معلوم چونکه کشند آن اینی آن جماعه هم با صحت بود او یا در اول شده فرق بول ما	باشد از کوا و الاحی اختلافات قول در خلاصه غیر در صورت در نهایت غیر هر یک ایستاد فصلت کشید نیست که پاک شیخ نامی تحفه مذهب بوجیه شد بقول محمد نزدیکی آن چونکه بول او آمدند کتاب آن رفته خورد از آن میکند و جدا در این وجه فرمون است از آن منکر کرده این بود یعنی	خشی یعنی بود عفو نبود یعنی سخن خواه شد ورکت بنا بر همت نزد در محمد نزد او لیک نعمان فتویٰ عالمان لیک در جنط از بخار از کبری اصل این بعده شیر و جدا در بلید بانیان از لغات نیست معلوم احد
---	---	--	--

بچنین در صلوات مصطفی اینکه از برای جنازه از برای فرشته کامدان حال نیزین حال زین سبب حال بچنین جریمه وای حال نامد از افعال باز آیم خیر این منکر کردن بعد ازین نزدیک بول آنکه مرد و کجاست بست او زین لیک نام میں گفتای کو سفند	یعنی فصل راه رفتی آمدند بود هم شد بروی گفت این عظم منی پیش تا حرف صیان حال بنگ کر چه مطلق البول بعد از آن بچنین در از برای وز محمد کویدا بعده بعد صاحب بعضی چون گفت از این کل آن	یک لیل خلق این بسمش زمین با وجود گفت آنکه جامه زبول نیز از ز همان ظاهر مکر از یعنی این تا که گفت نعمان وز محمد کویدا بعده بعد صاحب بعضی چون گفت از این کل آن	شرو معاذ گفت پیغمبر بر سبب فرشته وفن کردند افرنیده نیست که با وجود بهر کج به بلیدی عفو ساز نیست که تا نکند نهی منکر بول او از برای شد جمله بست او در کتا بعضی حکم این میکنند باقی او پاک میکند
--	---	--	--

و آنچه چون در دست آنچه ای که در دست عمق اطراف و تفکر اینکه بر شد از آب نماند و در لاکشند بوری میکنند این طریقه از لیک و قول و بیضا یا بگویم هر دو است و زخمی که کسند بواسمه کام بر زبان یعنی از دل و آب ارجای بخش شده بود کفایت صحیح کشتن چون کشت در کشت و صلوه فقیه مسعودی در پیر سر مثل ندجا آنچه شاه خری آرد چون شویخ مثل ایضا چون سوسن ظاهر بود بست قول طحاوی زین اصل او اینکه کفایت کرد و کبریه در کجا و کسایب کبریه	خواه تا طلال یا نحو میکنند از آب بلاشبه میکنی با تحلف و قیام بعد از آن که بی و ما باز نیزه فرو نهند و زوی معلمه نهند بهر ده که میگرد و آجابه تمام آب اول تمام کشتن دو آب اول و دست میکنند نقل از حدیث پاک کرد و کشتن پاک ساز که کشتن باز کفایت کسایب میشود پاک و صحیح آن بر یک طرف بود حکم او چنانست که بفایده بل بیان کرد کشد و بی اتفاق کفایت اصل حدیث او چنانست که کفایت بسیج او را کرده کل آن کشتن آنچنین در کسایب	اروم کرده یا که بست با یکدیگر چاه و کبر قدر ساز یا نهد نیزه فرو در چاه چه قدرش میشود نیزه شده تمام پاک میکنند تا کمال در هدایه بنده یعنی زین بعد میشود کرنبات کمال او فتمی بر کشتن کفایت اصل حدیث خدا و مصلحت دانی باز کشتی زیاد است از کسایب تمام است می بود که همان حکم موش چون نیک نفسین کس قبل از آن کفایت نیک نفسین کس کل آن کسایب کفایت اصل حدیث قول عقیده طحاوی می نداند که او فتاوی	علما حکم او بی دیده بکشتن او هر دو ابن جبرین انداز عمق کشتن کند نقص آن نیزه از از او بویست یعنی آن کسایب کفایت اصل حدیث کرنبات کمال او فتمی بر کشتن کفایت اصل حدیث خدا و مصلحت دانی باز کشتی زیاد است از کسایب تمام است می بود که همان حکم موش چون نیک نفسین کس قبل از آن کفایت نیک نفسین کس کل آن کسایب کفایت اصل حدیث قول عقیده طحاوی می نداند که او فتاوی	قبل از آنکه ظهور کرده یکشنبه در یکشنبه کسب تفحص و انبند سخن صابین پاک چونکه افتادش شبه مکتب صبی لیک با کسایب لیک کجنگ و خراج تا مد میگرد مستادی و سطل کرده بعضی اصحاب اینهمه در جواب کل آن کسایب کفایت اصلی کفایت اصلی سخنی در صلوه کفایت اصلی در خلاصه بده از جبهه پاره عالمان حکم منقالت به همین	زبان چاه کرده بود چون صلوه نمودی سه شب ز راقضا بصاحب احادیث نیک است یا کمان سجای خلق افتاد بخش است یعنی کفایت کرد و مثل یعنی راول کسایب چون کسایب غایت زین از او اول کسایب پاک میکرد آب مشکوک در هدایه و کسایب وزن یکصد کفایت اصل حدیث	جهت امام بزرگ هر طعم میگرد می بشوید پاک بلکه از وقت در جواب مکتب پاک کل آن کسایب آمدن عاجز از بخش العین بکشد بعد ترک سازند و خلاصه ضمیمت علما کفایت نشود و اول پر کای آب مکرده زاهد کفایت بهر آن آنچه در منشعی آنچه در این سخن	او منع نکرده است مینه بدین که رسید بود از آن قبل از آن حکم از زنگان شروع اصح باک که در مکتب یعنی کفایت ترک آن حکم بر کسایب بعد کرد و استخوانی نبود و خراج اینکه در لیک یک و عفو حسن پاک پاک کرد کفایت بهرتی چون کرد و لیک
---	--	--	--	---	---	--	---

و آنچه چون در دست آنچه ای که در دست عمق اطراف و تفکر اینکه بر شد از آب نماند و در لاکشند بوری میکنند این طریقه از لیک و قول و بیضا یا بگویم هر دو است و زخمی که کسند بواسمه کام بر زبان یعنی از دل و آب ارجای بخش شده بود کفایت صحیح کشتن چون کشت در کشت و صلوه فقیه مسعودی در پیر سر مثل ندجا آنچه شاه خری آرد چون شویخ مثل ایضا چون سوسن ظاهر بود بست قول طحاوی زین اصل او اینکه کفایت کرد و کبریه در کجا و کسایب کبریه	خواه تا طلال یا نحو میکنند از آب بلاشبه میکنی با تحلف و قیام بعد از آن که بی و ما باز نیزه فرو نهند و زوی معلمه نهند بهر ده که میگرد و آجابه تمام آب اول تمام کشتن دو آب اول و دست میکنند نقل از حدیث پاک کرد و کشتن پاک ساز که کشتن باز کفایت کسایب میشود پاک و صحیح آن بر یک طرف بود حکم او چنانست که بفایده بل بیان کرد کشد و بی اتفاق کفایت اصل حدیث او چنانست که کفایت بسیج او را کرده کل آن کشتن آنچنین در کسایب	اروم کرده یا که بست با یکدیگر چاه و کبر قدر ساز یا نهد نیزه فرو در چاه چه قدرش میشود نیزه شده تمام پاک میکنند تا کمال در هدایه بنده یعنی زین بعد میشود کرنبات کمال او فتمی بر کشتن کفایت اصل حدیث خدا و مصلحت دانی باز کشتی زیاد است از کسایب تمام است می بود که همان حکم موش چون نیک نفسین کس قبل از آن کفایت نیک نفسین کس کل آن کسایب کفایت اصل حدیث قول عقیده طحاوی می نداند که او فتاوی	علما حکم او بی دیده بکشتن او هر دو ابن جبرین انداز عمق کشتن کند نقص آن نیزه از از او بویست یعنی آن کسایب کفایت اصل حدیث کرنبات کمال او فتمی بر کشتن کفایت اصل حدیث خدا و مصلحت دانی باز کشتی زیاد است از کسایب تمام است می بود که همان حکم موش چون نیک نفسین کس قبل از آن کفایت نیک نفسین کس کل آن کسایب کفایت اصل حدیث قول عقیده طحاوی می نداند که او فتاوی	قبل از آنکه ظهور کرده یکشنبه در یکشنبه کسب تفحص و انبند سخن صابین پاک چونکه افتادش شبه مکتب صبی لیک با کسایب لیک کجنگ و خراج تا مد میگرد مستادی و سطل کرده بعضی اصحاب اینهمه در جواب کل آن کسایب کفایت اصلی کفایت اصلی سخنی در صلوه کفایت اصلی در خلاصه بده از جبهه پاره عالمان حکم منقالت به همین	زبان چاه کرده بود چون صلوه نمودی سه شب ز راقضا بصاحب احادیث نیک است یا کمان سجای خلق افتاد بخش است یعنی کفایت کرد و مثل یعنی راول کسایب چون کسایب غایت زین از او اول کسایب پاک میکرد آب مشکوک در هدایه و کسایب وزن یکصد کفایت اصل حدیث	جهت امام بزرگ هر طعم میگرد می بشوید پاک بلکه از وقت در جواب مکتب پاک کل آن کسایب آمدن عاجز از بخش العین بکشد بعد ترک سازند و خلاصه ضمیمت علما کفایت نشود و اول پر کای آب مکرده زاهد کفایت بهر آن آنچه در منشعی آنچه در این سخن	او منع نکرده است مینه بدین که رسید بود از آن قبل از آن حکم از زنگان شروع اصح باک که در مکتب یعنی کفایت ترک آن حکم بر کسایب بعد کرد و استخوانی نبود و خراج اینکه در لیک یک و عفو حسن پاک پاک کرد کفایت بهرتی چون کرد و لیک
---	--	--	--	---	---	--	---

این سخن در صلوة مسعود	چنین در نهما فرمود	ولو اول کر شود آمین	بست یا سبحان دو مرتبه
کفصل جملای عمل	در بیانهای استعمل	جسی از برای لورن	کشت در هر دو مرتبه
قول بود غلبه و اکانت	آب حال نشستن با	مرد در حال خود باشد	اینقدر با جوامس باشد
گفت اما محمد آن طاهر	مرد هم طاهر هم طاهر	گفت همان همان است	مرد یا پاک آن هم نام
لیکن می بقول همان	یا و کیش اگر ترا جان	بخشی حل بگو از دست	از نجاست آب بخشی
مقول خلاق این	و خلاصه صحیح نجاست	در نهما نوشته است	بخشی از نجاست صحیح
در کتاب خالصین	فصل از روز بزرگان	واقع چه کشتن هم	که چرا از بعد قطع هم
هم نجاست است	که جنب فکر کرده اند	مرد طاهر بجا فرود	که مالیده است خود را
نشود آب جابه عمل	قول جمع آمده عمل	در نهما نوشته است	کشت واقع بجهت
در بدن شتی اگر کن	یا کس قصد آن کس	میشود آب غسل	بی وقت اما طاهر
نیز در جامع اخصیج	شرح او را کرده است	ادبی طاهر فرود	زنده بیرون شود از آن
پیش ازین با کمالی	کرده وی با بیگانه	ذکر کرده آن در کتاب	میکند زین بسبب طاهر
محدثی شد و چه آمانا	که چه کرده است نجاست	هم چهل و او میکند	یعنی در نزد خود طاهر
چاه پاک بلید و سبلو	چه قدر بود وی این	تا سبب بلیدی نجاست	گفتند چاه پاک این
و صلوة فقیه مسعود	گویم آنچه آمده فرمود	گفت ابو حفص فرمود	بو سلیمان بکفر است
که بخار بود و هفت	چونکه با آن درین نجاست	در هر قیدی نجاست	چونکه در او درین نجاست
نزدیکیا و از باغ ده	بر که تعوی کرید فرود	رفت چاه آب عمل	چه قدر آب میکند درین
از برای خاله و لوی	از طهارت جملی و بعد	این سخن در صلوة مسعود	لیکن از خلاصه فرمودی
یعنی هر وضو کند	بس همان درین وقت	کند از دست لو اگر	این سخن در وقت و آن
نزد اند و نزدیک نجاست	در بیان آب استعمل و احکام او		
چند نوع است عمل	آن فقیه هم همان فرمود	شسته با آب تریل	یعنی آن کس که غایب است
و صلوة فقیهین میجو	جامه چرب یک یا پاک	نبود هم آب استعمل	تا شود و مکار است عمل
یا خنود و طعام کرود	جامه چرب یک یا پاک	با اتفاق آمده عمل	کل پاک کلند تا قبل

این بود حسن دلیل	چونکه ثابت است	این سخن در صلوة مسعود	چونکه ثابت است
بعد و نارسید کنش	میکند ننگان خدا	بعد و نارسید کنش	میکند ننگان خدا
یعنی ثابت است	این همان مختلف است	یعنی ثابت است	این همان مختلف است
در میان باغ آفرود	در نهما بیان این کرد	در میان باغ آفرود	در نهما بیان این کرد
بخش العین بجز خنود	گفتند کلب این	بخش العین بجز خنود	گفتند کلب این
لیکن نقل از فقیهین	این روا بود فاضلین	لیکن نقل از فقیهین	این روا بود فاضلین
کل این شد فرود	برسد آب او بان او	کل این شد فرود	برسد آب او بان او
محدثی است	لیکن آن بود درین	محدثی است	لیکن آن بود درین
از بزرگان درین سخن	کرد صاحبان این گفتا	از بزرگان درین سخن	کرد صاحبان این گفتا
طاعت آن دلیل است	از بزرگان این یکی است	طاعت آن دلیل است	از بزرگان این یکی است
زین سخن رو با این	که بخواجه خدای بی نیما	زین سخن رو با این	که بخواجه خدای بی نیما
این سخن در بیان باکی	نیز صاحبان این گفتا	این سخن در بیان باکی	نیز صاحبان این گفتا
نرسید بود آب آن	طاهر آن کس بود آن	نرسید بود آب آن	طاهر آن کس بود آن
آب این کس کشتیک	آنچه درین بود درین	آب این کس کشتیک	آنچه درین بود درین
آب نجاست که در پیش	یعنی هر دو میکند	آب نجاست که در پیش	یعنی هر دو میکند
یک روا نوشته است	لیکن نقل از فقیهین	یک روا نوشته است	لیکن نقل از فقیهین
میکند کل آب این	که چه در میان او بر آب	میکند کل آب این	که چه در میان او بر آب
او نداد آب جابه	بچه قطره ای ولو اگر	او نداد آب جابه	بچه قطره ای ولو اگر
میکند عقیقه فرود	نرسد بنده این حال	میکند عقیقه فرود	نرسد بنده این حال
بود هم چاه پاک و سبلو	جایی بود ولو لازم بود	بود هم چاه پاک و سبلو	جایی بود ولو لازم بود
لیکن نقل از فقیهین	کند از وی یکی هم	لیکن نقل از فقیهین	کند از وی یکی هم
ده ز اول جنب میماند	یا زود لو که در زمانی	ده ز اول جنب میماند	یا زود لو که در زمانی
یکی ولو کفاسازد	و الوی هم پاک اندازد	یکی ولو کفاسازد	و الوی هم پاک اندازد

جست عمل بلینجا	باشنی که کرده سجا	بجاست که اندرین	بمشک لب میگوید
آنچه آبی که از جها انهم	گفته باشد چه حکام	حسن این باو از انجا	بست تا قل غلیظ است
که زین نظر فی طی	ز این نیت سجاوی	رای بودی که است	بباید خضی مشیت
بست نظر بکشت ز کفنا	عاقبت با اختیار	آنچه رای محمد بن نور	فت با طبری طحیر
هم ز ستاد خود بوقول	فوتی بقول این عاقل	بو امکام بر در صبا	از کتا خلاصه ز فصل
گفت قول صحیح انجا	کاند بخان مع محمدان	بزمین غوی گفت کجا	تظا قرآن هم از انانی
نیز از بزرگان دین موی	میں اصحاب با مختلف	یعنی آیت و که بدو	بمیرضی طابست غیر
اختیار تحقیق این است	این روا بر تحقیق است	و کتا نهی تعیین	نقل سازد بزرگان دین
ابن عضد است تمام	نیت عمل او بقول انجا	نزد و چند بزرگان سعید	آب از عضو کس بر آید
هم بجای قرار گیران	حکم مستعملش تو انجا	نزد و یکباره رخصت	بست عمل او بودا
در کتا این است صحیح	که همین قول است صحیح	و خلاصه از انجا است	نیز و چند نسخه توان
ابن عضد و بران عضو	بعضد و کبری زان عضو	لیک و حال غسل تامل	داروا بحکم کرم کرم
در کتا ابی نعیم است	نیز و چند نسخه از انجا	مولد نما که میگوید	مابی مثل خنیا با بر
چون در آبل کتا	مفسر است با نیک	شاهی گفت غیر مابی	مرد و آرم تباستی
چند انجا که او گفت	ابی و حاشی سادی	لیک قول او که بناست	یعنی این اجنبی از کتا
جست و غیر از آن	مفسر و بنا که در آن	بماند بدایونی یک	مربان و فاد و غیر
قول دیگر میگوید	خرمک هم بود در آن	مار بزرگ مرد اندراب	در نیت کس بر در
نخین است ابی کلان	یعنی او که در دم سجا	بمقین آبا کتا	حکم و در جها ابی باو
مرد و چند کلان هم سجا	مفسر اب کفاضی	موسع ابی مرد و ابی کم	و خلاصه از امام
در صحیح سخن با و سجا	لیک در غیر آن رجا	خون سلیمان ابی انجا	مثل زبور است
مثل کرم با و ازین	مردان طعم آبل	نیت سجا انجا	لیک انجا
و جهر یک کیم نیتها	شاهی گفت طبعها	از برای نجات سجا	نزد و کتا است حرام
در کتا نهی است خبر	نخین و کتاهای که	وجه ما آنکه حضرت سلمان	نقل کرد از رسول ان

در انجا بود و طعم زراب	لی و می سالی در کتا	کرده ز سوال سجا	گفت نمبر خدای سجا
کل ز وضع از او	که بجوی بنات از زراب	بعد از ان دور کتا	بگردان دور کتا
نقل شد از نیت فی	وجه ما که جها نیک	گرچه اینها سجا یک	یکه لیل آنکه ستر انجا
خوش منع مثل غلبه	نخین در صلوه معود	کفک کس کس قنطرم	دیکی بال او باشد
این سخن هم لیل سجا	غوطه او در کتا	مسطح نخین سجا	فی و هم لیل سجا
علمای تعیین سجا	بال او که میزد و سجا	کرده و چندین تا اول	نخیر عالمان با سجا
کرده و چندین تا اول	در انجا مراد این است	کبر نیت کرده و اول	یعنی آنرا که شرع سازد
وجه سجا از برادر او	از کتا کتا کتا	چند بنی در انجا	چند بنی در انجا
کرد و سجا کتا	حجت ان بر سجا	گفت سجا سجا	گفت سجا سجا
حق تعالی سجا	متکبر شدن بود	او که فرقی از انجا	او که فرقی از انجا
نیت سجا سجا	کرستی ز کتا	خوشین سجا	خوشین سجا
مثل سجا سجا	کرستی تو از سجا	مانند تو در انجا	مانند تو در انجا
همه آن سجا	کرستی بر سجا	خرمی طای که سجا	خرمی طای که سجا
در کتا سجا	بجنان علم که در سجا	نشسته از انجا	نشسته از انجا
مفسر ان سجا	ان سجا سجا	تا کوی سجا	تا کوی سجا
گفت سجا سجا	ابن از ز کتا	این سخن سجا	این سخن سجا
بسته سجا سجا	عکرمه سجا	عسل از ز کتا	عسل از ز کتا
بوست سجا سجا	بوست سجا سجا	بوست سجا سجا	بوست سجا سجا
در کتا سجا	در کتا سجا	در کتا سجا	در کتا سجا
سور او هم سجا	سور او هم سجا	سور او هم سجا	سور او هم سجا

در بیان سوره احکام او

جنب با وضو سجا	نیت و در کتا سجا	کل این را بدان سجا
----------------	------------------	--------------------

معنی قلبی بشک آرد در نهما صریح فرمود این سخن صلوه صوم قصده فرمود اول گفت تفصیحا علی افقه و فقهین من شفتیش لم یستثن گفتان ابدین حال این است که در کتبیم در نهما نشه مسعود از بهمان جای خورده در کتاب خلاصه از بود و نفس برین آنچه فقهین که در قول دیگر جو یافت قول اول صحیح هم مکر آنکه بود و بخوار یعنی او را بخانه اندازد نتواند بخورد و خود تا که است از طم او زایل هر است برین شکرگاه سوره شکر که نیست چونکه نشخوار و جوین	متقی در عمل می آرد ترویجی که از دست تفصیل حکم فرمودی جامه آب در دو عمل جامه استعمال است این کرد و شرح مختصر پاک سازد از اول و ثان هست مکرره در آن از قبیل عصر برسیم چونکه از جایزه ای نوع عمرانی لطف مکرر نیز در چند سخن این هر یکا بیک گفتند نیز بعضی نخواستند دوست دارم صوم کنند یعنی سوزن بر دست مثل موعظه بخورد جایی را بقدر سازند در خلاصه است این شوش گفته است کار در روز دارنگاه بنو و در زمان اشخوار داند که بر و جوین	مکر آنجا که بالضر بود جنی بود بان کرد قبل ازین است در بلا نیت است قول بیستجاء بنو آنچه پاک است شری شارب در از آن بود سوره از چند بود گفت تفصیحا علی آب در حال حفص حرمان با اگر چنین بود بر و در دهان نام است سخن صاحب طری نزد نعمان از این قول دیگر بود که گوش سور کل طری و جوان سواد بی خلاصه هر دو بیان از سر آنچه حیوان و بخوار در کتاب الکرمه جس که بر رفته این سخن در مسکوه سور یکی که ظاهر بود	باین اند ضرور بود ریز و آب و نیش بر او پاکی او باقیان این هم در آن است یعنی آب است جا بود یعنی ساعتی که در بعد عاکس نه ناک نیک تشخیص کن جنی خست براد بر سواد ای می برم عایشه چنین فرمودی بستطاب هر صحیح پاکی سوار است قول آن همین که پاک قول دیگر بود که گوش لحم او را خوردند مکر آنکه خایه بود علفش مثل او نمیزند جس سازند چند روز یعنی صاحب آن قدری در کن بد جا چنین در ضربه گفتان فدا و سرود	طش آنکه بنا شد هست که در آن چیت پس مانده هم بطرف بکره گفتار کره گفته جواب هست جان بر او کرد اب شکوک را کنند متمم است از وضو بلکه اجوبه بقول با وجود یک مرتبه بند و آب مکرر از او بود است نیت جان بر او کرد آنکه در وضو آنکه است کند تم حتیاطا نه آن کرد شرح مختصر نزد محمدی سخن کره ازین گفته ترک که چون سور شش علی عرض اینجا که زود و ریت از نافع لیک قلبی خست پاک نبود بطور در روز بود و سوز	در کتاب این است در محمد سخن پاک بود علما که بیان کرده در نهما چنین بود ابهای بکره پیدا هم نوشتند بر آن در کتاب خلاصه گفت صلح بر او ترک کرد و اگر بعد ازین خلاصه اب شکوک است اختیار محمد بن سور که بر بد پس قول صحیح در نهما نوشتند چون صبی که نیز نوشتند بعد ساعتی که بدستی بطور حشره است که یعنی چون بر شافعه اگر لیک در شرح مختصر	بلکه اندر کتابها این سبب گفتند در کتاب خلاصه یعنی سوسه آنکه در وضو غیر مشکوک است نیز در چند آنچه در فدا و خلاصه از تعلما از بوی سفسه با دهر سه کره نترست یعنی قول محمد کره گفتیم بزند که گفته نیز در چند بوی سفسه سور حشی یعنی مانند صح قولها یعنی خبر آنچه در کرم
---	--	--	---	---	---	--

در دهان می ایستاد گفت نعمان لعاب آنچه طمش بود حتیاط اندک در قیاس است نیت جان بر او هم تمیم کنند گفت صلح بر او ترک کرد و اگر بعد ازین خلاصه اب شکوک است اختیار محمد بن سور که بر بد پس قول صحیح در نهما نوشتند چون صبی که نیز نوشتند بعد ساعتی که بدستی بطور حشره است که یعنی چون بر شافعه اگر لیک در شرح مختصر	در کتاب این است در محمد سخن پاک بود علما که بیان کرده در نهما چنین بود ابهای بکره پیدا هم نوشتند بر آن در کتاب خلاصه گفت صلح بر او ترک کرد و اگر بعد ازین خلاصه اب شکوک است اختیار محمد بن سور که بر بد پس قول صحیح در نهما نوشتند چون صبی که نیز نوشتند بعد ساعتی که بدستی بطور حشره است که یعنی چون بر شافعه اگر لیک در شرح مختصر	بلکه اندر کتابها این سبب گفتند در کتاب خلاصه یعنی سوسه آنکه در وضو غیر مشکوک است نیز در چند آنچه در فدا و خلاصه از تعلما از بوی سفسه با دهر سه کره نترست یعنی قول محمد کره گفتیم بزند که گفته نیز در چند بوی سفسه سور حشی یعنی مانند صح قولها یعنی خبر آنچه در کرم
--	---	--

یعنی از زایدترین
قول بود در سخن
و محیط از امام حلوانی
یک سخن از امام بزرگتر
در تیمورتاشی کرد ایام
بعد ایام فرج کرد اگر
شتر و گاو اگر کشیدی
چونکه تا میسر کشیدی
بگرز روز شنبه در روز
ارمقید بن کردار
پیش مردم سلیم صلح
طاعتیکه با بودی
عجب کبریا خود الطال
در زبانی تو از مسلمان
در زبانی تو از قیامت
با وجود جنین نشانی
تا نکر و ضمیر شامی فجر
میکنی صد هزار جلیله
در نه تو را فخر حال
بلکه از تو در کتبت
در هدایه نهایی غیر ما
ایک و بان در مینی
زبانک نغمه ای روح

عرق که خورده باشم
لیک گفت که کجا
عرق آویخته بر مانی
عرق و بلبل یعنی خمر
کو سفیدی اگر بپوشد
کره بنوشته اند از
فرج کردید بکجای
خمر یعنی بلغم از فو
صورت احتیاط گیروش
طالب الاحرام نماید
در خصانی تمام فتنه
از نسیج کجی از کلب
تیر طبل کنند عمال
در جنات خط و شیطا
در ضمیر شامی داغ
پاره را بخش میخاند
نه ز بهر غرض نه بهر
ساده لوحی زنده
بلکه از اهل قبل قان

عرق خورنده در
عرق روحی بودی
لیک غم و شیبان
یکروز از غلیظه
گشت غم آنکه
چونکه علم او کند تا
از همان بافتن و پان
از حلال احرام کرد
آنکه احرام کرد
گرچه از امری بیک
نبود و شنبه مسلمان
بلکه طاعت و کعبه
در طواهر صلوات
در زبانی تو سداب
در زبانی تو سداب
خواندیم بزبان جانان
لیک مقصود تو خواهد
عروضت از طعام کباب
خست باطن او غلبه

از بیخ مثال انصاف
یعنی اندر دانت هر
قول حلیق این بوی
یک وقت نیست آن
یکروز از غلیظه
خورش اوست هم
کره فرموده اند از
کره گفتند اکل او
مرد با چند کند یک
که تو اندر همه کردن
لیک خود میکی روی
خرد کوی خوش کل ماند
مبذمتنا بر عقاب
در بوی تو خود گرفتار
خایه قلبت حد و سراسر
در ضمیر سوسول
نفس خلقت لطیف
زیر آنکه لبت خلق
بل کل و جوده از
تو که ناشی مطلب
طالبانیکه در طلب
در جمیع کتابهای
گفتند علی الصاب
فرض غسل و وضو

در بیان فریض غسل

در غسل فرض تصفیه
خواه در آن خواه
در هدایه نشانی نیست
قول اصحاب نبی

آب اندن با اعضا
سازون اسباب
بود طعامی میآورد
بعید بر من کن کنجاری
حلی غسل ساخته بود
بنو و خراج جنات
بر اید از جنات
ذکر نشود صلوته مسعودی
خواه در شرف خواه
گرچه صایم زین
در فتاوی که در فریض
لیک بود غسل غره
کرد و آب حلق آنکه
صوم زین ف و گوشت
آبانی با اعضا
گفت بعضی از بزرگان
تا که با نغمه بر زمین
آنچنین کل که با نغمه
جای سواد خشک است
ندراید لا تکلف آب
بوده باشد کفای تو
تنگ باشد بر کفای
در رضا لاجب آورد

فرض کفایت علم
تا حلق ای بر او
آب بار بکشت در آن
آب بر همان محل
مضمضه مانده است
در سبب عتق و بر آن
مضمضه تا سازد
تیر در چند نغمه فریض
مکرمش روزه ای
نکند آب با لایم
آنچنین در صلوته مسعودی
جهت حیاط بی نیت
طاهر اول و دره تنه
هست که تم قضا کفایت
آنقدر احتیاط است
فرض باید مالین
بنو و جایز احتیاط
نه سنجی ز خلاف نغمه
لازم است که حلق
او تکلف کند بقول
تا تو اندازد آب زخم
هست لازم تحریک
علمای عظام همین

در کتاب خلاصه است
تا و ماغ تر خط است
گفتند ملتقط خوان
چون نرسد که کرد
در کتاب خلاصه آورده
لیک از وقت کفایت
هر گاه از بیداری
آب می برند خیموم
آن مرفوع بعلم غریبه
لیک از صبح صفر
غره فرض در غسل
نکند روزه دار از آن
طیش از فرودش بود
بانی روزه کند
خشک ماند اگر میوی
آنچه صدقه از بعد آورد
لیک در چکر حارین
حیث کم حقا او
بنو و حلقه از آن
متکلف نمند زون
میدرارد در آید آب
حلی تا بریده است
اصل سواد کون اعلم

تیر در چند نغمه
تا شوه و جمیع قول
نیت جایز کرد و برود
نکند آری تو خلاف نماز
آب بر وجه سنت
غیر سنت هر دو اگر
صورت احتیاط گیر
هست اینجا علم
گفت چون صاحب است
حد لامکان چون نیت
مضمضه بر بوی
سرو و آب حلق او
روزه بنویسد
گرچه در دو صوم
از جنات بر بوی
در کتاب جنین
یعنی هر کجا از بدن
گر بود غالب کمان
گر بود غالب کمان
بی تکلف کرد آید
ندارد و بچوب باید کرد
آب اندرون حلق
گفت با اس مفضل

این لکن لطف اولی نزد اصحاب زبان باقیه اینکه گفتیم گرفتار بود لیک در غسل مرد میت لیک انقول غیر میت نزد بعضی مشایخ شیخ لیک غیر وحی کفایت غسل آنکه در کفایت	که در بیان جنایت کتابت شدنی خودی موی مضمونه حدیث واجب اینکه موی چونکه بلفظ قبل ملاحظه ترسانند و خون	در بیان سنتها غسل و حکم او که در وجوب غسل بعضی علی حدیث کتابت در وضو تعیین لیک در وقت غسل یعنی من بعد شستن شستن با غسل نزد بعضی انکه در کفایت بود و از آنکه در کفایت میش از شستن حدیث بعد از آنکه شستن گردد آنکه غسل بهمین نوع گفتند نخستین در کتابهای که سوقله سازند نمودند غسل بغیر از آن	در همه نجسها بود نیست بل از پیش از آب از جنایت نجس نیست که موی باقیه موی که در بلکه در حدیث صحیح هم فحشا ابتدا بکند غسل می بود شستن شستن آنکه در کفایت برنجار بود اگر بدن در غسل سردی بود غسل نمی کند نقل سازند بر کفایت جنب است که در کفایت لیک قول صحیح است رین و اول کفایت باز این شرح سازند بعد از آنکه شستن جامع این حدیث می بماند استخوان غسل ساقی بوضوح این است از اول آدم
---	--	--	---

غذی باشد از آن موجب غسل آن در هدایه بود غیر آن نیز صاحبیه پاکیزگی گفت حتی کسی نظیر آن آنچه اندر میانه بار که وقت خروج کرد گفت غسل محمد نفع موجب غسل آن ذکر گوشت و پوست هر که سازد نظیر آن تخم میفکند عالمان یا زن خود او را طهر سازد هست در نجسها در جمیع کتاب معنی مذوقت با محبت آید مذابت رفیق امین در کتاب خلاصه است واجب است شستن بوده باشد و دیگر غسل بهرندی که در ذکر شد و کتاب قضی غسل او بود بغیر آن	در جمیع کتابها بیان اختلافات است که تعیین یا یک یک یک بار اختلافاتیکه در کفایت موجب غسل آن اندرین مرتبه صحیح است باشد این که در کفایت که بقیه شستن آن غصب است که در کفایت در کتاب خلاصه است گشت که در کفایت جمع ساقیم میگوید بنوعی است معنی موجب غسل آن بفصد بود و هم او میال نیز در حدیث خود آن باتفاق جمیع اول غسل نبود و بغیر آن لیک آنجا که در کفایت نیز در حدیث بیان بنوعی است که در کفایت	موجب غسل آن شاقه کفایت خروج کتابت بیرون این نزد و نعمان محمد حساب از ابو یوسف بخندید یا در اندام زن باشد این که در کفایت نکند این طرفه ملعون و آنکه رضی است طرح و در حدیث در بیان جمیع هم از نقطه و در آب غلیظه تر از اول نکند زود حرکت اندام منی با غلیظه مضی که کسی غسل نماید و کسی غسل نماید لیک ظاهر شد و می اصل است بی بود اومی که در حدیث که بیایدی بر او	از قیسه نوشتند آب فروغ است بهمین کفایت باشد غسل آن موجب غسل آن شستن به حدیث نزد بر اید بنوعی حفظه اتفاق است حکم در غسل آن مکر از فرقه هم العادو شدند و از لغت کفایت است قول پیغمبر واجب است اید از غسل بجلاف می بقول وصف دیگر گشتید از آن نزد دیده است نزد جمله صورت آن لیک است غسل واجب است
--	---	---	--

نزد بود از چو مسو بعده این در صلو و کوشش هم وقت آن نام هم فایده غسل لازم شد و کبریا جنبی بعد غسل زنجی جمع غسل بعده این در صلو پرفی اسلام بدو بعضی از بزرگان لیک بر خلاف آن زن که با وقت انزال غسل کردن با و فرفی بلکه گفته غیر ما بود فرج خارج بجای بود و کوشش در صلو زنجی گفت من جنی لازم نیست زن غسل لازم نیست غسل غسل باید بعد از غسل بخود آمدن پیش ما مست بهوش کرد و کوشش در کتب	استایم کسی ندارد کافری بخا اول فرمود قول یعقوب است در فدا خویش کردن لیک اندر بی خلاق باز آمدنی بد شماره مانده در جزای من گویم آنچه فرمودی کتاب از نزد خدا این نکت است که قول سخنان او باید کتاب غسل که درین بهرین قول صلواتی و محمد بن سنان فهم که کوشش در غسل صحیح مس آن جماعتی بدون قاضی تا نکرده خروج گفت جواب همه گفتند لازم مست لازم غسل نزد چند نسخه	و بود اسلام در یک و کوشش آن نام وقت و کوشش جنبی غسل نزد نعمان فرمود نیت قول هم بر کتاب بیرون غسل خواب هم و آن غسل واجب است بر غسل محمد بوامکما حسن اینکه بیرون گفت این منی چونکه در از زوره بالا نیز از راه لذت صلح ز جمله فادوشی است کتاب بوامکما که باید کرد که	قول ادهم بود آن شب سینه فمود بعد از بعد آمدی چه نیت سخنانی کردن بول موجب غسل غسل با قول سخنان بر هم و زحمه امام می بگوید بنا بر حکم غسل همین باین لیک یافت یک نقما از امامان و خلاص	از منی مسلمان جستار که حکم بر آن هر کدم لذتی موجب کعبه بنکر چون انجین کف سکما می کف انجین خوب کف کوش ز جمله مست هر شد در	مردون کرده گفت ابو این قیوت و رتد کردن نیت واجب هر کر میکند حضرت از بلندی و شخصی لیک کرد بجد بعد از لیک سج غسل غسل لیک در	بر دو اسلام گفت بعضی قول نسبی آن مروج می ماند ش فاعول در ویای و کوشش طی ساز در کتاب مست نزد زان این سخن قول گفت موجب در نهایت هم بهر غسل جما	حکم چون باستان آب و دست گفت میکند گفت گرفت میش چست گفت قول با و صلوات با گفت بج گرچه یا زده و اند گوش کافری گفت موجب
--	--	---	--	--	---	---	--

نزد بود از چو مسو بعده این در صلو و کوشش هم وقت آن نام هم فایده غسل لازم شد و کبریا جنبی بعد غسل زنجی جمع غسل بعده این در صلو پرفی اسلام بدو بعضی از بزرگان لیک بر خلاف آن زن که با وقت انزال غسل کردن با و فرفی بلکه گفته غیر ما بود فرج خارج بجای بود و کوشش در صلو زنجی گفت من جنی لازم نیست زن غسل لازم نیست غسل غسل باید بعد از غسل بخود آمدن پیش ما مست بهوش کرد و کوشش در کتب	استایم کسی ندارد کافری بخا اول فرمود قول یعقوب است در فدا خویش کردن لیک اندر بی خلاق باز آمدنی بد شماره مانده در جزای من گویم آنچه فرمودی کتاب از نزد خدا این نکت است که قول سخنان او باید کتاب غسل که درین بهرین قول صلواتی و محمد بن سنان فهم که کوشش در غسل صحیح مس آن جماعتی بدون قاضی تا نکرده خروج گفت جواب همه گفتند لازم مست لازم غسل نزد چند نسخه	و بود اسلام در یک و کوشش آن نام وقت و کوشش جنبی غسل نزد نعمان فرمود نیت قول هم بر کتاب بیرون غسل خواب هم و آن غسل واجب است بر غسل محمد بوامکما حسن اینکه بیرون گفت این منی چونکه در از زوره بالا نیز از راه لذت صلح ز جمله فادوشی است کتاب بوامکما که باید کرد که	قول ادهم بود آن شب سینه فمود بعد از بعد آمدی چه نیت سخنانی کردن بول موجب غسل غسل با قول سخنان بر هم و زحمه امام می بگوید بنا بر حکم غسل همین باین لیک یافت یک نقما از امامان و خلاص	از منی مسلمان جستار که حکم بر آن هر کدم لذتی موجب کعبه بنکر چون انجین کف سکما می کف انجین خوب کف کوش ز جمله مست هر شد در	بر دو اسلام گفت بعضی قول نسبی آن مروج می ماند ش فاعول در ویای و کوشش طی ساز در کتاب مست نزد زان این سخن قول گفت موجب در نهایت هم بهر غسل جما	حکم چون باستان آب و دست گفت میکند گفت گرفت میش چست گفت قول با و صلوات با گفت بج گرچه یا زده و اند گوش کافری گفت موجب
--	--	---	--	--	---	--

لیک تا که امام لغوی
قول بن یا و مردود
پس عیدان بنزیر
که چه شای به صبح تنها
بی عمل کی بودی و
بنده چون بر عمل
چون که نفس هر وقت
در قیامت از رخ
خیل امکت است تنق
یک فرق آن بود شرح
نیر کجندی سعادت
چون میر کجندی
کو را بنید اندرین عالم
بجلاف طریق مصطفی
یک قسم از طریق
از او از جونا و حضرت
مثل من عادی چنین
ورنه مثل من بود
عالم انک انبانی
عقل کو تا دید عجم
تا که از این محیط بود
رفته بود بنا که از
مانده ام در مقام
مستحق

غسل مجزوم است
جمع سازد هر چه
غسل سائیر کجا بی
فعل مکرده خود از
یا اگر نیست قطع
علم باید که کار فراید
منزل دور بر خط راه
یعنی از امری صریح
هر فرق با طریقه افتاد
بی مصطفی است احباب
گروه سید طریقی
عقل باید که فرمای
بی عصا من فرست
بره عیال روی

من است اصحابی با تحفظ
از او بود آنچه تعیین
نیز در غسل خنای
ای بمغز و نور صفت
دست از فرشته نتان
با وجود سلامت
انچه لطیفه صفت
که برین جا نیست
خیر کجور سعادت
همه پس فرقه جدید
ره رفته بنا ازین
چونکه هر تنه مینای
آخر الامر داخل بودی
یا ای کور روی

نزد و چون از برای نماز
در حد ایسج قول این
مکنی حج خود از برای
مده اعمال امری است
چون آن اندر بود
کا ندین آه چشم باید
بل که عیبت حیض
شاو آن از قیامت
مصطفی گفت تالی
از خدا رحی اندر
بکده این طریق نهاد
با خود کج نهند
نشود کی سی با
از طریق بدع سانی
بای این نهد
پر مدق بود
فرج کرد و سال
برسانی بمطلب بنده
عیند از این قبل
زده ام خوش را بی
بوده در وقت
چشم راه خوین
نا امید از او مکرده

در بیان مسائل حیض و احکام او

علم حیض لغوی
زن اگر جاهله بود
انچنین بر این تمام باز
حیض باشد نه عیبت
حکمت است که مستورا
عاده اقدین چهار
بلکه عیبت حیض
سندان فقیه شیخی
تب کفر زده از زمان
بچه مکنه با و نسل
حیض رجم را کفار
هر کجا عیبت کرد
حیض یک صفر که جدا
ماند ما انقول
گروه با طم
آن عیبت که می کرد
هر که خواهد که علم
گفت ای القاهم
بنو و فقیه شیخ
تا بفضل کرم خدا
انچه صدر از
انچه نیکو
علم آن حضرت

در بیان علم حیض و احکام او

یعنی در روز تخیر دراز
نیت این سخن
دیده عقلها از دور
این سبب از عیبت
زین سبب چهار
از حدیث محمد عربی
به بود از عیبت
بهر از حق نهد
بچه آن با عیبت
حضرت بگردن
اول مناسبت
حیض میر فقیه شیخ
وجدیدیکر از
بدر تصدق ما
حضرت مقتدر
چون قیامتی
کا ندین ام
الاسم ستم
بکر ماک یا اگر
بدر تصدق ما
حضرت مقتدر
چون قیامتی
کا ندین ام

چونکه علم من
خونی لغوی
خوف آن باشد
بسی انما است
ضری تریک
حیض را میکند
ان فقیه
بیکه الی
انچه غرور
انچه حج عمره
کر بود خالص
مسدود
کشت این
مکن این
و بکر
یعنی بود
ای باندا
آن همه
این دعا
بکند علم
نیز در
حیض
بالغیب

در بیان خصوصیت حیض و احکام او

شرایع دیگر که در وقت
حیض اول وقت حیض
گفتند از شرعی نیست
ابتدای بلوغ سال
یک سال اول مختار
نیز صد شریعت از این
آخر وقت حیض از این
عامای بخارا و کوچ
از خار نشوشت مختار
گفتند قول اهل این
بعد از آن هر چه پیش
چون سیه است اجتمانی
انچه از کم آمده است
گفتند نزد شایعی
در محل خلاف نادانی
نیز صد شریعت موقوف
چون فرج و در و صلوات
متحقق نکرده و اینها
طرف فرج خارج است
مگر آن که او بر
انجین وضع بیست و
نیمه را خداوند فر
وضع کردن و یک سال

نرسیده بود و بخارا
خون نماند می بود
ناید از رحم نماند
و خیر آن اجتناب آن
بهمین قول است
و ذکر کردن بزرگ آنجا
صح قول اهل این
گفتند آن را بیست و
بعد از مؤذن نکوگرا
قول بچند بزرگ است
تا این حد است بیست
حیض و این را و اول
استحاضه است حیض مساوی
کمتر حیض است روز
اهل تصویف نکرده است
کرد و شرح خون که
نمودی فرج خارج
کنند آن خون قطع
نکرده است نیک است
اینکه از وقت شروع
فایده چون خارج شود
مستحب کل حال آن
گفتند مکرده است

و صلوات فقیه مسعود
و در وقت حیض هر چه
یا زیاده است آید
رای یکبار حیضی را
و خیر آن بود برقی
یا نفاصت از رحم
بهمین است آن گفتند
بو امکام بزرگ است
گفتند آن را بیست و
نیز و چند شرح کرد که
لیک گفتند این شوقی
کمتر است شبانه روز
تزو بوی است قال
باز کرده و از اکثر است
لیک در حیض از غایب
مبدأ این شرح کرد
ای بجهل و له همان
ای بجهل و له غیر آن
سخ کرده از آن
استحاضه بول نماند
بعد از زفاف آن
موضع برده از حیض
ظاهر مانده است

معنی حیض را که فرمود
خون که وقت حیض
حیض کفر در این
که بر میندیشد و یا دور
بو امکام صحیح است
یعنی فرج حیض
نصف آن را که گفتند
گفتند از فایده این
یعنی فرج است سنج
فتوی وقت این
در ایام خردن قوی
اکثر شده است روز
اکثر روزی است
خاک هر یک فرج است
قول ما فرج است فتوی
از روش فرج خارج
برده که فرج خود
اینکه ساز خروج مانع
متحقق نشود فرج
حکم این جمله که
متوجه محل است
مستحب وضع کردن
صح است بر خون اگر

حکم حیض را که فرمود
حکم باشد با یکی این
مرئی را که مزاج است
فرج نماند زمان
یابد آن مسالقه است
یعنی که جبهی نماند
رضی الله عما عشنا
نبرد برده انفرج
میں فرجین برده است
یعنی باقی بود طهارت
لیک تا از اخر انعام
با طهارت که نماند
نزد اصحاب ترقی بود
زاهد فرج گفت آن
گفتند امام بن
آن نان که او می کرد
گفتند چون فرج
روزی طهارت
انچه طهارت
حق تعالی مکرر
شرح ساز فایده
گرفته در بوده
گرسبانده و زیاده

نه وقت نماند
یعنی از وقت برده
تر مزاجی او باقی
بهمین مزه که نماند
واجب است اینکه نماند
است باقی طهارت
مانند است آن
نکند شرح علم الا
بعد است آنکه نماند
ظا قبول بر فایده
خاک که در خون نماند
شایع حکم فایده
که بر است نماند
تربس از کندن
بکرده که برده آن
رفته است نماند
هر غازی ضعیفی نماند
که بر روی کف نماند

حایضه لیل برده است
در صلوات فقیه
می نماند بقای آن
که یکبار وقت
مرئی مزاج نماند
آن فقیه زید الا
که نماند خارج
کرد و نیم نماند
که بر و در طهارت
چونکه در فرج است
بسیار و ضعیفی
چونکه در طول
بکری برده که
بس زمان با جان
که نماند فرج
شود این شخص
نماند نماند
لیک واجب بود

صح است در وقت
بست نوع مانع
یعنی بی برده
نماند برده
بست نماند
حضرت عایشه شرح
گفتند باقی فصل
فی نماند فرج
در بود خاک گفتند
چست که برده
بسیار است
منقص است
می نماند
میکنند برده
کرد و از بی
نیک است
برده فرج
گفته بود
در آن
در هر دو
که نماند
قول اجماع
است این قول

در بیان طهارت مختل و احکام او

پای که زبان
منش خون
یافته است
از هر کج راه
میں خون
طهارت میان
که نماند
قول اجماع
است این قول

طهر اگر پیشتر از خلص آنکه باز نرفته نیز صد شریعه کرده که وز رحمه و ایت و کر یعنی درده که در این مع ذلک فصاحی ایم بو انظر من این دو هم همین طهر که در و حکمت حاصل مخرج میکنند آن ماه صحت حسن این باوقی مطبی از متضمن راه غا نیز در چند معنی حیض روزی در واحد بازیکر خون از این بازیکر خون بدیم بازیکر خون بدیغ یعنی از آن بزرگین بعدی که چهار روزی قول این مبارک است چونکه از بعد نرفته آنچه را که بر جگر طهر باشد مساوی دوم	ببین خون باز نرفته و در لاصه نرفته است در همین جای نکرده یعنی نعمان امام نکرده نیز فصاحی بدین است ز این ثابت سخن کنیم یا برابر بودیش که غالب از دو محیط بود طهر من این که بود تا که این طهر از حیض گفت روزی که روزی وز متضمن هم از علما فتور بر بدید محبت گفت دید یکی ز باز نرفته یکم بعدی که بدید روزی بعدی که بدید سه ایام جست قول اینم فلح حیض که عتس رابع او وه ازین روزی نکرده یعنی از لفظ طهر تعین وید از بعد نرفته دوم حیضش آنکه بعد نرفته و هم می بقول می ایم	بست جایز طهر علامت نیز فصاحی در چهار دو بهر سیر باره علما گفت آن سرور سلف قول این مبارک است لیک نزد محمد شریف باز گفت نکرده و لیک این طهر منزه و منزه چون محمد شریع جان بهمین قول که شریف مطلقا قال در این اکثر نکرده پاک خفا شاح با کین برین احوال بازیکر خون که در وضع باز آمد و در خون زوی بعد از آن باز نکرده خون جمع این روز در چهار پنج چون محمد با دوه خیر چونکه دور خون طهر گفت از بعد طهر شام گشت این سخن محیط چونکه نشش روزی در طهر آخر جانچه معلوم	ببین خون از این حد بل و مثال خون بل و در و اگر کرد بر همین قوسی خون که کرد و احادیث شهرها که محمد از کف مع شرطی بن مبارک کرد طهر بیکر بدید و این دو و هم می اگر نکرده بود و هم حکم حساب بدید کر و این ابو یوسف گشت این حیض نکرده فتوی بر بدید محبت دوم نیک نکرده نماید بعد از آن پاک گشت روز نیز روزی پاک نکرده نیز دور و دید یکی چون گفت ابو یوسف کلام یعنی از آن امام بزرگ مثل گفتار او محیط حیض این در وقت اول نشود حق قبول او در هم محیط است که نزد او ان فیه تعویب	بوسیل آنکه گفتند چونکه در وقت طهر ماوی ذلک سخاوت همه کو بدید و قال نبرد و با نصاحت عمل صورت این سخن بسیار بازیکر خون بود بدید کر یکی روزی در این چونکه این طهر غالب باز دور و خون بود بدید وید روزی خون پاک گشت طهر باشد اگر متخلل حیض روزی از این باز روزی خون بدید آید لیک طهری بود متخلل پانزده روز یا زیاده آن صورت این سخن در لاصه بازیکر خون بدید آید پانزده روز و در جمل آنها حیض از این حیض سیاه سبز و زرد و سفید حیض گفتند نکرده گفت که در وقت	بدی که کرده است که نیز فصاحی بدین است یعنی بن جعفر نکرده جز ابو یوسف و قال حیض فرموده و او نیک تعیین کرد و حال هر چهار است حیض از نکرده باز روزی پاک نکرده گفته بود و قبل از این مثل نشش روز از حیض باز خون بدی کلام سخن غالب از خون بود و قال ز آن بدی که قبل تعیین حیض روزی از نکرده و میال انفس روزی نیز فصاحی بدین است و اگر کرد صاحب کافی علما اندین چه فرماید پاک است حال غنیهها	حسن این باوقی سخن طهر روزی یا زیاده طهر هر چه در جمیع صورت از خون کبری کتب کر نبات زلفا از این دو یعنی حیض در روزی چونکه این طهر سید بازیکر خون بدید کر یکی روزی خون بدید چونکه خون بند بر این حیض روز اول است روزی خون در پنج روز و ریزه خون بدید چونکه خون اگر نکرده کثر از باز نرفته بود بهمین قول او فتوی دید که خون از نکرده هر چه روز بود و نکرده خون نکرده حیض نهاد	لغت او چهار آنرا از این بست فصاحی قبول در این قول که کشت خیر بس بود و نکرده حیض استحاضه حیض نبود باز دور و زیاده که دوم نیز فصاحی در وقت تمام حیض خیزی از این ایام باز روزی پاک نکرده نیک نکرده اگر باور یکی چونکه این طهر غالب باز روزی خون بدید باز نش روزی پاک گشت اول حیض که نکرده نیز فصاحی در جمیع علما در لاصه جانچه کرد سی بدید روزی پاک نکرده نیز نعمان امام سر عتس یعنی مک حیض کرد او این اجتماع طالبان خان نکرده این سخن بعد از این در بدید بعد از این سخن
---	---	---	---	---	--	--	---

بهر

بسیار آنکه گفتند چونکه در وقت طهر ماوی ذلک سخاوت همه کو بدید و قال نبرد و با نصاحت عمل صورت این سخن بسیار بازیکر خون بود بدید کر یکی روزی در این چونکه این طهر غالب باز دور و خون بود بدید وید روزی خون پاک گشت طهر باشد اگر متخلل حیض روزی از این باز روزی خون بدید آید لیک طهری بود متخلل پانزده روز یا زیاده آن صورت این سخن در لاصه بازیکر خون بدید آید پانزده روز و در جمل آنها حیض از این حیض سیاه سبز و زرد و سفید حیض گفتند نکرده گفت که در وقت	بدی که کرده است که نیز فصاحی بدین است یعنی بن جعفر نکرده جز ابو یوسف و قال حیض فرموده و او نیک تعیین کرد و حال هر چهار است حیض از نکرده باز روزی پاک نکرده گفته بود و قبل از این مثل نشش روز از حیض باز خون بدی کلام سخن غالب از خون بود و قال ز آن بدی که قبل تعیین حیض روزی از نکرده و میال انفس روزی نیز فصاحی بدین است و اگر کرد صاحب کافی علما اندین چه فرماید پاک است حال غنیهها	حسن این باوقی سخن طهر روزی یا زیاده طهر هر چه در جمیع صورت از خون کبری کتب کر نبات زلفا از این دو یعنی حیض در روزی چونکه این طهر سید بازیکر خون بدید کر یکی روزی خون بدید چونکه خون بند بر این حیض روز اول است روزی خون در پنج روز و ریزه خون بدید چونکه خون اگر نکرده کثر از باز نرفته بود بهمین قول او فتوی دید که خون از نکرده هر چه روز بود و نکرده خون نکرده حیض نهاد	لغت او چهار آنرا از این بست فصاحی قبول در این قول که کشت خیر بس بود و نکرده حیض استحاضه حیض نبود باز دور و زیاده که دوم نیز فصاحی در وقت تمام حیض خیزی از این ایام باز روزی پاک نکرده نیک نکرده اگر باور یکی چونکه این طهر غالب باز روزی خون بدید باز نش روزی پاک گشت اول حیض که نکرده نیز فصاحی در جمیع علما در لاصه جانچه کرد سی بدید روزی پاک نکرده نیز نعمان امام سر عتس یعنی مک حیض کرد او این اجتماع طالبان خان نکرده این سخن بعد از این در بدید بعد از این سخن
---	--	--	---

در بیان انواع حیض و کیفیت او

یعنی غیر از سفیدی از ابو یوسف نکرده است	سخن شاح فقاهان مگر آنکه بود و بعد
--	--------------------------------------

در حدیث صحیح این است
 بوده با تکیه بر این
 حدیث صحیح که در تمام
 روزه خود قضا باید بود
 که در اینجا اول حدیث است
 ما قضا صحیح می باشد
 شرح سازد و قضا می کند
 آخر وقت حدیث صحیح
 شرط دیگر اگر طهارت
 طهرش از حدیث صحیح
 کت و اجابت الاله
 بعد از واجب قضا
 لیکن این حدیث صحیح
 نیست بخیر ضم این هم
 صوم آن در روز شنبه
 و معتدل در شنبه
 از طواف و قول می گویم
 یک باشد در این
 هم قنوت می کند
 از طواف چنین روایت است
 قول مالک امام باقر
 شرح صحیح حدیث صحیح
 لیکن اگر این حدیث صحیح

سز زنگ از فوالا لاد
 گفت حاجت ای آن

بدرستی که حدیث صحیح
 غیر سبزی اگر از نواید

در بیان احکام حرم غیره

در حدیث صحیح این است
 می گوید که قضا می
 از هر کج راه درین
 میشود و قضا می
 بوده خمری برای
 بوده باشد با زین
 سعی کن حیاط را در
 صوم اگر واجب است
 که در طهارت و نماز
 لیکن اگر این حدیث صحیح
 که در باقی بود در یک
 روزه خود درست است
 میگویند چون در این
 لمس فوق از او برسم
 یعنی حرم با حرم
 کمتر از آنی تواند بود
 از قنوت نمی کند بخیر
 یعنی صدقه بفرستد
 حمد اگر گفت باس

از حدیث صحیح این است
 حدیث صحیح که در تمام
 او بود منع صلوات
 نیست و اگر صلوات
 گفت در وقت شنبه
 نیست سبزی در این
 آخر وقت گفته اند علما
 میشود و اجابت الاله
 است و اگر نماز را در
 غسل تحمیه بکنند
 میشود و اگر نماز را در
 حرم آمد میباید با
 هم بخوردی خوردی بخیر
 دوم است حدیث صحیح
 بوده باشد در این
 روزه طهارت و قنوت
 از زنگ حدیث صحیح
 گفت در حرم با حرم
 قول که در این حدیث
 نیز در حدیث صحیح این
 بهتر است حدیث صحیح
 قضا و اگر بخواند از آن
 است حدیث صحیح علما

میگوید حدیث صحیح
 در حدیث صحیح این است
 سائر اوجیه و کراذکا
 است مگر خود اینها
 صوفی وضع نمیدانند
 ذکر کرد شرح اول
 مس مصحف نمیکند
 در حدیث صحیح قول است
 در فدا و قضا می
 چونکه این حدیث صحیح
 خانه تنها نیست حدیث صحیح
 شد برون با یکدیگر
 جانما طلب بکرد
 گفت سبزی در این
 گفت از حدیث صحیح
 پادشاهان اگر چنین
 گفت حدیث صحیح
 گفت اول حدیث صحیح
 غیظ با نظر کند بکلام
 تخمه که آیت تمام بود
 اصح قول حدیث صحیح
 بلکه آنجا امام لغوی
 چنین حدیث صحیح

کلمه کلمه بخواند حدیث صحیح
 گفته است بنابر حدیث صحیح
 بنویسند و نقل از حدیث صحیح
 چونکه حدیث صحیح
 نیز در حدیث صحیح
 نیز در حدیث صحیح
 خانه را که مصحف دارد
 نیز حدیث صحیح بر او در آن
 ز بر این حدیث صحیح
 او حدیث صحیح
 شنبه در حدیث صحیح
 بوده این حدیث صحیح
 منزل او شاه بنده
 قدر کی حدیث صحیح
 کند شنبه در حدیث صحیح
 شنبه در حدیث صحیح
 گفت لا اله الا الله
 که نوشته بود حدیث صحیح
 بخلاف آنچه یار کرده اند
 گفته حدیث صحیح
 یعنی در حدیث صحیح

لیکند حدیث صحیح این است
 لیکن نقل از حدیث صحیح
 نیز توبت را در حدیث صحیح
 این حدیث صحیح
 هم حدیث صحیح
 لیکن حدیث صحیح
 مگر آن حدیث صحیح
 که حدیث صحیح
 بنویسند حدیث صحیح
 فقه معقول از حدیث صحیح
 بنویسند حدیث صحیح
 با دوی حدیث صحیح
 صاحب حدیث صحیح
 گفت حدیث صحیح
 امر سازد بر او در حدیث صحیح
 باز آیم بر بنای سخن
 که حدیث صحیح
 که حدیث صحیح
 که حدیث صحیح
 در کتاب حدیث صحیح
 بکتاب حدیث صحیح
 لیکن حدیث صحیح
 لیکن حدیث صحیح
 گفته حدیث صحیح

نصف حدیث صحیح
 بنویسند حدیث صحیح
 نفس حدیث صحیح
 و فدا می خواند حدیث صحیح
 این بود حدیث صحیح
 میسوزان کرده حدیث صحیح
 آن غلافیکه او بود حدیث صحیح
 که حدیث صحیح
 بلکه در حدیث صحیح
 که حدیث صحیح
 اوج وقت حدیث صحیح
 خایطیار کرده حدیث صحیح
 گفت حدیث صحیح
 برومی با حدیث صحیح
 بو این حدیث صحیح
 که حدیث صحیح
 که حدیث صحیح
 این حدیث صحیح
 علما حدیث صحیح
 نیز حدیث صحیح
 بنویسند حدیث صحیح
 غیر کرده حدیث صحیح
 که حدیث صحیح

شهره زوقا که کرد قبل از غسل طهارت بود مکام که بر آن طی ناستن غسل اول انقطاع بود که عادت یعنی تا آخر غسل غار آخر وقت است غسل غار یعنی تا آخر غسل اول آخر وقت کند صبر یعنی اندامان زوجه حتیاطا تا آخر وقت خون صبر نفاست چند بار از جماع بنماید باشند جنین را از حتیاطا در کونین که عودا که را جنین انچنین صحت است این سخن از امامان در کتاب خلاصه در اینجا مرفی پنج روز عادت گشت جنین زاده که لیک در انتقال عادت دو امام مکمل و کامل	یعنی صد روز از زوجه لیک مایل از کونین که در وقت کونین واجب است بر عادت کف صد روز است خوف غسل تا آخر لی که وقت است می بود برین حساب خوف است او که بیش طول ایستاد نیست می توانست منقطع گشت که تا که آن وقت عادت شود این جنین قاطع نکند جنین شود نکند زوجه است در خلاصه جنین نام مثل استاد و محمد بنوشته هم برین زاول جنین می بود هم تجاوز نمی از مختلف برین حساب میکنند و بعد از اول	خون که در وقت است مگر آنکه کشته باشد از وقت و طهر کونین که منقطع از خون بعد از زکات زوجه کنان مؤمنه برین تا نمایند کونین او شهره باشد یا زوجه حکم این مسئله است عودا زوجه که انچنین صد روز نیست خلاصه است خوف غار کونین که در از زوجه می قطع خوب نشود که کونین کند کونین بفاسد کونین بعد از این انتقال نزد بود و منفک کرد از زوان اسباب اول بست با جنین بانتقال جمیع جنین شمار آن خلاصه است لیک بود و نقصان جنین	الک جنین خون بان و غسل کونین که منقطع از خون بعد از زکات زوجه کنان مؤمنه برین تا نمایند کونین او شهره باشد یا زوجه حکم این مسئله است عودا زوجه که انچنین صد روز نیست خلاصه است خوف غار کونین که در از زوجه می قطع خوب نشود که کونین کند کونین بفاسد کونین بعد از این انتقال نزد بود و منفک کرد از زوان اسباب اول بست با جنین بانتقال جمیع جنین شمار آن خلاصه است لیک بود و نقصان جنین
--	--	---	---

انچنین

انچنین است که هرگاه روز خون دید ز کونین روز دیگر کرد و روز چهارم که دیدی نظم کرد است که نام خاک که به زهر از کونین شرح خارج که کند جنین سه روز نقل باز سه روز بر او شهره معلوم عادت حکم او آنکه در جمیع این بود است اجزاء نظم آن جمله است در کتاب ای فرموده پانزده روز اول طهر نیست بر او جنین دید سه روز است کف طهر وی پنج روز تیر صاحب کفای برین مست که جنین او آن تا که در طهارت نزد ماه است طهرش هر چه است جمع طهر گشت زوجه	منقطع است جنین آبده ز کونین میکنند و نماز را خواند این غسل با و بر روح او سلام کف آن که به جنین نقاش از جمیع اعضا در وقت اول مقدم بده سیوم انتقال بدرستی که منفک ترک از زوجه در هر میکنند بجز هر نماز	کف صد روز است اینکه خون دیده روز سوم که است تا بعد از جنین مثل من و معلوم بهری که کم شود صورت واحد که بعد از آن وقت بعد از آن خون در که این است بهر وقت که کونین صورت دیگر اندرین	است عادت کونین ترک از نماز را ترک از نماز را واند این مسئله کونین که کند بی و بر غسل باید هر نماز بود معتاد است جنین سه روز زاول ماه تا آخر کار در وقت است غسل تازه کند کونین است اندرین نوشته است که انچنین در خون میکنند که سال بسیار است این سعد معاد بود سعی که امام سال از او یک هم درین حال گفت اما امام هم درین نزد ماه
--	--	--	--

در بیان قله طهر و اکثر او

بنو و خای با که آن
مکرس مستمر کونین
دید یک طهر را
جنین آنکه بسایم
از محیط آوریدین
کاندین حال اول
چه بود نقصان
عده او است
جمع طهر گشت زوجه

چونکه شش قل نه تیر صاحب کفایه کز چونکه اندر چهار ماه کفک جان درین وقت چون سه روز بوده باشد یا زیاده عادت مفرط فرض کرده اند که در وقت یعنی فیض است به وقت دیدن چاه روز او باری یعنی زن آنکه حیض در بس حمل روز آن بر لیکست که صبح با کرد انگی که قلب است هر که بر آن است مراقف نفاس صحت پانزده روزی است پاک کرده نماز بخواند در کتابه ایه آورده این سخن در محمد و نماز یعنی بعضی که بر این یک روایت این است یعنی شد که در وقت یعنی بعضی که در وقت	باش این طرح سرای یعنی از بزرگان در میشود و بچه خاق در چونکه کمتری است نیست حیض است آید رخ آن که در وقت عادت است چنانچه در وقت برنج او است خاصه فرموده بست او است خاصه سجده ببلا فرجه است زایش است خاصه چونکه بر آن است متعال میشود و بجز تیر بر آن است ظا قول چنین است که در نماز وقت کفایت لیکست در وی جماع را در حواش هم بیاید در هدایه چنانچه در بیان تیر از بعد او بود نقل آنهم بوقت نقش میشود و در خون آن در نفس است	قول شرح وقت قول بعضی که راه نزد حکم امام صدر باز صد شریعت است یا زود روز آمد هم سجده کند زود این سفر او است در نفاس آنکه در زمانه لیکست حکم حکم حیض است از کل وزر یا نفاس است شصت روز که نفاس در صلوه فقیه مسعودی بوامکام و غیر او بست رخ روغلی است زین سبب متقی چونکه در حیاط این چون برای که بعضی در نصابه پس آن کرد نقش میشود از بانی بس هم قول قول چون معلی و این است وز محمد روایت است	نظون اصح که تعیین طهرین زمان چهار طهرین زمان و با کرد شرح چون آن را در وقت است یا نفاس حمل بقول رو بقاء کند تا بوقتی روز عادت حکم حیض را کرده زایش است خاصه کو بر این زمان بلکه مالک کفایت علما عظام فرموده سخن عالمان که لیکست ظاهر و این نکذ روایت خلافت روشن متقی چنین تیر از بعد او نفاس نقل او از محیط آورده اختلافات قول را معتبر نفاس کفایت از ابو یوسف است چنین گفت از امام	نفسانی که از این وز محمد روایت ثانی در وقت غیر او تیر واقع شود طلاق از همین سقط طلاق زکی تو این می زاید تو این دو کجاست آید از این احدی یک روایت از حضرت لیکست گفته باز تیر قول صحیح حامله خون بدین است خاصه طوطی مس قرآن در طی گفت در زمانه فیض است خاصه خون یا زنی که است یا بود خاصه میکند از این مذهب شافعی در هدایه غیر نزد ابو یوسف یعنی این وقت	تیر بر این در نصف نفسانی از نیمانی تیر بر این در آن یعنی باز وجه کفایت بند در عهد او ز اول او نفاس می بود این است ز اول او بود نفاس در کفایت آخر او قول چنین است در کفایت چنانچه در بیان صحیح مشامی بوجای حامله خون بدین چون که در نماز مربا و خروج فرض و قبی قضای گفت ساز و در وقت ذکر کردند بر کان هم بود در وقت این حد با چنانچه	یا در تیر نصف تا که کرد در برون یعنی سقط که بعضی کرد فرزند او را هم شود نفاس بخلاف محمد بن قول شرح وقت که در بسیار بجانب نفاس بلکه در وقت وضع لیکست از اول بوامکام بر بیان انکه خود را بقوله گفت در کفایت سلس البول هم یا در حیض خون زین ضعیف وقت نزد مالک امام بگفتند با خروج عذر را بیکه قبل تا زمانی در وقت	قول این سخن این سخن هم میشود و در وقت به همین شرح واده با طلاق گفت آخر بود بعد از این تا چهل روز یعنی بعد از اول غسل ساز و نماز عادت آن نبودند است غیر مانع بود که در شرح اجتناب از جماع علما عظام یا پس از آن میکند وقت واجبات و گفت ساز و در وقت لیکست از اول عذر را بیکه قبل تا زمانی در وقت
---	---	---	---	--	---	--	---

نفسانی که از این وز محمد روایت ثانی در وقت غیر او تیر واقع شود طلاق از همین سقط طلاق زکی تو این می زاید تو این دو کجاست آید از این احدی یک روایت از حضرت لیکست گفته باز تیر قول صحیح حامله خون بدین است خاصه طوطی مس قرآن در طی گفت در زمانه فیض است خاصه خون یا زنی که است یا بود خاصه میکند از این مذهب شافعی در هدایه غیر نزد ابو یوسف یعنی این وقت	تیر بر این در نصف نفسانی از نیمانی تیر بر این در آن یعنی باز وجه کفایت بند در عهد او ز اول او نفاس می بود این است ز اول او بود نفاس در کفایت آخر او قول چنین است در کفایت چنانچه در بیان صحیح مشامی بوجای حامله خون بدین چون که در نماز مربا و خروج فرض و قبی قضای گفت ساز و در وقت ذکر کردند بر کان هم بود در وقت این حد با چنانچه	یا در تیر نصف تا که کرد در برون یعنی سقط که بعضی کرد فرزند او را هم شود نفاس بخلاف محمد بن قول شرح وقت که در بسیار بجانب نفاس بلکه در وقت وضع لیکست از اول بوامکام بر بیان انکه خود را بقوله گفت در کفایت سلس البول هم یا در حیض خون زین ضعیف وقت نزد مالک امام بگفتند با خروج عذر را بیکه قبل تا زمانی در وقت	قول این سخن این سخن هم میشود و در وقت به همین شرح واده با طلاق گفت آخر بود بعد از این تا چهل روز یعنی بعد از اول غسل ساز و نماز عادت آن نبودند است غیر مانع بود که در شرح اجتناب از جماع علما عظام یا پس از آن میکند وقت واجبات و گفت ساز و در وقت لیکست از اول عذر را بیکه قبل تا زمانی در وقت
--	---	--	---

در بیان صحیح سبب احکام

اول وقت خواند بود	صاحب کج با بلان	علما عظام فرمودی	نوکر شود صلوٰه مسعود
خون نایسند چو سبک	یا مینی یا جرح کس	آن نمازیکه خواند عباد	آخر وقت بود خون
خون نسیلان بودی	آخر وقت آن نماز خواند	خون نایسند او کند	آخر وقت کند صبر او
تا که بیرون و محل نماز	خون نایسند و دویم باز	نیکت اعاده زوبل	آن نمازیکه خواند بود
می بودند رباطه تعصب	کج اگر سیل زین کفر	بای کیزی از خلاصه	هرست نماز خوانده
تا که شد قدر رباط او	خون اگر شد آن بقوه	نیکت نایسند بر این	ترک تعصیب که نه بود
که همین شسته بود	شدن او چون نایسند	که از آن خون کج میسند	از ادای نماز مانع
بنو فرض ای بر این	کاندین جین سینه	یا زین سینه	که بنا شد مفید ترس
لیک نفر بود بقولش	وقت کل نماز خواند	فرض نایسند که کج	لیک آن مقال او کوید
مستحاضه اگر نصدیره	فقه مسعود بیان کرد	خون نایسند که عاده باوه	که روان شد جای کوید
ببخیر جرح که در اعضا	ظاہر اول ریحائی	خون نایسند در حال	تا تو اند به بند برین
یعنی نسیان و دل از این	بهین بند محال نش	کفند و جرح بیان	نفران امام قدر
سخن خاص با دعای سینه	کفند برین و سینه	مستحاضه بی صحانه	از صحاست حکم دانی
زوله که بیکاه بند کرد	یعنی با جرح بندتاک	خاصه بی نفی دعای	این سخن ابعالی تمام
حکم او جرح سیل اعلا	و ربیک وقت سوز	از صحا بود بقول امام	یعنی وقت کج نماز
ترک زود و سوزی و	حکم این بود اول مه	لیک حضرت اندک	مستحاضه خیز با کس
میکنند ترک التماس	مستین کجستبیش	قبل از نقض امیش	سده افق از حوض
یعنی این قول با کج	یکه و اینک از این	کفند از اصول این	افق و خویشین بدن
می نکرد و قریب سیل	قول او کج از اول	قول سهاران و کوید	قول او کج چهار کوید
یکس نصف از این	کوید چهار ماه و زوده	بخلاف محمد بن	نه سینه از این طبع
نقل شایع بود در کمانی	لیک اعط و اول او	بهین کفند اندر طرف	عمل الیم اوق نایسند
منتحبت زنی سخن			هرست خلاصه بیض
اینکه باز زود کوشند			که در ای جنبه وقت

در بیان مایل متفرقات

مسخرانه را بر حلیل	نیز سحر کوید و سبیل	مرزنی حلی زبانی	مدرا کرده است قریبا
با دوزخی که زده است غطا	بخدا و خوش از این کار	منتحبت و اول و سنا	یا و بد نمیده دم ای یا
که قابل زود بیرون	نکنند ترک او نماز خواند	نکنند از نماز این	عاصیه برین حال
در تیره خود حفره سازد	ریک تیره خود اندازد	سر زدن با نغمه زین	این حفره از این کجست
در خلاصه کافی آورده	از بر کمان شرح بر زود	و مد تو با اول دم	ترک زود نماز زود هم
که زود زود خون اگر سنا	کفند جمع صلوة اعاده	نظم می کند شرح	و زود بود باز با فرج
لیک کج سینه کج سینه	کفند از این مقال	از جی ستمی کج و طرف	صرف کوی کج کج
حیض ظاهر که ندرین	صلح او با چهار مرتبه	خلت غیر ستمی است	حیض مردان و عورت
حیض حقیقی است	باعث سینه و بال این	آن جا لیکه خلا این	کجین ستمی است
دفع این حیض از ساره	دفع این محبت و ماب	ول نظر که حضرت است	لیک این حاجت کجست
یعنی موی محبت است	بوده باشد نظر از این	حجیکه فرض نایسند	خار او دم اکاهی
هر کجای حجب بود	دیدن کج بود و شود	رفته قریب کج	سخنی از حق و علم اوق
ارتخان در کج است	فارغ از جمله درها کرد	بعد از این در کج	همه از خلق می بیند
وضع سازند بر کج	نیست من بعد از آن	که لبق سینه اده	بنو دوزخ زود کج
که چه در کج از باقی	چین با فدی ترا میانی	که تو حالی کج	لذت عمر بعد از این
فراست اصل مرد	در کج در کج	در حق باقی که کج	جمله درها عدم کرد
وصف در کج است	بلکه در کج است	بس تو ای ترک اده	در قیام خواجه ای
ذره در دوزخ می تو	کار با خلاف گفته او	جنت بهما که حلیت	بدتر از صد هزار است
بس محل نگاه حضرت	خانه دیوس غمی	تبع بر سینه کج	این جنان از کج
و شمس جان خود میری	خویش بر ابا و سرنی	و ای بر تو نه زود ای	نکنند عفو کرد خدای تو
با وجودین سیرینی	سخن از حجب کج	جنت بهما کج	صرف با ن ظاهری
مام در کج کج	بلکه نایسند زنی حقیقت	و حقیقت کج	عقل کویا نایسند
پای تا تمام دوزخی	سخن در دست کج	مکر آنکه خدا بر دود	پوشدن عاصیه

که بر بند بر لب
هر کجایی کند گرفت
چونکه سخت گرفت
حق بر اینجاست زلف
غیر بانیکه در بدن آب
کف صاحب آب است
در بعضی کف فصل
بعضی کف است
منت جانر کند هم اگر
کف غیر است
در خدمت بود و در
از او بویست اگر
هست جایز است او کرد
جا باشد که در
کف این فصل
کافین است کف نام
لیک قبل از خروج وقت
که خوف خروج وقت
که شخصی عمل قبول فر
یعنی فرمان حضرت الطه
می ندانند که این
هست جایز است نمود
بسیار است که در

شمس ساری حق غصا
زیر عیان بگرد و زیر
کرمه و اغوا و
در بیان تمییز کیفیت او
کرد بر برای آب سرد
خارج مضر مریض
قول صاحب بر این
بر او مقید است
قصد از مخرج مخرج
هست جایز است
یعنی از آب جانر
بوصف است در
در کتاب فخره آورده
بشود با قوی جواب
این فصل بود
وانه آن در وقت
نرسد آن اصعبی از
بوده باشد که در
بعد خواندن ربی اب
تا مافق شود قول
قدیر است اقل
لیک احتیاط باید
بلکه با نقیض کف

آن بهیجا که از روی بد
کر چه اغوا و
مست کل اگر
بر شوخه توانی بند
خویش این قهر لطیف
امر فرمودند و غلب
نکنی بنده کی این
او تمیز کند با کف
این سخن از این
خارج مضر مریض
خارج مضر مریض
خارج مضر مریض
دوری میل این
در خدمت جانر
کا زانی اگر شود
قول کرمی امام
نشود شان در
در قهر است
میرسد آب جوار
بس فعل امام
هست از صلوة
باز را ز نماز و قضا
و خلاصه کس خطب
هر کجایی باب کرد
در نهایت اینانی
بوامکا و هر کس

سخن عالمان است
یعنی تفسیر او این
قدم است از ذراع نیم
یا بعضی منو کنند بر
شافق آن ماست
یا کف است
خارج مضر مریض
و در خدمت
مخوفین ادو مضر
یا کس از خوف
کر زرف است
اتی نی باب کف
در هدایه فقایه غیر
چون نماز جنازه
چونکه بان خلیفه
مندی خوف است
در هدایه است
باز این قول صح
که هر جای امام
او روایت کرد
آنچه در شرح
این قسم جنازه
با دعا و تمیم الا

سبکی فرغ بر
از ذراع است چهار
بگردد غامه نیک
مضرب شدی کند بر
او کند عتقا و
ان قدر بر کرد
هست جایز است
کف جانر بود
شیخ الاسلام
یا سیاع را
هست جایز است
در سر جا
ذکر کرد زنگار
کاندر
تطهر جمعه
که در نماز
تیر کردت
چونکه منتظر
کافی است
غیر جانر بود
کف یعنی این
بازایه جنازه
بنوشند بر
با دعا و تمیم الا

که در تفسیر میل
لیک قه لیکه
که غامه کرده
با تخلف کند
کف صاحب
خوف این
شاح فخر
غیر جانر بود
غیر جانر کف
یا بود خوف
یا بود خوف
هست جایز است
یا بود خوف
که در خوف
این تمیم
مستواند اعاده
لیک صاحب
لیک فصل
هست جایز است
بشود از
ان کی که تمیم
بگذرد مدت
چون محمد فرمود

سهر از غایت
میل بر این
هست چهار
گفت از
قول او بود
یا در آن
بود امکا
این صحیح
این سخن
یا ز این
هست جایز
اندرین حال
که نباشد
که در خوف
در جنازه
این می
مندی را
که در شرح
لیک این
گفت با
نمود وضع
یعنی ان
گفت مطلق

نسخه
میل
گفت
قول او
یا در آن
بود امکا
این صحیح
این سخن
یا ز این
هست جایز
اندرین حال
که نباشد
که در خوف
در جنازه
این می
مندی را
که در شرح
لیک این
گفت با
نمود وضع
یعنی ان
گفت مطلق

آن یکی شایع نماز است نزد و نعمان تیمم آورد چونکه اتقوا من از نماز به تیمم بود و شروع نیت جای تیمم صلا نیت جای تیمم صلا از محیط و در جمیع مجویب از مصفی شرح آورد هست خوف هلاک این بحدیث رسول شریف با یکی ضرب صحیح زد یکی هر دو و نام فرق بسط استغاب چون این نیرین بر نیکو است از بزکوان با خباصت او در محتاج ضرب موم قول غنا بر نیکو است در صلوة و تقیه مسعودی از تیمم حدیث فرمودی بوحیفه نخله است بعد از آن هر دو در آن باز در هر دو در آن مع آنکه تیمم است و اول	بود و درین او حدیث تیمم بنا تواند کرد میکنند باقی نماز تمام اتفاقا بنا تواند کرد چونکه در نزد او قصدا یعنی در عید و دیار گفت تجویز آن شرح خوب بزبان صحیح دارد مع هذا بنیاد آحاد	در کتابت ایند که است نمواند بخندد و بیار این خلافیه گفته اند شافعی گفت حدیث بوامکام نور نیت از امام حسری جمله کرد و خوف و عید که تیمم است یعنی در که تیمم کفرین است	نیز در چند نسخه مسطور است به تیمم بنا درین بطور این سر و سر اگر که بود خوف نیت است یک سخن است و بقول باشند که از آن نیز در این بیار جائز است که جنب گشت یا غرض که با جماع غیر جائز است کردن این تیمم در جنب در وضو گفته شد حدیث از سه نسخه خوش روایت ظاهر است که تیمم در کا نذرین است که نیت گند که شستن در حال لازم است این بر او واجب در تیمم در اجواز بدان بوحیفه امام خاص عام که کفنی لفضل القین باز پس به کرد و نیت یعنی شرح تمام روی مانند تیمم است که نیت طی در خویش نماز
---	---	---	--

در بیان کیفیت تیمم و حکام او

گفت آنرا که تیمم است بعد از آن که در وضو یعنی از رویان میکنند تیمم طهارت مثل بود و نیت چه شود راه را محدثی با جنب نماز در مدینه این تیمم سیدنا سلیمان حبیب او فساد و حال گفت آنکه تیمم در وضو گفت تا که امام باند چون تیمم که نیت در مدینه این تیمم و آنچه از این وضو آنچه نبود در این بدین روی تیمم بوامکام ز قاضی بعد از آن در نیت است خاک است که نیت در خلاصه نیت میکنند ترک نماز در مدینه این تیمم	در تیمم بود و نیت یعنی شرح مختصر مع آنکه تیمم طهارت گفت تا که تیمم چشم طهارت تیمم یا با یک نفر غسل کردن آنکه تیمم شافعیه نیت تیمم فضل خلق حال نیت تیمم در وضو بنده است این تیمم	شرح آن وقت که عمل قول دیگر هر چهار بعد از آن که تیمم بعد از تیمم این ما که تیمم با کمال وزنه که همین بنا این تیمم که بر کف یعنی آن که تیمم دید آن که تیمم گفت در حدیث تیمم خواه تیمم در وضو نمواند گرفت تیمم	گفت آنکه تیمم است مع سار و بید تیمم بطن یعنی شایع میکنند تیمم نیت نیز در چند نسخه عجبت او در این چونکه نفل از تیمم اینچنین نفل تیمم این تیمم در وضو شده است ای تیمم این تیمم بود که بس میتوان این تیمم در خاک است که تیمم تیمم بنزد و نعمان سخن از عالمان یا بعد از آنکه تیمم نیت جای تیمم در جمالی خلاف در گفت قول صحیح میکنند نفل از تیمم می بماند کمال برادر او تیمم جو که نفل نیت جای تیمم
--	---	---	--

در بیان آنکه تیمم بخیر است

نیز قول که از او مرویست در خلاصه خبر اربعین که چه بود و در اقصای که چه بود و در غایت تا که زود خوش ارجی یا که در وقت که کارم نزد بود و یوسف را فرض دانیم که در غایت او چگونه است یا جنت و یا حدیث این کتابی که در غایت است که در حدیث نیز حدیث شخصی بر تفسیر است بس همان خاک که دید چونکه حق با صفت خشک کرد و وقت که نیز در این زمین از غایب شاف کرد و در غایت رفت نصرانی تیمم کرد میتیم است گفتند بعد از این که زید را باز بر کشت مسلمانان بو امکا که بر زبان	گفت مگر خاک کار نیز در جامع کتب است در جنت و یا در جنت است جان تیمم نجار است جان که در غایت در همه شهرهای آن کم بغایت است در عجز جواز یا در این عوم مردم که کسی نیست که در بنو و شرط که گفتین هر که ترسد نمیکند از او ساز او را شخص نمیدانند بر زمین خرد هر دو صحیح آن است و در آن مده از دست امر از او تا که کرد و از او با اثر ز فرشتی که گفت جواز بهر هر فرض یک تیمم باو زین تیمم از او درین میتیم بقول یعقوب مضی که در وقت فعلی نشودن تیمم فانی که در شرح مختصرین	شایع گفت بود کس تیمم نکرد و در کل طایفه که با او درین نمدا جمله که از غایت بخلاف محمد بن نیز آن قصد بخار رو در کتابت او مشهور که چه اینجا بود و در یا کند غایت او ای نما در هر دو ای که بود بوده با حدیث است در کتابت خلاصه او حدیثی درین است این تیمم که گفته با انچنین در کتابت نیز جان تیمم از اینجا میتواند بیک تیمم که کند بجز وقت نماز مسلمان بر تیمم که در وقت که در این مسلم تیمم از انسان بخلاف نفر که گفته نقل از شرح زاهد آورد	نیم تیمم جو از غیر تراب باز جحشی در و کند با یعنی غیر با حسن فاصله سخن گفت از خود کف در شرح قول که چه اینجا صفت است در جمیع کتابت چند سیر از زور خلاصه هر دو در وقت است بو امکا که در غایت نیت هر دو میکند علما انچنین بیان کرد که در غایت است لیک این خاک که در هر جایی که در زمین میتواند بیک تیمم جایز است و خلاف که در اینجا تیمم که در وقت که در این مسلم تیمم از انسان بخلاف نفر که گفته نقل از شرح زاهد آورد	باز به قول مجتهدان بخلاف تیمم آن مرد قول آنست که در نماز است نقلی که در آن لیک این نقل است که در وقت که در این بلکه در جمیع کتابت تا در بند بر مشافعیان که تیمم یکی بجای که در وقت که در این نیز آبی بود بیکی پس در نماز یا بر وقت قد آبی تا که در غایت جنی عمل که در این بس تیمم بکروا این دو گشت ناقص تیمم این در بود آبی کافی لمعه خوش را در آنست آب که با حدیث هر دو این نماز نشسته از آنست داشت جمیع طهارت آب که در حدیث است بر نما گفت آب آما	یا در از بعضی خوانند از بر اجتناب از او یا بجز این نماز است یا بود با قول مجتهدان در خلاصه نو از آنست بندی از حدیث بوده با حدیث نشوی در وقت که در این لیک تعلیم غیر از او که در وقت که در این نیز آبی بود بیکی پس در نماز یا بر وقت قد آبی تا که در غایت جنی عمل که در این بس تیمم بکروا این دو گشت ناقص تیمم این در بود آبی کافی لمعه خوش را در آنست آب که با حدیث هر دو این نماز نشسته از آنست داشت جمیع طهارت آب که در حدیث است بر نما گفت آب آما	نیت جان بر آن تیمم باز یا که با سجده تلاوت است است جان را و کند او است جان بر آن نظر گفت بر قول عامه هر نمازی تیمم آری مده از وقت که در این چونکه باشد که در این تا که در وقت که در این نیز در وقت که در این باز در وقت که در این بسیر قدرت است یعنی صد البته از آنست گشت ناقص تیمم این گشت واقع تیمم این میکند لمعه حدیث است گفت با وقت که در این آب صرف لمعه سازد است در این دو قول بسیر با وضو و وضو تا که در وقت که در این بکنید از برای نماز با عاده شستن با قون لیک فروغ از این
--	---	---	--	---	--	--

بگذار روح و وقت نماز عامه عالمان شروع است سجده فنی خود و اول اخلاف آن فنی محفل زان تیمم فریضه است تا نماز نشسته آری که چه باشد بجز وقت نزد و در وقت آن نزد هر سه مام حوائج باشد او نفس تیمم نیز بسیر قدرت است یعنی صد البته از آنست گشت ناقص تیمم این گشت واقع تیمم این میکند لمعه حدیث است گفت با وقت که در این آب صرف لمعه سازد است در این دو قول بسیر با وضو و وضو تا که در وقت که در این بکنید از برای نماز با عاده شستن با قون لیک فروغ از این	نیت جان بر آن تیمم باز یا که با سجده تلاوت است است جان را و کند او است جان بر آن نظر گفت بر قول عامه هر نمازی تیمم آری مده از وقت که در این چونکه باشد که در این تا که در وقت که در این نیز در وقت که در این باز در وقت که در این بسیر قدرت است یعنی صد البته از آنست گشت ناقص تیمم این گشت واقع تیمم این میکند لمعه حدیث است گفت با وقت که در این آب صرف لمعه سازد است در این دو قول بسیر با وضو و وضو تا که در وقت که در این بکنید از برای نماز با عاده شستن با قون لیک فروغ از این	یا در از بعضی خوانند از بر اجتناب از او یا بجز این نماز است یا بود با قول مجتهدان در خلاصه نو از آنست بندی از حدیث بوده با حدیث نشوی در وقت که در این لیک تعلیم غیر از او که در وقت که در این نیز آبی بود بیکی پس در نماز یا بر وقت قد آبی تا که در غایت جنی عمل که در این بس تیمم بکروا این دو گشت ناقص تیمم این در بود آبی کافی لمعه خوش را در آنست آب که با حدیث هر دو این نماز نشسته از آنست داشت جمیع طهارت آب که در حدیث است بر نما گفت آب آما	باز به قول مجتهدان بخلاف تیمم آن مرد قول آنست که در نماز است نقلی که در آن لیک این نقل است که در وقت که در این بلکه در جمیع کتابت تا در بند بر مشافعیان که تیمم یکی بجای که در وقت که در این نیز آبی بود بیکی پس در نماز یا بر وقت قد آبی تا که در غایت جنی عمل که در این بس تیمم بکروا این دو گشت ناقص تیمم این در بود آبی کافی لمعه خوش را در آنست آب که با حدیث هر دو این نماز نشسته از آنست داشت جمیع طهارت آب که در حدیث است بر نما گفت آب آما	نیت جان بر آن تیمم باز یا که با سجده تلاوت است است جان را و کند او است جان بر آن نظر گفت بر قول عامه هر نمازی تیمم آری مده از وقت که در این چونکه باشد که در این تا که در وقت که در این نیز در وقت که در این باز در وقت که در این بسیر قدرت است یعنی صد البته از آنست گشت ناقص تیمم این گشت واقع تیمم این میکند لمعه حدیث است گفت با وقت که در این آب صرف لمعه سازد است در این دو قول بسیر با وضو و وضو تا که در وقت که در این بکنید از برای نماز با عاده شستن با قون لیک فروغ از این
---	--	--	---	--

در بیان ناقصات تیمم و حکام او

یعنی خنجه مشاع تمام نزد عثمان امام فرزند نیز مع منان شافعی باو رحمت بکوفه قاضی	بست با نیکو دوستی بست بملک شنده کره بین آبایی خنجه در فتاوا خوش کرد بیا	بست با نیکو دوستی بست بملک شنده کره بین آبایی خنجه در فتاوا خوش کرد بیا	بست با نیکو دوستی بست بملک شنده کره بین آبایی خنجه در فتاوا خوش کرد بیا
یا مانند او همین معنی گفت اینها که حسن شانه مگر آنکه گفته باشد آب گفت قاضی ابوعلی و	بست با نیکو دوستی بست بملک شنده کره بین آبایی خنجه در فتاوا خوش کرد بیا	بست با نیکو دوستی بست بملک شنده کره بین آبایی خنجه در فتاوا خوش کرد بیا	بست با نیکو دوستی بست بملک شنده کره بین آبایی خنجه در فتاوا خوش کرد بیا
کر شده بود زهره در صلوة فقیه مسعود نزد بویو فقیه در نهایت زینبی گفتا	بست با نیکو دوستی بست بملک شنده کره بین آبایی خنجه در فتاوا خوش کرد بیا	بست با نیکو دوستی بست بملک شنده کره بین آبایی خنجه در فتاوا خوش کرد بیا	بست با نیکو دوستی بست بملک شنده کره بین آبایی خنجه در فتاوا خوش کرد بیا
یک کتبت کرت اگر رحمت گفت فدا تخم این بار لیک این شخص منیاب و در حضرت نوحان	بست با نیکو دوستی بست بملک شنده کره بین آبایی خنجه در فتاوا خوش کرد بیا	بست با نیکو دوستی بست بملک شنده کره بین آبایی خنجه در فتاوا خوش کرد بیا	بست با نیکو دوستی بست بملک شنده کره بین آبایی خنجه در فتاوا خوش کرد بیا
بس هر قول او بود لی مکان با یک خاک تا همانم که یافته است تا شود از بین او باز	بست با نیکو دوستی بست بملک شنده کره بین آبایی خنجه در فتاوا خوش کرد بیا	بست با نیکو دوستی بست بملک شنده کره بین آبایی خنجه در فتاوا خوش کرد بیا	بست با نیکو دوستی بست بملک شنده کره بین آبایی خنجه در فتاوا خوش کرد بیا
یعنی آن قول آن معنی بدست خواند الا رحمت حق برود غلما	بست با نیکو دوستی بست بملک شنده کره بین آبایی خنجه در فتاوا خوش کرد بیا	بست با نیکو دوستی بست بملک شنده کره بین آبایی خنجه در فتاوا خوش کرد بیا	بست با نیکو دوستی بست بملک شنده کره بین آبایی خنجه در فتاوا خوش کرد بیا

نیز در قضیه بود چونکه احوال آن طریقی در مرستان حسن لغوی آخر وقت مردمی ناگاه	در هر آت بسیار نیست جائز وضو کند بر یعنی در آن محل تقاطع بر رسیدند بر سر یک جا	در هر آت بسیار نیست جائز وضو کند بر یعنی در آن محل تقاطع بر رسیدند بر سر یک جا	در هر آت بسیار نیست جائز وضو کند بر یعنی در آن محل تقاطع بر رسیدند بر سر یک جا
آنکه دار و مقامی است قوم ثانی اگر کند خیر آن یکی در آن است گرچه تقویت بود	بست با نیکو دوستی بست بملک شنده کره بین آبایی خنجه در فتاوا خوش کرد بیا	بست با نیکو دوستی بست بملک شنده کره بین آبایی خنجه در فتاوا خوش کرد بیا	بست با نیکو دوستی بست بملک شنده کره بین آبایی خنجه در فتاوا خوش کرد بیا
گفت آن جمع ما جمع گفت نعمان ابو النضر بعد از نماز شیران خواه از موضع نماز فرود	بست با نیکو دوستی بست بملک شنده کره بین آبایی خنجه در فتاوا خوش کرد بیا	بست با نیکو دوستی بست بملک شنده کره بین آبایی خنجه در فتاوا خوش کرد بیا	بست با نیکو دوستی بست بملک شنده کره بین آبایی خنجه در فتاوا خوش کرد بیا
میتسم اگر بیدار کر بر او بود کمالش باز متوجه کسی نماز گذار بر امان نماز فاسد	بست با نیکو دوستی بست بملک شنده کره بین آبایی خنجه در فتاوا خوش کرد بیا	بست با نیکو دوستی بست بملک شنده کره بین آبایی خنجه در فتاوا خوش کرد بیا	بست با نیکو دوستی بست بملک شنده کره بین آبایی خنجه در فتاوا خوش کرد بیا
لیک نزد محمد حسن داشت کس آموخته بود جامه خویش را بساید بعد از آن صلوة میجو	بست با نیکو دوستی بست بملک شنده کره بین آبایی خنجه در فتاوا خوش کرد بیا	بست با نیکو دوستی بست بملک شنده کره بین آبایی خنجه در فتاوا خوش کرد بیا	بست با نیکو دوستی بست بملک شنده کره بین آبایی خنجه در فتاوا خوش کرد بیا
بعضی گفتند که آن این جمع اقتدا میکند آب که بر او ریخته شود بست با نیکو دوستی بست بملک شنده کره بین آبایی خنجه در فتاوا خوش کرد بیا	بست با نیکو دوستی بست بملک شنده کره بین آبایی خنجه در فتاوا خوش کرد بیا	بست با نیکو دوستی بست بملک شنده کره بین آبایی خنجه در فتاوا خوش کرد بیا	بست با نیکو دوستی بست بملک شنده کره بین آبایی خنجه در فتاوا خوش کرد بیا

و بدان سینه است
 بهر کل محل است
 شد راهش امیاز
 تر بودی وقت اعاده
 این سخن در هدایت
 اتفاقا اعاده در
 آنچه مخصوص فرمود
 اگر گمان بود آن گشت
 در هدایت نوشت اهل
 گویند بهای خیرین
 نیست جایز بود
 اصل نبود است
 و ای طرمان گشتی
 از طعام و قهقهه گرس
 است اگر گمان شود
 سخن نقش او فرود
 گریبان شدن درین
 یاد آن موضع انداخت
 نه که غیر فاحش مذکور
 این فرود شد لیک
 هست اما مباح خود
 و جنبه بود در رسم
 شیخ اصرار و خیال

این سخن گفتند
 نیز برتری دعای
 یعنی آن که بود اندر
 بر تفسیر او چنین
 بود که هر کس در
 هر که غافل ز شرح
 گوش کردی اگر از
 به تمیم گداود امر خدا
 است و نه ما و دیگر
 بعد از آن که از تحقیق
 چون که عادت بود
 چون که خاسته است
 پیشه دارند و بدستی
 آنچه از این گفته است
 که اندرین سخن هم
 نیست که مضمون است
 او تمیم کند با جماع آن
 میفرودند که نفس
 بلکه لا یشری بود
 فرود شد مگر در
 که در حدیث است
 بعد نوشت او که کام
 لازم است آنکه جامع

این غلامت مع مردم
 شرف آن است
 بعد توانان در
 خود و سواد بود اگر
 در کسی آینه ه و در
 با زبان شرح فرمود
 چون که بعد از حدیث
 بعد از آنکه است
 آب اگر است
 شخصی قبل از طلب
 نیز صد شرح به
 آنکه عادت بود
 ارفاعت و منتهی
 صحیح نام مردم
 نمون مثل افروشد
 این سخن در هر
 و است به شد او
 میفرود می کند با وضو
 غن فاحش چنانچه
 یعنی سخن است
 قول بعضی اگر وضو
 غن چنان بقول
 بخرد با وضو سازد

در حدیثی بود
 تفسیر است
 و بعد از آنکه
 یا سواد با مراد
 خود نمیدانند
 در این حدیث
 از کتاب
 نیست جایز
 طلبه خالص
 تر و همان
 که مربوط می
 گفت این
 ای و سخن
 بی روی مان
 نیست جایز
 بعد از آن
 و او مثل
 نه که است
 قیمت آن
 لیک این
 نصف و
 ندراید
 غیر ما خود

حضرت فاضل
 میت حاجت
 اب ملکی
 اب باشد
 یک صلاحیت
 و اگر شد
 بنود و
 نقل از مولود
 بود که م
 غلوه آن
 این طلب
 لیک و
 لیک و
 هست که
 که چه
 یعنی
 مستحب
 یک سخن
 و محلی
 قبل از
 لیک
 و سواد
 لیک

و فرمود
 انقدر آن
 او کند
 صرف این
 می تواند
 اجسام
 نیست جایز
 چنین جایز
 کرد شرح
 بهی زنده
 بقری اگر
 که مشخص
 اختلاف
 بی طلب
 طلب او
 نه روی
 آخر وقت
 بلکه
 وقت مکرره
 نیز در صحاب
 که بنا
 به تمیم

اب باشد میان
 بی سخن
 در هر
 چونکه
 بس خصل
 آن ز مردم
 مگر آنکه
 نیست در
 قدر خلوه
 غلوه ز مردم
 شافه کف
 بی طلب
 این طلب
 که تمیم
 گفت این
 بنده را
 صاحب
 گفت صاحب
 که بنا
 در بیان تمیم
 اب که
 که بنا

به صبر
 نرسد
 کند
 شدن
 می باز
 او سواد
 هم و
 گفت این
 آنچه
 به مقص
 مطاف
 قول
 قدریک
 هست
 اینکه
 بود
 بود
 میکند
 نیست
 گفته
 این
 در
 لیک

در بیان تمیم جایز احکام

گر باس کنز است غلام	می باز روی غلام	کر باس غلام او یاد	وارو ازال آن دنده
آدمی را بر زود روی	تا کند بندگی واجب	لیک در نه فصل غلام	جوسیف بکرد و بخام
شخصی از وضو غلام	او میت سازد امانا	در سازد برای غسل	آن وضوی و اگر بید
کم بودین بل دیار	هست جایز تمیم	گفت امامین اگر بویج	طلبد اجر ایسم هم
لیک واجب است باز	یعنی بایکد کرد وضو	گفت لیکن اشاع	ای بمضمون ای صاحب
در خلاصه بعضی معتاد	بوده باشد بر او	یا در ضریه و خرقی در	بمسامش سری در
و فصل عماد آورد	علما چنین بیان کرده	شست مقدار که در می	لیک او وضو سازند
یا غلام بعضی زیاد	قدرش نیست با وضو	خواهد او وضو سازد	وز محمد کس چنین اند
مؤمنی دست با شل و	کس ندارد وضو آورد	آنچه از هر دو باید	مالش بر این پاک
روی خود را بطی مال	چونکه قدرت با او	آن وضیکه مانده	آدمی بی کند تمیم او
فیج اصلوه عند	نزد یعقوب او کند با	بعد از آن قدر وضو	از برای اعاده میتابد
این سخن در فصل عمل	بعد ساریم از خلاصه	هر دو در بریده فرق	نزد صاحب بقول حق
برین با وضو قطع	میکنند مسح این وضو	فقط مسح در نهایی	می باز تمیم شاری
نیش با بعضی میاید	تا عبادت بر او آید	هر کسی عذر با وضو	جز شقت اگر بر او بود
نیت جایز تمیم این	در نماز و قضا و غیر	جسی که بر او اجرت	جرح و عاقلش است
جرمها نمیشود است	مروان است باقی	بس هم کس تمیمی	تمیم نماز بکند
چونکه شود وضو	میرسد آن جرات	بس جرات از او	غسل باقی این نمی
لاجرم بوده باشد	شودین حاجی غرض	مسح سازد جرات	نکند آب اگر زبان
یا عصابه بخرد بسته	مسح بر خرقه سازد	آنچه در قضا و غیر	اگر عضو با حج بود
آنکه باس جرات است	سایر عضو با حج	میکنند غسل با اعضا	مسح جرح می کنند
در صلوه فقیه در	آن فقیه هم چنان	قول سبزرک عظام	در و مندست اگر اندام
کثره است که است	بهر اکثره تمیم	درد او کم شکی	نیز امکان مسح نیت
شاید آنچه موضع	عفو آن بعد از	شافی باقی جرات	گفت آدمی بر جا

تا تو ای عبادت شاری	با اتفاق مؤید این	در نماز و اکل این سخن	در اجرت و کثرت
بیتیم نماز بکند	که صحیح اکثر غسل	شافر گفت آنچه از	شود یک تمیم آن
این همه قول و جواب	بغیر قاضی خان	محدثی که در این طاعت	اگر عضو با حج است
بس تمیم رو درین حال	که بکند با آب	غالب عضو با اولت	صحش با آب باید
میکنند مسح با جرات	بی ضرر اگر بود	یعنی این مسح اگر	مسح را بر چیزی
شرط مسح حیوان	شیخ کرد وضو	تا که وضو را بر	بوده باشد و در
بچنین کس تمیم	و علی حکم	لیک تکلیف قیل	اعتبار کثیر در اعضا
تا که گفته اگر	غیر دو بار	بتمیم نبوده	بنو اکثر کمال عضو
چون شود مسح	رست کرد وضو	که برابر بود	قاضی خان برین
نیت با مسح	اوط این است	و فصل عماد آورد	یعنی غسل کس
غالب او اگر	بوده باشد	آن صحیح قیل	شستن با قطره
این اشارت بر	بوده زود	آن اقلی که	یعنی عضو وضو
شرط مسح حیوان	بنوشند بر آنها	آب سرد را با	بعد آب گرم وضو
آب زرد اگر زبان	بعد از آن مسح	و خراش در	نیت بر مسح
مسح بر خرقه کرد	خیر جایز بود	مسح بر حج	بعد از آن بر
علما نیک راه	لشهره می	حفظ باید کرد	غافل از این
شرح از فایه کرد	یعنی صدر	کرد و عناق	بست ترقیب با
عاجز از شستن	لازم است	نیز عاجز بود	لازم مسح
غسل اطراف کند	ترک سازد شقاق	بوده باشد شقاق	عاجز از کردن
استعاطت از غیر	که اعانت کند	ندیداری این	در جواتر است
از نظیری سخن	قبل از کف	که نهد با شقاق	کرد و امر از
بعد امر آن	حکم او	که زنجی بود	شود آن عضو
آدمی را و اینکه	بر مسح	نیز بر روی	نوعی از

بر عصابی و اسحق بن مسح بر آن نفع جایز است غسل ماتحت اگر آرد اینچنین نیز حکم بر خرقه میکنند عصابی است مسح موضع جراحی است مسح کردن نشسته آرد فیه الاصح مسح او کفایت حسن این با عصابی بعضی از قبیل الروایه گفته اند و مسح نزع اگر نیست تنبلیت مسح طریقی اینکه در بین صبره بنام هم مسح جیره در خرقه از تکیه جرح اگر افکند میسوزد و لازم دوستان بر جیره رود البته اصلا لیک نامور هم مقدر از معروف نمی آید ارکلام حق حدیث است هر که باشد درین کار جای بسیار کرده است خون فرغ عیان	بلکه بر خرقه مسح سار است خایز زینا از امکان بجراحت نقین با آن آرد نزد تجاود موضع جرح غسل ماتحت اگر کند میکنند عصبه نیک است آید از دست سیاطرینا این سخن شایع و فایده آنچه که از آنجا نقل مسح بر اکثر اشکافیه نیز روی کنند مسح کوب بلکه سازد کفایت منزل خرقه طریقی نیست البته در تعید خاصه غسل جرح شایع بنود کاندن خالی است بنوشته اند برین نیست جایز از مردودان نطق خود زینما زاری گفت جامع خلیفه مقبول خایل لا اله الا الله لفظ واجب است بر نفس رتبه اولی است کفایت	نزد کجند با اعانت کس نزد بعضی ترک پاک نهاد مسح بر روی جوار لانی که محل عصابیه ضعیف یعنی موضع جراحی عاده بزنگان بر معنی موضع ظاهر بر روی بس قول که در کفایت و جیره عصابیه برین آن که می آید از کفایت گردد از عاده هم حکم لیک مسح جیره بی اثر چونکه حدت جیره بر آب مسح طبل نکردند این بود خلاف اشکاف و اگر در وقت حکام هم گفته اند جیره درین چونکه از آن بود استاره چه شود که اگر از آن بی بهترین عمل است همه واجب است بر نفس اندرین معنی بیاید که پاره از سیل انباشند	باشند امکان است این که همین کس عصابیه کفایت سعی کن جیاطر آرد غرض از موضع جرح مروند عصابیه از بی بر عصابیه مقصدی یعنی با این عقید که این است خلاف است مسح بر عصابیه نزد به تمام از دست لیک عاده طریقی مسح بر اکثر اشکافیه مسح بر روی کفایت بلکه سازد کفایت منزل خرقه طریقی نیست البته در تعید خاصه غسل جرح شایع بنود کاندن خالی است بنوشته اند برین نیست جایز از مردودان نطق خود زینما زاری گفت جامع خلیفه مقبول خایل لا اله الا الله لفظ واجب است بر نفس رتبه اولی است کفایت
---	---	--	--

بر عصابی و اسحق بن مسح بر آن نفع جایز است غسل ماتحت اگر آرد اینچنین نیز حکم بر خرقه میکنند عصابی است مسح موضع جراحی است مسح کردن نشسته آرد فیه الاصح مسح او کفایت حسن این با عصابی بعضی از قبیل الروایه گفته اند و مسح نزع اگر نیست تنبلیت مسح طریقی اینکه در بین صبره بنام هم مسح جیره در خرقه از تکیه جرح اگر افکند میسوزد و لازم دوستان بر جیره رود البته اصلا لیک نامور هم مقدر از معروف نمی آید ارکلام حق حدیث است هر که باشد درین کار جای بسیار کرده است خون فرغ عیان	نزد کجند با اعانت کس نزد بعضی ترک پاک نهاد مسح بر روی جوار لانی که محل عصابیه ضعیف یعنی موضع جراحی عاده بزنگان بر معنی موضع ظاهر بر روی بس قول که در کفایت و جیره عصابیه برین آن که می آید از کفایت گردد از عاده هم حکم لیک مسح جیره بی اثر چونکه حدت جیره بر آب مسح طبل نکردند این بود خلاف اشکاف و اگر در وقت حکام هم گفته اند جیره درین چونکه از آن بود استاره چه شود که اگر از آن بی بهترین عمل است همه واجب است بر نفس اندرین معنی بیاید که پاره از سیل انباشند	باشند امکان است این که همین کس عصابیه کفایت سعی کن جیاطر آرد غرض از موضع جرح مروند عصابیه از بی بر عصابیه مقصدی یعنی با این عقید که این است خلاف است مسح بر عصابیه نزد به تمام از دست لیک عاده طریقی مسح بر اکثر اشکافیه مسح بر روی کفایت بلکه سازد کفایت منزل خرقه طریقی نیست البته در تعید خاصه غسل جرح شایع بنود کاندن خالی است بنوشته اند برین نیست جایز از مردودان نطق خود زینما زاری گفت جامع خلیفه مقبول خایل لا اله الا الله لفظ واجب است بر نفس رتبه اولی است کفایت	نزد کجند با اعانت کس نزد بعضی ترک پاک نهاد مسح بر روی جوار لانی که محل عصابیه ضعیف یعنی موضع جراحی عاده بزنگان بر معنی موضع ظاهر بر روی بس قول که در کفایت و جیره عصابیه برین آن که می آید از کفایت گردد از عاده هم حکم لیک مسح جیره بی اثر چونکه حدت جیره بر آب مسح طبل نکردند این بود خلاف اشکاف و اگر در وقت حکام هم گفته اند جیره درین چونکه از آن بود استاره چه شود که اگر از آن بی بهترین عمل است همه واجب است بر نفس اندرین معنی بیاید که پاره از سیل انباشند
---	--	--	--

در بیان مسح موزه و کیفیت آن

استقامت مقام است بعضی از مسح موزه گفته اند که مسح موزه شایع است بر اکثر اشکافیه لیک مسح جیره بی اثر چونکه حدت جیره بر آب مسح طبل نکردند این بود خلاف اشکاف و اگر در وقت حکام هم گفته اند جیره درین چونکه از آن بود استاره چه شود که اگر از آن بی بهترین عمل است همه واجب است بر نفس اندرین معنی بیاید که پاره از سیل انباشند	اصول کس مسح موزه است با جور بخاک نزد یکبار بخاک است در فاتیخ بخاک است از صحابه هر آنکه در کفایت لیک مسح جیره بی اثر چونکه حدت جیره بر آب مسح طبل نکردند این بود خلاف اشکاف و اگر در وقت حکام هم گفته اند جیره درین چونکه از آن بود استاره چه شود که اگر از آن بی بهترین عمل است همه واجب است بر نفس اندرین معنی بیاید که پاره از سیل انباشند	استقامت مقام است بعضی از مسح موزه گفته اند که مسح موزه شایع است بر اکثر اشکافیه لیک مسح جیره بی اثر چونکه حدت جیره بر آب مسح طبل نکردند این بود خلاف اشکاف و اگر در وقت حکام هم گفته اند جیره درین چونکه از آن بود استاره چه شود که اگر از آن بی بهترین عمل است همه واجب است بر نفس اندرین معنی بیاید که پاره از سیل انباشند	اصول کس مسح موزه است با جور بخاک نزد یکبار بخاک است در فاتیخ بخاک است از صحابه هر آنکه در کفایت لیک مسح جیره بی اثر چونکه حدت جیره بر آب مسح طبل نکردند این بود خلاف اشکاف و اگر در وقت حکام هم گفته اند جیره درین چونکه از آن بود استاره چه شود که اگر از آن بی بهترین عمل است همه واجب است بر نفس اندرین معنی بیاید که پاره از سیل انباشند
---	--	---	--

کتاب از لغت سخن اولی	هست لغت از اصابع	حکم اورا نوشتن	لیک اندر بدایه مذکور
گفت قول شافی و فر	مانع مسح باره کلمه	نیز عبد العلی غیر این	کرد در شرح مختصر
تختان است شش	یعنی ساق غیر بر زمین	نیز او ممکن سفر بماند	مسح جائز اگر خنجر باشد
آنچه قول ائمه درین است	در کتاب تصدق است	هم بقول ائمه فارغ	مسح جائز بخیابان
تمامه تحت کعبه اگر	قدر صعب و صعبین مک	نیز چاروق خنجر نباشد	لیک سازد بجلد ترقم
جلد اگر متصل بجان	بوده با بجز مسح جواز	لیک آن جلد بجز	مسح ببری بغیر جائز
گر کند الفافه ترقم	از غیر قیدیان جواز	لیک در نزد بزرگان بشار	جائز مسح دستمالین
مسح جائز بجز بزرگان	گر خنجرین منغلیس بود	کرد و غیر منغلیس رفتن	در خلاصه نوشتن بالتحقیق
مسح جائز است عندما	لیک در نزد و جویضالا	گفت صدر الشریعه خنجر	منغلیس بخلدین است
مسح جائز بود لعلها	یک سخن هم از وی نقلی	سخن بزرگان درین است	سخن است آن است
غیر اینکه بجز بر بند	کوش سازند اگر ضرر مندا	بوا هم کام بزرگان	از غیر اندر وی آورد
کر قریب است بخرم	یعنی بوزن است از طی	که با جمیع غیر جائز دان	مسح ببری چنانچه کرد
گفت از حضرت ائمه	جور از جلد است منغلی	از طحا و امام خلق آورد	مسح ببری با اتقان
از فتاوی که میخاندند	کرد عبد العلی روشن کور	معنی منغلی خنجر است	در نه اوله جلد نهاده
این سخن طحا بر و این	لیک از وی نقل شد از زین	ایاتی آن است تا کتب	در جوادان که احوط دان
باز صاحب خلاصه از	و فتاوی که نقل است	جور از غیر صوفی	بنو مسح عند همه اجزا
جور است بجز آن چه	جائز مسح بالتحقیق	لیک مشک سخن بود	هم در اینجا خلاصه فرمود
جور است بوده اگر	جائز مسح نیست در	لیک حج اگر بودین	بیر شک است سنگ
میشود کرده نیراه طی	قرنی یا رسمی باوی	بس مسح سخن درین	باند اندر جوارح خلاصه
کر جمله قریب باشد آن	در الحج بزرگان	متحد از بوی تریه کف	بوده با صحیح از اجز
مسح ببری جواز	بزرگانیکه زین است	مسح جائز بود علی	آنچه در خلاصه ذکر شد
گفت از شرح خود مندا	یعنی عبد العلی خنجر	که بعضی هر موق را گویند	اینکه بالا موزه می گویند
آنچه در فتاوی	یعنی سر مندا و یا	آنچه قول ائمه درین است	در کتاب تصدق است

ماده بالا موزه بالتحقیق	مسح موق مسح جائز	مسح موق مسح جائز	مسح موق مسح جائز
لیک نشد در آینه نعلی	مسح برفوق او نهانی	اینکه جائز نوشتند	اینکه موق مسح
بیش از اینکه مسح بر	گر بکروست بر او	لیک اصل موزه مسح	بغیر موق مسح اوله
نیت بر کشند بعد از	فوق هر موق مسح	اینچنین موزه با و	بعد پوشیدن نیت
بعد موق مسح	مسح ببری نمیشوند	در وقت و در موق	نیت جائز موزه مسح
مسح کرده کسی بجز	کشند آنکه یکی ازین	مسح سازد بموزه	هم بجز موق باقی
لیک بعضی سخن بصل	نیز موق باقی باید	مسح باید دو موزه	لیک کفصل دیگر از
بکنند مسح در حق	اینکه قول از خلاصه	گفت آن بنده خداوند	یعنی عبد العلی خنجر
نیز برفوق عالمان	با و موق از هر دو	قول آنها که درین	نیت حاکم را که بود
مگر آنکه بر موزه	بکند و جائز آن	موزه پوشیدن بک	مسح ببری کند نیت
لیک با کسی بود	فوق از کعبه مسح	و فتاوی کافی	مسح در نزد مبرمج
شافر گفت مسح جائز	گفت یکیک و لیلی	در کتاب تصدق	بست یک یا شخصی
لیک زنده است	موزه پوشیدن صحیح	مسح ببری روا	حالا اینکه راه
کر بمقطوعه موزه	باقی از قطع را	کر بود حکم از اصابع	مسح ببری بسوده
کر آنکه است	از حقیقت موضع	مسح بر این موق	کر نیت قوم بود
این نام بخلق پوشید	باقی مانده پای	از نیت کشت	کند ترک نیت
هست آنکه بجز	در همه نسخه	واجب است	میشود واجب
سه اصابع در موزه	مسح ببری کند	صوت مسح	تا بیکر و بکوش
آنچه درین کتاب	اینکه بنهد اصابع	بر مقدم موزه	در وقت بجز
کر مومین اصابع	یعنی تمام	آنچه درین کتاب	در خلاصه نوشتند
ابتدا میکند	یعنی حاصل	ابتدا که در اصل	کشت جائز و لیکن
نیز درین کتاب	تخریب است	گفت آنکه کتاب	مسح کرد و بر این
اصل آنکه کف	بوده با جواز	مگر آنکه بوقت	شود از نصب واجب

جوشه اصل بهت	یعنی از صغیر اصل بعد	شتر حاروقه یا زول	یعنی صد شتر یعنی
از دویزه بر این	جایز است اربود قاطر	از حیط آنچه کرده است	شتر آن کتابی
در خلاصه ای آورد	گر کسی وضع اصابع کرد	خواه بر موزه او اندر	نی جواز است کشید اگر
گفت نرد و غیره	نگذارند بر خلاف نماز	بیک انگشت مسح یا بر	فایده آن گفتند جایز
که با بهام مسح کرد	هم میماند و موزه اراد	شتر حاروقه میگویند	مسح این الکافیست
بیک اصبع کشید اگر	باز بر مرتبه که سازد تر	ذکر کرد است شتر غریبان	بهین نوع که کشید
کف خود کرد نهد کف	یا اصابع نهاده بهره	بهر صورت که بود است	نیکتر آن کشید بکلیت
به بکت هم کشد جایز	اینهمه خلاصه قضی	لیک عبد العلی او است	مسح با طین اصل است
فرجه دار و میان اصبع	فرجه را اندکی کند اما	بعد از آن است که بر	مسح ساز و طین بکلیت
درست است که آن	مسح برتبه زه بر کرد	مسح بر طینش موده	نه جواز است برتبه
گر کسی مسح را کند	ظاهر موزه ترکند با	شتر حاروقه کرد که	یعنی صد شتر یعنی
مسح شد حال این	بچنین جنس است که	تر شود و برتبه زه با	این تری که برتبه
حاصل مسحتان	گفت قول صحیح با این	بنود بخلاف این گفتن	چونکه صاحب اثر این
نیت مسح شرط تعیین	میکنند احتیاط بخاطر	تا که ره موزه است	مسح نبود و نیت
مدت مسح یکسانه	بر یکجائی مقیم باشد	سه شب و روز مسافر	چون هر چه است
بواسطه آنکه موزه	این بود و در عامه	نرد و بعضی وقت است	نرد و بعضی وقت است

در بیان ناقضات مسح را گویند

گر کشد موزه در آن	بکنند مسح نیز با حری	شدیدی بی در آن	بکنند مسح نیز با حری
بچنین مسح میشود	بیک موزه است اول	تا که در دو جمع منزل	بیک موزه است اول
بچنین نیز نرد و جعفر	اکثر با اگر ببرد و تر	بچنین و صلوه مسعود	اکثر با اگر ببرد و تر
بکروایت بعضی از	مسح طبل غسل بعضی	در کتاب خلاصه کور	مسح طبل غسل بعضی
شخصی عاجز نمیشد	خردت مسح که بجا	نیز با صحیح بود	خردت مسح که بجا

بعد از آنکه احدی	شتر حاروقه یا زول	یعنی صد شتر یعنی	شتر حاروقه یا زول
مدت مسح بود باقی او	از حیط آنچه کرده است	شتر آن کتابی	از حیط آنچه کرده است
بعد از این فتاوی کافی	خواه بر موزه او اندر	نی جواز است کشید اگر	خواه بر موزه او اندر
شد روز در حضرت نماز	بیک انگشت مسح یا بر	فایده آن گفتند جایز	بیک انگشت مسح یا بر
در محله اگر نماز بقا	شتر حاروقه میگویند	مسح این الکافیست	شتر حاروقه میگویند
وز طهر چنانچه فکر شد	ذکر کرد است شتر غریبان	بهین نوع که کشید	ذکر کرد است شتر غریبان
مسح طبل نمیشود آن	بهر صورت که بود است	نیکتر آن کشید بکلیت	بهر صورت که بود است
از جمع قوم شود درین	لیک عبد العلی او است	مسح با طین اصل است	لیک عبد العلی او است
در کتابت این مشهور	بعد از آن است که بر	مسح ساز و طین بکلیت	بعد از آن است که بر
نیز فرموده شمس الدین	مسح بر طینش موده	نه جواز است برتبه	مسح بر طینش موده
که نذر بخلاف سایر	یعنی صد شتر یعنی	این تری که برتبه	یعنی صد شتر یعنی
لیکن ای که کشت از	چونکه صاحب اثر این	مسح نبود و نیت	چونکه صاحب اثر این
بفرض مسح موزه است	مسح نبود و نیت	چون هر چه است	مسح نبود و نیت
کسی را که در وقت	چون هر چه است	نرد و بعضی وقت است	چون هر چه است
لیک تا که خلاف این	نرد و بعضی وقت است	نرد و بعضی وقت است	نرد و بعضی وقت است
یا در جهت بکورتی	نرد و بعضی وقت است	نرد و بعضی وقت است	نرد و بعضی وقت است
آنچه بودی در اینجا	نرد و بعضی وقت است	نرد و بعضی وقت است	نرد و بعضی وقت است
چونکه بعد از کشیدن	نرد و بعضی وقت است	نرد و بعضی وقت است	نرد و بعضی وقت است
قول اول صحیح بود	نرد و بعضی وقت است	نرد و بعضی وقت است	نرد و بعضی وقت است
ذکر کردن محسوسه	نرد و بعضی وقت است	نرد و بعضی وقت است	نرد و بعضی وقت است
بسیار دفعه رخا کند	نرد و بعضی وقت است	نرد و بعضی وقت است	نرد و بعضی وقت است
یعنی بکشد زه بر این	نرد و بعضی وقت است	نرد و بعضی وقت است	نرد و بعضی وقت است
در پدید آید غیر اربعین	نرد و بعضی وقت است	نرد و بعضی وقت است	نرد و بعضی وقت است

یعنی مقدار صابون
شامه گفت پاره اند
روی موزه دریده
گر ز کرباس با شین
بس بر موزه که شکر
بس بر موزه که گفت
دیرکی خفگی در
مانع می شود اما
شرح این کرد محووی
یعنی پوشیدن با وضو
گروه و در بن بست
ابن کواک اطهارت
کنند از طهارت این
بعد از آن پیش بخاطر
لیک از حدیث بخبر
از حدیثش که این
شت اگر کلمه از بعد
گروه حدیث بیان این
بس وضو که خفگی است
جایز نیست با این
مستحاضه موزه پوشیدن
در همان وقت مسح کرده
حکم او طهارت است

صبح و گفت بعضی
مانع مسح میشود
ناورید بود اگر است
نار و گفته اند اهل
مسح جایز محرم بر
قول جمیع مسح زین
است و زین ساقان
اینقدر زود بود
یعنی جسد علی بن حنی
بنود طهارت هر آن
گشت بر این مسح
موزه بر این وقت
قول صحیح عالم این
اب سی کرد آب و
مسح طهارت این
مسح موزه نرود
نزد جمیع مسح موزه
یعنی در شرح فقهین
بعد از آن شد خفگی
بلکه شود با خود یک
خون بود و غسل اگر
لیک از خروج قطن
رفتی که زیر سر شستند

مانع مسح که نوشتن
در صلوة فقیه مسعود
است از خجستان و
چون زید بود اگر
باشد اما در موزه
در شرح وقایع فرمود
جمع ساز خرقه
آنچه گفتند همان
کاذب بخاک بود و
بیم که کردی خف
جمع ساز صلوة
آب مکرده با وقت
از جناب یک غسل
آب که در وہان
که غسل کرده
سخن شافعی رو ابو
قبل از این گفته است
صورتش این بود
نیز آن پس حدیث
در کتاب خلاصه فی
یا بعد وضو پیش
که وقت وضو پیش آن
بهر این بیان تن بر

بخش مسح هم بود
و ذکر کردیم آنچه فرمود
مسح باشد از خجستان
لیک باشد در وقت
لیک باشد در وقت
نیز در شرح مابین
میشود و قدر صابون
لبس خفین با وضو
عرض از این حدیث
نتوان مسح سایر
در نماز پیش فرمود
موزه بر روز کند
بعد از آن پس موزه
از حدیثش مسح
بعد از آن تا حد
و خلاصه اقیانوس
مسح بنوعی سازند
و شی آب وضو
و نه آبی کفایه بود
نقل شد از نامه افی
خون چون شایک
منقطع خوش ارسلا
مسح بر موزه کردیم

کامیلیای تمس فهمید
بود تا زنده آن جویب
روز بخت که میشود
زنده چون غلظت
میشود و امیر رسول
احمد او احمد ابرخیز
یا ابوالقاسم صاحب
کویدی یا جبرئیل
من ندانم دین
می بگوینگی حسب
نشود و مانند شفق
بهر امت رسول صیران

از خداوند چنین طلبید
در غم غاصب امت
امتی گفته خیر و باز
خیر سلطان احد القما
از گرمای ما و عیب
اینکه روز جاست بخیر
وقت از شد که مثل
بهر امت کس جابن
از سر امت چه بگذشت
امانت هنوز بر خط
سر نیز ادرار این
که امت و یکدیگر

ز قرام رسول علی
وقت فلان حال بود
یک حکایت زمره اینها
بس بل بخدا عرض
آن مقرب شما خدا
سر خود از رویه کن
حضرت مصطفی که خازن
که که احوال امت چون
حضرت جبرئیل بار
بعد از آن در میان
بهر امت رسول
بهر امت رسول را

مسح قایم مقام جبرئیل
امتی گفته کفایت
در قدم او هم سامع
زنده کردن باز چهار
می بازند بار رسول
بجمال تو ما همه الا
دست با جبرئیل نزد
جگر من این سبب است
گریه می میکنند چون
سجد میسازد وقتی کوب
امتا ندیدی شش
امتا از بر نفس
گفته شد خد جبرئیل
زنگ آتش هم بر آرد

در بیان باکی جامه هم

صورت آبان حال
شاهباز اگر بر این
از مدد کار خدای جبرئیل
گر خدا خواهد از زوار
یعنی با خدای غلیظ
در کتاب بنام آورده
شامه گفت که چه
مثل آنکه بعضی
غیر از اینها اگر
گفت شعبر و هم زیاد
چونکه این اوست

اول شرح آن علی
چندی بسک نظم
هم ز قدر هم زیاد
علما چنین بیان کرد
منع ساز و نماز او هم
بنشینند اگر
نزد او ملج بی
پست مانع و گریه
از گفت احتیاط از

هم ز باکی جا نوب
باکی های نوبت
منع ساز و نماز شک
گرچه ما دون اول
مکرتش منع اول
یا دم گیکت است
سخنی گفته است
علما که خود سر
بعد از آن حساب

از و جوب ز نفس
فرض حسین تا نماز کند
نیت در آن
که با نماز با وضو
بوقل بعد از آن
ساقط از این
منع ساز و نماز
فاصله تا به نوشته
در شرح وقایع که

سخن بزورن کمال گفت یعنی مقدر کفنا هست اندک کتابی که گفتم شرح خود است لیک نام خرمی چون هر چکای که در میان آن بزورن که میگذرد تیر صاحب خلاصه کفی چون بخار خفیف بود عبارت کثیر حق نسبت لیک قول صحیح از طرف نزدیک پاره میگذرد در مینکه عالمان فتند ربع او را جامع تفصیل اینکه ربع تریزادین انچین در کتاب الدن فاحش اند خفیف خفیف چیت در عضو خفیفی او بعد از آن نیز نظیر خفیف چون بر آن خفیف و بول سخن عالمان جناب که همان جامه کت آن اینکه گفته چون برون	در کیف و زورن کمال وخل بندبای صبح را عرض کف بدن این یعنی جوید علی بر خفیدی معتبر در هم مان فرود از درهما مختلف بود معتبر با صحت حق هم صاحب قایه افی منع سازد نماز را خفید شیر ز شیر یک سخن هر ربع نوبت ای بر او ربع بخار کثیر برسد ربع مجموع جائه کفید یعنی اونی او بر آن ربع از استین بر این صح این فتوی هم بر این ربع خفیف از خلاصه کفنا	در مین کفیف انچه در این کتابین آب بر دست گیر کفین در خمر جناب تفصیل کف صاحب خفیف نه درین قد در هم که کف در میان معتبر کفیف و زورن شما اختیار کثیر بزرگ ار مانکر و کثیر حقش او کرد در هم آنچه آمده نیز در چهار ربع خلاف یعنی ربع تریزادین هم بود خفیف و در هم نزدیک پاره خفیف کفید بود در تریزادین بود هم کام بر بر این نیز کف از کتاب خفیف	عرض ان عرض کفین بود هم کام صحیح کفین جای باقی کف بشما در هم از در همان معتبر کثیر در هم شهر یا بوزیر است کفین این بود اختیار اکثر بار این بود کفین و کفین منع سازنده نماز کف اکثر از نصف هم سخن شده است از آنکه کفین ربع از استین بر این بعضی از برون خلاصه ربع هر جامه که باشد فاحش جامع این گرد شرح خفیف ربع ماده کفین خفیف چون مقدر ربع عضو خفیف خفیف کرد جدا وزه و زه سید جانان رحمت حق بر او دیگری رکعت کفین یعنی ربع کفین و کفین معتبر نقل از ابو جعفر
--	--	--	---

در بیان بخار خفیف و خفیف

گفت اندک کمال سخن بزورن کمال گفت یعنی مقدر کفنا هست اندک کتابی که گفتم شرح خود است لیک نام خرمی چون هر چکای که در میان آن بزورن که میگذرد تیر صاحب خلاصه کفی چون بخار خفیف بود عبارت کثیر حق نسبت لیک قول صحیح از طرف نزدیک پاره میگذرد در مینکه عالمان فتند ربع او را جامع تفصیل اینکه ربع تریزادین انچین در کتاب الدن فاحش اند خفیف خفیف چیت در عضو خفیفی او بعد از آن نیز نظیر خفیف چون بر آن خفیف و بول سخن عالمان جناب که همان جامه کت آن اینکه گفته چون برون	یعنی مقدر و جانان از ابو یوسف کفین گفت که در استین میشود و از در هم نازده خفیف کفین لیک ناکر و کفین معتبر کفین کفین در خلاصه نوشته اند از نیز خون خفیف و کفین در کتاب خلاصه آورده عین اگر میگذرد کفین علی بر خفیدی خونکه در این ظاهر از ابو یوسف کفین کفین کفین کفین کفین معلوم پاک خون دل کفین کفین خون زه خفیف کفین در خلاصه برون شرح یعنی این شرط بود سایر شرط کفین	یعنی با قول و نه فتوی از جمله حیاط او کفین تا که از وی اثر بدید ریز و بول که جمع از مسح خفیف کرده بود کرد او کفین کفین غیر شمس کفین کفین هم بخار خفیف سخن انچه کفین کفین مثل مای قبول این گفته باشد از آنجا خار آب صحیح مانند از برون هم او خفیف کفین باقی اندک کفین نشد باشد از شید حایه کفین برابر مصطفی منع او کفین در کتاب خلاصه کفین منع سازنده نماز کفین باشند مسک کفین در نه نبود نماز او باقی جمع صاب	گفت اندک کمال سخن بزورن کمال گفت یعنی مقدر کفنا هست اندک کتابی که گفتم شرح خود است لیک نام خرمی چون هر چکای که در میان آن بزورن که میگذرد تیر صاحب خلاصه کفی چون بخار خفیف بود عبارت کثیر حق نسبت لیک قول صحیح از طرف نزدیک پاره میگذرد در مینکه عالمان فتند ربع او را جامع تفصیل اینکه ربع تریزادین انچین در کتاب الدن فاحش اند خفیف خفیف چیت در عضو خفیفی او بعد از آن نیز نظیر خفیف چون بر آن خفیف و بول سخن عالمان جناب که همان جامه کت آن اینکه گفته چون برون
---	--	---	---

نزد بعضی غلیظه است ذکر شد در فتاوی محققان شیره ارزن یا بجزین چه بود و چون بپزد خواهد شد کثیر خاویل قدحی آخر که مسکرت گر به سوط خجری حشر یعنی بی لهو هم خوردنی خم می بود اول اما آنچه خالی است از آن حرف نشودنی است مگر نایره می نهد بر آن نیز سرکه بلید کردوی یا یکی را که قوب قیوم چون شود ترش پاک کرد در فتاوی فاضلان مانند آن حال در آن یعنی دوزدا که گوید موش فساد و اندری لیک موش اندران مرد موشی بشیر انکور شخصی آب بلید می گر بلیدی ازین اختیار	سر بعضی خفیفه است فتوحان غلیظه آن مت سا زنده علی از متاخرین است فتوح جریست تفصیل حرمت با اتفاق است بی تخلف حرام باشد کرد و در حرام قینها چیزی که کتب شد از زود نوبت بلید یعنی بکیر و از آن کیر و از زود نوبت یعنی از زودی تقیبت بر همان جامه نیز خورد چونکه شد ترش کسری خم می خوش کرد و کفک کشت سرکه چنانچه کرد پاک کرد و با عیانت قبل از آن می کرد بعد از آن موش از زود موش است از زود کشت سرکه ز بعد از آن بلید بود و پس می قطره می وقت و خم سر	طاهره قول غلیظه بر همین است عامه مردم نیز از بزکون معنی خواه مطبوع خواهد بود نیز فرموده فخر الدین اینچنین بقصد اگر مکتبی کرد در خلاصه و غیر باشد کوش کن در صده موی گفت اولیت آن خود لیک باشد اگر سر خم آن بزکون که حرف کف از سر خم بکیر و آن قول بکیر زیار علمای گر بنویسد با بدین نقصان نیز سرکه بجم سر است مانند از جوش کم شد از او چون بکیر شد بر آن نیز از زود نوبت مسعودی کشت آن می بعد از کشت سرکه ز بعد از آن بعد کشت بعد شد آن بلید بود و پس می قطره می وقت و خم سر	یعنی نیک گفت یعنی نیر و جو کلم یعنی در جمع عالمیست بدستی حرام فرموده یعنی در شرح مختصر باتفاق حرام است فتوی بر مذمت است حرفهای غیر می سر آن خم اگر بود آن می کشته آن گفت بیان خم کف به بلیدی خم سر گفت دفع می بود پاره سرکه که بزکون کلم این همچنان بود میان مکتب پاک کرد و نوبت قولها عجیب مودی مختلف است اینجا است حال شوی مرد کوی بر حال خود بلید پاک کرد و جو کلم گفت خواجه بولین اینجا	چونکه بارانک در این از جوامع نوشته شد گر شود خم حکم او حکم و ش بلید کرده نیک تفصیل است و آنچه بوی کرد یا مدتی یا دوی اتفاقا غلیظه است از خرید آن چون پس آن لیک و محمد خوش گفت قول اصح وز محمد سالی است نقل از مضمرات فتوی بزکون علامه بول ما بوی که و کر که در فتوی است با صحیح دلیل است و حق توبه یک سر کین شای خیش خفیفه فرود گر چه باشد کثیر هم همین اجتناب خواهد	منی ان طهره است مزه بوی اگر از نواید حکم سرکه بطاهرین گر سرکه اگر مزه یا بوی آنچه کفشد بزکون یعنی آن پس کفند قدره نیز سرکه از سیلین گرم میکنند صاحب آنچه کفنی بساع نخست غلیظه آنچه جو کلم چون غلیظه فتوی بزکون از نجاست بود از کبیر است گر وجهی تعیین گر چه با نخ در بیان غلیظه چون محمد بن لیک از نظم کفشد در هدایه قیاسی	شده که در هر مانی گفت الحال شرک آن سخن جو کلم نیز آید و بلید بکوی کفب لعل خیر آن این نخها غلیظه بول آن جو کلم حکم از چنین سخن روح او سخن مثل ماز و حده متفق است است و بول شیخ ثانی خفیفه مذهب بود خفیفه شد بقول محمد نیر و سخن فتوی چونکه در بول با دوا او بمفصل در هدایه و خلق است وز محمد بن پاک کفشد کل
--	--	---	---	--	---	--

نزد بعضی غلیظه است ذکر شد در فتاوی محققان شیره ارزن یا بجزین چه بود و چون بپزد خواهد شد کثیر خاویل قدحی آخر که مسکرت گر به سوط خجری حشر یعنی بی لهو هم خوردنی خم می بود اول اما آنچه خالی است از آن حرف نشودنی است مگر نایره می نهد بر آن نیز سرکه بلید کردوی یا یکی را که قوب قیوم چون شود ترش پاک کرد در فتاوی فاضلان مانند آن حال در آن یعنی دوزدا که گوید موش فساد و اندری لیک موش اندران مرد موشی بشیر انکور شخصی آب بلید می گر بلیدی ازین اختیار	سر بعضی خفیفه است فتوحان غلیظه آن مت سا زنده علی از متاخرین است فتوح جریست تفصیل حرمت با اتفاق است بی تخلف حرام باشد کرد و در حرام قینها چیزی که کتب شد از زود نوبت بلید یعنی بکیر و از آن کیر و از زود نوبت یعنی از زودی تقیبت بر همان جامه نیز خورد چونکه شد ترش کسری خم می خوش کرد و کفک کشت سرکه چنانچه کرد پاک کرد و با عیانت قبل از آن می کرد بعد از آن موش از زود موش است از زود کشت سرکه ز بعد از آن بلید بود و پس می قطره می وقت و خم سر	طاهره قول غلیظه بر همین است عامه مردم نیز از بزکون معنی خواه مطبوع خواهد بود نیز فرموده فخر الدین اینچنین بقصد اگر مکتبی کرد در خلاصه و غیر باشد کوش کن در صده موی گفت اولیت آن خود لیک باشد اگر سر خم آن بزکون که حرف کف از سر خم بکیر و آن قول بکیر زیار علمای گر بنویسد با بدین نقصان نیز سرکه بجم سر است مانند از جوش کم شد از او چون بکیر شد بر آن نیز از زود نوبت مسعودی کشت آن می بعد از کشت سرکه ز بعد از آن بعد کشت بعد شد آن بلید بود و پس می قطره می وقت و خم سر	یعنی نیک گفت یعنی نیر و جو کلم یعنی در جمع عالمیست بدستی حرام فرموده یعنی در شرح مختصر باتفاق حرام است فتوی بر مذمت است حرفهای غیر می سر آن خم اگر بود آن می کشته آن گفت بیان خم کف به بلیدی خم سر گفت دفع می بود پاره سرکه که بزکون کلم این همچنان بود میان مکتب پاک کرد و نوبت قولها عجیب مودی مختلف است اینجا است حال شوی مرد کوی بر حال خود بلید پاک کرد و جو کلم گفت خواجه بولین اینجا	چونکه بارانک در این از جوامع نوشته شد گر شود خم حکم او حکم و ش بلید کرده نیک تفصیل است و آنچه بوی کرد یا مدتی یا دوی اتفاقا غلیظه است از خرید آن چون پس آن لیک و محمد خوش گفت قول اصح وز محمد سالی است نقل از مضمرات فتوی بزکون علامه بول ما بوی که و کر که در فتوی است با صحیح دلیل است و حق توبه یک سر کین شای خیش خفیفه فرود گر چه باشد کثیر هم همین اجتناب خواهد	منی ان طهره است مزه بوی اگر از نواید حکم سرکه بطاهرین گر سرکه اگر مزه یا بوی آنچه کفشد بزکون یعنی آن پس کفند قدره نیز سرکه از سیلین گرم میکنند صاحب آنچه کفنی بساع نخست غلیظه آنچه جو کلم چون غلیظه فتوی بزکون از نجاست بود از کبیر است گر وجهی تعیین گر چه با نخ در بیان غلیظه چون محمد بن لیک از نظم کفشد در هدایه قیاسی	شده که در هر مانی گفت الحال شرک آن سخن جو کلم نیز آید و بلید بکوی کفب لعل خیر آن این نخها غلیظه بول آن جو کلم حکم از چنین سخن روح او سخن مثل ماز و حده متفق است است و بول شیخ ثانی خفیفه مذهب بود خفیفه شد بقول محمد نیر و سخن فتوی چونکه در بول با دوا او بمفصل در هدایه و خلق است وز محمد بن پاک کفشد کل
--	--	---	---	--	---	--

و خلاصه هم از قیاس است	گفت طاهر کل بخاروی	مخلص طاهر بود هم او	اگر چه جامه از او بود کلو
لیکن من الاثمه زهره	یعنی بر فعل را قبول کن	گفت آن شاعر حرمه	و در کتبش بزور خبری
شانه که بر سرش مین	مکرانه روایت داده	بارگفته اینکه شانه	این هم اندر فکر آن است
بول انشا نشاء اعلا	گفت با شخب بن مزروع	قول شاد از محمد بن فضل	باکی بول کر غیر فصل
هست و بول من غیر خلا	گفت بعضی بله بعضی قضا	قول آنما که گفت طاهر	از غلیظ بود هو الطاهر
این سخن در خلاصه فصل	بعد از ضحی جان فخرین	خرا آن است بجزیر بول	یعنی با شخب در فصل
شاه و در دهان او اس	بول من و الطاهر	یعنی بول آنجا بود	لحم او را نمی خوردین
نیز بر شسته از شکر	کو با جماع بول کرین	چون نه قدر هم که گزیناد	گفت از قطب بن علق
زهره هر چه از بند کوه	و خزانه بود و بول او	در صلوة فقیه بن کوه	آب بر شخب و در دست
بول خفاش خرا و پناه	کنند قوب آب این	این سخن در کتاب فاضلی	بعد ازین در خلاصه دیبا
شانه خند هم این معنی	بنو و مفید آب یعنی	گفت در سنن ابن بابویه	بول برین در بول کوه
بوم مکه که شرح برود	در بسیار خوب آورد است	راوی معنی سخنان بود	باکان جمله خبرهای
لیکن است بی معنی	منع او از کلامت	در محمد روایت شده با	انتفاع هر دو است و جوان
لیکن ل صبح درین بار	عدم انتفاع او بشمار	از طهر به پلانی	بنو و پاک بول کوه
بوم مکه که بگوید خواه	حمت حق بروج کبان	شافعی گفت معنی است	گفت اگر چه سخن است
هست فعل صبح زان	گفته است از نجاشی هو	هم درین که کردوس اللان	با و ما ذی او برین
و در همین روایت	مهر کرانوم زان است	منع شاعران معنی	لیکن معنی سپاه او است
و خلاصه صحیح قول است	و اندک کس که درین	در صلوة فقیه معهود	کویم آنچه اثمه فرمود
از یکی گوش کر شد	مع او که بنده کی خدا	در حدیث از ابو یوسف	هست جایز نماز او
گشت از آدمی حدیث	میگردد نماز هر آن	و ز محمد زاده از هم	گفت ساز نماز را بر هم
گفت ابو یوسف بود او	هست جان اگر چه با شکر	لیکن همان اگر بود او	مثل قول محمد است ای
سوزان نیز خودی	بلکه شمار خود کل حی	قبل ازین در کتاب شافعی	گفته شد تشریح حاجت
لیکن هر که مشکوک	آب اگر خور آب معهود	کو صاحب ایله نوباد	میکنند و فساد می تواند

کر بول

لیکن در تو خضع فرمود	میتوان این راه برود	در نماز حنین بیان کرد	در بیان و ما آورد است
موسی هم سخنان خود	حکم هر دو بری کرده	لیکن تشریح کتبش	سخن پاک سخنان
بیضه خطه او خرد	گشت آب کی برد	گشت در از لیک کس	این سخن از خلاصه او است
بقره مؤذنه در میان	دارون خبر را تو طاهر	شیر مال لال خود مده	شافعی حکم بر شکر کرده
گفت با شبله حیوان	بیضه مرغ مرده او	بیضه مرغ پاک باید بود	چون بلفه بگشت باید
در صلوة فقیه معهود	آن پلنده کرد و در دست	مع او جایز نماز شده	بخشش چون کعبه و محل خود
چون بن جوچه تخم مرغ	بهره او بود نماز روا	کامندان تخم مرغ و جوچه	زاهدی گفت نیست حیوان
گفت با آن جو است	چون حیوان که در محل است	باکان شرافتی بن	لیکن جان کشت ما خوردین
این سخن شرح بر نرود ما	جایز اند نماز شریف است	لیکن آنرا خلاصه گفتین	شیر خود صحیح قول شکر
بلکه در غلیظ فرمودی	این سخن در صلوة معهودی	خویشک نیز آنچه یک	مثل شیر شکر بود
خویشی مثل شکر است	در بلید از خلاصه نیست	آنچه مال حلال شکر بسیار	یعنی بسیار می خورد و فرار
هست مکرده نیز لحم او	گفت معنی محمد بن حنفی	کره باشد با و بگردن	چونکه خوش بول او بی
لیکن در فضیلت آنما	عرق بول خرد و طاهر	قول حلوانی او خوب بود	لیکن در تو خضع فرموده
هست مطهر او شکر داد	بهمان سطح ز همان	چکدان سطح نیز از آن	جامه شخص را رسد چو آب
کر شد وقت برش با آن	جامه ای پاک که نقصان	بعد از آن اگر جامه بود	و خلاصه نوشته اند بلید
بر نجاست سید با و کر	بوتوب معلق است آنجا	بعد از آن بود که جامه بود	گفت حلوانی جامه بود
اختصاصا در آنچه درین	مثل حلوانی می کنندین	قبل لاین نوشته بعد	گفت آنکه بود از آن
عصوس ما نیاید کس	بغضب ما مزاج کیر و ب	ترش و در دهان می کشد	میشود و او سخن الا لا
چون نشان می او است	اینکه کیر و بد کیر و در	از دم سگ چو توشان	ترش و در شکر و الی
یعنی کیر و بد تر است	این ناما خوانی نویسن	هادی راه شرح فقیهین	در فساد می نوش کردین
پای خود را اگر کویس	پای رخ دست بر زمین	تری پاکد زمین در تر	ناکه که در زمین بود او که
تری ازین یک لنگه پا	نیز ظاهر نماز او روا	لیکن باشد تری بسیار	یعنی باشد تری در نماز
ناکه که در روی زمین	ترش با بسیار و او در کل	باز این حال سید این با	مع نماز نیست روا

گروه دوری بخاست
در خزان سبب است
تا که بر سطح حوض
باتفاق جمع علامه
انجین علمان پاک
گر که جمع مرتب ز یاد
جای خنده و جفا باشد
صاحب این سخن
بس جان سجا که نیت
گر بخاست بود بر سر
یا سخن است در زانو
زیر زانو بخاست اگر
چونکه بنماورد زانو
لیک اندر زمانه انو
قول شمس الایم است
ان باطیکه که شقیس
دشت نعلین پاک رس
لیک بر زانو جلین
جاسد سجا بود اما
در نماز است از خاک
قبل از اینکه کن جفت
این باطیکه نعل است
بن مسائل که سخن

بار کرد آینه خشک اگر
تخم این بر چوین
در قفا قاضی خان بود
آن که در زنده را نماند
گر در بر کرد و بخاست
گفت و فصل مفید
گر باز بجایان قضا
سخن سه کرامت جابر
نیت جابر بید نیست
نیت مطلق بر قبول
نزد و هر دو کن صلی
هست از صاحب بار و
صح اینک جو از نیت نماز
کار آید بر سر و ریلین
گشت قایم بقول سجا
بر جان جلین نعلین
استین من کرد و سجا
دارد آن نعل وضع کف
باز از کفش را زود داشت
و نعل شروع او نوده است
در کتاب صلی بن

بار کرد آینه خشک اگر
تخم این بر چوین
در میان باکی مکان
بعضی مسائل
در قفا قاضی خان بود
آن که در زنده را نماند
گر در بر کرد و بخاست
گفت و فصل مفید
گر باز بجایان قضا
سخن سه کرامت جابر
نیت جابر بید نیست
نیت مطلق بر قبول
نزد و هر دو کن صلی
هست از صاحب بار و
صح اینک جو از نیت نماز
کار آید بر سر و ریلین
گشت قایم بقول سجا
بر جان جلین نعلین
استین من کرد و سجا
دارد آن نعل وضع کف
باز از کفش را زود داشت
و نعل شروع او نوده است
در کتاب صلی بن

و قفا قاضی خان این
در ظمیر طاهر است
گر نه بنماید اینک سخن
پای تابی خوش
یعنی باشد ز قدر هم کم
گویم آنچه ایتمه موی
لیک او با کرامت او
یعنی سخنی سجا در تلبس
نماز این اولی و لغو است
هم بودای شافی این
در قفاوی سخن موی
یکر و این بنا و این است
کن صلی که سخن
بوده باشد از کلمات
پس ساز و کلام
این سخن در خلاصه الفت
نیت جابر کند نماز او
بعد جابر نماز این نشان
نیت جابر بناید کرد
کف سخن از زود زاده
گر بود کن نام نشان
اصل این سخن است
بعد از آن که در مقام سخن

بار کرد آینه خشک اگر
تخم این بر چوین
باید که هر سخن
در هر دو طرف کلام
آنچه قول خدا نماند
که گفته ده بود سخن
که در کف و جنبانی
بعضی گفت این طرف
و اگر در آن مجمع وی
چون قدر و در زیاد
و پیش کم بود قدر
لیک ظاهر در است
انجاست سخن پاک
شخصی طفل وضع در
در کتب سخن است
لیک نعلی معلوم است
مع هذا اگر بگرداد
با بصف و پیش ما
شخصی سخن است
لیک است از این
یعنی وقتیکه بجهت
سخن مساین عاده
است جابری بنام که

چیت کم نماز او بخا
این دایره رقیب
فوق بره نماز او
بدرست که است سجا
بس نیت گفته نماند
پس تا آنکه از زبان
جنبه از او که جانب نماز
اینکه جنبه جانب نماز
جمع ساز صلو و سجود
بوده باشد با نیت
نیک ساز و نون محکم
مع او هم نماز نیت
چون قدیم نماید
قدر کنی با و نماز
گر بکف مصالحت
او سخن ارد از دم
یعنی کنی نماز نیت
افند از زود هم کن
کافه ان جمله سخن
می بنوده کجی خوش
کافه ان جمله سخن
مانکر و سخن کی نما
لیک باز کند نماز

خدا فرما کن که این کس
آنچه عبده العلی که در خبر
او به نزد محمد است
علم او علم است
حکم این جابر سخن
گر با طیکه کف در
نیت جابر و سجا
در قفا نیت جابر
نیت که در و است
هر طریق استوار باشد
و نیت جابر است
در خلاصه نوشته است
نیت جابر از آن که در
طفل تا پاک از نماز
گر بکف مصالحت
چون مصلی که قد کند
نیز از زود هم مصلی
یا قبای سخن بر و نهاد
نوش ز قدر هم کن
لبس جبهه که در از آن
در میان جبهه که در
گر به زنده بود و جوان
و آنچه با سواد و صواب

کنند هر کس که سخن
انجین است در شرح
نزد قاضی است
میکنند و قول
نیک شخص کن
خیت با کف نماز
قول است و است
پس در شرح آن
گر در حکم دهان
مع او جابر نماز
یعنی نوبی نماز فرموده
لو دی بوده راه
نیت جابر از او
و زخم سخن سجا
نیت جابر از او
جامه کف سجا
او قدر کن در مقام
با و در این صورت
می نماند که فدا
می باز و قضا جمع نما
سه روز عاده
یا بود و پیش با نماز
حکم او مثل این

گر بود سکه و یار و جلد مار اندم که گزیند خاک کل پاک از او در این وایت قاضی او جامه ازلان حوق گردن قفسان تنوخ نخور و مارا که تری آن پاک نرد محمدت اما بزمین اختلاف با او در مینه صحیح آن بود در صلوة فقیه مسعود نیز در مذہب محمدت بعد از آن که ایضا و کتا چیز طاهر بود بخاک گفت شخص این از مملکت مذہب شافعی و نیز در صدرت او که در که تجارت مشیت است گفت ابو جعفر از سعادت گفت بعضی امام شده این سخن در خلاصه تعلیم شدن جلدی که در دست یعنی عصر آتش آری	نیت جان نماز و تپان گر چه بخش کنی نماز یا بکشش بود درین طار بعد از آن که در گوی آن جا که در تپان گردن باختره نجاست قبل از لسان ناز و کوفت سوفی که در کشتاک که بجان نمک خنجر لیک خاک که همان کس نجست بول کشت با یعنی نرد و حش ساو لیکنه گرفت مویک	بجز سوزش بود این لیک طاهر بود و ص مار حکم آن کل بلید فرقه سقفه خانه اجاری آنچه قول از تپان است قبل از لسان ناز و کوفت سوفی که در کشتاک که بجان نمک خنجر لیک خاک که همان کس نجست بول کشت با یعنی نرد و حش ساو لیکنه گرفت مویک	حکم فرموده اند بقی هم عمل قول صحیح شد هم صحیح سخن بود جمع گفته حق گفتند در کتاب تعلیم است آن تری که در پاک کتا نرد و کوفت از کس بجز تا که کرد و نمک بر تپان گرفت آب آن کس کس رفت و رجه لغت کرد است مرد و کس کس در مینی او بنا شد کس کس که در پاک همچنان که در پاک نشود پاک خنجر است نیز در نجسین بوده غیر از تپان و حش شاق باشد و ال و پاک بلکه در این مقام شده پاک او کس کس کرده تقدیر عالم با شستن این بود و تپان یعنی در بار عصر
--	--	---	---

در بیان شستن نجاست

پاک کرد و بیات که مثل قول محمد از چون نجس او بود و نجس پاک او زال حد است نشود بعد از آن حد یعنی بعد از زال حد لیکنه بعد گفتند نیک تعلیم کرد و در جلد اینکه سازد مبالغه	گفت امام محمد از این با در کتاب خلاصه فرموده نوع مرده مثل خنجر گر چنان بود از تری با در کتاب شایسته لیک اگر غیر تری غالب ظن کس درین شستن این بود و تپان یعنی در بار عصر	گفت امام محمد از این با در کتاب خلاصه فرموده نوع مرده مثل خنجر گر چنان بود از تری با در کتاب شایسته لیک اگر غیر تری غالب ظن کس درین شستن این بود و تپان یعنی در بار عصر	گفت امام محمد از این با در کتاب خلاصه فرموده نوع مرده مثل خنجر گر چنان بود از تری با در کتاب شایسته لیک اگر غیر تری غالب ظن کس درین شستن این بود و تپان یعنی در بار عصر
--	---	---	---

باید و در عصر این با گفت علی جوارند نشود پاک درین گر بعد غسل عصر سازد بسیج و جامه ای تری از قاعط رسید پاک لیک زخم مانده با ماندن علم آن بهر غسل پاک بود نیز صاحب خلاصه از امام خنجر شمع نیز فرموده است عدم عود در نجاست یعنی نیک است در پاک نشود پاک جامه تری ماندی از ذکر خروج کس است بقی قول ما گفت صاحب خلاصه طاق غسل که از آن باش ساس اگر در دست طری از تری زوای بار می ندانم که چه جاست فهم کن این سخن جاست	بند و باقی از قاعط چنین در کتاب قاضی یک روایت مکرر بود قطره زور رسید پاک همه پاک از نجاست می باز و فاد و تری اختلاف آید پاک او فیدل علی تعلیم میشود پاک نیز کس گفت این سخن در از خلاصه کس کرد و پاک عود کرد و در صحیح لیک در عود معالیه از زخم نجس بر این منی خشک با مالیدن کی خروج منی شود از نشود پاک با مالیدن برسد کس منی شود و طاق نشود پاک خنجر است گفت علی بن جندی در خلاصه تعلیم بود اندرین حال کل و تری بتر می بود در	از ساز و مبالغه شستن نجس اگر پاک باز بعد علمی و ایت بارسیوم مبالغه کرد در نه آنچه این قول از صاحب طری مانده با محمد رسم او که جامه منی رسید لیک در قول خنجر آن کس جامه منی لیک اصح از کتاب گفت مسلم ظاهر و اینکه گفته صاحب از خلاصه بود در نجس در محمد امام روشن بسیج قول امام زین سبب منی او طاق عمل که در در نهایت صحیح کرد و پاک جامه رسید نجس از ظاهر نجسین فرمود قول دیگر زین خنجر لیکنه رو قایه فرموده	یعنی از خوف جلد زین یک کس عصر اندرین از خلاصه خنجر با او نشود با سیج از با دو حوطه راه مسلمان سخن از خنجر جامه هست از زوال او پاک کرد و در پاک پاک بود و در نجس همان جامه بعد رسید عود کرد و در نجس هم به ظاهر از نجس چون منی پاک بود کتاب از منی خروج در نهایت نجس کند نشود پاک منی پاک در آنچه در جمله میشود پاک غیر پاک طاق در کس سعادت شد و از منی طار جای از تری کس بتر می شود از نجس در خلاصه خنجر بود
--	--	--	--

شرط نبودن در این باب	لیک از جمله احتیاط بود	باز عبد العلی باک لغین	گرد و شرح مختصرین
آنچه با بعضی بود امکان	شرح میکنی با این بیان	بس بن آنچه گفته باید	آب بر وجه عمل است
بعد از آن ترک کن هر چه	تا که از وی شود هم قطره	بهین مع سر که می شود	چونکه امکان صحر نبود
لیک گفته آن موییدنی	حافظ حق بر لب است	چون بن این است در پی	یعنی ربا پاک کرده
از ظهیر سیر با سفال جدید	یعنی آن سفال خمر رسید	سه کرت آن سفال خمر	خشک پاک بگرد و بر بار
گفته با سفال سفال	می شود و پاک آن نجاست است	از فتاوی ضحاک رسید	صورت پاک آن سفال است
نزد بود و آن بود مذکور	لیک نزد محمد بر نور	ب سفال جدید خمر رسید	نشود پاک بعد با باید
گفت بعضی مشایخ منی	همه قبول بودی سفالی	چون هر چه مرقه که خشک است	بهمان چیز آب بر انداخت
ریخت او را و در آن	تا که برین کند آب و	متغیر برایش مادم	بنود پاک حکم او است
صاف بود و کشت آن	پاک بشماره در آن	آنچه قول این بود است	در کتاب خشک سفال است
برسد که خشک بخشد	سه کرت خشک هم با سفال	که بود خشک بجهت نود	هم هر چه خشک پاک کرد
چه بود و خشک کشتن	بنود باقی از قضا او	که نجاست سفید است	حجر او را کشت بخوش اگر
فانحی که گفته باشد	می شود و بر آب نجاست	کند رنگ آن بچون	تا نشوی می شود پاک آن
در هر ایو نسج های کثیر	مثل آن میست همیشه	بهین با اگر رسیدن	چون کسند مسح پاک کرد
لیک صابون عسل	از کتاب خشک سفال نقل	تیر اصل نقل کرد اوم	که با بنی رسیدن اوم
نشود پاک تا نشد اگر	قدرة هم اگر بود او تر	خشک او تر و صحر خشک	پاک کرد و مسح بقیه سفال
لیک نزد محمد تمیز	پاک نبود و غسل او نیز	که حی آن اوم صاف است	گرد و اخصا بودین
خواه بود و خشک خواجه	قدرة هم اگر بول اگر	این نجاست سفید بر هر	پاک کرد و مسح بقیه
آنچه از خلاصه ما نقل	پاک بود و مسح سفال	در جواد حضرت معصوم	تیکم تحت طباخوا بود
حجت اندر ایو مشهور	بلکه در نجاست بود مذکور	هر چکا همیکه خشک کردین	پاک کرد و نیز در ما بین
میستون سخن نماز او	بهمیسم اگر در تیر	لیک در این بیان می نما	ز فرود نمانی کف جواز
در نمای هم اندین معنی	کرد تفسیر این سخن یعنی	پاک این بود و شرط	از نجاست اگر نماز است
این ذهاب است در نجاست	شرط و علامه موضح	چرا دست از تر بر کرد	یعنی رنگ نجاست است

کف از تراخ مبرودنی	یعنی عبد العلی جدیدی	چون مبرین از روید بود	خشک کرد پاک کشتن
آب منی رسیدن آن	عود کرد و کوبل موییدنی	از کتاب خشک سفال	عود کرد و بان مبرین
از کبیری اصح نوشتند	نشود و کوبل نجاست	آنچه قول آنم درین	در کتاب خشک سفال
بر مری سفنجاست	خشک کشتن بود و بعد	آب بر زبان مبرین	نیز او را دست خمر و لید
نیز با خمر تا سفال	پاک سازد همان مبرین	کرد و مبرین مبرین	می شود و پاک آن مبرین
کس سازد اگر با این تقدیر	لیک هر چه که خشک است	تا که زایل شود نجاست	بنود باقی هیچ رنگ
بعد تحضیف پاک کردین	در خلاصه غیر او سفال	هم شرح طحاوی او	یعنی آن صورت او بسیار
هر چکا همیکه اصل است	بهین مع طابریست	در مبرین نجاست	گفته می کند نجاست
میستون مبرین است	بس شود مسح در نجاست	بعدین نوع پاک میکند	باز آن صحر او را پاشند
که مبرین سخت است	نیز در غسل فایده می	بلکه نجاست سفال	روی آن از این موییدنی
نشود پاک سفال	اینم خلاصه کردیم	است از کتاب جدیدی	آب مبرین کج کجندی
قدری که از او بود	آن مبرین از پاک شد	در فتاوی قاضی خان	خاک کج شد بر او نجاست
خاک پوشیده کرد و بسیار	بوقی سازد همان مبرین	تا مبرین مبرین	است جای نماز اگر
که نجاست سفال	بنوشند عسل عظام	غیر موش کرد و مبرین	نشود پاک آن خشک است
لیک مفرودین کشتن	حکم کشتن با نجاست	یا ز بیجا کشتن	عود کرد و کوبل با موییدنی
کشت این سخن بود	است در فتاوی قاضی خان	حکم او هم در آن	خشک بجهت گرد و مفرود
که نجاست سفال	سندش از آنم لسان	حکم او هم در آن	تغذیل کشتن با موییدنی
آن سخن که رسیدن	که بود جانب مبرین	است جای نماز خواندین	بدر کشتن بود و مفرود
هر چکا می نجاست	آب باران با و رسیدن	میستون پاک در آن	که چه با آن نجاست
اختلاف است در کلام	یعنی در این قاضی خان	از آن خشک کشتن	در خلاصه مبرین
نشود پاک بعد قطع	اینکه نشسته پاک کرد	بجسمه ریخت اگر	خشک با نجاست
و کجاست مبرین	تا که از وی شود پاک	نیز تر باشد نجاست	آب موییدنی کشتن
تا که هم در سفال کس	نشود پاک در آن	نود بود و نجاست	میستون کج خشک با موییدنی

ایک نفر محمد بن حسن چون نیز در حدیث نزد بود و بیست حدیث حکم آنکه سیاهی آن چو بود یا سیاهی آن لیک در حدیث آنی قول اول که گشت شمس گفت که کف بویابی خلاف کرد موزه را در حدیث ناکه در حدیث آن نقل و بیکران چون باز حدیث آن شویان موزه او است ناکه از حدیث آن از ظمیر کرده است صد اسلام ز امام نزد یکبار پیش او ماله او را با حق در همین حال آن است آنچه در حدیث آن موزه بودی مثل اول پاک نبود که گشت	نشود پاک جز با لید ابدا او نمیشود طاهر شویان برود اگر پاک بر همین علامه نیز هست اینکه نه بحدی حدیث نیز در حدیث آن گفت از خلاصه بوده امام او در حدیث به همین سیاق بود مثل سخن من گفت پاک کرد و بعد گشت ازین قول همه ظاهر او این ناکه کرد و او این پاک کرد و او این اینکه ظاهر او این گفت حاجت میخواست برود لیکن در حدیث بر همین بوی ماند از خلاصه او این نشود پاک از حدیث بعد بار یک حدیث نیز حدیث آن	برودی را بنده است ناکه ساز و شکر نقل هم بهر با عرصه آوردند گفت علی باک اس برودی اگر بی نسخه فخر همین بود نیز از حدیث آن در خلاصه فخر همین باز حدیث آن بر حدیث آن نشود جز منی با لید از حدیث آن یا بود در حدیث هم بهر موزه او نشود پاک بنا حدیث یعنی با خبر که گفت در حدیث آن بر حدیث آن بر همین علامه نیز هست که موزه سد جو نقل گفت آنکه شاه خودی نیز حدیث آن نیز حدیث آن	اینکه موزه را بنده است ناکه ساز و شکر نقل هم بهر با عرصه آوردند گفت علی باک اس برودی اگر بی نسخه فخر همین بود نیز از حدیث آن در خلاصه فخر همین باز حدیث آن بر حدیث آن نشود جز منی با لید از حدیث آن یا بود در حدیث هم بهر موزه او نشود پاک بنا حدیث یعنی با خبر که گفت در حدیث آن بر حدیث آن بر همین علامه نیز هست که موزه سد جو نقل گفت آنکه شاه خودی نیز حدیث آن نیز حدیث آن	اینکه موزه را بنده است ناکه ساز و شکر نقل هم بهر با عرصه آوردند گفت علی باک اس برودی اگر بی نسخه فخر همین بود نیز از حدیث آن در خلاصه فخر همین باز حدیث آن بر حدیث آن نشود جز منی با لید از حدیث آن یا بود در حدیث هم بهر موزه او نشود پاک بنا حدیث یعنی با خبر که گفت در حدیث آن بر حدیث آن بر همین علامه نیز هست که موزه سد جو نقل گفت آنکه شاه خودی نیز حدیث آن نیز حدیث آن
--	--	---	--	--

اینکه موزه را بنده است ناکه ساز و شکر نقل هم بهر با عرصه آوردند گفت علی باک اس برودی اگر بی نسخه فخر همین بود نیز از حدیث آن در خلاصه فخر همین باز حدیث آن بر حدیث آن نشود جز منی با لید از حدیث آن یا بود در حدیث هم بهر موزه او نشود پاک بنا حدیث یعنی با خبر که گفت در حدیث آن بر حدیث آن بر همین علامه نیز هست که موزه سد جو نقل گفت آنکه شاه خودی نیز حدیث آن نیز حدیث آن	اینکه موزه را بنده است ناکه ساز و شکر نقل هم بهر با عرصه آوردند گفت علی باک اس برودی اگر بی نسخه فخر همین بود نیز از حدیث آن در خلاصه فخر همین باز حدیث آن بر حدیث آن نشود جز منی با لید از حدیث آن یا بود در حدیث هم بهر موزه او نشود پاک بنا حدیث یعنی با خبر که گفت در حدیث آن بر حدیث آن بر همین علامه نیز هست که موزه سد جو نقل گفت آنکه شاه خودی نیز حدیث آن نیز حدیث آن	اینکه موزه را بنده است ناکه ساز و شکر نقل هم بهر با عرصه آوردند گفت علی باک اس برودی اگر بی نسخه فخر همین بود نیز از حدیث آن در خلاصه فخر همین باز حدیث آن بر حدیث آن نشود جز منی با لید از حدیث آن یا بود در حدیث هم بهر موزه او نشود پاک بنا حدیث یعنی با خبر که گفت در حدیث آن بر حدیث آن بر همین علامه نیز هست که موزه سد جو نقل گفت آنکه شاه خودی نیز حدیث آن نیز حدیث آن	اینکه موزه را بنده است ناکه ساز و شکر نقل هم بهر با عرصه آوردند گفت علی باک اس برودی اگر بی نسخه فخر همین بود نیز از حدیث آن در خلاصه فخر همین باز حدیث آن بر حدیث آن نشود جز منی با لید از حدیث آن یا بود در حدیث هم بهر موزه او نشود پاک بنا حدیث یعنی با خبر که گفت در حدیث آن بر حدیث آن بر همین علامه نیز هست که موزه سد جو نقل گفت آنکه شاه خودی نیز حدیث آن نیز حدیث آن	اینکه موزه را بنده است ناکه ساز و شکر نقل هم بهر با عرصه آوردند گفت علی باک اس برودی اگر بی نسخه فخر همین بود نیز از حدیث آن در خلاصه فخر همین باز حدیث آن بر حدیث آن نشود جز منی با لید از حدیث آن یا بود در حدیث هم بهر موزه او نشود پاک بنا حدیث یعنی با خبر که گفت در حدیث آن بر حدیث آن بر همین علامه نیز هست که موزه سد جو نقل گفت آنکه شاه خودی نیز حدیث آن نیز حدیث آن
--	--	--	--	--

ان سخن ابا بکر است
بگذر و خطه از آن ای
نیز اندر صلوة مسعودی
نشود پاک بعد از آن
چرم آن درین طریقی
حکمش از آنکه بطایر شود
ذکر کردیم ما پیش و کم
چون با غنایت کل با
مکش جمله خاک با ام
نشود پاک جمله خاک از آن
در کتاب تصحیح آورده
نیست جان نیکو کس ما او
کرد با غنایت کشته زوما
لیک سائر سباع از آن
کف صاحبان نیز کف
جلدین جمله طایر
این سخن اختلاف بود
هم در طریقی نقلی آورده
بر سینه کس کس
هم در طریقی از اسلام
قولی طایر قبولی نماند
بعد گفت از فقیه بگریه
جلد کس سخن از آن

گر بکیر نیاک شکران پس
آن مجلس میشود هم دار
علمای عظام فرمود
بنوشته شد این سخن
چرم را کانداز باید کرد
و صلوة فقیهین مسعودی

بسج بود و در حدیث
گفت سیرت محمدی بودی
چرم را و او در حدیث
لیک در حدیث چرم ماکس
تا برد آن طریقی
در حدیثی که عالمی گفتند

گر بکیر نیاک شکران پس
عالمیه فقه مسعودی
برود در طریقی ای گوید
یعنی آن در حدیثی که بود
بعد شش عرصه سازد
در کتابها نوشته گفتند
او تعالی است با علم

در بیان دباغت و پستهها

نخ العین بر پسته کما
علمای نجین بیان کرد
نیز تجویز انتفاع مکه
میشود پاک شامی اما
در خلاصه نوشته از قول
نیز تجویز جلد کس
بداغت میشود و طاهر
چونکه اندر حدیثی آمده
از بزرگان درین بیان کرد
کرد انارش است آن
که در حدیثی نقل شده
قول طاهری الطاهر
گشت قول صحیح کس
موسی او پاک است این

جلد آن که از آن است
مالی کفله خود مده
جلد حیوان که در حدیث
گفت طاهر بنویسند
نیز صاحبان این سخن
بلکه زین و آن حدیثی است
در حدیثی نوشته شد
یعنی در قول شافعی
گفت از بنی خدیجه طلب
گفت اندر کتاب خود کس
جلد کس که زود باغت
نیز در شرح بودیم کس
نزد ماست حسین کس
لیک در حدیثی است

پاک کرد و نیز درین صحیح
نشود پاک با دباغت هم
بد باغت میشود این است
گر چه او را و باغش کرد
یعنی خورده شود و چون
کرد باغت شمس و جان
بس از آنکه در حدیثی
یا کتابی که در حدیثی
در شروع و فایه تعیین
از بزرگان شرح بر آورده
یا مسلمان که ترک است
شافعی گفت از بزرگان
نیز بر این خلاف آن
سخن شافعی درین انواع
تسمیه کرد آن هنگام
شده با مطویل کس
ماند او را و فوج دیگر کرد

بجهانیا که گفت فی حدیث
زان تر از زوم رسیده
جلد ما را زوم که کس
اینچه جلد سباع از حیوان
در حدیثی فایه تعیین
یعنی لحمی سعادت کس
در حدیثی صحیح از قول
لحمش از قدر و پسته
گفت کافی لحم لاکل
نیز بعضی امامان کس
چونچه از آن است آید
کرد باغت شمس و جان
بس از آنکه در حدیثی
یا کتابی که در حدیثی
در شروع و فایه تعیین
از بزرگان شرح بر آورده
یا مسلمان که ترک است
شافعی گفت از بزرگان
نیز بر این خلاف آن
سخن شافعی درین انواع
تسمیه کرد آن هنگام
شده با مطویل کس
ماند او را و فوج دیگر کرد

یعنی در شرح مختصرین
جامه شخص کندان
گر چه کس کنی غایب
بداغت کس میشود پاک
نیز در شرحی می بین
گر چه لحم کس میشود پاک
لحم او شود باغس میدان
بهمه کس غایب است
گر چه سازند کس از عمل
میشود با فاکه طاهر
بدر طریقی است آنکه
نیز در حدیثی کس کس

نیز اندر حدیثی که در حدیث
فرد را زود و باغت است
لیک طاهر بنویسند
نیز با و کس میشود پاک
گر چه با کس لحم او حرام
نقل کرده از حدیثی
نیز اندر خلاصه نوشته
آب کس در حدیثی کس
در حدیثی صحیح بود در حدیث
گر چه کس کس کس
گفت با با در حدیثی
برسد با از این است

بر کس با کس یک بر کرد
در حدیثی نبی کس کس
در خلاصه مختصرین صحیح شد
است در حدیثی او در حدیث
مع او میکند نماز تمام
با کس لحم او صحیح بود
غیر کس کس کس
گفت کس کس کس
بجهانیا که گفت در حدیث
در حدیثی صحیح کرد
کس کس کس کس
بس از حدیثی کس
باشند از مسلم قول آمد
گفت وقت کس کس
بلکه در حدیثی کس
نزد صاحبان حدیثی
گفت بنویسند هر چه کس
در حدیثی کس کس
شاه را گفت کس کس
می بود کس کس کس
شاه را بر حدیثی کس
چون کس کس کس

در بیان فوج و احکام او

در کتاب فایه آورده
کرد و حدیثی است
یعنی باغت حرام است
نیز در ارسال از بزرگان
خود را کف خالف الاجماع
خود را کس کس کس
کس کس کس کس
بهمین تسمیه کس کس

لیک کس کس کس
تسمیه ترک کرد از حدیثی
لیک مالک امام کس
یا کس کس کس کس
از بیابان جناح او را
بعد از آن فوج کس
از کس کس کس کس
گفت نبود کس کس

نزد صاحبان حدیثی
گفت بنویسند هر چه کس
در حدیثی کس کس
شاه را گفت کس کس
می بود کس کس کس
شاه را بر حدیثی کس
چون کس کس کس

هم ز تعینت شرح بوا هم کام هم از قضا یا فعل سیر سازان چون نشوید را از آن نزد عالمه شرح از اول حکم متینه شود و چون که چه بود و حرام کثرت آن شرح این اخذ خواهد فکر کردن با میان خلق کل خلقی عین خلی ذکوة یعنی حلقه مهر نه و در قول ابوسفیانی از او قول مالک صلوة مسعودی مرئی بحر الطعانه سر و دجان یعنی مذکور بوا هم کام هم نزدیک بهر جزیکه حقی و او خلص اینک بهر با شری لیک با شرح و بنده این سافر کف شرح با این فوج زن هم است و آنچه هم فوجی کنگ ادانی کف در حق جن منبده	که سر او از این شرح کف شرح تسمیه کف است بعد ازین فوج که در کف از تحفه خیر جانان کف از قاضی و جلال در صحیح سخن قاضی خان لیک گفتند بر کثرت آن در بیان آدمی پایان فوج میسایون کثرت از حدیث رسول که در قطع رحم سجا جاید بغزین کل کثرت قطع بهر چهار فرض در میکنند نقل از چند کتاب می بود در طرز حلقه کف قلی با جاز او میتواند پاک فوج اگر قطع او و می کند فوج ساز و در شرح مطلقا نیست نزد او شرطی است که تواند کرد او حلال است در مسلمان قاضی کف از این کتب	که در دیگر می کند تا فوج یا کرده تکلیف چون از کف اگر نزد فوج به علم نیتش را اگر کثرت کف شرح بر سب عطف وصل بر کرده انانی حرج سازد بر خلی بدین هست در حق فوج او است کند ز قاضی میکنند فوج از چهار چونکه باز در مقام کل قطع مراد هم یکی دو یعنی جری نفس و حلقه سه کتب بود و تعیین کف در حق غیر جواز نیت در کثرت یا بود جوب تیر با فوج یا کدان آن فوجی هست عایدی که در فوج تلف رد آنچه شد در فوج و از مرا بل شرح کرده اند نزد مالک لال نبود	که در فوج متصل با فوج خود بانی و حکم کرد بهر سر کردن عمل بهره تسمیه کف شرح که با هم حقی اسم و ک لیک عطف که بنا از ذکوة ضرورت سازن اختیاری ذکوة را بر بوا هم کام که شرح نیز درین کتاب شرط این نیز دامام ز ک شرط که فوج حلقه کف ابوا هم کام هم در حدیث که هر کس فوق عقده و لیکن فوج یعنی باین است که در با سنگ تیر با فوج بهر شرح او بر بدن بجد کشته سخن فندان سخن بزرگان از کو و کایک عقل و ادب فوج سازند که فوج بلکه فوج شرح از نزد مالک لال نبود	که در فوج در وقایه بود فارسین حرام فوج کار و تیر کردن آن تجهه فایده بود تعین یا کف فوج از قضا از سر تیر شایع او را در قیام صلوة مسعودی لیک طبع خیر کثرت یعنی تری بود و فوج که سب بزرگ جویانی قول ظاهر تیر خوردن پای اگر کرد کل او مهر زورش شاید اینهمه قول بعضی از علما فوج کردن و فوج آن چنین روز او میتواند فوج در دوره آنچه فوج در فصل عمل میتواند فوج موتی را رسید جمعی نیت از قضا جاها که کف فوج اما بهر کجای بود و فوج	شخص معنی جنس فوج و این مسئله فوج بعد خوابانش کرد که گفتند عالم السب یا کف قطع کثرت آن کف در سر و فوج علما عظام فرمودی جسوساقتند از نعم خون بود و در فوج که سب بزرگ جویانی چونکه از فوج نیز از قول بعضی از علما نرم که ساخته نباید ظاهر قول بزرگان ما یا شرح ساختند اگر نزد نعمان بن شریخ بوده با تمام خلق از برای تقرب حق با هر چه زنی برای حق میزبان فوج کرد بعضی از کف فوج نزد و غیر است که در فوج کف	یعنی مکروه می بود که روز تیر خوابان نشده اضطراب کثرت مثل کثرت که قبل از و آنچه بر فایده غذا روی غیر قبل فوج کف افتاده بود جویانی کف سب است شاید تجربه ساختند در فوج خون او ز کف قول بعضی از علما چشمه که باز کرد فوج که بر او حکم بود و در که در فوج فوج از در فوج بر آمده هم بقول فوج سخن فوجی هم او که در فوج تقرب با از غریب است با نیت از قضا یعنی آن میسده بر فرض و غیر است یکفرون مذکوب	فوج را با شایع کثرت تیر کردن او بود بودت کثرت از کثرت بوا هم کام جویانی مثل اینها بود که از طبع کف کرده که سب بزرگ جویانی زین کثرت او بسیار بچنانکه کف شد حکم او از کثرت خون او بود چشمه که باز کرد که در فوج فوج خیر شرح فوج غیر مؤمن بود در حدیث کثرت حتی طبع از کثرت فوج ساز و فوج با در سال خود فوج اجرتیک کثرت فوج سازند که خود که در فوج
---	--	---	--	--	---	---	---

فوج را با شایع کثرت تیر کردن او بود بودت کثرت از کثرت بوا هم کام جویانی مثل اینها بود که از طبع کف کرده که سب بزرگ جویانی زین کثرت او بسیار بچنانکه کف شد حکم او از کثرت خون او بود چشمه که باز کرد که در فوج فوج خیر شرح فوج غیر مؤمن بود در حدیث کثرت حتی طبع از کثرت فوج ساز و فوج با در سال خود فوج اجرتیک کثرت فوج سازند که خود که در فوج	یعنی مکروه می بود که روز تیر خوابان نشده اضطراب کثرت مثل کثرت که قبل از و آنچه بر فایده غذا روی غیر قبل فوج کف افتاده بود جویانی کف سب است شاید تجربه ساختند در فوج خون او ز کف قول بعضی از علما چشمه که باز کرد فوج که بر او حکم بود و در که در فوج فوج خیر شرح فوج غیر مؤمن بود در حدیث کثرت حتی طبع از کثرت فوج ساز و فوج با در سال خود فوج اجرتیک کثرت فوج سازند که خود که در فوج	شخص معنی جنس فوج و این مسئله فوج بعد خوابانش کرد که گفتند عالم السب یا کف قطع کثرت آن کف در سر و فوج علما عظام فرمودی جسوساقتند از نعم خون بود و در فوج که سب بزرگ جویانی چونکه از فوج نیز از قول بعضی از علما نرم که ساخته نباید ظاهر قول بزرگان ما یا شرح ساختند اگر نزد نعمان بن شریخ بوده با تمام خلق از برای تقرب حق با هر چه زنی برای حق میزبان فوج کرد بعضی از کف فوج نزد و غیر است که در فوج کف	که در فوج در وقایه بود فارسین حرام فوج کار و تیر کردن آن تجهه فایده بود تعین یا کف فوج از قضا از سر تیر شایع او را در قیام صلوة مسعودی لیک طبع خیر کثرت یعنی تری بود و فوج که سب بزرگ جویانی چونکه از فوج نیز از قول بعضی از علما نرم که ساخته نباید ظاهر قول بزرگان ما یا شرح ساختند اگر نزد نعمان بن شریخ بوده با تمام خلق از برای تقرب حق با هر چه زنی برای حق میزبان فوج کرد بعضی از کف فوج نزد و غیر است که در فوج کف	یعنی مکروه می بود که روز تیر خوابان نشده اضطراب کثرت مثل کثرت که قبل از و آنچه بر فایده غذا روی غیر قبل فوج کف افتاده بود جویانی کف سب است شاید تجربه ساختند در فوج خون او ز کف قول بعضی از علما چشمه که باز کرد فوج که بر او حکم بود و در که در فوج فوج خیر شرح فوج غیر مؤمن بود در حدیث کثرت حتی طبع از کثرت فوج ساز و فوج با در سال خود فوج اجرتیک کثرت فوج سازند که خود که در فوج
---	---	---	--	---

مختصر است و چنانچه کتب و حتی سنگ و سفند در لیکته چینی است که در و حتی صید بیره است که بومی کبوتری بر آرز لیکته اند که گشته بر آید رحم ساز و در حلال است در خلاصه فرموده بعد از این اقد کتب باشد که سفید چینی شش و یک کبر است پشت تازه چاکلی من کفتم هم چو دل سخن بود آن کو اینک اختیار در بدایه خیر و منروح لیکته در صید چاکلی در وقایع شرح درین باب بوده با که معلم این بشر و لیکن کتب تعیینها یعنی آن سگ چه معلم یا فرستاده کی بلا شنبه کند طول هم توقعات عادت خلاف مروت	جمع کردن کفایه ایوم جمع کافی میشود ای یا مرد با جمع اگر حلال است که بود در دفع باید است و اندیش کس اگر نه آید غیر فرج اکل نمی نباید لیکته این بر یا که در حلال انجین و مصلو موهی او حرام است که جان که در دفع کرده باشد فکر در تعیین برین از میان گفت اکل آنچه نیز در چند نسخه فرموده	لیکن نوشته است که چونکه مکر بود که درین هم درین نسخه در کتاب نکن فرج اکل مع امکان نیز او را که بر تیر انداز که سفیدی فرود در حلال صید باشد موهی که در حلق حیوان درنده چاک نقل کرد و شرح او بود و که در دفع برین نفس زهره هر چه از بد و کج در مصلو موهی فرموده	بو امکا و غیره ازین باب مرد با جمع اگر حلال است بلکه در جمله کتابی نه بقین دران حرام است مرد با جمع اکل باید است نیز امکان فرج اکل خورده نتواند صحیح اکل تا که از وی محل فرج بلکه در اکثر کتب یاد خون موهی در حرام بقین دران که در دفع و فرانه بود و چو بود آب هر چه در دهن بود تسمیه فرود و جمع یعنی برین تسمیه یعنی تذکیر تسمیه یعنی با بر تسمیه مرد با جمع اگر حلال است بلکه در دفع برین نفس زهره هر چه از بد و کج در مصلو موهی فرموده
--	---	--	---

در بیان فن صید و صید کردن

و حتی که موهی است یا شو و صید از بد و کج جمع طبل شود و در حلال باز تیری بر زمین است نخورد و خیمه در این باز اگر خورده است بعد از آن باید که در لیکته باقی بماند از شر و حلال است در طلب کردن جان که در دفع برین نزد است و در این رحم الیکه گفت مع قدر است و که در دفع برین از زمین حلال است جانح است راجح یا فاد و بر و در حلال یا در فاد و خریدنی رحم الیکه در این صید سناج با که در غدا سنگ که در زمین است نیز ازین صید است	بهر اجتهاد موهی خود خوردن او بر زمین خوردن او می بود مرد کنون حلال است سه کرت این بود که خورد و مسکن است تا که در دفع برین علما چنین خبر دادند جمع کردن جان بعد از آن باید که در بدستی حرام است یافتی بعد از آن مرد و باشد ساعت گفت با بر تسمیه صید از بد و کج مرد و باشد ساعت گفت با بر تسمیه صید از بد و کج مرد و باشد ساعت گفت با بر تسمیه صید از بد و کج	و حتی که فاد و در حلال بو امکا و غیره ازین باب از دیدن را با حلال است در وقایع شرح درین باب کشته آید اگر بطریق خورد و آنکه طبع مردار بدستی نمیشود و خورده تیر اندازش بر زمین زده است از حرام است حکم او را حلال باید کرد صید برین تسمیه در میان سخن حلال است یافتی زنده فرج مرد با جمع اگر حلال است بلکه در دفع برین نفس زهره هر چه از بد و کج در مصلو موهی فرموده	ما که فاد و در حلال بو امکا و غیره ازین باب از دیدن را با حلال است در وقایع شرح درین باب کشته آید اگر بطریق خورد و آنکه طبع مردار بدستی نمیشود و خورده تیر اندازش بر زمین زده است از حرام است حکم او را حلال باید کرد صید برین تسمیه در میان سخن حلال است یافتی زنده فرج مرد با جمع اگر حلال است بلکه در دفع برین نفس زهره هر چه از بد و کج در مصلو موهی فرموده
---	--	--	---

صیدانگرم کس نه بود	از دویخ فروخته بود	رحم زود کز کشتن لاک	خفاش برینک برید پاپ
از دویخ کشته شد	صید زویم است کل	کل اللحم یا بغیر این	میتوان صید کرد بدین
یعنی از بجز حله می بر	میتوان هم بر وضع	از نیابج گفت کز عبا	نزد ارسال می تمیسه
بتمیسه بعد می یارن	گفته باشد بر حیرت جلال	از هدایین و ایضت	تمیسه کرد و تیر انداخت
او بصید روان بگوید	پاک باشد بر بصید	گفت بر تمیسه می	تیر بگوید یا کردی
به همین تیر صید کرده	گفت این نمیشود	مؤمنی که بصیرت	پاره از خضوع جلا برت
آن صید کشته را از خود	از خود صید کفایت خود	بی سبب بر کفایت	نخوری تو اگر نکاهی
باربوع یک کشتن			است و تحفه هم لاک
کل فی باب سباع که			او حرام بخدای برت
کل فخر سباع طوطی	مختصر حرام شد کوه	<h3>در بیان سباع بجای و دیگر طوطی</h3> <p>هم بنات جلالی از شرف در نزد حضرت نما گفت با بن حرام غیر خوردن ذکوه برت حسرت آن بود و حرام مسکن او که درین باشد خوردن این جمیع مردار بیفین آنکه بود حرام کل اینها طوطی قبل از هدایه صح نوشت یعنی در نزد و چون فقام است قضا زنگران کوه ذکر کرد و گفت برین نزد بود و سرف کار کندی</p>	
ضیح ربوع امر آن	است در حضرت نما		
کل حیوان آبی بر یک	گفت با بن حرام غیر		
ملخ و نوعهای مایه را	خوردن ذکوه برت		
بو امکام که گزینا خود	حسرت آن بود و حرام		
معنی الهوم این است	مسکن او که درین باشد		
عقر سباع این است	خوردن این جمیع مردار		
خلص این سخن سباع	بیفین آنکه بود حرام		
قلم است کشتن شیل	کل اینها طوطی قبل		
کره تحمیر و نعمان	از هدایه صح نوشت		
از فداوی کا و کرام	یعنی در نزد و چون فقام		
از کفایه بیسی گفت	است قضا زنگران کوه		
گشت از صدمت طوطی	ذکر کرد و گفت برین		
خودن حکم از نوشته	نزد بود و سرف کار کندی		

نزد نعمان امام علی	کره تحمیر صح لوط	چونکه گفتی علی	انه حرم لوط میل
گفت از دو امام	غیر کرده ان قول	چونکه گفتی بعد	لحم او خورده ایم
گفت ازین کتاب	بعد منخ کشتن خون	زان وایت کشتن	نمی که کشت از لوط
گفت در تحفه هم لاک	زناغ سود که میخورد	حکم او چون کلاغ	زناغ سود که بوده
نخورد و غیر انه ادعی	خوردن لحم جلال	میخورد اینک و انیم	و جلاش اختلاقی
هم دران سخن جلال	یک بیک که کوه	من بجاره اضعیف	مختصر تخم علی الاجل
هر که او پیش از روش	ناظر آن کتاب	یا کی حای ذوب ای	فرض عین است با نماز
لیک نام خلق بر حال	فرض عین بر حال	یا کی خلق بخدا	بلکه در عظم و نقص
هر عبادت که بجهت	سبب نیست کل	ترک میکند می	بهتر از بندگی آن
در بی آوری هزار	لعمرات باشد	روز با بگذر و برنج	حیف این برنج لوط
آتش اندر دماغ کردن	بهتر از منی خرد کردن	چونکه تحریق این	بروز سبب است با جانی
لیک آن آتش که	صفت او شرح	سخن است بر	بهره از حیات بودن
سوزش آتش صبح	نیست از دره	کر یک انگشت	بهند که بهما فو شیخ
که همایند و همای	دای آنجا بجا	ترک یکذره می	به رصیح نوشت
با و بعضی آن			به بخارا که تاجازت
گفت از روز مشور			یعنی خلق و عظم
ز زوی با لطف	عض کردای	قبل ازین سچ	خوردن و صا صا
گفت و کرد که	کو آتش برستی	توین اما سراق	زودی برک کند
چون تکلفی	غیر ازین نیست	گفت تا برک	نفس تو بخلق
خواج با سول	صاحب که کند	خواج با او که	صاحب کند تا
گفت خواجه و	تا که برود	گفت فردا	آن جوی بر رفت
صورت حال که	جست از خول	گفت تا برک	این قدر می
آنچه از فرجه	وین او ازین	چون بر آمد	گشت عالم

حکایت

همه اتباع او که شنیدند
روزی این کدورتی
بعد از آن از کربلا
گفت آن شاه با زکیو
رو خود را بسوی او کرد
و جهان را پیش او کرد
چرخ را بود و یکم گریه
و ای جان ما بیجان
جمع کرد و آفتاب را
آسمان برین برکشت
اندر آن روز که نه بود
قهر بود بر کعبه ایست
بوی عجب و سخت حیرانی
حضرت و بحلال او گشت
تو که عسلی بودی بر من
حد خود را بر اندستی
مگر سچا که از لطفی ما
بعد یکی جای جانان
کی بود و قیامت او کجا
سخنان ای ابراهیم
اوش کا دست یعنی آن
صبح نامی که صفا بنام
آخر وقت تا طلوع و کجا

وین این یک بگفتند
سبب این کربلا

حکایت

خاطر مرا رسید بخت
از زمان باغ بو کریم
بهر از ننگ خیر چون بود
ظلم جان بخش کریم
آه بر حال ما بیجان
بچین نوع می شود بسیار
شود از هول او کجا
مثل پروانه اندر سر کربلا
بر روی من در وقت سخت
سود بود و در شبمانی
پرسد از بهر بحلال حرام
امر می که با تو فرمودم
و چنانی که می توانستی
پروانه عفو بر کناه ما

کتاب الصاوی و بیان وقایع

شرح ساز و قیامت
او نصیحت بچند
وصف این بوقلمون
یعنی زین صبح طلوع ماه

لیک می ماند در آن
در محل غار زین
خلق ازین حال
تا که از زبانی می کشم
پرسد از این کشف کرد
نزد بود و کجا
چو بیانی است مری
از شنید ستاره باز
گو بهای زمین بود
کو دکان می شود از غم
مانده در زیر پا
بکوری زبان خود را
نیز میزان عدل در جهان
آن که خستی بر روی
نفع خود را بر این
و ای آنم بچند قطره
روسیایم سخن عجب
وقت سخن بچند
اول در صبح نامی دن
بسیقین و آن که صبح است
از اتفاق سیاهی که بود
منتشر کرد آسمان کرد
اختلاف یکی صاحب

در طواف اول این
تا در میان کربلا
ایک قول دیگر نمان
تا هم نام که سایه و چید
ایستاد این بود که نمان
و در آن روز برون
سایه اصل حقیقت
از قلم خیم و میرا
بستیم بدو میداند
سایه باشد و خیم و جوی
بگذرد چون ظل اصل
ما با اندازه مجال خورشید
مانند و فصل آفتاب
ایک ما خود زین
و جمله فقیه سودی
نیز ناخوبت بر من
وقت مغرب و همین
و یکی وقت اندر بود
تا که نور نطق شود
در یک شب حق علیه السلام
عصر اجماع این است
نیز ما بعد از سال اصحاب
چون سخن شد سماع

شود از روز کمان دین
سایه بر چرخ سایه اصل
سایه بر چرخ است بچند
نشود و غیر ظل اصل
با اتفاق سبب شمع طراز
ظهور خواند که وقت خلا
نیم با یکم بهر نشان
بفتحه فصل عقیقه
هست و شرح فقه کید
یا دگر ننگان خدا
میشود وقت ظهر فاجا
نظم کردیم از کرم ازین
لیک قول از کرم
در دو سخن یک
این سخن صحیح و مود
سخن قول سبب نام
یعنی در نزد آن بگو کرد
بخلاف فکر عاری یا
وقت شام است باقی است
غیر تا خبر خوانده باشد نام
یعنی تا خبر خوب بگو
یعنی وقت حنا نفع
وقت سخن نشوئی از

تا بگویم وقت این
بگذرد و گفت وقت این
بگذرد وقت ظهر اعیان
این است میایدین و
تا توانی در خلاف سخن
نیز در چند سخن این است
باشند اندر و نه قدم
نیم نه قوس صبی نیم کوه
نیم شش حجابیم
غیر اصلی بر سر قدم
هست اندر از اول
غیر اصلی که ظل و چید
غیر اصلی که کنت بچند
ظاهر قول رود و آن
چون فرود آفتاب نام
سخن شافی نیکو است
چونکه جبرل در غایت
وجه صحابان این عمر
مکر از اول غ و کس
در هر چنین تو دین
هم عشار آنکه او را
تا توانی با اتفاق سخن
نزد نعمان ایام این سخن

وقت این است اول
نزد صاحبین با این
نشود وقت عصر هم وصل
مثل ما این فخر ظهر بگو
در نماز چنانچه کسب
و اندک سخن و این
سند نه نیم ما تبسم
باز این کس ایام کس
نیم سه نور گفت اصل
او میرا سبب ایام
در کتب از علامت
وقت عصر است اول
وقت عصر نزد آن
در نماز چنانچه عیان
میشود خلاف وقت شام
میگردد از چند کلمات
کتاب مصطفی و در امان
نقل سازند از پیغمبر
کرد تا خبر کرده باشد
در نماز است در حال
یعنی کس آن سخن
در عمل ما سخن نیکو بود
بعد از هر سخن

نزد و این سخن صحیح است
 اخذ وقت شام تا آنکه
 بعد از آن که کرد و گویی
 مرفی از محمد علی بود
 نیز از عایشه شریعت است
 لیک آنچه امام عظیم
 یعنی آنحضرت صلی الله علیه و آله
 بود امکام که کرده است
 کفط هر روز از آنجا
 لیک وقتیکه میز و سرو
 آنچه بر اول عالمان است
 قول بیکر و نصف شب
 آنچه بر اول عالم است
 نیز از بزرگان نعمانی
 لیک تاخیر از آنجا
 و تر بعد از آنکه

چونکه خبر مصطفی بود
 هر چه بی این که شایسته
 اختلاف نامه وانی
 نیز مرفی از ابن مسعود
 نیز از ابن حضرت عباس
 است حوطه مدبر و مفت
 خواند اخذ بقول اول
 بگردانید از آنجا
 بعد از سخن مصطفی
 کرده اند اختلاف کون
 یعنی تا وقت فجر و عشاء
 وقت خفتن بخیم هر روز
 حجت و امام حسین
 شد روایت که در شب
 هست کرده در کتبین

بویضه هم آن امام سلیم
 اختلاف صحابه را این است
 نه صاحب تفریح می است
 مذمت بویضه نقل است
 کرده و مختصر لفظی
 در قیبه نوشته اند حتی
 فصل آنرا شد که توان
 است هر سخن لفظی
 اینکه غایب بود سخن
 در کتابهای می آرد
 در یکی قول شافعی اما
 مگر آنکه بود مسأله
 وجه صحابه رسول خدا
 جز اول آن امام می رسد
 حضرت جبرئیل بر او

میکنند نقل رسول کریم
 در هدایه چنانچه تعیین است
 در میان صحابه نقل است
 از ابو بکر ایدین مرفی است
 بنوشته بود بیعتی
 که امام محله فرض است
 واحد آنحضرت صلی الله علیه و آله
 بعد بنوشته آن فقیه تا
 میشود بخلاف وقت
 اندر خواب و لیلها دارد
 گذر وقت شکر کشت
 است تا وقت فجر و عشاء
 کفط تا وقت فجر و عشاء
 کرد تاخیر تا میان شب
 زان بگردد و نصف صبح
 تا همان فجر که بود وانی
 وقت ارفا فجر را خواند
 تا شوکان طلوع و کما
 ابتدا اگر کنند در ارفا
 کفط بهر ارفا و فجر
 وارد و امکان اگر آن
 کرد اند نوشته خود ذکر
 لیک بار تا کتبین

باب اوقات مستحب

نحوه معنی که عالمان کشتند
 چونکه درین بود و غایت
 که چهل آیت از او کثر
 باز آن دو وضو نماز او
 باشد این وقت است سبحا
 نیز و پاره کتب فرمود

در کتابهای نوشته شد
 بندی خلق برین است
 هم تیر مثل خواند تا بهر
 بکنش طلوع و کما
 نیست تاخیر از آنجا
 آن نمازیکه او اعاذ بود

لیک تاخیر از آنجا
 بلکه تاخیر است آنجا
 چون بند از نماز فجر
 میکنند یعنی آنقدر تا
 بود امکام که کرده است
 بگذار و چنانچه کرده است

آنچه کردید از محاسن
 بلکه در نزد او است
 که چه تاخیر نیک است
 چونکه وقت اختلال
 عصر را بکن آنقدر تاخیر
 معتبر در تفریح است
 در هدایه چنانچه تعیین است
 نیز و یکپاره تاخیر بگو
 چونکه مگر بی است
 بیل همین سخن بنکر
 تا که اندم ستاره رود
 کرد و در بند بهر اوزار
 در حق عمره کشت
 در وقت آنچه مستحب است
 بعد تاخیر در شب است
 کفط در صیغه تعجب
 در هدایه بود بقول
 در جوشی او صد مرتبه
 خواند از نصف شب بهار
 طرف تلخ و سیه جانی
 میندیشد باشد از جوش
 بکسی اعتمادی است
 غیر عصر و شب بخوان
 کفط تعجب از آنجا

عسل ارفا بگردون
 اول وقت و صبح نماز
 نرسد بخلاف کعبه
 نیز و یکپاره جواز است
 نرسد و تا بقرن من غیر
 که بقرن که تواند
 در کتابهای مستحب است
 کمتر از نیزه ماند تا آرد
 در هدایه نوشته است
 در نمایه نوشته است
 کرد از بنو جبرئیل از او
 رحمت حق بر او بیاید
 شد تا وقت مصطفی است
 تا همانم که کفط است
 مصطفی با معاد است
 در هدایه بود بقول
 در جوشی او صد مرتبه
 خواند از نصف شب بهار
 طرف تلخ و سیه جانی
 میندیشد باشد از جوش
 بکسی اعتمادی است
 غیر عصر و شب بخوان
 کفط تعجب از آنجا

که کند وقت سحر اول
 خواندن ظهر و در محل شام
 در کتابهای تعیین است
 نیز و یکپاره بگردد
 چونکه وقت تفریح بود
 یعنی در کون که عینا
 نیز و یکپاره در آن
 اول وقت بخوان تا تمام
 این که از آن فریب
 تا که از آن بزرگ شود
 چون عمر وید از ستاره
 ضعیف شد نمازین کا
 بچنین ترتیب است
 لیک آنکه کفط است
 نیز اندر نماز کفط است
 بعد از نصف شب است
 است تا نصف شب است
 در صلوة فقیه مسعودی
 هر که خفتن خوانده آرد
 نیز این معنی کند است
 بر قیام شب اعتماد است
 است تاخیر از آنجا
 تا نافه بوقت کرده نماز

اول و نرسد تا فسی اولی
 عجلت او با اتفاق اولی
 و نرسد و غیر ما این است
 مگذار تو بخلاف نماز
 در مسان و غیر آن
 نشو و نما این صحیح است
 شد تفریح که هر چه
 اتفاق ایست تمام
 چونکه تاخیر است
 کفط تاخیر در اول شام
 یعنی قبل از او مزاج
 کرد نماز ترس از القضا
 در حق او بود و نرسد آن
 کفط تعجب است
 یعنی در نزد عالمان
 لیک تا نصف شب است
 باشد این آدمی بسیار
 بهترین امام فرمود
 اندر آن که میکند خدا
 که چه نصف لیل بسیار
 بی تو قفس این سخن است
 نشو و نما وقت او
 اول وقت هر چه

لیک که نه جرم بکنند
 شاهد است بر سر است
 عجله او با صلواته
 مرترا وقت مرگ بکشد
 منتظر او با بر سجانی
 ملک هموست بر شانی
 مرگ و فلک شام صبح
 فخر عالم شفیق روزگار
 گفت کسب جی بود
 با وجودیکه بخشش درم
 او بگردن خنجر صیصها
 داد او نفس بر دست داد
 بی تو ایاکم بر حشر بی تو
 بهرمان تو وقت بر بند
 چشم بکنای از برای خلد
 در کتابت همیشه
 بنماز فریضه است اذان
 می بود سنت رسول است
 مصطفی است یقین
 جبر سازد امامت بر تو
 از او بودی سلف آنچه بود
 نیز در وقت فرض اذان
 هر کجایی اذان بگوید

همه اوقات او کشته
 رحمت عالمین بر سر است
 بنسایت بر پیش او
 عجب آنکس که در همان
 تا با یک جسم تو جانی
 نیست معلوم که در آن
 تو از او خالی بر چه چیز
 بهر ما و تو فرست اندک
 آخرین هم در کنار تو
 گوش خود را ببلبل او کرد
 اما نند در چه بنیها
 چشم بکن که زین حرا
 همه رفتند بکعبه مقصود
 در رسول جواب مستند
 تا غانی بعضی نیز جدا

آن بود یک مادی راه
 مهربان شفیع است
 عجلت تو به پیش او
 ملک هموست اما
 مرگ نیز دیگر از او
 مرگ زرق کشتی تیغ
 غم اشغال صیغی تاکی
 بنت او بجز زلف او
 جسم پاک وی از حرکت
 آن رسالت است جفت
 از همان پادشاه در راه
 قافله کوچ کرد با اجساد
 تو درین مری که تیریلی
 تو هنوز از شر عجب کفیف
 مانده حتی بعد از دردن

صفقت و احوال الله
 گفت آن سر و دولت
 مملکت زنا جبر است
 دیده بر سینه تو بنهاد
 ابروی تو فکر است
 تو از او خالی در هیچ
 بکف نفس من وی تلکی
 بهم ماه لیل که امیر
 لیک لیبی اهل جنب
 ز می یار بتمی کفیت
 آنچنان هنر ما چنان
 تو درین کلخی هنوز بجا
 خفته با صبر از روی
 حیفانین هم جلیل
 در سیاهان خمر سرگردان
 آنچنین در کتابها مذکور
 بتواتر رسید لفظ آن
 نیز در چند نسخه مشهور
 قرینه یا فخله دین بهر
 وز محمد صلی الله علیه و آله
 نیز در شرح او نوشته
 باشد از تصفیف الفجر
 در فداهی کافی کردین

باب الاذان

منته در این سخن مشکک
 نیز اجماع امت برین
 هم بگویند بل بگرد
 جبر خیر است لیک تن
 پیش از کفایت احادیث
 سخن ترجمه هم بناید کرد

در فداهی قاضی صاحب مذکور
 استماع اذان کند شهر
 در نمایه و ایت معلوم
 در وقایع غیر اوست بیان
 از او بودی سلف با ننگ
 در اذان سخن را که اهل

مروی آمد پیش آن
 گفت این عمر قیوم
 لحن فی القراءه کفن
 ماخذیکه ز فاسقاریا
 گفت یعنی انما اسلام
 او که برست و سیمه
 در نمایه نوشت اسلم
 صالح و متقی و نیکو
 نیک کیفیت اذان
 مثل آنکه بفرموده الله
 معینش چشم خطا باشد
 به شرح و قایده
 نیز خبری که یقین است
 یعنی این جمله صحیح
 سنت نیز در این صحیح
 هم اقامت بود مثل اذان
 بتبرک کند اذان ایوا
 جبر رافع کنند و هر دو
 در اذان بود و تبرک
 غیر قبله کفیت با ننگ
 لیک سنت است اذان
 گفت صدقه از شریفین

گفت این چنین پیغمبر
 در ضای خدایت برین
 طرب با ترنم بی ظن
 چه فرج است از ان باشد
 نیست یکی بود خلد
 نیز در چند نسخه از اعلان
 آنچنین است در هر دو
 آنچنین عالم است با
 تا که بی لحن بی خطا
 یا در آنکه کشتید با
 مثل اینها هر کجا باشد
 آنچنین در کتابها مشهور
 فتوح زیاد از هر دو
 بهر سخن صورت است
 بهر لفظی زیاد و فلاح
 در اقامت زیاد و تبرک
 در اقامت لیک است با
 لیک زود است تر اقامت
 غیر نظر کفیت با ننگ
 ترک کرد و اعاده
 یا اقامت بود بکره جز
 یعنی در شرح فخرین
 یعنی در حشر آن برین

بدرستی بجان قلب است
 گفت آن بهر چه که اذان
 گفت صدقه از شریفین
 در فداهی شرح شریفین
 فخرین سر و کفایت
 کرده اند این مؤمنان
 سنت آنکه مؤمنان
 هم بود عالم با فدا
 در اذان هم چه خطا باشد
 صاحب کل فی میکند
 که بعد از کفایت اسلم
 آنچنان که او در فدا
 مثل معاد و تبرک
 لیک سخن صورت است
 یعنی این لفظ اقامت
 یعنی قد قامت الصلاة
 آنچه قول نمیدین است
 بهر رافع که گفته اند
 که مؤمنان است اذان
 در اذان نیز در اقامت
 چون صلوة فلاح بر خواند
 در صلوة فلاح اقامت
 شخصی در فداهی اذان

و از من در وضای صحیح
 میبکی لحن در اذان نماز
 اخذ از الحان اذانه
 در کتاب الکرامتین
 نوع احسان برین است
 در بجا که از هر چه حاصل
 رحلی عاقلی نکو انجام
 نیز درین مؤمنان
 مد او فاش خطا باشد
 یعنی در او این حکیم
 ای بر او فداهی لک
 نشود و بار نیاورد وی هم
 مثل تشدید است با ننگ
 که بی تغییر لفظ نکو
 با من از هم دو کفر
 بعدی علی الفلاح ایوا
 در کتابت یقین است
 نشود نیز فوق طاق
 باز سنتی اعاده آن
 رو بر روی قبله باید کرد
 بمنه در بر روی کرد
 رو کرد و اندک سینه
 روی خود را اگر بگرداند

با وجودیکه ثابت است	لیک حاصل نمیشود	این مضمون را از آنکه	می بگردون من
سر بر او ز کوفتی	و ادعای علی الصلوٰه	بعد از آن می رود	هم ز سر او بر او
قول می علی الصلوٰه	میکند نیز از بر اعلام	هم در فصل شرح او	از کتاب خطی سازید
قول بعضی است که	نیز صحیح است	لیک قول صحیح احوال	بهرتصحیح در جمیع حال
تا که گفتند و کردند	بهر مولود که از آن	که مؤلف بکتاب آن	که با سندی باعد
نیز صاحب بنیاب از	در فتاویٰ آن	می بود از آن	در مناره یا بجای علو
بهر آنکه مؤلف	بهمه صعب بود	چیزتی گفته است	در وفایه و غیره بنظر
در هدایه سخن	آنچه باشد حسن	یعنی می علی الصلوٰه	و در کتاب از احوال
لیک است بسیار	که به نوشتن آن	مغز او است	بعد اعلام خود اعلام
نیز در این کتاب	علمای که کوفه	بعد هر صحابه	یعنی احدی که
هم متأخرین	نیکند و در جمیع نماز	اینکه حساب	که در فی سوره الصلوات
نیز صاحب بنیاب	کرد و چند دلیل	شماره آن	در ج ساپم ما
در حاشی علی عالم	دیدنی مضمون	امر فرمود آن	یعنی این مضمون
نشود واقع اندر	اهل بیت	نیز است از	کتاب او را
یکی مسجد شریف	همه ابن عمر	تا که ابن عمر	گفتند و چون
و در کتب کتب	سزویین	گفت آنکه بنو	یعنی خبر فرمود
هم نوشته است	رحمت حق تعالی	نیز از جامع	گفت چون حضرت
یعنی در خبر	در حاشی	اینکه اندر	یعنی احداث کرد
کرد اشارت	قول می علی	بوفاق	در نهاییه
آنچه توثیق	بود بعد از	لفظش است	باین انوم بود
نیز از جامع	غضرت	لفظ توثیق	باین انوم بود
باین لفظ	از او بود	بعضی امام	یعنی نفس این
لیک قول صحیح	بود و در	اینکه حساب	حسب تعارفه

نیز صاحب بنیاب	میکنند و کتاب	عرف بر شهر	به شرح خبر
الصلوٰه الصلوٰه	یا بقامت	عرب با هر	بوده است
چون متأخرین	نیکند و در	نیز صاحب	گفتند و کتاب
گفت احدی	همچنانکه	چونکه توثیق	در احوال بود
باز بعد از	بود و در	یعنی خبر	اصل توثیق
که در حساب	رحمت حق	نائب اصل	مؤلف لای
می نشیند	در همه	لیک در	اتفاقا
باین	اجتهاد	اندکی از	فایده
نیز از	قدر	یا طویل	این توقف
آنچه	گفته	می نشیند	یعنی
نیز در	این	چون مؤلف	مشتبه
نیز در	میشود	نزد	می سازد
باین	در	یعنی	بزرگ
یعنی در	چون	خیزد	یعنی نزد
گفتند	لفظ	گفتند	تا شود
یعنی	ان	شخصه	بنود
چونکه	سخن	کر	یا که
بگذرد	بر	در	چون
خیزد	یعنی	گفتند	لفظ
آنچه	گفت	بوی	از کتاب
حاشی	گفت	یعنی	ذکر
در اقامت	چون	خواه	خواه
این	یا	در	بهر

انذیره منج اوداود که مؤذن بود و در حین شماره و در پایان کرد هست مکلفین ساز که اقامت بلا مؤذن لیکن بعد ازاں در لیک بود و در حین در کتاب نهایی است چونکه مؤذن در حین در اقامت اقامت مؤذن گفت صواب و طریقی که کسی را فوبیت بیاید که بخواند و جمع او که مسافر بود بی اقامت لیک ترک اقامت سازد در اقامت مؤذن هم در اینجا اقامت بیاید گفت از آن مسافرانی و مسافر قوتی از راه ای بر او مسافر بود گفت در این کیفیت میکنند نماز هر چه او آنکه در هر صورت بی	یا در وقت است میتوان گفت اقامت از قضا و حجت آورده بلکه اندک نشینند اگر کسی اندک در وقت که در کفته بود و در وقت که اذان گفت اقامت بچنین در کتابهای بجاعت او کند نماز چونکه گفته اند مؤذن نیز نوشتند که در بوده با او کند یکبار هم اذان اقامت نیز گوید اذان اقامت خوشتر از یکبار انداز مقصود خود است نیز جایز بود بلا قصد بنویسند که چنین هم اذان یکبار است چون با اذان اقامت نفری که اذان اقامت نکند در نماز او چون مؤذن گفت اذان	که شخصی اگر اذان یا خود شخص است گفت نزد اقامت گفت اذان را اگر قول یکبار با طهارت که در صحنه یا در بچنین در کتابهای نیز اذان صبی اقامت گفت شروع در اذان از برای قضا نماز گوید اذان اقامت گردد از چند نفر گفت اذان اقامت مکر آن هر که که خدا خواهد در اقامت و لیکن سخن بزرگان بیدیه در نماز چنین بیان چون ملائکه که در این نماز جمع کرده به اذان اقامت	نخیر گوید اقامت میتوان گفت در قائم منتظر باشد که در ترک اذان که اذان گفت که در بعد نوشتن شایع او هست مکرر بود اقامت هم اقامت بیان بچنین که گفت در در اقامت که یکبار گفت شروع در اذان از برای قضا نماز گوید اذان اقامت گردد از چند نفر گفت اذان اقامت مکر آن هر که که خدا خواهد در اقامت و لیکن سخن بزرگان بیدیه در نماز چنین بیان چون ملائکه که در این نماز جمع کرده به اذان اقامت	لیکن گفت مؤذن رفتگانیکه زیر از او بود فقط یعنی را که بنویسند لیک در هر حال یعنی حکم اذان شایع در هر حال که بود در وقت لیک آنکه پس از نیز در غیر الصلوة کل حی علی شؤنک بسرچ ابریکه در	که چه باشد اذان در تفاریق که لیک است بزرگ نیت مخصوص بوده باشد بگذار کسی که ذکر کرد است چونکه واجب میدهد آن جواب باین انوم کو تو لا حول الا میشود گفت	در نماز چنانچه که چه است از فتاوی جامع که در حدیث مسجدی اگر بهر حکم اقامت چون ای اذان منعوط اگر سخن عالمان چون هر یک چونکه حی علی چون کیفیت الصلوة	نقلها از که بخوانند یکروایت که در شرح در اذان حکم چون مسافر شود کند آن جوان غیر حی علی هر چه مؤذن یعنی اربع بس تو صدق
--	--	--	--	---	---	---	--

لیک

در شوق اذان مصطفی که هست ترک نیز از صلوة گفت آن بر در ازال	بچنین در اقامت گفت ترک کنی ترک کفایه امروزه ما قال	خارجا هر که آن نقل هر که این سخن	نشد منفعت از آن نقل هر که این سخن	نقلها از که بخوانند یکروایت که در شرح در اذان حکم چون مسافر شود کند آن جوان غیر حی علی هر چه مؤذن یعنی اربع بس تو صدق
---	---	---	--	--

فی ترغیب الصلوة چون مؤذن بانگ نماز بگوید بجاوب او مشغول شود آنچه مؤذن میگوید همان گوید چون مؤذن بحی علی الصلوة وحی علی الفلاح برسد لا حول الا بالله العلی العظیم بگوید و قول بعضی مشایخ آن است که چون مؤذن بحی علی الصلوة برسد لا حول ولا قوة الا بالله گوید چون بحی علی الفلاح برسد ما شاء الله کان ما لم یکن یدین صحیح بود صلوة مسعودی آورد است چون مؤذن الصلوة ختم کند گوید جواب صدق برت بگویند اللهم تنبنا علی

تخصی اندر قرآن	بود و از قرآن نهیدان	بود و خواندن آن	ماند از او چه ابایی
لیک در مسجدش اگر خواند	از قرآن است هم او نمی نماند	بود و چون شرح او را	لیک از زبانی سازید
گفت اگر قاری نشیند آن	به فضل کند و قاف آن	یعنی بشود آن بگو	چونکه در او شده از او
که بنا شد از او مسجدش	نکند ترک آن بگو ای	که چه آن قاریست در خانه	لیک از حرف بیگانه
در صلوة فقیه معهودی	علما عظام فرمودی	میشنیدی او را می خوانی	می گفتی جواب هر خبر
نیز بشود از آن مسجدی	ترک سازد جواب آن	بجوایب آن مسجدش	میکنند استغاث از او
چونکه بوی جواب آن	لیک آن واجب است که	ذکر کرد است شرح او را	باز در چند نسخه هم شد
تسخیر در مسجدش او را	بیشب جواب آن	در کتابها تعیین است	نیز در چند نسخه چون است
کرد و کوبیده اذان یاد	صالح و علم و نیت	چونکه او مسئله کرده	بوفاق سبب آن خواند
مختم با بوی او میان	چونکه ذکر معظم اذان	مصطفی که بماند	گفتی نشان مؤذن بود
انجین گفت بهنای ما	لیک در بعضی بلادی ما	این مؤذن را که کرده	لمنح انان بخر شده
با وجودیکه عالمان استند	شیخ نامان در میان	کر چه در علم میجویند	می ندهیم آنچه خاموش
نقل کرد از محیط دنیا	فاسقی که کند اذان خواند	بس بر اوین بر این	لیک فرمود که عاده
عالم وقت اگر بنا آن			سبب گفت قاضی
سرخورد که بر همه اقبال			فرض است بانا در حال
چیت عیبت کن سالن			در جمع کتاب ایل وین
عورت مفرود خورشید			لیک در زانو کوه خلاف
حیاط اینک هر دور او			لیک در چند موضع است
درو قایه بعضی نسخه			نیت از فی زاده بخو
در کتابهایی که در دست			بدر مفید نما چنان
فی الصبح یک نافع هم			در کتاب مشیه هم این است
نیز صاحبایه فاخر			واجب است در قیام با
چونکه اندر نماز ای بگو			با اتفاق ائمه است اولی

در بیان تسخیر و احکام آن

گفت که با آن مستثنی	در زمانه نوشته اند علما	گفتا مشیر این معنی	عورت بکف زبانی
لیک در بعضی نسخه است	پکف بود و تاریخ	در کتاب خلاصه لفظی	بطن کف از کف
آن زمان که بنده کی گویند	حیاط اینک دست پا	پشت دست قلم که برین	بنو و عورت را بر اوین
لیک سنتی او چه گمان	یعنی اندر زبانش آن	انچه عورت کف است در آن	مع پشت کف است
ربع عضو عورت نزد	شکسته عاده یا کرد	ربع ساق آن که کتافه	آن نمازیکه خواند عاده
انجین شعر بطن و خود	کر شود کشف ربع مانع	یعنی هر یک علیحد زبانی	کر شود کشف ربع زبانی
شعر یعنی تو شعر از او	در هدایه صحیح با آن	نیز اندر خلاصه فرموده	گفت این قول از او
انچه مویک است بر سر	گفت در عورت او چه سخن	انچه کتف العباد و زبانی	گفت از جامع لفظی
میش عورت و تنهایی	بس او را چوین فرما	نیز عضو علیحد است	هم بودین عضو
گفت صحیح جامع لفظی	در هدایه صحیح با آن	در کتاب نهی آورده	از بزرگان زبانی کرده
زانو عورت و تنهایی	یا چه عضو علیحد میدان	بعضی عضو علیحد خوانند	بعضی تابع بجز میدانند
کر چه قول صحیح علیحد	از همه حیاط او او است	ربع یک گوش ز که کتافه	در مشیه هر دو صحیح شاد
صاحب با حاصل	او بر بر مایه بار و نقل	گفت از نافع تا بقایه	او است بکف عورت
در این فصل در کتاب	میکنند نقل آن معاصم	عورت شخصی در نماز	سزا بر بلاد و نکند
بس با جماع آن نمازین	گفت جان زبانی است	کر در کتافه همه	هم با جماع قول اف و این
کی میگویند اگر او	لیک مقصد از آن است	نزد بودی بکف نماز	در چند نسخه و مباد
در کتاب خلاصه فرمودی	انجین در صلوة مسخوری	بست زبانی آن که	نیز عضو علیحد میدان
لیک کتاب که هست	تابع رسیده عالمان	شرح و زبانی نهی	میکنند نقل از سر اجیه
بود و جای آدمی عویا	جامه از دست و حضور	طلبه مبر که بدین	بگذار و نماز از این
در میان نماز یافت	میگذارد و نماز را بر	اصل نشیند زبانی	چون گذارد نماز احتیاتی
در هدایه نوشته اینها	بسیل تمام تعیینها	بنشیند کند نماز او	هم رکوع و سجود را
هر یک یکی صحیح مانع	وقتی همان بار و سخن	فایع کار او بگردد	لیک بسته خواندن
در نهی نوشته است	گفت فی نفسش	اگر از زبانی رکوع سجود	کاند رخا و لیلها فرمود

کف

جامه شخص شکر منظر	نیمه خیر از لسان	ربیع جامه اگر بود ظاهر	باقی او پس بود ظاهر
در جهان جا بکن ادای نما	گرا داد اگر در لوج مکتوبی	کتم از ربیع پاک با تار	نیز نزد خرمه رحمت خندان
بخت از نزد او دل	لیک جامه غم آنکس	کاندین فصل شایع او	از مخرج می سازد زیاد
گر با طحییر یاد آن	نکند از نماز اعیان	در بار اوقاف اینست که	یا زود باش پیش او
یعنی مکان ستر با اینها	گردد و عاریان او اول	از سر اجیبه کرمه	مهرنی رست آن خجسته
گر که از نماز استاد	میشود ربیع ساق بکشا	در شنید تمام می شود	بنامش نشسته می کند
شدن بکنان خجسته	چیزی از ساق دو دو	گر کمی جمع آن کفا	ربیع واحد و دین
ینت جایز نماز مذکور	چونکه در عتبت	هم درین فصل شرح است	فصل کرد از فضا و عتبت
گر بود جامه تنگ بن	مینماید چنانکه از وزن	یا تنگ است مقنعه او	مینماید چنانکه از وزن
بهین پوششی که مایه	رفعیایی اگر چنانکه	میکند از نماز نیت	گر چه در آن محل تخصا
در فسادای شرعی	نن اگر جامه تنگ	مینماید تحت نفی بدن	موجب کفایت
نیز از آن زن بود عتبت	بنود وضع صوت	گر تکلم با بی سازد	خوش او چنانکه اندازد
در خرافه چنانچه گفت	بعد در حیره الفنا	گر بود حاجت بخیر	بدستی کند بخدمت
است قتل خصم برود	چونکه فرمودن در آن	کف صاحب خلصه از	در کتاب الکرامت او
چنان بود زبان جان	منع باشد سلام از	و هندی آنها اگر سلام	یا پس از خط حمد او
مرد و نفس خود و بگوید	گر بودن عجزه چنان	منع باشد سلام شایسته	و سخنها و مینوی سخن
در خلاصه چنانچه کردی	هم نوحه شایع او	در فسادای شرعی	فصل کرده از آن
گر کند مرد اگر بزل سخن	یعنی آن کس با جنین	بس هر یک کلام بیان	میتشود و میان
اندر هم حرام می زن	گر سازد درین جهان	گفت پیغمبر بشیر فزیر	مع شیطان کند در
بعد فرمان شود بوی	یعنی آن لعین بد کرد	است معلوم مخرج	و سخن ترین بود و شیطان
بس مخرج که درین عالم	مع شیطان بدین صورت	این سخن کر بر و شایع	غیر شهوت نظر نشان کرد
لیک نیاید که تعین	گفت شرح سخن آن	بود اندر زمانه	منع کردند در زمان ما
در نهایت بزرگان	نیز گفتند در زمان ما	رو کجا در آن	منع شد در میان مردان

بلکه

بلکه اندر دایت می کرد	گفت عجبی او است	کند بر عجبی او است	کند بر عجبی او است
آخذ بولیت اللقنه	ترس با یه بنگان	ترس با یه بنگان	ترس با یه بنگان
بسیار از ترس عجز برایش	حکم او را چو بود	حکم او را چو بود	حکم او را چو بود
بنمودن بر اگر خوش	حکم دوست نیز حکم او	حکم دوست نیز حکم او	حکم دوست نیز حکم او
نیز بر روی آن شخص	چو بر شهوت حال نیست	چو بر شهوت حال نیست	چو بر شهوت حال نیست
بعد در آن بیدار	شده روی سیه حال	شده روی سیه حال	شده روی سیه حال
امروی را بدین معنی	بس نظر تمام بر روی	بس نظر تمام بر روی	بس نظر تمام بر روی
هم در اخبار است	روزی شبته پوش	روزی شبته پوش	روزی شبته پوش
بس در آنم که خلق گفت	بعد از آن خوش بود	بعد از آن خوش بود	بعد از آن خوش بود
گفت بنام رسول	سوی آنجا بود	سوی آنجا بود	سوی آنجا بود
بهمراه هر آن دو شیطان	مع هر دست نبرده	مع هر دست نبرده	مع هر دست نبرده
گزار آورده بر آن	مردی است منع اوی	مردی است منع اوی	مردی است منع اوی
بود خوش و محمد حسن	چون بی مجلس اندک	چون بی مجلس اندک	چون بی مجلس اندک
یا زینت کعبی	تا نافه دو دیدن	تا نافه دو دیدن	تا نافه دو دیدن
اینکه بنویستند	یعنی در شرح	یعنی در شرح	یعنی در شرح
بنو باک که درین	امر بر روی کرده	امر بر روی کرده	امر بر روی کرده
در کتاب خلاصه	در کتاب الکرامت	در کتاب الکرامت	در کتاب الکرامت
چونکه باشد حرام	گر چسب گفت	گر چسب گفت	گر چسب گفت
در عجز از مصافحه	علما گفته اند	علما گفته اند	علما گفته اند
اینچنین خاتون کمال	هنگام حرام	هنگام حرام	هنگام حرام
بعد از آن در مصافحه	کر بود غیر مشتاک	کر بود غیر مشتاک	کر بود غیر مشتاک
هم بود غیر مشتاک	بعد جایز مصافحه	بعد جایز مصافحه	بعد جایز مصافحه
نزد و پیره آن بلا	بسیر قول جمع	بسیر قول جمع	بسیر قول جمع
آخذ بولیت اللقنه	نیز در این کتاب	نیز در این کتاب	نیز در این کتاب
بکند در حرامش سخن	بکند در حرامش سخن	بکند در حرامش سخن	بکند در حرامش سخن
گردن از اجتناب	گردن از اجتناب	گردن از اجتناب	گردن از اجتناب
مثل ز غم است	مثل ز غم است	مثل ز غم است	مثل ز غم است
یکی از عالمان	یکی از عالمان	یکی از عالمان	یکی از عالمان
داد عالم با او	داد عالم با او	داد عالم با او	داد عالم با او
دیدد خائنه	دیدد خائنه	دیدد خائنه	دیدد خائنه
رفت این عمر بخانه	رفت این عمر بخانه	رفت این عمر بخانه	رفت این عمر بخانه
یا مصطفی	یا مصطفی	یا مصطفی	یا مصطفی
مع آنها بود	مع آنها بود	مع آنها بود	مع آنها بود
طلب علم هم بر او	طلب علم هم بر او	طلب علم هم بر او	طلب علم هم بر او
ساز و صحبت	ساز و صحبت	ساز و صحبت	ساز و صحبت
می نشاند	می نشاند	می نشاند	می نشاند
خوف میکرد	خوف میکرد	خوف میکرد	خوف میکرد
آن نظر غیر	آن نظر غیر	آن نظر غیر	آن نظر غیر
اصل بر نظر	اصل بر نظر	اصل بر نظر	اصل بر نظر
نیت جایز	نیت جایز	نیت جایز	نیت جایز
نیت جایز	نیت جایز	نیت جایز	نیت جایز
بهمه حال	بهمه حال	بهمه حال	بهمه حال
درین	درین	درین	درین
کر بود	کر بود	کر بود	کر بود
از بزرگان	از بزرگان	از بزرگان	از بزرگان
بجز و از چه	بجز و از چه	بجز و از چه	بجز و از چه

است غفور کاتب عبد و ایا حال یک است چونکه در بند خویش گرچه با شخصی رسیده هست نقل از منبر هر کجایی بگردی همینا اگر در دست مرد اگر بر او زن آنچه دیوش کفایت میکند ذکر شایع او را تیر کفایت از کفایت آنچه با شد ملاک میرود راه آن حال هر زنی شد بخت آن نبینی که در اضا بس جان فتن ساینکه گزشت با شد بخلاف وای بر مرد که بخت زن خود که بر بند ز آنچنان مرد خرد بود نتوان فتن هم بها بزیاریات محراب گفت در شرح فتن	باشد از هر کس کتاب بس بنا حرمی برابر است اگر ترفیع جانب در حرم خاوم است حرام در نیاید بهشت او مردم از خانه اینکه برود هست دیوش و کفایت از سوی او در کجایی وای جان کس چنین باشد رحمت حق تعالی بر او کاندین فن و این یعنی در هر کس جان تیر و لغت از تعالی نه براید ز خاتم نبوت حضرت عمر عدالت آن مرد را در آید چون بکشد از جانب زن نامحرم را در یا مجال خوش دهند چونکه زود بود و می نیست تجویز و مباح علمای گفت آن فتن شایع نیک عقل فتن	مع حوه در التزام سفر آنچنین بنده را بخاک تیر بنویسد بزرگان و همین با عالم است نیز از آن مکرر است بوشم ای یا جان کس یا بگوید مرد و زن یا غلام رسیدن زن چون زیارت قبر هر جا از در رجوع کرد آن دایه بود می همه لغت بر آن و نصلا الاحتیاج بس آن زن در فضل رحلی را بدید هم گفت آن مرد آن تا کشتی تو هستم در راه آنچنینا که گفت هر دو در لغت بعذر بری و عیاد گر با نیما اگر گذار مرد از هر جان میدانی خرد مرد در حق	این صحیح است بر همین پدر و مادرش بود یا زنی که شخص را در بهر آن دو ضرر را چون نه بنده را آنچه گرچه باشد مادر خود جای مخصوص که این عایت گفت آن زن چه شود تعالی فرزند سخن عالمان بی کینه آنچه شاید بدید بود مگر آنکه مجوز باشد یعنی در حالت موضی که میتوان پاره گفته اند و صلوة فقیه مسعود فانی در وقت که میدارونی بقتل هم در اینجا که آنچنین است از حال یا ترشیه می زیر و قنیه چنانچه فرمودی جای این مرد و	گرچه است از خدا و عالم کس نشان نیست کند کس نه اردو با دنیا می براید پیش بیگانه زن بر آن نگاه کرد آنچنین بیگانه اگر میتوان دیدن زن لیکن داد چنان یک بدین معنی خرد مندی زینش از دست در حق محرم او هست جایز مصافحه نتوان سووش بلا می نشاید شخص مال لیکن است اجتناب علمای کرام فرمود یا کوهی که در میتوان دیدن زن گرچه اینجا که شد بریده خصیت ویش از نیمه است بعد ازین در صلوة بطبابت بدار	گفت در تخریب الصلوة بهر تخریب کردن این دو یا بزرگ شخصی کرد لیکن در حق کس یعنی از زبان او لیکن این جمله را و صلوة فقیه مسعودی گفت این عمر نظر غیر نشین محرم جای خطای آن بر زن بیگانه را بر لیکن نیست هم مرد از مرد آنچه باید فوق کتب ما خادم اینک است چرا ساله که بود دیدن زن در می بکشد کنیز را واجب بود اصح قول غیر جان بعد درون آن جای بنیان حج زن جراحه ماندن	آنچنین در کتابهای میرود که در حضرت کس نه اردو که بدین معنی کنند زن و کس نمیتوان میتوان دیدن علمای عظام فرمود تا در غیبتی بدید موضع نشین آن موضع نشین سئون او را در کتاب که موضع دیدن موضع سر او گرچه بر بند می نشاید بر بند گرچه اینها شاید آن شد جدا در نهایت نیست جایز و حاجت نیک تعلیم
--	---	---	---	--	--	---

این صحیح است بر همین پدر و مادرش بود یا زنی که شخص را در بهر آن دو ضرر را چون نه بنده را آنچه گرچه باشد مادر خود جای مخصوص که این عایت گفت آن زن چه شود تعالی فرزند سخن عالمان بی کینه آنچه شاید بدید بود مگر آنکه مجوز باشد یعنی در حالت موضی که میتوان پاره گفته اند و صلوة فقیه مسعود فانی در وقت که میدارونی بقتل هم در اینجا که آنچنین است از حال یا ترشیه می زیر و قنیه چنانچه فرمودی جای این مرد و	گفت در تخریب الصلوة بهر تخریب کردن این دو یا بزرگ شخصی کرد لیکن در حق کس یعنی از زبان او لیکن این جمله را و صلوة فقیه مسعودی گفت این عمر نظر غیر نشین محرم جای خطای آن بر زن بیگانه را بر لیکن نیست هم مرد از مرد آنچه باید فوق کتب ما خادم اینک است چرا ساله که بود دیدن زن در می بکشد کنیز را واجب بود اصح قول غیر جان بعد درون آن جای بنیان حج زن جراحه ماندن	آنچنین در کتابهای میرود که در حضرت کس نه اردو که بدین معنی کنند زن و کس نمیتوان میتوان دیدن علمای عظام فرمود تا در غیبتی بدید موضع نشین آن موضع نشین سئون او را در کتاب که موضع دیدن موضع سر او گرچه بر بند می نشاید بر بند گرچه اینها شاید آن شد جدا در نهایت نیست جایز و حاجت نیک تعلیم
---	--	---

دارو کردن اگر کند از	حیل او چو بنیاید کرد	هر ایسکان عقد اگر با	عقد باید میان این دو
نیست با آن عقد اگر	میکناید بعد حاجت آن	کشت مجموع ز غنایین	مرد و حاج حیل است بین
حاجت علم اگر بودین	کس ندانین او کردن	بضر و از برای او کند	مونده گننه بیاید شد
میکند جاورد و زشت بر	نیز گفته کلیم بر جاو	هم کی چشم توین باید	گیر و اگر که حصار اندود
پشت خود را و او را که	چون عجزه را بداند	گر چه علم هم بر او بد	تویش از زبان آید
آن شنید که بهشتین	در حقیقه تنبه الضمین	مردی دخل شود و کف	اول که شمشیر کج گذار
هر که آید پیش قتل رو	کنند هم سرچ کگذار	گر چه روز نماان است	شیخ ساد او در میان
بهین نوع کشته از کیم	رودار شهر از دور دیگر	زنی اندر میان مردان	کنند ارسته خودشان آن
بهین نوع آید از کیم	رودار شهر از دور دیگر	بس کس توین آن بدل	پنیز از گناه آن قابل
زن جهان زین توین	نماید بغیر الالبعل	زوجه یعنی از اول که کیم	کس بنید مگر می شم
نشود پس صدی	بلکه او آفش مای او	بلکه هم ای که بر بندگی	این زنکند تا بیاید
مرد هم همچنان بغیر	رضی کرد و خدا هم	غیر چون دید ما برین	مرد و رضی شود برین
چو که مرد و غیور آری	رؤی صدر سینه کرد	آسمان برده سینه	پیر زمان کج که ز سینه
پاره پاره کنند برین	سخن آن زن ز برین	صدی شکر گذارن	کو بهار خند بر کردن
این همه از آن بر صفر	بزن می فتد کجا غیر	زمان فرغانه بر می خیم	بهر از صد سینه چشم
زن خائشین چهره	بیزیرن بزی رخ کو	زن که چشم غیر مست	گر چه بدترین بود
گر چه راه غلام زاده بود	او صند نسبت زیاده بود	زن که منظره اگر باشد	گر چه ماه تاب خورشید
زن که از خانه تدریس	بی ضرورت از جدایی	گر چه نسبت امیر سلطان	و جمال آفتابان است
باید از پنجهان چهره کرد	گر چه هر کس او کرد	او که ناقابل است از	هر کس بهتر صحبت است
زان که هدیه صلاحیت	جان شیرین فدای آن	سرخ روی زینت است	سرفرازی او اسلامی است
دولت او حیوانیک است	نعمت او زبان شیرین است	سرم خار هال چهره	کو بهر اوضای شوهر است
پنجهان زان که زود	رحمت حق تعالی خواهد بود	پنجهان زان که زود	سرفروزی بندگی خدا
زن بدوزخ همین است	عاطلان برین است	این صبر اگر بدست	پیر شغولی و گرفتاری

بخدا بودن خود و وی	به که اندر غل کنی حوی	شکب ساز و دانه او	بهر هم خوابی با نوما
آه در این زمان قضا	شده است خلق بناد	بعضی از زود مضل	شده از وجود زمان
تخم نادر در بغل حیدر	تویش از بزرگ نامید	چونکه دانستند صفت	برد پنجهان از خرم
تا ز شیخ مادم سردی	زود شود دفع علت دردی	نیز آن نقصان بر خیز	خلقه که ز بزرگ دختر
چند اخفص کونان	صوتها بلند بر دارند	که هر شون دم اندازد	گاه بر پشت مای سازد
خیج عقیق ابولین	در سینه خویش تعین کرد	فته این مضل و ضا	بود اکثر زفته جمال
چونکه فتنه او زدن	میزد عیسی بنی بر هم	فته این بعید میماند	ضال و بی طرفین حق
رفته اگر ز فتنه	رست اندر کرده	خانه نشان خراب	عمل نیکان بر این
زین سبب مضل	زین سبب مضل	در بیان پوشید جامه و احکام	
رقعی جامه این حال	رقعی جامه این حال		
هم بمقدار سر عورت	هم شود دفع هر کس	بشو کنون در ایست	ذکر شد در کفایت
هست از بزرگان حلال	شخصی با صد مرد خرد	نودنه بود حلال دم	یک دم از حرام ما
بهمان جامه که در حاکم	غیر مقبول گفت سقیم	گفت ابولین در لیم	گفت تا حرام باشد
بهمان جامه که در حاکم	نیز مقبول اطوار است	از سخنهای شاج او	اندرین نظم سخن نام
جامه امیر حسین	در روز است مباح	شرط کرد دست صاحب	از زنگه بنیاد این جامه
چونکه در مذبح حج	گفت فصل کبر حج	که تفسیر این سخن	جامه نیک که بر شوند
و آن مثل مشربان	هست چایزین اگر باشد	مرد در جامه بر زمین	گفت بلند حرام است
چون اثره بودش	لحمه او بود در کس	بایس بنو لیس	لیک بر عکس او جواز
ظاهر بود که از آن	بس سوزش در سینه	افقه و فخرش	میکنند کما توحش
بعضی مکره گفته اند	گر کند جلد کس بر کس	بس صحیح این	گر چه با جلد اتصال
در کتابیکه نام زین	کردند از بهر جنابت	جامه که بود برای	چون عکف لبس
رجلی جامه سر برید	دشت آن جامه آن	گشت معلوم پنجهان	مثل قول عمر تو از آن
نوبت سیاح یا هر بری	در بر خویش کرده	بس سزاوار این	بمید لور بکشت

سنت رسول است سنتی که فیصل از ایزد است او است که شکر نماز است نیز بر جامه و ختن در آن زمان که خلیفه بود سنتی که فیصل از ایزد است نیز بر جامه و ختن در آن زمان که خلیفه بود سنتی که فیصل از ایزد است نیز بر جامه و ختن در آن زمان که خلیفه بود	مسحوب نوبت است بیشتر بود و است در دنیا است که شکر نماز است سنت از لباس باز نوبت از بدست بر سبب در بی غم جهان ابتدا کند در است با گفت بیرون از است نام او بود است کره کند می تصدی این حکایت علقه بود نه روی خود بخین سازد نرود راه بی بیای کرد نیز با ت سیاه است اول فاش بود در کهنه ابا قحط کشیدی بهره گیرند که بیجان	سنت در نوبت است نیز پوشیدن بر اول او اولین مرتبه خلیل است آن شکر نماز است بعضی در نوبت بود نیز در وقت جامه پوشیدن عالمانیکه در می است جامه از نوبت است ناگهان از بزرگ گفت میشود که در بدانی از بی استن جامه که پس از او در وقت بر روی بر نوبت خف فرعون بود چون نیز لباس جامه که گوش پس لباس شایب اگر گوش	سنت نبیا است بنا بر حال سنت که پس از ایزد کردی است در صحیفه تحفه الاخیاء بود خود و جامه بود ابتدا از کین است موزه که است میکند و مناسبت عقل موزه آن سبب است بصدی بیخ من بود نرود بر من کرده است غیر این چه است سنت او وضع است لبس کردی سفید است اول فاشان بعد از نیز بیچایان است سنت بعد از او بود	گاه بروی بود نوبت نیز پوشیدن بر اول او لیک بر حال تحفه الاخیاء چونکه گفت از رسول محمد در لباس سفید گفت سیم آنکه بزرگ می طول است از فضل خود گفتین آن کرد است و سنت قطب است چشم آنکه است بفهم است هشتم اندک است سنتش است سنت و هم است و عده در است نیز مذکور در حدیث غبت از نوبت است حضرت در بحال است همه بودند با هم است بس با صحابه است دیو ملعون است اعلم وقت خوش است در زمان شرح است	عرض است که همچنان بود است بسته بودی سیاه است گفتن مرده ها کند سفید گفتن که کور از شرف همچنانیکه گفتن شاید در میان به نوبت است هم از کین است فقهار نوشته است روی خود را بود فقر آورده است تیرس عهده است می باز نوبت است فشن ریر عمامه است هم تیرس و عید فرموده فشن می کند گفت چون مشابیه است بهرامه او در است همه یافتن است کرد او را است بس با نوبت است غفران است در فها است	سنت زید است اول آنکه سفید است چونکه بود از برای کفن زنده با هم سفید است دویم آنکه در زمان آن هم کند و دفع است آنچه در روز و جمعه است گفته از نوبت است چون جامه است سنت است خبر است بس کنایه است یا نظر کند است نقل تحفه است گفت و کت غایبان بدستی در است مصطفی جامع است امر کرد از فرشته است آن است خوش است است و بعضی است او که در عصر است از شرف است	بن تحقیق است گفت و شرح است وضع دست از برای بر او زین با سفید است تا هم عهده است بخین دفع است بسته بودی است گفت از او است بطهارت است صلوات رسول است موجب فقر است تمحمد شخص است بسته خوش است گفت فشن است چون به نوبت است مصطفی گفت است بود در حال است عدون فرشته است کرد است به بی و ملک است مستحب است حکم در است کنیکه تطبیق است
--	---	---	--	--	--	--	---

سنت نبیا است بنا بر حال سنت که پس از ایزد کردی است در صحیفه تحفه الاخیاء بود خود و جامه بود ابتدا از کین است موزه که است میکند و مناسبت عقل موزه آن سبب است بصدی بیخ من بود نرود بر من کرده است غیر این چه است سنت او وضع است لبس کردی سفید است اول فاشان بعد از نیز بیچایان است سنت بعد از او بود	مسحوب نوبت است بیشتر بود و است در دنیا است که شکر نماز است سنت از لباس باز نوبت از بدست بر سبب در بی غم جهان ابتدا کند در است با گفت بیرون از است نام او بود است کره کند می تصدی این حکایت علقه بود نه روی خود بخین سازد نرود راه بی بیای کرد نیز با ت سیاه است اول فاش بود در کهنه ابا قحط کشیدی بهره گیرند که بیجان	سنت در نوبت است نیز پوشیدن بر اول او اولین مرتبه خلیل است آن شکر نماز است بعضی در نوبت بود نیز در وقت جامه پوشیدن عالمانیکه در می است جامه از نوبت است ناگهان از بزرگ گفت میشود که در بدانی از بی استن جامه که پس از او در وقت بر روی بر نوبت خف فرعون بود چون نیز لباس جامه که گوش پس لباس شایب اگر گوش	سنت نبیا است بنا بر حال سنت که پس از ایزد کردی است در صحیفه تحفه الاخیاء بود خود و جامه بود ابتدا از کین است موزه که است میکند و مناسبت عقل موزه آن سبب است بصدی بیخ من بود نرود بر من کرده است غیر این چه است سنت او وضع است لبس کردی سفید است اول فاشان بعد از نیز بیچایان است سنت بعد از او بود	گاه بروی بود نوبت نیز پوشیدن بر اول او لیک بر حال تحفه الاخیاء چونکه گفت از رسول محمد در لباس سفید گفت سیم آنکه بزرگ می طول است از فضل خود گفتین آن کرد است و سنت قطب است چشم آنکه است بفهم است هشتم اندک است سنتش است سنت و هم است و عده در است نیز مذکور در حدیث غبت از نوبت است حضرت در بحال است همه بودند با هم است بس با صحابه است دیو ملعون است اعلم وقت خوش است در زمان شرح است	عرض است که همچنان بود است بسته بودی سیاه است گفتن مرده ها کند سفید گفتن که کور از شرف همچنانیکه گفتن شاید در میان به نوبت است هم از کین است فقهار نوشته است روی خود را بود فقر آورده است تیرس عهده است می باز نوبت است فشن ریر عمامه است هم تیرس و عید فرموده فشن می کند گفت چون مشابیه است بهرامه او در است همه یافتن است کرد او را است بس با نوبت است غفران است در فها است	سنت زید است اول آنکه سفید است چونکه بود از برای کفن زنده با هم سفید است دویم آنکه در زمان آن هم کند و دفع است آنچه در روز و جمعه است گفته از نوبت است چون جامه است سنت است خبر است بس کنایه است یا نظر کند است نقل تحفه است گفت و کت غایبان بدستی در است مصطفی جامع است امر کرد از فرشته است آن است خوش است است و بعضی است او که در عصر است از شرف است	بن تحقیق است گفت و شرح است وضع دست از برای بر او زین با سفید است تا هم عهده است بخین دفع است بسته بودی است گفت از او است بطهارت است صلوات رسول است موجب فقر است تممحمد شخص است بسته خوش است گفت فشن است چون به نوبت است مصطفی گفت است بود در حال است عدون فرشته است کرد است به بی و ملک است مستحب است حکم در است کنیکه تطبیق است
--	---	---	--	--	--	--	--

در کتابیکه مستحق فرمود چونکه چندیکه راه دین چونکه فتن میگردانی بهر او عهده و عهد کرد نقل سازد در خارج مکتب دویم او است تا در طمان گفت او تا شکیب گفت از جامع اهل حق رضی سزا بکردار در هدایه غیر او تعیین فرض اولی است تقوی بین تحریریه نیت دل دل سبب زین است و بای بعد تحریریه کرد نیت در وقایع چنانچه فرمود جمعه و ترویج او برین شیخ جرجانی از حواله نیش نیز فرض فرمودی قول ترویج هم چنین بوده در هدایه نهایی چنانچه ایشکاک بعضی آورد است فرضیش سخن نزد ما اینکه مستحق است	در خودش سخن چو آید درین کوشش چو آید در همه حالها مکر در سیر چون بنا مؤکده برین قبضه یا قبضتین باقیست نالت او بکمال لایمان متوسط میان نیت کس یکوجهی آن با حوام است	بمدین گفت ما نیت از آید خودش نیت مؤکده نستغلی است قلی نیز در صحیفه تحفه الاضیاء نیز ظاهر هم سخن آن است از قرآن فتاوی خجندار گفت تا موضع جابوس تا بجای نشت مفتی	مستحق نیت از این است بین کتفین مستحق است ضبط هم با حواله نزد مقلدین سخن بسیار اوش مضعیف الایمان نقل کرد در صحیفه بسید گفته از وضع بر مسکن طالب العلم تا میارنج به نماز است نیز نیت ذکر کرد در بزرگان دین بر عمل باشد از اوله آنچه نقل از انجمن کرد گفت لابد است در زبان کرد فریضه و واجب نما عصر شام و شبان هم قضا اقصا کنند روی بروی قبله آوردن این سخن در نماز تعیین است از ابو بکر فضل هم است نیکب شرط صحیح قول بن سخا و درین نیت کعبه شرطی یعنی حتیاط است فعل صبر شافع کفرت این گفتن همه رباب تعیین است
---	--	---	---

در بیان وضعیت نماز

لیکتاب هم در زبان اولی
نشود چیزی درین حال
وست با رفع نکران با
غیر جایز بود بلا نیت
بعد کوی صلوته معنوی
میکند هر کدام تعیین
گفت یعنی امام عبدا
این سخن در صلوته معنوی
لیکند خلاصه فرمود
بزان صحیح تعیین است
فرضی او خود او کردی
باز درین سخن
نیز این صلوته معنوی است

مغنی نیت از اوله
در کتاب بنا تعیین کرد
شافی در محل نیت آن
شرط کرد در تعیین با
فجر را فرمیکند تعیین
هم او را ادا کنند
بجانب اینکه فرض وظیف
از ابو بکر فضل هم است
نیکب شرط صحیح
قول بن سخا و درین
نیت کعبه شرطی یعنی
حتیاط است فعل صبر
شافع کفرت این گفتن
همه رباب تعیین است

تیز رفتیش بلا نیت نیت وقت چنانچه فجر یا ظهر کردند نیت نیت فرض کرد و نیت لیک تعیین کردند ظهر امر فرمیکند نیت گفته باشد خروج وقت ظهر امر ذکر نیت پس آنچه در این کتاب تعیین نیز تا ناخانی است خبر از فتاوی نوشته اش طهر جمعه فرض نیت کرد نیت جمعه عالمان	باشد البته خالصه ظهور این وقت می آید نیت وقت ظهر نیت بنو کوفی نیت آمد بنود شرط بلکه جایز بود در همه وقت بلا نیت مصلحت چنانچه نیت جایز است آن نماز نیت و کتاب خلاصه این کس کند فرض نیت کرد شکله در خروج وقت صحیح نیت آن آنچه نوشته اند در هر	آنچه قول انجمن است فرض این وقت هم کجاست نزد بعضی نبوده است واجب اینکه نیت شکله در خروج وقت آن بر لیک راه این بود آن زمان فرض وقت کرد خواه باشد خروج وقت قاضی خان هم چنین فرمود گفته باشد خروج وقت نیت وقت اگر کند آن این سخن در خلاصه نیت آنچه در این کتاب تعیین	در کتاب بنا تعیین است مثل مشرب با باد و نماز نزد بعضی بود در نیت نیت وقت فرض نیت کرد شکله در هدایا بکردار یعنی صاحب بنا تعیین است لا یجوز نیت از غیر وقت اگر با نیت نیت انجمن در صلوته معنوی از عبادی صحیح نیت خوان جایز است آن نماز نیت دانند کس در غم دین است کوش برکن کنند نیت
---	---	--	---

نوبت آن است که فرض نیت در وقت با دای رعنی اجمعه متوجه االی جهت لبعبه گذارند او را

نیت پاک بنحو عقاب گرامام گفت اول نمبر صاحب شرح در با کف تا که فضل امامی شهب نکند نیت امتان نیز با نیت فضل جمعیت لیک نیت امامت	نیت کردم بگذارم دور کعت نماز با باد و نیت این وقت است روی آوردن قبله قبله جهت کعبه خالصه تعالیه اگر مقتدران اقتدا کردم بدین امام گوید اگر اقتدا کردم با امام گوید هم جایز است اما بدین امام حاضر گوید بهتر است نمازهای پنج وقتی از تعیین نیت کند شروع او را اوتیصل امامی باید	آنچه بنویسته گویم باز میکند نیت امامت گرامامی کنی امام گو کفایت امامت نیت بست جایز نماز مقتدران چون بسیار نیت مؤمنان تا طریق نیت
---	---	--

نوبت آن اصلی ثلاث کعات صلوته الوتر گوید اگر در قضا با نیت لفظ قضا در وتر زیاد کند که نیت
الاوراد فی کتاب السعادات فر معرفه العبادات نیت نماز تعیین کند نوبت آن اصلی تعالی

یعنی صلوة بعد اقدیت بهذا الامام متوجه الی جهة الكعبة کذا فی شرح الاوردی بالعبید		والاحوط ان یقول نوبت ان صلی امر صلوة		بعد جمیع نیتین	
اور فی جمیع نیتین		الظہر اور کت قنہ ولم صل بعد یعنی نیت کریم		شرح اینها اگر نخواهد	
آیدش در بیان جمعی		بکدام آخر نماز پیشین اور یا تم و شرا نکر ایستاد		فجر انخص فایه ماند	
بس همان روز گرفتار		پس نیت نماز پیشین که بعد از جمیع در جامع		گر کند نیت ای قوم	
کویدش نیز فخر مذکور		ایستاد برده است که صحیح این است که نیت روز جمعه		فرضی آن نماز پیشین باد	
پس در شرح اثر اول		نقصا فعل خود آن بار		پس کس را فایه ماند	
نیت اول اگر جمیع		ظہر و نیت تمام او کوید		میکند مثل عصر پیشین	
بعد نوشت شرح اول		این سخن فاضل خان کرده		اولین ظہر قصه از اول	
نیت آن نماز سزادو		اوین ظہر که بود بر او		از کبری بگردن نقل اینجا	
میکند قصد اولش اید		هم اراد او با ظہر دیگر		پسین با قضا حمل نماز	
از سر جمیع صحیح فرمود		سخن این کتاب بود		چونکه اول قضا خود خواند	
نیز قصد متابعت آن فرد		نیت آن نماز باید کرد		در هدایه بود و غیر آن	
لیک تعیین آن نماز کرد		نیت اقدت گذران		اقدت با امام خود یعنی	
نیز نیت در کتاب		این است بود و در نماز		نزد بعضی بنوده جان	
گفت جایز بود بان		آن نماز همان تعین		می نماند ولیک تعیین	
جمیع بود و اول نماز		نیت ظہر کرد لیکن		نیت اقدت بکرد تمام	
نیز در آن کتاب نوشته		عالمانیکه بر سر خستند		خیر جایز بود نماز آن	
یعنی مرقد بر اوین		و فی فاضل خان الا سن ان یقول نوبت ان		بشنو کهنون تو نیتین	
نیز در چند نسخه کرده یا		صلی مع الامام ان یصلیہ الامام متوجه الی		ذکر کرد است شرح اول	
بنود جایز اقدت نیت		نیت نیت امامی آن		گر کند قصد شایان	
در جمیع نماز چون این		آن نماز نماز پیشین		شخصی میکرد او را ظہر اگر	
عکس نیز همچنان باشد		آنچه در اول دو همان باشد		گر نیت قبل نماز او	

بوده است اعتبار نیت دل		در هدایه بود اگر گفتین		نیت مطلق نماز او از	
نیت آن نماز پیشین		این بود حتما طبعی		گفت و نیت تراویح	
نیت با دو خالصا		او یکی طاعتی باشد		نیت جایز بود اگر	
چه از آن دل بود نیت		باطنا مکر خود فرودشیا		نیتش خدین مقبول	
دل مدانی که خانه دیوانه		دل مدانی که خانه دیوانه		میکند خود بفضل است	
خوش خوشیها و خیرها		نزد بر تو میری و نیت		پسین بندگی چه خطی	
جای ساجد تباری		بماند که بر سجده خوش گوی		دل در انجام بنوی فر	
بهره مرزش از خد خود		نیز قصد متابعت آن فرد		مردنت چه زندگی باشد	
چه نواب جمیل عظیم		لیک تعیین آن نماز کرد		بکند مسجد سجای آن	
به که عمارت کل مانی		نیز نیت در کتاب		چه سعادت و وسایل	
همه را دست اینچنین		گفت جایز بود بان		مدنی و تصرف آن	
گفت در فصل صلوات		نیت ظہر نماز		در حق تو چه مهر با نیتها	
نیز کافر شود همان است		این روز فایه ماند		بهره رسر خودی عنما	
قبله جمله جاملان است		طبعی که است در		که رضای خدا کند حال	
قبله جاملان او دانی		کرد که سیکه طبعین با		بهنفت اقلیم زود میخواست	
نیت نیت است		اوست به بل نیت		چه درین عالم سیرت	
نیت نیت است		اوست به بل نیت		به ازل ملکیت طبعی	
نیت نیت است		اوست به بل نیت		فرض عین پاک طبع	
نیت نیت است		اوست به بل نیت		خواندش با اتفاق حوائج	
نیت نیت است		اوست به بل نیت		بعد نوشت شرح اول	
نیت نیت است		اوست به بل نیت		نیز عین است قبل آن	
نیت نیت است		اوست به بل نیت		قبله آن جماعت آن باشد	
نیت نیت است		اوست به بل نیت		عالمان گفته فیه اند	

در بیان قبله و احکام او

چهارم کسب که فرض است
 مکیان این کسب است
 در بدایع قول این
 حد قبله بود بلا
 روزگوتی زمستان
 از دو مغرب که بر
 نیز کسب از جانب
 یک نشانی بود ستاره قطر
 قبله اشتهار کسب
 حل یک طبعی گرفتار
 لیک فوج خورشید خبر
 طبعی استباه قبله کرد
 اول آن موضع ترانه بود
 اول آنجا نشان آمدن
 در هدایه کافی تعیین
 بنود لازم اعاده آن
 قبله اور نماز چون در
 مستوجه شود بوی او
 سو مشرق بر فانی
 هم ندانند امام خود را
 و آنکه پیش از امام گرفتار
 پنجین در روز کعبه اگر
 چونکه باشد قبله رو

قبله جمله اهل فرض است
 روی آوردن فرضیه
 پنجین در خلا تعیین
 در میان و مغرب رو
 شود چنانکه آفتاب فرو
 کشت فاسر همان نماز
 ترک کن این دو طرف
 در دو هم بکن نظاره قطر
 نیز شخصی که بر آن
 بعد از آن می خواند
 اول آن موضع است خبر
 قبله این جانب گفته
 قول آنها قبول یابد
 سخن آن کس که بر
 در هدایه و غیره این است
 نزد نعمان بی و نعمان
 روی بر روی قبله کردند
 تا شود و قبله روی او
 رای هر یک قوم بر
 چیت حالش نماز جمله
 نیز آنجا نماز او است
 اقتدا کرد دیگری بدر
 هم نکرده خطا امام

بابان قبله روی می گویم
 غایب از فرضیه بطن
 آنچه کرده اند زمین یا
 یعنی روز در ایستاد
 در میان زمین دور بود
 قبله مستحب در اینجا
 در صلوة فقیه معصومی
 بر بنا کوش قطرا آری
 علما آنچه در کتب آید
 این سخن در هدایه تعیین
 حضرت قاضی شریع
 لیک رای می صلا بر
 نیست جایز خلاف این
 بلکه برای خوش میخوانند
 بجزای نماز کرد او
 سخن شافعی در استاید
 تیرس این از شریع نما
 در شب مظلمه اگر روی
 روی بر روی رای کرد
 هر که حال امام از آنان
 نیز در این کتاب شرح
 پشت هم بود در ایام
 کبر روی امام پشت

بجبال ممالک زایم
 جهت کعبه روی آوردن
 ذکر کرد و شرح او بود
 چون فرو کرد و فاسر
 هست جایز نماز زمین
 پس در حدیث همان جانب
 این نشانی قبله فرضی
 قبله از جهت برین کرد
 نیک بجای تخری باید
 در هدایه نوشته این
 حضرت قاضی شریع
 کتب رای می صلا بر
 چونکه عارف قبله
 چندان و هم او دارند
 بعد از آنست قبله خطا
 بعد و اند اعاده این
 رفت از سوی دیگر
 بجاعت امامی روی
 قوم باشد اگر حدیث امام
 که بدانند نماز او ویران
 میکند در صلوة کعبه
 هست جایز نماز او
 تیرس جایز نماز او بود

نماز است ازین جهت
 بد تخری شروع تخریست
 میکند از کتاب خانیاد
 بعد از آنست قبله خطا
 روی بر قبله بوده
 یا ز غیر عدد و شود پنجاه
 یا که در دو جای با یا
 نتواند قبله کردن
 شخصی با از تخریست
 هست در این صورت نماز
 کرد و او این قبله کرده
 کشت که از نیمه رو
 مرد و قبله میکند احرام
 نیز در این کتاب تخریست
 مع قدرت ایشان شریع
 میکند در بیان قبله
 جایز است از تطوع کس
 فصل جایز این در شرح
 ای که میگوید در همانند
 طوف می که فرض روی
 غلصه که در آن بنا کردی
 گویند دست که تا هم
 که نباشد جهت تعجب

نماز است ازین جهت
 بد تخری شروع تخریست
 میکند از کتاب خانیاد
 بعد از آنست قبله خطا
 روی بر قبله بوده
 یا ز غیر عدد و شود پنجاه
 یا که در دو جای با یا
 نتواند قبله کردن
 شخصی با از تخریست
 هست در این صورت نماز
 کرد و او این قبله کرده
 کشت که از نیمه رو
 مرد و قبله میکند احرام
 نیز در این کتاب تخریست
 مع قدرت ایشان شریع
 میکند در بیان قبله
 جایز است از تطوع کس
 فصل جایز این در شرح
 ای که میگوید در همانند
 طوف می که فرض روی
 غلصه که در آن بنا کردی
 گویند دست که تا هم
 که نباشد جهت تعجب

بست در تخریست
 قبله در تخریست
 طبعی مسجد داخل
 با و اعاده نماز
 در کتاب نیامی آید
 خویشین اگر بچنانند
 یا کند مضطرب در نماز
 هم کس نیست در آن
 سو قبله اگر بسیار
 بعد کسب العباد و تخریست
 که بکشی تخریست
 آنکه کشتی تخریست
 غیر در آن سر کشت
 فاعده اگر او بگرد نماز
 از فرضیه کسیکه بتواند
 بود درین مضرهانی
 قول بعضی نمده عامل
 زین سخنها اگر خواهد
مناجات بقره صنی احتیاج
 عرفت و غیر مردان
 در میان جزیره محرابی
 که در حرم و در حرم

نیز نوشتن حال آن
 کشتی بخاطر کسب
 نیست محراب قبله
 چونکه قادر بود پس
 آن یکی خوب صحت
 خوف اورد که شمشیر
 رو به رو بود نماز خوان
 رو به طرف بود خوان
 خوف اورد با کسب
 آنکه خواند نماز کشتی
 غیر جایز بود نماز او
 سر او کشتی خواند
 در فرضیه در خلقت
 قول جمع نیمه تخریست
 به که از روی شریع
 را که کرد و نافه خوانی
 میکند اقتضای مستقبل
 و صلوة هم فرض آید
 خلق کرد در عزیزی
 قبله اهل فرض روی
 چهره او نصیب ما کردن
 خفته با صدهزار جوانی
 بی نشان از سوخته ایم

چرا این رحمت است
فیض آنجا در دل مانده
رضی آجای جاپاک
رضی وقت نیست
نش و دیگر که بر عین
هم روح و جووی خاطر
لیک در مذکور شرح
اینکه بکیر می گفتن
شرط گفته عالمان ما
شدت خلف بشر طریقی
باز سازد بان نماز
در هدایه کافی نشود
وقت تجیر اولین انی
هست جای قبول نعمانی
و اگر کرده بفقہ کیدانی
لفظ تکبیر آن در پیش
فرض تحریر پیش از او
فرض واجب تمام کرده
شخص آنکه گفت پس آن
شخصی اگر بکیر او پس
گفت ای جعفر سخن نافع
و اگر در شرح اولو
چونکه بکیر اولین ای

پیشتر بری زحمت
بهمچنانکه بگویند مارو
تیر نوشته ایم شبیه
هست تکبیر اولین گفتن
هم بود فرض فعه آخر
تبعین نه واجبات نما
فرض عین است بخوانی
شاهی گفته است که این
وزنه در فرض تکبیر
سخن جاملان مارو
هست و سایر کتب
گفت اند عظیم انانی
بجین تا جمل اگر خوانی
تیر مذکور شرح در انی
ساخته در بیان حدیث
ترک واجب بکیر تا
هم نمیکرد از همه خلا
حسن از خود از همان
نیست شرح با تقاضای
الصح حدیثم نشاع
آن شروعش بغیر جانید
که مجلس بود قیام خبر

در بیان پیش از بقیه در یونان
وصف این پیش از بقیه
هم فرقیست در نماز قیام
بس خروج بضع از او
وصف بر فرض که نیم
بکلام حدیث اصلاح
اینچنین در صلوة مسعود
عمران خلاف ادانی
سخن شافی رو بود
بچه لفظ است گفتن تکبیر
یا که اگر گفت کف علیا
خیر اندک برای سالک
هست تکبیر اقتراح که در
یعنی اندک ابرار ماند
تو که راه نجاست مجوی
شرح در بابی علام
میشود شرح نماز اما
گفت تکبیر مقدم بر تمام
مقدم در کوع اما سن
مگر آنکه قریب تر بقیام
چون تو اندک ابروی

و در آن محبت از لوبت
اخصی از حقیقت آن در
گفته شد قبل از قوی اولو
گفته شد در حال خود یک
هم قرا بقول جمله امام
فرض است بقول نعمانی
تفصیل اگر بخواند آن
در نهایی غیر او استماع
علمای عظام فرمود
خواند و دو کاه انسانی
گفتی ز دم بند ز انبؤ
لفظ اندک کبری برای
یا که نامی ز نام غریب
نیت جانیز عذیب مالک
در بیان بقیه کرده سخن
لفظ اندک عظیم او خواند
چون تو اندک ابروی
ذکر کرد است آن حکم
لیک در ظاهر الروایه
پیشتر از امام کرد تمام
گفت تکبیر که العاقبت
بوده باشد شرح او تمام
که بخندنی در سخن موی

ساخته حرکتی که می بود
منیش فخر خطی تمام
در کشند میان امام
کرد را که میان باورا
پاره گفته اند کفر با
مشاورین که ره جوی
مع اندیشه خفای
سیکی جان بر انکس
در فرض بقول جمله امام
آنچه در جامع است این
باشد اصل قیام که تمام
آن بینی که مقصد آن
گفت شرح پیش از آن
لیک قرا الصلوة
اینکه لفظ قیام است
یا بخیر و بسعای او یا
چهار کانه بود نماز اگر
فرض است قرا و اندو
شاهی گفته است که
نزد صحاب است نیز با
نزد صحاب نماز است
فاتحه در نماز مکتوبات
نزد نعمان ایام من حق

هم نوشته شرح اولو
چونکه در عقاب است بقیام
خبر نیست لیکن اولو
مدک شد سخن در افتخار
لیک اینجا نماز اولو است
زیر هر کفیم بودی
تا را باید بوی بود ای

گردد مد بجهت افتد
گر بعد کشید ملن یک
گردد مد بجهت ابر
بنود و حال مد و او
بهر مدی نماز ویران
در پس هر کلام شیطانی
درین نگاه طاری

یقین آن نماز است
میشود و کافرا بر شک
نیز از شک نماز او بر
هم در اینجا نماز فاسد
سخنان در زوال است
تا در او خطا و نقصا
آنکه نماز بی خیاری
مگر از وی در حدیث است
بس هر یک است در حق
شک بله هم شوق با مان
همند او قیام از آن
چونکه ساق شود قرا
گشت تقدیر قدر است
از کتاب ذکر خلاف او
گردد و پیشتر است
جای است از قیام لا
مثل ظهر عشا و یا دیگر
فرض شد بجهت شبیه
فرض گفت از خود
گفت نسج یا یک و سکت
میکنند از امام هر
یعنی او نای خوانند
نزد او شد کنا هر یک

در بیان قیام کیفیت

گفت تفصیل این سخن
در شرح امتد اوقیام
یا به اندک کوع نماز آن
باز در جامع است این
نیت تقدیر و جمل سخن
زین بگفته اند آن

لیک شرح هر کس آن
لیک به قراوت قرآن
نشود و اجنب او باو
لیک با کنگ آن شبیه
این نیت شافی خود
از برای نماز است

گشت تقدیر قدر است
از کتاب ذکر خلاف او
گردد و پیشتر است
جای است از قیام لا
مثل ظهر عشا و یا دیگر
فرض شد بجهت شبیه
فرض گفت از خود
گفت نسج یا یک و سکت
میکنند از امام هر
یعنی او نای خوانند
نزد او شد کنا هر یک

در بیان فرضیت و احوال

نیز در شام خود گوید آن
فرض است قرا و بخیر
گفت اگر قراوت کرد
لیک گفته است او را
بهر آن نام صحاب
ما بخیر به صلوة آن
اگر کسی آن تقابل بر کرد

بوده باشد نماز دو کعت
در قراوت خصص من فخر
لیک در بابی کعت نشود
بهر آن نام صحاب
ما بخیر به صلوة آن
اگر کسی آن تقابل بر کرد

فرض شد بجهت شبیه
فرض گفت از خود
گفت نسج یا یک و سکت
میکنند از امام هر
یعنی او نای خوانند
نزد او شد کنا هر یک

کتاب آیت علی بن ابی طالب	یا سبک است با سبک او	بود که کام کم با تقوی	گفت در شرح خود یعنی
حسن بن یزید بن ابی عمیر	اور وایت به حقیقت	یعنی امانی خوانند از قرآن	ما یجوز به الصلوة ان
با و به آن آیت است	باشد مثل سوره قصه	آیتی خوانند و آیت است	مثل منی سوره قصه
لم یجر گفت از حقیقت	از ذمه بزرگ حدیثی	لیک در قرآن نفل است	شد از وجع در همه کما
در طبع از سبب است	چونکه بر شفع و عیبه	تیز در و احتیاط است	واند کس در غم دین
کویم آنچه نمیدین گفت	بعضی در جمع است	بود اند نمازین هر	خواب برده که قرآن
است جایز تر بعضی بار	لیک اعاده کند بختا	وان بقدر طریق روقی	شده جماع امت بود
از قرآن جدا نیک	خواه باشد در سبب	چون تجید شایع او بود	کرده در شرح نفل او بود
چونکه گفته رسول از حدیث	بدستی و دست قرآن	کشت بر بخت او نفل	یعنی بر بخت اهل قبل
است کافی و کافی است	متواتر بود خلاف است	از همین بخت با کسی نیک	بنشود هر که میشود که فر
چه بود حکم ماحد بخت	بعضی قاری چون بخت	گر چه سوره بار رسول است	متواتر نبود نفل است
مواتر که نیت اخباری	تینیب گفت نیت است	لیک باشد و آیت است	یعنی از غیر سبب موصوف
تیز شایع نوشت در حدیث	منکرش از اهل قبل است	شایع باشد که روایت است	منکرش از اهل قبل است
انچنین شخص از قرآن	خوانده باشد در نیت	بخت قاری که نوران است	بقراءت سبب بخوانند
نام آن بخت قاری	در مدینه نام دین نافع	قاری مکه بود در کثیر	همه در جرح علم بدین
انچنین بن عالم اندیش	بود ابو عمر و هم بجهت امام	عاصم و حمزه و کسایی نیز	بود در کوفه از سبب کثیر
هر یکی پیشای دین بود	رهبان کوفه نین بودند	نزد قاری بود و دوی	علت جعل امامه دوی
راوی نافع از امام طری	بود اولون در ش تحقیق	بعد ازین ایوان بن کثیر	بزی قبیل است از دوی
مرابو عمر و او را کسیت	پسین در کج دوی است	راوی ابن عمر است	مع زکونی آنچه که در علم
راوی صحیح از امامین	بود ابو بکر حفص بن عیین	راوی حمزه و خلف بن	می بود و ای در کحل و
راویان کسائی آن دوی	یعنی ابو جابر است و دوی	آنچه در طب است که نیست	رزم بر بزرگ تعین است
است هر که شاف امام	مزان بزرگان اهل کرم	چون لفظ نور نافع	با و جم است منشا کردن
وان بن کثیر و ان کلیل	با و از مریز بنی قبیل	مرابو عمر و حاد دوی طا	مزی سوسی شد است اینجا

کاف از قرآن عامر کو	لا هم میست مرد و او	نون بود در عالمین	مرابو بکر حفص صاوی
فا بود در حمزه و لسان	مرد و سا کرد و صا	گفت مکی با سبب	مرد و او در سبب
کتابان در کراسه سبب	رفران بزرگان چنین است	هم در بخت مریز	میکنند طول فر کراسه
شایع بر کوش دوی	تا بر از خصم است	علم قرآن بود و لفظ	سرخ روی رنده کوش
تاخوانی تو علم قرآنی	از خصوصیت کما دانی	خواجگار سواکی کبیر	ذکر کرده در اول تفسیر
تیز در حدیث هم این	از رسول خدا تعین است	بمقتضی جلال قرآن	بیشتر حدیث چون آن
و حی آید کرد کاسی	مخوری از نفع طری	عرض می سازد از حدیث	چون کلام نور در حدیث
لحم او را چگونه باید خورد	مرد قار از حدیث خود	قار آن است با خود	مثل فرموده خداوند
یست که فکر سبب است	انچنین در نماز است	گرد و جامع است	بلکه این معنی است
حضرت حسین	گفت یکپاره روایت	که برو نام نجات	فرض باشد کوع از عیان
بوده باشد بود در نفل	بل تجنی شایع او بود	بقیام است از جواز	انخار چگونه باید کرد
کر چه با جاریش حکم است	چون مجازیکت است	از امامان با باز دیاد	یعنی با جاتی کوع در
انچه درین کتاب است	همه در جرح علم بدین	خوفنا جایز او هم	پس هر سخن
همه در جرح علم بدین	بود در کوفه از سبب کثیر	یعنی قدم کین است	نکند از خود اگر همه
انچه در جامع است	علت جعل امامه دوی	نیز در بعضی حدیث است	سرد در شرح حدیث
سجد بر صبه انف خا	بزی قبیل است از دوی	گفت در نفع از امامین	واند این سبب است
یعنی با جیره و نافع سجد	مع زکونی آنچه که در علم	شایع این کلام است	بود که او نیت است
کسی سجد بکسی بود	می بود و ای در کحل و	در ایامی چنین فرمود	فرض عین است و نماز
مگر آنکه بعد از آن	رزم بر بزرگ تعین است	کرد بر نیت قصار اما	هم با جماع قول فرض است
	با و جم است منشا کردن	یک و آیت است بر نفل	گفت در نفع از امامین
	مزی سوسی شد است اینجا		چونکه ضبط رسول است
			خیر جایز بود بقول صما
			سخن او چون قول است

در بیان کوع و کیفیت آن

در بیان سجود و کیفیت او

تیر و جامع لبین	بنوشته فویر این	در خلاصه کتب	سجده کردن بیکره
در بینی ریح لم بکره	این بود قول فیکان	باش سامع اگر خودی	ذکر شد در کتاب چند
سجده بر رخ و یا منکره	عجز بعد ز غیر جایز کو	گفت اندر فامر معود	سجده بر رخ بود در
در دست افشانی	سجده کردن چنانچه نتوانی	سخن بزبان راه نما	میگرد نماز را با یا
هفت شافی جنسین	آرد کس بجایم کوع	سجده نوزن کند با ما	سخن شافع جنین فرما
لیک ز نرد بزبان	میگرد روز ابتدا با یا	سجده ساق که ز نرد	نیز ساقه نرد کوع قیام
این سخن در صلوة مسعود	سخنی در فصول فرمود	شخصی قادیان را بگوید	قدرش با قیام کردن
با یا رکوع اراده کرده	قایما میکند ایما ای	فاندا میکند یا سجده	از فتاوی قایم کند
باقی این اگر خواهد	در صلوة اگر عرض آردی	سجده آرد اگر بر روی	از همه نیکی با تو سامع
بهر فرمان حق من پاک	چو ستاد منی بر رخاک	سجده سجده کرده بر سر	سخنی او اگر بیاید نیز
هم بگوید و فراموشانی	سجده جایز بود الا	کر بیسین پاک سپر	سخنی ازین باقیست اگر
سجده او جواز فرمود	این سخن در صلوة مسعود	سجده بر رخ کردنش	به همین شرط جایز بود
سجده بالا رکوع او	جهه گیر و قرار جایز کو	شواج در دهان کند نظر	بدست جیشش کثیر
سجده بالا رکوعش	سخنیش با غیر جایز	حکم علاج حکم کفین	حکم آن جمله میبوی من
لیک سخنی او نیافاک	غیر جایز نوشت این خبر	سجده بر مثل از رخاک	نیت جایز میان سجده
ناجوانی اوزین ابی	که نیکو قراریشانی	سجده بر کندم و جواد	حکم بر جایز او کرد
چونکه کیر قراریش	این قدرین بود بکوش	لیک این صلوة مسعودی	بنوشته ازین معبود
در تقاربتی با ال	یعنی کین بجهت ما	سجده جایز بود الا	سعی کن احتیاط را در
جای سجده موضع	هر چکای بلندی بود	تا بقدرت من نیست	رفت او بجهت
باشد که از جواز	ذکر کرد در شرح او	آنچه در جامع لبین	نیز بعضی سخن این
جای سجده اگر طریتم	باشد الصفت که نایم	در محل خام جایز ان	لیک غیر جواز مان
نیز بنوشته است کس	در متداولات عالم	موضعیکه کند سجده	گر جای قدم بلند تراو
رفت از دو دست	باشد سجده شرح از	خشت بخار و نیت	قدر درج فرج و ان

بوده با زحام او میسا	نیت جایز سجده زو	جهه بر پشت آدمی ماند	اگر کس نماز خواند
آنچه صد از نرد تعیین کرد	بس و رست سجده نرد	لیک پشت آدمی و نرد	یعنی اندر نماز است اگر
یا کند از نرد نماز ان	او بخواند نماز ان	سجده بر پشت او مکره	در خلاصه قایم غیر هما
قولهای ائمین گفت	صاحب جامع لبین	هم بر این مقل عقل	در کتابت سیاه نقل
شرط کرد آن امام هم	سجده بر پشت موقوف	ای باین شرط سجده جایز	کر بود برین زانوی او
انجین از همه عالم	نقل سازد او حکام	کر و قوی پشت موقوف	سجده او پشت موقوف
کفصل القضا جایز	از کفایه کنه بیان آن	قول دیگر او اینست	سجده نیت بر رخ
از خلاصه نوشت که نیت	بنود صحیح قول جواز	سجده بر پشت کس بر رخ	جای خالی نباید اصل
فرضه قدر سجده یا فاک	غیر جایز بود نیت	کر شود و نظر همین بیان	تا که خیر نرد است بیان
فرض یافت سجده بر روی	هم جوار است سجده نرد	کر و عبدی علی جنین	مسعودی کتاب الدین
نیز در جامع قاضی	گفت که در حق در بیان	سجده بر پشت بر رخ حال	نکند کفالتش تقابل
نقل کرد در شرح او	جبهه عمامه اینهاد	یا کند نیز زیاد جاهه	است جایز بکره خواهد بود
از او بود فرمودی است	صرف بر نرد جواز آدمی	سخن شافی برین بود	یعنی غیر از جواز فرمود
سجده بر نرد کند	کر بود و سنگ نیز بجز	یعنی سازد و نرد وضع او	سجده او بغیر کرده ادا
بنود انجین بکره جواز	فضل مکره بی ضرور	جای سجده نرد بود	استین برین کرد و نرد
سجده بالای استین آورد	در خلاصه جوارنی آورد	وضع دوا نرد وضع نرد	نرد ماد و سجده نرد
لیک بر این سخن	باشد اندر سجده نرد	این سخن در هدیه نرد	شرح او را در محیط آورد
تا که اندم اصابع و دویا	ش از نرد نرد	بوا همکار که ناصر نرد	در غنیه صحیح گفت است
قول وضع قدم که در نرد	کفصل وضع قدم صحیح	کر چه یک اصبع وضع نرد	در خلاصه درین نرد
برین کوه قدم	نرد نرد اصابع هم	کر مکان تنگ جان نرد	در خلاصه در بیان آن
یک قدم برین کر نرد	کفصل نرد شرح او بود	لیک اندر صلوة مسعودی	و جوارش خلاصه نرد
یک قدم برین نهاد	ز بر آن قدم نهاد	نیز اندر صلوة مسعودی	تا ره کفصل حکم فرمودی
ز فرودش نرد کعبه	وضع دو دو را نرد	نیز قوی ز نرد	کفصل نرد نرد

برترین است که در بعضی
از ابویوسف است که
سجده بود و در آن
فقد آن فرض لعین
کف صاحب بختی فاضل
تا بقدر شهادت قعود
این خروج بضع نزد
است که در فقه کوفی
او است فرمان کرده
منکر فرض میشود که
فاعل اجابت است
که فرموده و چنانکه اگر
ترک کرد و نیک کرد
یعنی این حکم در اول
سلفا و اگر فاعل
سینکه بود و او
تیرا چون شرح اول
شخصی برین است
متفق باشد اول و آخر
باشد اگر چنین است
گفت شخصی آدمی دیگر
که چه است و نام آن
نیز در سایرین است

و سجده و بیچاره را
گفت این قول اول
یعنی فرضی فاعله آخر
فرضی اول که مصطفی
گفت یعنی واجبات
اینچنین در شرح کوفی
بنوعی شهادت
فرضی است اتفاق اگر
تا نیک بود و برای
ریشه است بعد فرض
نشود و فرض حکم او
در روز اول چنین است
کوش کن که بسیار است
نیز بر تارک عقوق است
از بزرگان چند خبر داده
که در آن حدیث است
منکر چنین است که
بدستی در استیجاب
ناختن کس قلم را
گفتم باشد همین قلم
آنچه در این کتاب است

هم بود خیار اول
لیک چند خبر
زود آید اگر خواهد آن
چون کوع و سجده در
فرض با اتفاق اجابت
که خروج بضع را
در عبادت است
آنچه با فرضی است
فعلش را اول است
آنچه با فرضی بود
عمل مثل فرضی
است آنکه است
فعلش اول است
مستحب آنکه کرد
فعلش را نوشته اند
فعل اول و ثواب میاید
سینکه مؤکده بوده
است آنکه صلوه معصوم
ابتداء خلاف اگر کرد
در فصل عمال و تعین
باشد این است
چونکه این سبیل الکرام
او که بر وجه حج رد گفته

در بیان قطع کفایت

این سخن در علم الفصول
نزد صحابا بود و تجویز
زود آید اگر خواهد آن
چون کوع و سجده در
فرض با اتفاق اجابت
که خروج بضع را
در عبادت است
آنچه با فرضی است
فعلش را اول است
آنچه با فرضی بود
عمل مثل فرضی
است آنکه است
فعلش اول است
مستحب آنکه کرد
فعلش را نوشته اند
فعل اول و ثواب میاید
سینکه مؤکده بوده
است آنکه صلوه معصوم
ابتداء خلاف اگر کرد
در فصل عمال و تعین
باشد این است
چونکه این سبیل الکرام
او که بر وجه حج رد گفته

کرد و موضع دیگر تعین
هم زکوة العباد که علم
لیک حق دیگر است
فقد باینست و غیر این
خواهس است با
آن تا نیست بقیضا
ترک است اگر با
تا فاعله ترک کرد
و صلوه فقیه معصوم
یعنی نقص نماز بی
ترک اجب کردن
ترک بجزیمه اجابت
پیشتر که قرأت قرآن
شخصی در نماز رکعت
هم حسن ان امام
سوره با فاعله
از فخره شرح او را
همه فاعله بخواند
گفت در فخره
نیز در چند خبر
در نهایت نوشته است
سجده ثانی مانده
سجده سه کند

طعن است که در آن
که سنهای پنج و شش
خوشن ابا گناه اند
همه در نماز تعین
بمعنی آن نماز
مستحب بود که
نیفاس نماز این
تا گش که نمیدانی
در کتابش فقیه فرمود
بر یکدیگر و بزرگی گناه

بخصوص آن سن
حق نمیدانند اصل
آنچه قول صحیح است
در فرض نماز با
ترک اجب است
سهواً یا سجده سهواً
سجده سهواً
لیک مانده از فصل
ترک اجب است
است که در فقه

در بیان اجابت و حکم او

بشخصی فاعله
آنچه در جامع است
فاحه در نماز مکتوبات
نزد مالک فرض فرموده
یک طویل است کلام
نیز در شرح شمس الدین
سخن مختصراً مطلق
بسیار است
یعنی آن سجده که
سجده ترک گشته
لیک خبر مکرر شروع

بنوا تر رسیده مثل
میشود که برای اصل
نیز در چند خبر تعین
که شخصی فرض کرده
که بود و عمد مجرم است
نقص اد این سجده
لیک عمد ترک کرد
و جمع کما بقین
که چه سازد و سجده
نیز از شرح ویانی
در بیان حرام تعین
که بخواند هذلی بی
باجب نیز در
نیز مالک فرضی است
است واجب بیگانه
قول واجب نیز
باید است نیت
نیز در چند خبر تعین
لیک اندر حدیث
باشد از واجبات
و یکی گویند او
اول آن سجده
یعنی اندر نماز مثل

انی وجهت الی آخر گروه سخن سخن الی تا شود متصل نیک وقت تکبیر دست بر زاید فخر گفتند که شیخ الاسلام گفت هر که خلص بود درین هر که در بندگی باشد هر جگای بیکسره شروع بعد تکبیر دست نشین دست ایمن بجنبه پا چون گفتات دانی باقی آنکه شانس فریغ در قیامیکه ذکر مستوی بس محمد امام معصوم لیک فرغ شد از نشانی مالک اند قیام کفالت گفت جمله امامی که چشم در سجده خورود که مصیبت ای پر گرامش یا خرا که از کفایتی آورد گفت تکبیر مقدم	می بخواند و یا نه ای فای پیش از اقامت بخواند یعنی تکبیرین صحیح نی که بگویی دست بر چون شود یا کتف او بر دست نبرد تکبیر نماز تمام نکند از نماز خود بخلاف عمل فعل آن نباید کرد دستها تا دو کتف برود و دستها زیر ناف گیرد در خلاصه وضع احدی یعنی بر کتف چپ مانع جمع شد وضع آن سنت است که نماز دو بمقیس است بر کتف و عماد است بعد از این و کیفیت بعضی مالک زن بماند و در دست چشم خود را بر محل برآورد گویند در رکعت دوم تکبیر برسد مقدم سازند فصل تکبیر ایست کرد فصل تکبیر ایست کرد	بوی همکام بزرگ شرح در مدایه نوشه است سخن نیکان مبعودی وقت تکبیر یعنی از نادان اوست چو رکعت دوم است لیکند و تکبیر بود کعبه دست در این زمان ششم گفت در رکعت دو را صحیح قول آن انجین در صلوة مستوی پیشتر بزرگان پاک نهاد حلقه گیر و بجناب هم بوی همکام بزرگ پاک و در ایست صحیح تقیید است ناکه فرغ شود تکبیر شرح و در آن معلوم بعد تکبیر اولین رکعت هر که از نده نماز تمام فرج دارد و میانه دوم در قافیه حجت غیب بنوشته بود شیخ صح قول اگر دانی از خلاصین کند	فصل تکبیر قیام می باید فای بکبیر گرامش بر کتف اول فصل تکبیر اولین او پیشتر از امام سازد هر که از نده نماز تمام این نشانی که کتف در مدایه چنانچه این گرامش کند در این چونکه اینجا شریف که بود دوم رکوع امام ترک سازد و تا علی تعیین که مصیبت منفرد با بنود و مانع شایر آن مقدم بر اعوذ است نزد بود و سفر طریقی گفتن این بقوه است که تعوذ در استیاح نماز چون تعوذ بکفایت بمقیس است که در این رای از دست است این باز وقتی نوشته در این با	باید پیشتر از دست چنانچه پیشتر هر تقدیر باید مقدم شرح عمل یافت از جمله احتیاط فی الحج و غیره جواری بعد تکبیر دست چپ است سبحانک اللهم و بعد که تبارک سبحانک لا اله الا انت بعد نوشتن شایخ آورد خواندن این نشانی که است بدست لایحه بمقدم آن اقتدا کرد شیخی آن مشغول میشود بر سجده چون نشانی خدا که تکلم یعنی نزد محمد و نعمان چونکه مقدمه قرائت است این تعوذ بود و معنی اعوذ یا تسلیم شیطان الرجیم که بهتر است اعوذ بعد از آنکه رسد بخاطر بعد از دست بسم الله هم بود خط ایستاد نیست بخانه نماز جواز این سخن اصل است	قول غفار را اگر دانی از وضو نه سست اما در قاضی معصوم یکروایت از بعضی بس کلام فدا حجت بی بوقت نشانی سبحانک اللهم و بعد که تبارک سبحانک لا اله الا انت در محل قرائت آید گرامش بلند بخواند ذکر کرد و دست بر این گفت تکبیر قیام است این سخن صحیح فرمود بس تعوذ بخون است در مدایه چنانچه گفتند لیکند بود و بسوی در خلاصه تعوذ و فخر اصل این است که درین نظم خوشایند بس تعوذ و تکبیر و بسم گفتن است بوعیبت تسمیه خود فای که گوید گفت اول نماز غریب تسمیه در سر همه رکعت
--	--	---	---	---	---

فصل تکبیر قیام می باید فای بکبیر گرامش بر کتف اول فصل تکبیر اولین او پیشتر از امام سازد هر که از نده نماز تمام این نشانی که کتف در مدایه چنانچه این گرامش کند در این چونکه اینجا شریف که بود دوم رکوع امام ترک سازد و تا علی تعیین که مصیبت منفرد با بنود و مانع شایر آن مقدم بر اعوذ است نزد بود و سفر طریقی گفتن این بقوه است که تعوذ در استیاح نماز چون تعوذ بکفایت بمقیس است که در این رای از دست است این باز وقتی نوشته در این با	باید پیشتر از دست چنانچه پیشتر هر تقدیر باید مقدم شرح عمل یافت از جمله احتیاط فی الحج و غیره جواری بعد تکبیر دست چپ است سبحانک اللهم و بعد که تبارک سبحانک لا اله الا انت بعد نوشتن شایخ آورد خواندن این نشانی که است بدست لایحه بمقدم آن اقتدا کرد شیخی آن مشغول میشود بر سجده چون نشانی خدا که تکلم یعنی نزد محمد و نعمان چونکه مقدمه قرائت است این تعوذ بود و معنی اعوذ یا تسلیم شیطان الرجیم که بهتر است اعوذ بعد از آنکه رسد بخاطر بعد از دست بسم الله هم بود خط ایستاد نیست بخانه نماز جواز این سخن اصل است	قول غفار را اگر دانی از وضو نه سست اما در قاضی معصوم یکروایت از بعضی بس کلام فدا حجت بی بوقت نشانی سبحانک اللهم و بعد که تبارک سبحانک لا اله الا انت در محل قرائت آید گرامش بلند بخواند ذکر کرد و دست بر این گفت تکبیر قیام است این سخن صحیح فرمود بس تعوذ بخون است در مدایه چنانچه گفتند لیکند بود و بسوی در خلاصه تعوذ و فخر اصل این است که درین نظم خوشایند بس تعوذ و تکبیر و بسم گفتن است بوعیبت تسمیه خود فای که گوید گفت اول نماز غریب تسمیه در سر همه رکعت	یافت در وقت نماز یعنی گفتند بعضی از علمای باش اگر بر رکعت نبودن شروع در سجده گفتند خست است آن نشانی بود جزئی از وی نکرده اند اقتدا کرد با ماش بس بمقیس اندن نشانی فصل او از نصب است بی توقف رکعت بس فصل او از نصب بود چونکه او مانع قرائت در نهایت کافی هم آن چونکه لازم بود و با صورتش بر او کون اصل این است که درین نظم خوشایند بس تعوذ و تکبیر و بسم گفتن است بوعیبت تسمیه خود فای که گوید گفت اول نماز غریب تسمیه در سر همه رکعت
---	---	---	--

لیک بین آنچه گفته شد یعنی در این کتب گفتن بر آنچه حسن یعنی در شرح عمل است در کتاب ایستاده تسمیه میان این گفتن لابین انجیل اما گفتن سینه چینی باشد قول مجموع عالمان مکنی چه تسمیه اینجا چون بگوید غوغا می کند بهر اخفا بخواند زان چون قرآن است بجزیم بلکه قوال در فساد نماز در نماز که نرم می خوانند گویدین بعل جعفر بس نای صواب اخفا لیکش بر روی آن نزد بودی بگفتن لیکش بشارت اورد چون قرآن تمام است سکنند نزد بخوانند لیکش با دو دو و انو	در روی اوست خلافت مثل اول جویدانی لیکش بر روی صحیحین بین اصحاب تا خلافت گفتن لابین فاتحه سوره چهارمادی بخین اوقات احوط این بر روی تسمیه در همه کارها هست در منع اوردن سوره فاتحه بخواند ارد و جو فرزندشان مقتدیها شود که تمام از صحابه بزرگان طراز نیست این بگفتن بود امکام چنانچه کربو در هدایه و غیر ما فرمود گفتن با خطای قائل گفتن بدیدیم ساز و یاد بامامت اگر ساز و یاد میکنند و قاطع بس میکنند در کعبه کونین تمام اینک تفسیر با دو صانع	نزد بود امام شریع بگوید این از آن بزرگان نیز در جامع الرموز آورد بلکه در کل کتب است لیکش نزد محمد مدینه رو گفتن از حضرت امیر المومنین نیز از سید کرده بیان بسم الله الرحمن الرحیم هست در تفسیر معنی بس صحیحین و غیره سوره بکری بگفتن گفتن این اگر بخواند در پس او اگر قرأت کرد سوره فاتحه که در تمام اخر فاتحه اگر چه شود گویدین مصطفی بر اخفا نیز اندر هدایه کرد بیان بلکه صاحب خلاصه از شرح بنوشته اند بر روی گفتن فارسی از تفنن نما بعد از آن که او کویان گفتن از حضرت امیر المومنین کرد و زانو او زانو گوید	هم مع است بنگار یعنی در غیر تفسیر است هم طه صحت تعیین کرد خواندن تفسیر در هر دو گر نمازی بود مختار قول مختار اول در این در میان و در هر دو خواندن این در این بهر او در نماز گفت که در اخفا و تفسیر است میکنند چونکه واجب است در بیان قرآن است نزد ما شد که هر دو گویدین صحیحین تمام این سخن فیما بین مسعود چونکه در صحیحین است مقتصر اندر بود چون گفتن قائل است بر نماز که سزاوار نیست اما قال بزرگانی است میرود با کعبه در این صحیح روایت است گفتن شمس الدین که در آن	نیز گویند بدین آن پشت خود را چنانکه کینه رہت گیرد و بخورد یعنی از جمیع صحابه بشود این اشارت بود که کنند تمام مردم بدو مجتبی میبندند خدا از خداوند عالم عادل گفتن او را صلوات بخین در رکوع عاقبت نیز عند السلام اول این نماز که خاتمان هر کسی این سخن بجا آورد گفتن صحیحین بخواند بخین در کتاب شمس الدین یعنی او را تسبیح آن لیکش تسبیح را امام بلکه در سجده تسبیح است یعنی این مطیع برین غیر جایز بود و نماز آن در رکوعش که در صحیحین است بعد تسبیح بر بیان کعبه که درین حال تسبیح	تا که بیرون رود و در آن قبح آب کبر و تهنیت منع تنگیس فرغ برین معنی لیکش از آنکه در این اندین حکم بر صحیحین است بروز از آنکه خدا یعنی آن در رکوع سجده صفت خاشاکه باشد اینکه با صیغه و تمام مصطفی گفتن است با دو رکعت است گفتن در کعبه این نور ایمان با دو رکعت دارد یعنی اندر رکوع تا داوند بهم میبندند گفتن شرح اورد کنند تا شود بقوم نقل فرض بشد بعد از آن هست که در جنت اورد مده از در جنت است سبحان بی العظیم یعنی بر در حق سبحان گویدین بنا که کعبه	این سخن در صوره مسعود هم شرحش را بر نماز از تفسیر شایع اورد هست در شرح صحیحین لیکش از آنکه در این بل نه در استمال کرده هر چه ای که رکوع اورد گفتن باطله یا رسول الله بصرتی بی آن فرمود در محل سجده با ارتق نزد تسبیح که بودی در صوره فقیه مسعود هست در جامع است هم بغلامان است هست تسبیح در رکوع با گفتن زیاد کند بر فضل تسبیح در رکوع سجده فرض کند یا در مطیع صحیح نزد بعضی آمده اکرم لفظ تسبیح است سبحان بی العظیم چیت مطیع است در هدایه غیر ما این است	بغیر از خلاصه مودی هم در شرح خود مودی اورد می باز و کعبه زن اورد بس مصنف از کعبه سخن زن غیر از جعفر است میکنند کتب خود تمام چشم بر پشت پای خود چیت اینجا شرح کرده منتهی است بود بجا آورد در محل سجده و تفسیر چشم بر کتب است گفتن خیر الانام فرمود که درین باب است نقل این از آنکه اورد سنت بر صفا کعبه سخن یا بگفتن آن نزد بعضی امام اجوبه در رکوع و سجده تسبیح گفتن تسبیح راز سه رکعت در محل رکوع باشد آن تسبیح اول که در تمام سخن اندک کوی من نیز از خلاصه است
--	--	---	--	--	---	---	--

نیز گویند بدین آن پشت خود را چنانکه کینه رہت گیرد و بخورد یعنی از جمیع صحابه بشود این اشارت بود که کنند تمام مردم بدو مجتبی میبندند خدا از خداوند عالم عادل گفتن او را صلوات بخین در رکوع عاقبت نیز عند السلام اول این نماز که خاتمان هر کسی این سخن بجا آورد گفتن صحیحین بخواند بخین در کتاب شمس الدین یعنی او را تسبیح آن لیکش تسبیح را امام بلکه در سجده تسبیح است یعنی این مطیع برین غیر جایز بود و نماز آن در رکوعش که در صحیحین است بعد تسبیح بر بیان کعبه که درین حال تسبیح	تا که بیرون رود و در آن قبح آب کبر و تهنیت منع تنگیس فرغ برین معنی لیکش از آنکه در این اندین حکم بر صحیحین است بروز از آنکه خدا یعنی آن در رکوع سجده صفت خاشاکه باشد اینکه با صیغه و تمام مصطفی گفتن است با دو رکعت است گفتن در کعبه این نور ایمان با دو رکعت دارد یعنی اندر رکوع تا داوند بهم میبندند گفتن شرح اورد کنند تا شود بقوم نقل فرض بشد بعد از آن هست که در جنت اورد مده از در جنت است سبحان بی العظیم یعنی بر در حق سبحان گویدین بنا که کعبه	این سخن در صوره مسعود هم شرحش را بر نماز از تفسیر شایع اورد هست در شرح صحیحین لیکش از آنکه در این بل نه در استمال کرده هر چه ای که رکوع اورد گفتن باطله یا رسول الله بصرتی بی آن فرمود در محل سجده با ارتق نزد تسبیح که بودی در صوره فقیه مسعود هست در جامع است هم بغلامان است هست تسبیح در رکوع با گفتن زیاد کند بر فضل تسبیح در رکوع سجده فرض کند یا در مطیع صحیح نزد بعضی آمده اکرم لفظ تسبیح است سبحان بی العظیم چیت مطیع است در هدایه غیر ما این است	بغیر از خلاصه مودی هم در شرح خود مودی اورد می باز و کعبه زن اورد بس مصنف از کعبه سخن زن غیر از جعفر است میکنند کتب خود تمام چشم بر پشت پای خود چیت اینجا شرح کرده منتهی است بود بجا آورد در محل سجده و تفسیر چشم بر کتب است گفتن خیر الانام فرمود که درین باب است نقل این از آنکه اورد سنت بر صفا کعبه سخن یا بگفتن آن نزد بعضی امام اجوبه در رکوع و سجده تسبیح گفتن تسبیح راز سه رکعت در محل رکوع باشد آن تسبیح اول که در تمام سخن اندک کوی من نیز از خلاصه است
--	---	---	--

می گوید امام محمد و صلوة فقیه مسعودی در کتاب فنی آورده بعد و قومه چون گرفتار شخصی با اگر بار بود نیز از راه هفتاد نیز در شرح فقه کیدانی نیز در شرح خوش شادان قوله است که در بعد از آن که او کویان چون قومه صلوة آگاه در خلاصه قومه این است در خل سجود باید او این سخن در صلوة مسعودی نیز که کوش ایستادگی همه آنکه در دست است چشم خود را گناه میند بیرضی می رود با او مقصود صرف بر او نیز از نمیکند در هدایه فخر ماوانی یعنی افغانی او بود لیکن تسبیح را امام علی	نزد نفعان امام عقل نیز که کثر العباد و فرمود از بزرگان چندین کرد با تحمیدین صحیح شما گفت تفسیر شایع او چونکه وقت وقت است عربی شرح که در وی گفت بهر ثواب تعیین شق بلا و هم شق یاریان میرود با سجود آنکه آن سرباز در عجز است میرود بجز را سه نفعان سند اول ما رضی و دانو شرح او را فزیر فرمود میشود جدا دست و قبول شود خل سجود نیز بر پیش نظر آرد هم فراع و از زمین آرد گفت اند نمیکند نکنند نصب بقرین و در همه پنجاه نفعانی زایش او تسبیح کنند تا شود بقوم فقیل	منفرد شخص هر دو را که ببین تسبیح از کویان به تنهایی که اگر آن با که باشد در آخر حمد هم بگوید بخم ما چون نیز در شرح بود که کام جزم سازندای او را باز در قومه که در تمام با دو قومه ستما از سال گفت اند صلوة مسعودی را و اگر که حرف آخر بود نزد و با سجود خل بعد دو بر زمین مانی نیز هم نشا صبحان که تا که از گوش او فقیه وضع کردن مان سجده سازان و زنجاری لیکن شرح خوش شادان سجده سازان در زمین بلکه چنانکه او کم بر آن چون ساری سجود خود را کر زیاد کند زنده برگاه چون گرفتند سجود امام	و اندک کس راه این بود اول با بقوله خرفنا گویند وقت تسبیح ساز اظهار ایسا که گفت شرح خوش شادان گفت باید بخم آن علم هست در سخن بیان انچه در قومه بود که تمام سخن بزرگان مفا شرح او را فزیر فرمودی میکند ختم سخن سجود گفت این سخن عمل بعینی و بعد شانی سجده ساز و میانه دو او فقیه است او را نیز یک بیک است که او سجده سازان و زنجاری گفت از راه هفتاد در وقایع بدایه مشهور نیز سازان در زمین چونکه پوشید زود در آن کوی سبحان بی الا طاق تا یکفیت است نیز تسبیح او که کرد تمام	باز از آنکه او کویان اولش از سجود آغاز باز از آنکه او کویان سجده تا به اول آن اول حرف از سجود آغاز سجده تا آنکه او ساز عل کبیر انتقال است چون تسبیح بر این جبهه در اول آن رکعت ثانی را چنان هم تعوذ شانی خوانی گشت شرح سجده شانی در غایت آن که نشیند کرده است با او در سجده هم در آن شرح او را بلکه حال خوش بگفت گفت از راه هفتاد در وقایع بدایه مشهور نیز سازان در زمین چونکه پوشید زود در آن کوی سبحان بی الا طاق تا یکفیت است نیز تسبیح او که کرد تمام	هر چه بر او از سجود ختم در حال بسیار میرود با سجود ثانی آن ار بر جبهه تسبیح آخرش در قیام ختم بنا زود به قیام برخاستی میکند امام چه نیست خبرش سجده در قیام بعینی و در وقت آن لیکن سجده چهار ختم یعنی در کوی که شانی در دو رکعتی که شانی در هدایه و قیامین کرد سوزن بسیار در سجده نیز در سخن او را دست بر آن سجده یعنی طرف اصبعان انچه در کتاب بھانده چونکه پوشید کویان اجتات تسبیح و صلوات لطیبات السلام علیک ایها النبوی و رحمة الله وبرکاته اسلام علینا و علی عباد الله الصالحین اللهم انزلناک لآله الامم و انزلناک لآله محمد و رسوله کذا فی تحفه	و صلوة فقیه مسعودی میں و سجده که نیست کوی اول سجده است چون تسبیح فارغ از سجود نیز از صلوة مسعودی همچنان تسبیح است شرح و در بیان آن در تسبیح کبیر بر زبان کویان بسیار نام فرمود می بخیر و پنجاه ختم می باز و پنجاه ختم بسیار در کویان خبرش در مانع بر آن رفع و در تسبیح بر آن نیز در غیر رکعت اول ختم تسبیح میکند بقوله یعنی بالای او نشیند نکنند اخذ که تا اند نکنند فزیر رکعتی هم گفت کافی است با آن میشود تسبیح و خود او میرود و وقت تسبیح یعنی در رکعت دوم این بود آن تسبیح چون تسبیح سجده است سوزنی و در تسبیح چون تسبیح سجده است	اینکه تسبیح لغتی بودی قد تسبیح بر گرفت امام ختم کن در سجده بی شب خبر تسبیح بر زبان کویان بسیار نام فرمود می بخیر و پنجاه ختم می باز و پنجاه ختم بسیار در کویان خبرش در مانع بر آن رفع و در تسبیح بر آن نیز در غیر رکعت اول ختم تسبیح میکند بقوله یعنی بالای او نشیند نکنند اخذ که تا اند نکنند فزیر رکعتی هم گفت کافی است با آن میشود تسبیح و خود او میرود و وقت تسبیح یعنی در رکعت دوم این بود آن تسبیح چون تسبیح سجده است سوزنی و در تسبیح چون تسبیح سجده است
--	--	---	---	---	--	---	---

باز از آنکه او کویان اولش از سجود آغاز باز از آنکه او کویان سجده تا به اول آن اول حرف از سجود آغاز سجده تا آنکه او ساز عل کبیر انتقال است چون تسبیح بر این جبهه در اول آن رکعت ثانی را چنان هم تعوذ شانی خوانی گشت شرح سجده شانی در غایت آن که نشیند کرده است با او در سجده هم در آن شرح او را بلکه حال خوش بگفت گفت از راه هفتاد در وقایع بدایه مشهور نیز سازان در زمین چونکه پوشید زود در آن کوی سبحان بی الا طاق تا یکفیت است نیز تسبیح او که کرد تمام	هر چه بر او از سجود ختم در حال بسیار میرود با سجود ثانی آن ار بر جبهه تسبیح آخرش در قیام ختم بنا زود به قیام برخاستی میکند امام چه نیست خبرش سجده در قیام بعینی و در وقت آن لیکن سجده چهار ختم یعنی در کوی که شانی در دو رکعتی که شانی در هدایه و قیامین کرد سوزن بسیار در سجده نیز در سخن او را دست بر آن سجده یعنی طرف اصبعان انچه در کتاب بھانده چونکه پوشید کویان اجتات تسبیح و صلوات لطیبات السلام علیک ایها النبوی و رحمة الله وبرکاته اسلام علینا و علی عباد الله الصالحین اللهم انزلناک لآله الامم و انزلناک لآله محمد و رسوله کذا فی تحفه	و صلوة فقیه مسعودی میں و سجده که نیست کوی اول سجده است چون تسبیح فارغ از سجود نیز از صلوة مسعودی همچنان تسبیح است شرح و در بیان آن در تسبیح کبیر بر زبان کویان بسیار نام فرمود می بخیر و پنجاه ختم می باز و پنجاه ختم بسیار در کویان خبرش در مانع بر آن رفع و در تسبیح بر آن نیز در غیر رکعت اول ختم تسبیح میکند بقوله یعنی بالای او نشیند نکنند اخذ که تا اند نکنند فزیر رکعتی هم گفت کافی است با آن میشود تسبیح و خود او میرود و وقت تسبیح یعنی در رکعت دوم این بود آن تسبیح چون تسبیح سجده است سوزنی و در تسبیح چون تسبیح سجده است	اینکه تسبیح لغتی بودی قد تسبیح بر گرفت امام ختم کن در سجده بی شب خبر تسبیح بر زبان کویان بسیار نام فرمود می بخیر و پنجاه ختم می باز و پنجاه ختم بسیار در کویان خبرش در مانع بر آن رفع و در تسبیح بر آن نیز در غیر رکعت اول ختم تسبیح میکند بقوله یعنی بالای او نشیند نکنند اخذ که تا اند نکنند فزیر رکعتی هم گفت کافی است با آن میشود تسبیح و خود او میرود و وقت تسبیح یعنی در رکعت دوم این بود آن تسبیح چون تسبیح سجده است سوزنی و در تسبیح چون تسبیح سجده است
---	--	---	---

هم نوشت از تفسیر کلمات مقتصد میگردید وقت سلام یک روایت مقارن با امام از پیشین در امام سلام فقه بولایت اهل بیتین بگذار و خود ای خبیث مختصین صابرین باشند بشنویدای بر لوران با ترک از تو سونا کران بس تو ای ترک و کور بستی عال اینک میگوید بینه بختیست کورست میکنی صبح خوران عهد ما یک صبح برستی در توبه که از تو سنی است از خدا و خون از تو ستم مگر آنکه خدای بخشند فاسقی از گناه باریت باز نفسش تقاضا کرد باز از فضل خود پشیمان که نبودی بدر کمانی هست دریا مغرور است که چه صد بار توبه کنی	چنین در فداوی اختیار گفت بعد از امام خود سلام مقتصد میکند سلام تمام مقتصد از زبان بندگان میکنند آن امامین که با و اجره نبر شهید اسمه غیر مدبرین باشند هست خلاصه الفتوی نیز مقبول افضل این تظار ما است در توبه میزنی آتش بسیار آن نشده نیم روز استی توران که مرئی در تو که باز از نفس ای کم خوب بگوید بلفظ خود بند در توبه بروی خود بخند مثل احوال مشرب و اکو غم فزود و فکر جان برو زهره توبه خشن روی تا امید از بر تر کوش بگذارند تو هم درستی	میقین از سلام عرض دور و نزدیکان نعمان گفت بوجوه سعادت او که فرایغ شد از سلام گفت انس از رسول خلق آر شهید آنکه بیش از شایع و عدای و کرسول خدا کردن کس است اشکو ترک است خصم است بندی برت پارت خرق طای که میدور رشته توبه که بخوبی کرد ناکه نفس بجدی یکه این بان که این رو شیخ حق طلبی فریاد کند مدتی در غم و اندوه سحر بود وقت از خواب خواست توبه کند از غم بانه گرفتار استی قابل التوبه بیکان تمام چون این شدی بر ولی	میدهدت از سلام عرض یک روایت چنانکه گویند ذکر کردت مذمت غیب از سایش بند سلام بجای کس که پنج نماز مروه باشد و بسبب است گفت آنکه کور کور که بعد است مغرور ز انجمن اجرام که محروم آنچه نشد که گرفتار شرم دار از چنین روی سک نفس تو پارت در بر خود و کرده میزدی تا از این را جا کنی بگفتی سبک بجدی لا و عیبی بی بختر است میکنند در کما توفیقین از کس خشن سلامتی ریخت بر روی حجت و با لیک شرم از خدا خود میگرد مست بود بحال خویش ما پذیرنده کتا هم اشتیابی و بنده مایلی	چون شنیدند این اتفاق گشت یکبار از خوشی من همان نامش میسم لیک از سلام میداد از کج در هدایه و غیر ما بیست چهر ساز و نه میداد امام باقی یک کلمتی که در دم هر چه کجای مطیع بنده این سال که چون پیش در نماز عصر ظهر که است شود اگر نماز هر وقتنا این که از زنده لیگ است نیز از خلاصه الفتوی شعبه در هدایه ایفرین بنو دبا من رشک او بنو حکم چهر این خواند بشنو اندا که بدو بان چهر ساز و امام از چندین فوق حاجت بود این فاخر خواند بعضی این در قیسه نوشته اند چنان از کسی در و اول فتن ترک نشود روی اول	کرد و خوشترین بیان حال عاقبتش از اولیا خدا توبه کرده نبر از کجتم از همه بهیسا کنی یکسو جستار جان خود این بر ای که هم از ان ضای حد نیمت اکنون بر کشتی آخر کرم از گرفتاری خو انداخته چنانکه حکایت خواه خواند بلند خورای بس تفصیل در توبه و حجت این که توبه است یعنی از شخص فکشتی نیز مختار بلکه خواند گفت شما بخوان این خواند سخن خواه پیش از افشاش من چهر اخفا در خلاصه صحن توفیقین گفت علاج چهر با شنیدن که بقدر سماع مقیدان مثل این که کردین اقتدا کرد و دیگر بر صحن اقتدا کرد و بعد از آن جلان ترک کرد و فایده خواهد می بخواند بعد از آن بل	در روی آخر عشا که است لیک فرموده اند تفصیل آنچه ادقای چهر اخفا لیک در جمعه یا یومین خواندن از طلوع بقیع در هدایه صحیح با شنیدن در نماز یکد از طمع است ذکر کرد و از تحمیل هم الدین در نماز خافت از آن لیک در بعضی نسخه تعیین شخص آن که صاحب نکند چهر آن قدر اما منفرد در نماز چهر که است در کما خلاصه از دیاد باقی تورات او داند فاخر را در آخرین عشا چهر ساز و امام با این	گشت در توبه محبت خلق رحمتت از انهمانه حد توبه کرده غدر خود گویم بصلاحیت تمام آری یعنی از عالمان با کس در روی اول عشا که چه باشد امام خود است در نماز یکد بود هر اول درج کردیم و در جگانه میکنند چهرای برادرین که امام است حیرت زده میکنند با اولیایمان روز باشد کند قرابت چهر و نظر فر کرده تان بشنویدیک و با کس قرابت بمجانیکه گفتش الدین کرد شرح خویش تعیین یعنی بر فوق حاجت آنها گروه بود اختیار خواند فاخر چاهر اعاده باد گفت آن طبعه بخواند بدستی نمیکند تقصا در هدایه بن یومین
---	---	--	---	---	---	--	--

موعظه در سگت نفس خود

چون شنیدند این اتفاق گشت یکبار از خوشی من همان نامش میسم لیک از سلام میداد از کج در هدایه و غیر ما بیست چهر ساز و نه میداد امام باقی یک کلمتی که در دم هر چه کجای مطیع بنده این سال که چون پیش در نماز عصر ظهر که است شود اگر نماز هر وقتنا این که از زنده لیگ است نیز از خلاصه الفتوی شعبه در هدایه ایفرین بنو دبا من رشک او بنو حکم چهر این خواند بشنو اندا که بدو بان چهر ساز و امام از چندین فوق حاجت بود این فاخر خواند بعضی این در قیسه نوشته اند چنان از کسی در و اول فتن ترک نشود روی اول	کرد و خوشترین بیان حال عاقبتش از اولیا خدا توبه کرده نبر از کجتم از همه بهیسا کنی یکسو جستار جان خود این بر ای که هم از ان ضای حد نیمت اکنون بر کشتی آخر کرم از گرفتاری خو انداخته چنانکه حکایت خواه خواند بلند خورای بس تفصیل در توبه و حجت این که توبه است یعنی از شخص فکشتی نیز مختار بلکه خواند گفت شما بخوان این خواند سخن خواه پیش از افشاش من چهر اخفا در خلاصه صحن توفیقین گفت علاج چهر با شنیدن که بقدر سماع مقیدان مثل این که کردین اقتدا کرد و دیگر بر صحن اقتدا کرد و بعد از آن جلان ترک کرد و فایده خواهد می بخواند بعد از آن بل	در روی آخر عشا که است لیک فرموده اند تفصیل آنچه ادقای چهر اخفا لیک در جمعه یا یومین خواندن از طلوع بقیع در هدایه صحیح با شنیدن در نماز یکد از طمع است ذکر کرد و از تحمیل هم الدین در نماز خافت از آن لیک در بعضی نسخه تعیین شخص آن که صاحب نکند چهر آن قدر اما منفرد در نماز چهر که است در کما خلاصه از دیاد باقی تورات او داند فاخر را در آخرین عشا چهر ساز و امام با این	گشت در توبه محبت خلق رحمتت از انهمانه حد توبه کرده غدر خود گویم بصلاحیت تمام آری یعنی از عالمان با کس در روی اول عشا که چه باشد امام خود است در نماز یکد بود هر اول درج کردیم و در جگانه میکنند چهرای برادرین که امام است حیرت زده میکنند با اولیایمان روز باشد کند قرابت چهر و نظر فر کرده تان بشنویدیک و با کس قرابت بمجانیکه گفتش الدین کرد شرح خویش تعیین یعنی بر فوق حاجت آنها گروه بود اختیار خواند فاخر چاهر اعاده باد گفت آن طبعه بخواند بدستی نمیکند تقصا در هدایه بن یومین
---	---	--	--

در بیان قرائت نماز

و جریا گفت گفت	گرسا و قضا سوزا کر	بس بقول صحیح بی شبهه	جبر سوز و فاخته همراه
یعنی قول محمد بنان	قول عقیقه بنی فغان	آنچه درین دو اصحاب توان	یعنی اندر نما خواندن
و در فرض و اجابت نماز	مفصل تکفیر ایجابا	سوره با فاخته که در کفر	یا سه آیت قصیر است تمام
فرض واجب کرده است	هم نمی ماند از تهمینه خلاف	گو اگر کفر است و توبه است	در کتابت ایام تعیین
بر همان کس که در سفر است	یعنی در غیر هم اگر باشد	سوره فاخته که میخواند	باز هر سوره که او داند
و در سفر غیر از رسول خدا	کرد او را معذورین او	بس ازین فعل حصر علی	در سفر سوره قصیر او لی
اینکه گفتیم بنیک و است	باشد آن بحلیت از	لیکن عمل امن قرار	بوده باشد اگر مسافر یا
گفت صحیح سوره بروج که	چون قرائت کند در هر	آنکه باشد مقیم بهر اهر	خواندن آن شخص در روز
یعنی از غیر فاخته است	چهل آیت بکفایت	نیز از غیر این ده آیت	از جمله آیت حدیث
نیز از نصیحت است	بر همین جمله از دست	آنچه صاحب آیه آورده	و در توفیق او جان کرده
را بخانه از صدیعیل	که به از نوشته از جمله	باشد او طحال است	میں پنجاه شفقت است
قول دیگر نظر کند آن	بدرازی لیل که آن	که تر است تقال طریقی	بگرد باوی نیز تفسیر
آنچه اندر آیه تعیین است	در خلاصه غیر ما این است	و صلوة فقیه سعوی	یا رخا رسول فرمودی
خواندند نماز فجر آن	بیش اصحاب به بقدر	نیز در مبادا و دست بر	سوره یوسف آنیکه خواند
سوره بروج ساندیا	یعنی اینکه قال با صفا	تا که بر وی کر تین فباو	بعد از آن شب که کوی نماز
گشت معلوم سوا و از	میتوان خواندند از آنها	این سجای بود که در همان	را خوانند هم در حال آن
مفید بخاصه حال	خواندن آن پس طلال او	و در هر ضعیف و خفا	خواندن او از آنیکه
آن تینی که چون آن	می بخواند نماز فجر آن	بس همان بود سعوی	تا که بشنوید که طغی
گشت معلوم شقوق	آمده مادرش محبت	خواند آنجا معذورین	به ران کردی که در صبی
زین لال کنه را نام	در نور حال ضعیف اقم	در بدایه جو فجر درین	می بخواند نام تعیین
چونکه وقت بیرون در وقت	که مسافر و بنیک است	گفت وصل با و در فجر	یعنی در ظهر آن که
چونکه در وقت است	با و کفر تخریر طلال	سخن فخر بود و ظن	در ظهر آنکه است سخن
بس طحال مفصل از	نیز در ظهر آنکه است	با و اساطیر و غنا و	شام با و سوره باقی

این طحال مفصل است	بدستی ز سوره حجرات	بست تا مکن او طحال	بعد ازین سوره ها
در قرائت در اول است	بدستی در از میخوانی	گو مسافر و بنیک است	در هدایت کت ثانی
گو مسافر و بنیک است	گفت امام محمد بن حسن	و قرائت آنکه درین	دوست تر آن بود
و قرائت کند ثانی و از	اینکه در جامع لیسان	هم بنا تا خانی در اینجا	کا ندرین باب است
فوقی خبر می گفت	که بر دو روز اول است	لیک که هر دو روز است	هوا مأخوذ گفت لاف
باتفاق سخن مسافر آن	گفت که در روز است	فقه کیدنی آنکه هر دو	گفت الضمان مقتدر بود
مقتدر بیما سکوت تمام	که در این آیت است	رو در جمعه امام بنبر	خو اندیش ما در آیت است
در نماز غیر از این است	رو در جمعه امام بنبر	صحیح قول آنکه است	یعنی صلوة علیه خواند
استماع فرضی درین	صحیح قول آنکه است	نیز اندر کتاب ضحیان	میکنند قوم صالح است
یعنی هر یک یک و صلوة	نیز اندر کتاب ضحیان	چونکه استماع خطبه	بزرگان صحیح کرد بیان
بست تا مکن او طحال	یعنی هر یک یک و صلوة	سوره بروج نماز تعیین	بکنند بوده مکرور آن
ز اول خطبه تا آخر	بست ممکن در وقت	نیز هر که از سوره است	بست مکرور است
چونکه بعد از اول است	صاحب جامع لیسان	گفت در سوره که	سوره میدان او ماند
قولها اینست که گفت	شدت خلفه جامع فلا بیکه	طول آن که در وقت	نیست مکرور بر آن
و در روز ز بزرگان هر	قول دیگر نوشته اند ما	سوره خواندی در	فوق آن سوره اندر آن
گفت مکرور باره علما	نیز در این است	نیز بنوشته اند	اینکه در فرضیه که در
بست مکرور است	نیز که در شرح همین	این که گفت که	بست در حال اختیار
در خلاصه نوشته که در آن	نیز در چند نسخه کرده	علما گفت غیر آن	چون رعایا تفریب آن
که شود درین فلا بیکه	علما گفت غیر آن	لیک با سهوا و سحر	نیز خواندند کت ثانی

ورکت خلاصه مذکوره	در دو رکعت بخند اندک بود	خند افتد در ایتمه	صح قول گفت لایکه
بنو و نیکان خنجر کردن	گر کند باین هم مکران	هست این صلاه معبود	نقل کرد از رسول معبود
حضرت صفی در وقت نماز	ز آخر سوره نکره آغاز	قطع هم در میان سوره	که بخورد آن رسول عزیز
بلکه هر سوره که در آغاز	کرد آخر رکعت بود دراز	نیز در سوره دیگری رکعت	که بخواند مشفق است
لیک نکند که ختم میسازد	سوره از میان آغاز	یا کند قطع در میان او	یا بیک رکعت بخواند
خنجر درین رکعت سه مرتبه	ختم سازند اگر رکعت	شاه در چنین ارد	قصه سوره رنما که کرد
هست مکره کرده رماند	بعذران سوره و کفر خواند	گر چنان بود آنکه اول	اربع صلوات کفحه حضرت پیش
که مصلحت بر رکعت اولی	خواند یک سوره اگر کلام	بعد آن بر رکعت دیگر	سوره دیگری بکرده
بعد سر کردن اولین نماز	سوره در میانه می ماند	نکند ترک کند آن بار	خواندین سوره ایست
یا که در رکعت دوم نهد	سوره را اگر قرائت کرد	بعد از آن سوره دیگر	نیست میان است با آن
در کتاب خیره بخند	نکند ترک بعد از آن	کشته کشته یک آیت از آن	خواندن در نیت کرده
در تطوع بغیر کرده شمار	در بیان جمل و اوقات که حرف بر حرف و بیکر تبدیل شود و حکم او است		
سخن عالمان طاهرین			
یعنی چون طاهران و متقین	بلی مرتب خوانند	یعنی اصالحا له زیاد	از سلف این خنجر بدینا
گفت فارغ از این است	در نماز او هر چه که کند	لیک ممکن اگر بنا شد	حرف خوانده و مکار حرف
یعنی چون طاهران و متقین	طامع التامین مع طاعت	ورکتا خلیقه تعیین است	طاجخواندی سجای صا
بعضی که در حکم او گفت	گفت بعضی درین وقت	ما مضطر هم ببدال باطبا	مین حرفین بیکر تبدیل
گفت در نیت امام معید	آن امام تمام صدقه	طاجخواندی سجای صا	خند افتد در این است
یا بخواند باین سجای صا	نزد عامه مشایخ فساد	تر بعضی ایتمه غیاب	خوانده باشد نماز نیت
فاسدین فساد را اما	یک بیکر خلاصه در حد	یعنی چون طاهران و متقین	یا شود و جای ظاهر
صنا و مقصود است اگر با	خوانده باشد نماز نیت	یا بخواند بر او یا با اول	کشته نماز او بحال
لیک خواند از الضمین	خواند با اول باطبا کرد	در خلاصه و بنود آن	گفت فارغ از این است
در سر سجده ببدال طاهرا	قول عامه نماز نیت	شخصی العادیا ضحیا	گفت فاسد اگر بخواند ط

ماضه اعداد باطبا	خوانده باشد نماز نیت	نظاره بظا شد همضا	نیز اینجا نماز نیت فسا
و الا مشاوشد نماز نیت	طاجخواندی نماز نیت	اول اگر خوانده ضحیا	غیر فاسد کفایت است
لیک این ضحیا و کفایت	نیز باطل شد نماز نیت	شخصی در آن غیر کرد	اینهمه قول خلاصه بود
خوانده باشد لکم و نظر ط	نیست فاسد بود بظا	در میان ایتمه و صاف	خوانده باشد نماز نیت
در وقت نماز او غلاف	یا بخواند بر نماز نیت	یا بخواند عیبه اما صا	یا بعد از این چنین
ظا بلاشم را اگر باضا	یا شود ضحیا خاسا	صا و کرد و سطر اگر	نیز چون این فعل عظیم
سین بر شش و صا	یا صا و او بصطو	صا و صل علی سون	خواند این سوره را
لام شد هم الا فصاح	یا صا و نا کم رنجو	حاصد با حیدر صا	سائر اعداد سازد
یا بکره و فان عصفون	یا صا و ن کین	در خزانه تصاد	سین بخو ایقول عایما
صا و صل و هم کرد	یا صا و ن کین	نیز صا و صیحه	از طبری نوش فایما
و این عایما که کرد	هم با طاهرا	نیز صا و صیحه	یا الی الصخره نزد جویان
صا و صل علی شود	نسبا هم بظا کرد	نیز صا و صیحه	سین اگر کفایت
سر با هر چکای کرد	یا که قول است از صا	نیز صا و صیحه	یا شود فی صدقین
هم نوشته شد فکان	هم نوشته شد فکان	نیز صا و صیحه	نیز فاسد بودی علی
یک بیکر بخورد و مکار	نیز اینجا نماز نیت	نیز صا و صیحه	خوانده باشد نماز نیت
در حوا اگر بخواند ضا	نیز اینجا نماز نیت	نیز صا و صیحه	یا قنطون اگر بخواند
نیز جماله خطب آن	نیز اینجا نماز نیت	نیز صا و صیحه	طاهرا که کشته چنین
یا فطایب شود تبدیل	نیز اینجا نماز نیت	نیز صا و صیحه	اینهمه در خلاصه الفتی
طاهرا و شطآنکه تا شود اما	نیز اینجا نماز نیت	نیز صا و صیحه	یا و مطلق بخواند
طاهرا و کصاحب است	نیز اینجا نماز نیت	نیز صا و صیحه	در خلاصه نماز نیت
شخصی طاهرا و کصاحب است	نیز اینجا نماز نیت	نیز صا و صیحه	قول دیگر بظا و ماضه

گر تشدید بودی تشدید گر بکرد و تغییر معنی آن لیک کرد و تغییر معنی ترک تشدید کرد و اینجا علم قرآن فرقیست یا که در خوانند هم الف شخصه ای که اول الف مکه شد ترک حکم اول یا بخواند اول الف یا سواد اول الف گر بکرد و خطا در اجزای نشود و تغییر معنی آن مثل اصوات حکم بکسر تا نزد عاصم بزکون ما خواند بکسر این شیوه مثل قولیکه در اول چه عجیب است بر خطانک نقد ایمان خود آن خا بهین نام زین امر خود ابرو جهان گویند در همین استیجاب او تیر ای که بکسر مؤمن مؤمنه برین	خوانند حکم او چه باید بمنت فاعل این است ترک تشدید نشود شده است ختلافی مر ترا آری در آن گر تشدید آن خوانند خوانند حکم او باید گر بکرد و تغییر معنی در همین استیجاب خوانند بکسر این خواننده باشد نماز او فاسد است نماز او مثل این هر کجا در قرآن عنه بزکون پاک نهاد چونکه بی او نماز نیست گشت فاعل نماز خواننده غیر فاسد بود هر وقت یعنی چون اسرار کوش گر بکرد و تغییر معنی غیر فاسد بود هر وقت لیک کرد و تغییر معنی تیر تشدید نشود درین نیفاس نماز این است معنی ای که در اجزای ر به که بنصب است نیز اندک است فاضح این حضور در آن هم حکم با کسب الحجاب ای که میکند بند برود اگر میکند جسم جان او از این نور تجلی احد خواننده نعمت اکبر تا در بیان آنکه کلمه با کلمه تبدیل شود حکم او چیت	هر کجا که تغییر تشدید او چون که گشت فاعل تشدید صورتش اینک در کتاب عنه بزکون پاک نهاد چونکه بی او نماز نیست گشت فاعل نماز خواننده غیر فاسد بود هر وقت یعنی چون اسرار کوش گر بکرد و تغییر معنی غیر فاسد بود هر وقت لیک با اصل اختلافی تیر تشدید نشود درین نیفاس نماز این است معنی ای که در اجزای ر به که بنصب است نیز اندک است فاضح این حضور در آن هم حکم با کسب الحجاب ای که میکند بند برود اگر میکند جسم جان او از این نور تجلی احد خواننده نعمت اکبر تا در بیان آنکه کلمه با کلمه تبدیل شود حکم او چیت	باز صاحب صله الف بر جای قرین است بالبصیرت یا او شخصه او خواننده برقیاس کلام بود کلماتیکه تیر در قرآن نزد بود و بسفاح نماز کلمه که در جهت در آن بدرستی نماز و بر آن کلمه که مقدم از بودی گر بکرد و تغییر معنی مثلا در قرأت ارجح گشت فاعل نماز این است ان الف کف تیر نماز نزد جمهور عالم است بفصل این است یعنی نزد محمد و عثمان نیز اندک خلاصه است شخصه بشرط که در وقت یا میان صفت معصوم	در فاعلی تشدید بمنت فاعل نماز یا شود سیح جائز سطح را بمنزله غیر فاعل دورین لیک باشد قرین نزد بود و بسفاح نماز لیک تیر در قرآن مانند اینکه انکان در بیان آنکه کلمه با کلمه تبدیل شود حکم او چیت گشت تقدیم بر جبا تیر این سخن کوتاه بعد از کسب لغت بکرد نزد صحیح تعیین است و کتا خلاصه الف بود مکام صحیح و جبان گشت تقدیم بر جبا تیر این سخن کوتاه بعد از کسب لغت بکرد نزد صحیح تعیین است و کتا خلاصه الف بود مکام صحیح و جبان گشت تقدیم بر جبا تیر این سخن کوتاه بعد از کسب لغت بکرد نزد صحیح تعیین است و کتا خلاصه الف بود مکام صحیح و جبان	کلمه جو باد که کلمه مثل جابیکه اعلم بود یا شود سیح جائز نصب را بمنزله لیک فاعل دورین صورتش اینک در کتاب گشت تقدیم بر جبا تیر این سخن کوتاه بعد از کسب لغت بکرد نزد صحیح تعیین است و کتا خلاصه الف بود مکام صحیح و جبان گشت تقدیم بر جبا تیر این سخن کوتاه بعد از کسب لغت بکرد نزد صحیح تعیین است و کتا خلاصه الف بود مکام صحیح و جبان	گشت بی ایما که یعنی در خوانند حکم بمنت فاعل نماز خلفت را بمنزله سعی فرما و حیاط نما یعنی خطا بجا تو این نزد جمله امام فاسد معنی این کلمه باشد بمنت اینجا که معنی آن گر مؤخر شود و فرمودی نیفاس نماز این گر بعضی او بر فاعل خواننده که لغت حکم گشت فاعل نماز این بدرستی نماز او در همین نوع عاقل نما برین در سخن بسیار بمنت در بعضی عاقل یعنی ناکفته بود ذکر اینهمه خلاصه الف
---	---	--	---	---	--	---

باز صاحب صله الف بر جای قرین است بالبصیرت یا او شخصه او خواننده برقیاس کلام بود کلماتیکه تیر در قرآن نزد بود و بسفاح نماز کلمه که در جهت در آن بدرستی نماز و بر آن کلمه که مقدم از بودی گر بکرد و تغییر معنی مثلا در قرأت ارجح گشت فاعل نماز این است ان الف کف تیر نماز نزد جمهور عالم است بفصل این است یعنی نزد محمد و عثمان نیز اندک خلاصه است شخصه بشرط که در وقت یا میان صفت معصوم	در فاعلی تشدید بمنت فاعل نماز یا شود سیح جائز سطح را بمنزله غیر فاعل دورین لیک باشد قرین نزد بود و بسفاح نماز لیک تیر در قرآن مانند اینکه انکان در بیان آنکه کلمه با کلمه تبدیل شود حکم او چیت گشت تقدیم بر جبا تیر این سخن کوتاه بعد از کسب لغت بکرد نزد صحیح تعیین است و کتا خلاصه الف بود مکام صحیح و جبان گشت تقدیم بر جبا تیر این سخن کوتاه بعد از کسب لغت بکرد نزد صحیح تعیین است و کتا خلاصه الف بود مکام صحیح و جبان	کلمه جو باد که کلمه مثل جابیکه اعلم بود یا شود سیح جائز نصب را بمنزله لیک فاعل دورین صورتش اینک در کتاب گشت تقدیم بر جبا تیر این سخن کوتاه بعد از کسب لغت بکرد نزد صحیح تعیین است و کتا خلاصه الف بود مکام صحیح و جبان گشت تقدیم بر جبا تیر این سخن کوتاه بعد از کسب لغت بکرد نزد صحیح تعیین است و کتا خلاصه الف بود مکام صحیح و جبان	گشت بی ایما که یعنی در خوانند حکم بمنت فاعل نماز خلفت را بمنزله سعی فرما و حیاط نما یعنی خطا بجا تو این نزد جمله امام فاسد معنی این کلمه باشد بمنت اینجا که معنی آن گر مؤخر شود و فرمودی نیفاس نماز این گر بعضی او بر فاعل خواننده که لغت حکم گشت فاعل نماز این بدرستی نماز او در همین نوع عاقل نما برین در سخن بسیار بمنت در بعضی عاقل یعنی ناکفته بود ذکر اینهمه خلاصه الف
---	--	--	---

مانند اینکه ان الذين آمنوا وعملوا الصالحات تا اینجا شرط است وقف کرد بعد از ان ابتدا کرد اول کلمه
خير البريه وقف میان صفت و صوف چنان است که انکان عهدا گفت وقف کرد بعد از ان ابتدا
کرد و مکمل او نیز خلاصه مذکور است که قوله تعالى من اصحاب النار اذ وقف بکرم و وصل کرد و لغت

الذین یحیلون المؤمنین ما زینا بهم من قبلنا وعلینا	وقف کرد و گفت	بنویسند ما غافران	یعنی در وقت نماز
وقف بر قائل الیه بود	گفت آنکه عزیزان	هر کجا وقف مثل این	گفت او حکم او چنین باشد
ترویجی بگفت فادان	وقف کن یا بمصر می کرد	بعد از آنکه فرج انداگر	ترویجی نماز او ابر
قول بعضی بود با حتما	نخستین قاضیان بعضی	نخستین قاضیان بعضی	وقف این بود با حتما
وقف هم ذکر کرده اند	آنچه گفته می کنم تقریر	اوست و اندک تر از تقصیر	اوست و اندک تر از تقصیر

در بیان آنکه قرآن را بخون خوانند حکم او چیست

غیر قاش شود فادان	نیز در خارج نماز خوان
فصح الذین اینچه کرد	نیز در اختیار مختار است
نخستین استماع این بود	غیر مشروع گفته اند را
خوش اما در اجازت	بخلاف نوشته قرآن
گفت بنابر خدای تعالی	بست است آنچه از این
یعنی قرآن را گفتند	چون شعله کنند اگر
آیت پادشاهی بنا	کریمین کریمین خوانی
وای برین مثل تو حق	وای تخمین کنان آن

در بیان مقدمات نماز

مطلقا نیست این	خواه عمدت بگفت یا خطا
یا بقرا نصحیه که خطا	باشند جمله مقدمات
بنویسند مطالب نخون	بلکه لفظ که بود مفهم

تا که گفتند بگردد کرم	نفع مسیح کرد و هنگام	یعنی در فصل با قضا	نفعی جز از این گفتنی است
در هدایه بود و غیر او	نشد آنکه تدریس بود	نشد آنکه تدریس بود	صاحبا را با ناصیا
ضحک است بشنود و نود	که این لفظ که گفتین	یعنی از گفتین است	هفتصد هفتاد
آنچه صاحب وقت می یابین	یعنی از گفتین است	حرفها را گفتین است	الاین که گفتین است
هر وقت شرح رسیدن	یا بعد که از صحبت	بهم نوبت شرح او	نیت فادان نماز است
لیکن تصحیح کرد با سماع	که درین حالت با	نیت فادان نماز است	که این که در نیت آواز
کریم روز به روز در علم	در نماز است سخن او	نیت فادان نماز است	که در نیت است
در هدایه چنانچه کرده	نیت فادان نماز است	که در نیت است	که در نیت است
یا که از ذکر جنبه و تار	که درین حالت با	نیت فادان نماز است	که در نیت است
هست این هم مقصد	در نماز است سخن او	نیت فادان نماز است	که در نیت است
بهرین صورت اگر قوی	این سخن هم زنجار بود	نیت فادان نماز است	که در نیت است
یعنی سخن صورت	نیت فادان نماز است	که در نیت است	که در نیت است
که مصلحت میسر بود	نیت فادان نماز است	که در نیت است	که در نیت است
گفت مقصد سلام عمل	نیت فادان نماز است	که در نیت است	که در نیت است
مطلقا مقصد سلام	نیت فادان نماز است	که در نیت است	که در نیت است
نیت فادان نماز است	نیت فادان نماز است	که در نیت است	که در نیت است
لیکن در سلام برین	نیت فادان نماز است	که در نیت است	که در نیت است
که مصلحت در هدیه سلام	نیت فادان نماز است	که در نیت است	که در نیت است
لیکن نسی اگر بود نماز	نیت فادان نماز است	که در نیت است	که در نیت است
بسی از آنکه گفته	نیت فادان نماز است	که در نیت است	که در نیت است
لیکن اگر نماز است	نیت فادان نماز است	که در نیت است	که در نیت است
هست که در العبادت	نیت فادان نماز است	که در نیت است	که در نیت است
بهین ظن اگر سلام	نیت فادان نماز است	که در نیت است	که در نیت است

آن سلامی که گفتند خواهد بود سلام فقط آنچه در این کتاب تعیین در کتاب خلاصه تعیین است کردار و غیر آن نسخه عطر زنده است لیک از خطا جمع راه عاشق احمدی بسازد بلکه در خط گفته است چون قول صحیح بنویسد یعنی استرجاع است که نسخه در نماز بود و دیگری خبر او که فلابی فوت یافتند که از این دو جواب که گفته اند	گفت در جامع این است یا اشارت بر بود مثل این که کردون سخن بزکون این است باز خط در نمازین گفت شیت آدمی دیگر نفسه اش رعیت طی که بود در نمازین گفت الحمد لله ان حمد کو بین از فراغ نماز	اینکه گفتند سلام شود لیک از راهی دیگر در عبادت حضرت و اجابت حساب بر حال کریخ رجز خود سازد بهمین حرف و شد حاصل گفت فارغ زانی مرد باز در جامع این است تیکر آن بود که سباز یعنی در خط و در وقت نماز سخنی در وقت نماز مفید نماز انواع	از جمله اهل تعین نمونه با امام نیاید با کند انتقال در اینجا غیر فاسد بود کل حال چونکه مذکور شد است که بگوید امام فتح آن گفت الحمد لله ان یا تعجب خبر رسید در خلاصه رهبران قول دیگر بود در این بچنین با در دو مجرب یا بعد از آن خطی که خطا آن مصلی بگفت یا حی صورتش چنین بود آنچه نوشته بود در این در خلاصه نوشته است این باز گفت تسبیح یا ایما باید از قرائت کرد در مصحف خواه که خوانده خواهد یا فرموده اند که در ویاد چیز مکتوب است که نظر لیک مستفاد است که بگوید وز محمد چنانچه تعیین است	مقتدی را بود در این باجوز بر صلوة اگر بدستی بآیت اخروی این بعمل صحیح اذوال در فتاوی او دایما تیز از فعل اگر در آن در نمازین مصلی است گفت تسبیح یا ایما نیت نمازین کل که مصلی بگوید استرجاع که در اراده با در جواب گفت فارغ از این یعنی می خد کتابی گفت فارغ از نیت که اراده با در جواب مخلص بن سخن خطا قصده الحمد لله ان مثل این جا که مکتوب نیت نمازین سخن حضرت علی آنچه در جامع این است بواکما در بزرگ است نیت نمازین گفت تسبیح یا ایما مقتدی را بود در این باجوز بر صلوة اگر بدستی بآیت اخروی این بعمل صحیح اذوال در فتاوی او دایما تیز از فعل اگر در آن در نمازین مصلی است گفت تسبیح یا ایما نیت نمازین کل که مصلی بگوید استرجاع که در اراده با در جواب گفت فارغ از این یعنی می خد کتابی گفت فارغ از نیت که اراده با در جواب مخلص بن سخن خطا قصده الحمد لله ان مثل این جا که مکتوب نیت نمازین سخن حضرت علی آنچه در جامع این است بواکما در بزرگ است نیت نمازین گفت تسبیح یا ایما	مقتدی را بود در این باجوز بر صلوة اگر بدستی بآیت اخروی این بعمل صحیح اذوال در فتاوی او دایما تیز از فعل اگر در آن در نمازین مصلی است گفت تسبیح یا ایما نیت نمازین کل که مصلی بگوید استرجاع که در اراده با در جواب گفت فارغ از این یعنی می خد کتابی گفت فارغ از نیت که اراده با در جواب مخلص بن سخن خطا قصده الحمد لله ان مثل این جا که مکتوب نیت نمازین سخن حضرت علی آنچه در جامع این است بواکما در بزرگ است نیت نمازین گفت تسبیح یا ایما	مقتدی را بود در این باجوز بر صلوة اگر بدستی بآیت اخروی این بعمل صحیح اذوال در فتاوی او دایما تیز از فعل اگر در آن در نمازین مصلی است گفت تسبیح یا ایما نیت نمازین کل که مصلی بگوید استرجاع که در اراده با در جواب گفت فارغ از این یعنی می خد کتابی گفت فارغ از نیت که اراده با در جواب مخلص بن سخن خطا قصده الحمد لله ان مثل این جا که مکتوب نیت نمازین سخن حضرت علی آنچه در جامع این است بواکما در بزرگ است نیت نمازین گفت تسبیح یا ایما
--	--	--	--	--	--	--

در برون نماز انسانی فتح ساز و مصلی بر او در خلاصه رهبران در هدایه قایم کرده اند تیز اند خلاصه کردین نقل ساز و بآیت دیگر باجوز بر صلوة اگر گفت فارغ از فتح هر بس توقف کرد در اینجا صحیح اینجا تا به نیت نماز باجوز بر صلوة امام این سخن در معانی	و اما ایستاد چون نماز تا به شود که از جامع این است چیت اینجا نماز بود نیت فاسد نمازین کل فتح ساز و اگر بفرمان بچنین در کتاب قاضی مقتدی فتح کرد در این خوانده کرد در نیت هم نمازیکه از بگوید چون نکرد انتقال با هر یعنی بر فتح و بر آن نماز از قرائت بگوید تمام بیتن در آن با فقط کلام	می بخواند کلام تانی کرده باشد قرائت آن گفت فارغ از فتح هر سخن این کتاب مطهر از قرائت بخواند بود نیت نمازین کل هم اراده کند با و تعلیم بعد از آن امام چون ست خلاصه فاهل کلام یعنی صدقه شریفه فتح و آیت است این ذکر کرد نیز اهل کرم	مقتدی را بود در این باجوز بر صلوة اگر بدستی بآیت اخروی این بعمل صحیح اذوال در فتاوی او دایما تیز از فعل اگر در آن در نمازین مصلی است گفت تسبیح یا ایما نیت نمازین کل که مصلی بگوید استرجاع که در اراده با در جواب گفت فارغ از این یعنی می خد کتابی گفت فارغ از نیت که اراده با در جواب مخلص بن سخن خطا قصده الحمد لله ان مثل این جا که مکتوب نیت نمازین سخن حضرت علی آنچه در جامع این است بواکما در بزرگ است نیت نمازین گفت تسبیح یا ایما
--	--	--	--

مقتدی را بود در این باجوز بر صلوة اگر بدستی بآیت اخروی این بعمل صحیح اذوال در فتاوی او دایما تیز از فعل اگر در آن در نمازین مصلی است گفت تسبیح یا ایما نیت نمازین کل که مصلی بگوید استرجاع که در اراده با در جواب گفت فارغ از این یعنی می خد کتابی گفت فارغ از نیت که اراده با در جواب مخلص بن سخن خطا قصده الحمد لله ان مثل این جا که مکتوب نیت نمازین سخن حضرت علی آنچه در جامع این است بواکما در بزرگ است نیت نمازین گفت تسبیح یا ایما	مقتدی را بود در این باجوز بر صلوة اگر بدستی بآیت اخروی این بعمل صحیح اذوال در فتاوی او دایما تیز از فعل اگر در آن در نمازین مصلی است گفت تسبیح یا ایما نیت نمازین کل که مصلی بگوید استرجاع که در اراده با در جواب گفت فارغ از این یعنی می خد کتابی گفت فارغ از نیت که اراده با در جواب مخلص بن سخن خطا قصده الحمد لله ان مثل این جا که مکتوب نیت نمازین سخن حضرت علی آنچه در جامع این است بواکما در بزرگ است نیت نمازین گفت تسبیح یا ایما	مقتدی را بود در این باجوز بر صلوة اگر بدستی بآیت اخروی این بعمل صحیح اذوال در فتاوی او دایما تیز از فعل اگر در آن در نمازین مصلی است گفت تسبیح یا ایما نیت نمازین کل که مصلی بگوید استرجاع که در اراده با در جواب گفت فارغ از این یعنی می خد کتابی گفت فارغ از نیت که اراده با در جواب مخلص بن سخن خطا قصده الحمد لله ان مثل این جا که مکتوب نیت نمازین سخن حضرت علی آنچه در جامع این است بواکما در بزرگ است نیت نمازین گفت تسبیح یا ایما	مقتدی را بود در این باجوز بر صلوة اگر بدستی بآیت اخروی این بعمل صحیح اذوال در فتاوی او دایما تیز از فعل اگر در آن در نمازین مصلی است گفت تسبیح یا ایما نیت نمازین کل که مصلی بگوید استرجاع که در اراده با در جواب گفت فارغ از این یعنی می خد کتابی گفت فارغ از نیت که اراده با در جواب مخلص بن سخن خطا قصده الحمد لله ان مثل این جا که مکتوب نیت نمازین سخن حضرت علی آنچه در جامع این است بواکما در بزرگ است نیت نمازین گفت تسبیح یا ایما	مقتدی را بود در این باجوز بر صلوة اگر بدستی بآیت اخروی این بعمل صحیح اذوال در فتاوی او دایما تیز از فعل اگر در آن در نمازین مصلی است گفت تسبیح یا ایما نیت نمازین کل که مصلی بگوید استرجاع که در اراده با در جواب گفت فارغ از این یعنی می خد کتابی گفت فارغ از نیت که اراده با در جواب مخلص بن سخن خطا قصده الحمد لله ان مثل این جا که مکتوب نیت نمازین سخن حضرت علی آنچه در جامع این است بواکما در بزرگ است نیت نمازین گفت تسبیح یا ایما	مقتدی را بود در این باجوز بر صلوة اگر بدستی بآیت اخروی این بعمل صحیح اذوال در فتاوی او دایما تیز از فعل اگر در آن در نمازین مصلی است گفت تسبیح یا ایما نیت نمازین کل که مصلی بگوید استرجاع که در اراده با در جواب گفت فارغ از این یعنی می خد کتابی گفت فارغ از نیت که اراده با در جواب مخلص بن سخن خطا قصده الحمد لله ان مثل این جا که مکتوب نیت نمازین سخن حضرت علی آنچه در جامع این است بواکما در بزرگ است نیت نمازین گفت تسبیح یا ایما	مقتدی را بود در این باجوز بر صلوة اگر بدستی بآیت اخروی این بعمل صحیح اذوال در فتاوی او دایما تیز از فعل اگر در آن در نمازین مصلی است گفت تسبیح یا ایما نیت نمازین کل که مصلی بگوید استرجاع که در اراده با در جواب گفت فارغ از این یعنی می خد کتابی گفت فارغ از نیت که اراده با در جواب مخلص بن سخن خطا قصده الحمد لله ان مثل این جا که مکتوب نیت نمازین سخن حضرت علی آنچه در جامع این است بواکما در بزرگ است نیت نمازین گفت تسبیح یا ایما	مقتدی را بود در این باجوز بر صلوة اگر بدستی بآیت اخروی این بعمل صحیح اذوال در فتاوی او دایما تیز از فعل اگر در آن در نمازین مصلی است گفت تسبیح یا ایما نیت نمازین کل که مصلی بگوید استرجاع که در اراده با در جواب گفت فارغ از این یعنی می خد کتابی گفت فارغ از نیت که اراده با در جواب مخلص بن سخن خطا قصده الحمد لله ان مثل این جا که مکتوب نیت نمازین سخن حضرت علی آنچه در جامع این است بواکما در بزرگ است نیت نمازین گفت تسبیح یا ایما
--	--	--	--	--	--	--	--

زین سخنان سخن گفتن یعنی سینه کشت مهره فرضها غافل ازین بدستی بولین این است دل که کج بخت است و رساله فقیه مسعود نکند تو در کت مکر رفته فیه دل سیاه این چه مندا که در کت پاره و هم بر در سینه بعد از آن حال از رویه تو بیاور که خداسازی هر سیاه بیکه قتل این کت کت حقی و رفتای تفکیکی ذکر کرده محرمات نماز چهر کردن بلفظ آن شافعی چهر کردن این مکر و کبر کت حشمان هم نظر سوسمان کرد باشند بکلمه فرض و کت نیز تکبیر در عین رفع کت نماز و این	قبل و یا کی مکان در رفتای او هم و غیر او یک سبک گفت ای کتین سخنی در عین کت بارگاه شریفان است از بزرگه که نقل نموده آن سیاهی شود زیاده عمل خراب و تباها شود نزد مخلوق انکار کت چیز ستاره ماه جوز جوز شرح او را خدی و کت خوش از بوجار ساز کرده با آب جف مشقت	یاسی رود سبک کرداند اختصار سخن که فرض ای مصلحت سعادت نما اینچنین بندگی با شاه انجان بارگاه شریفان او نیز او در کت گناه شود بنده تا بر کتاه بر کرد دل که کرد سیاه و کت کس روی سیاه خبر رو سیاهان بکند کت تو که انجان ننده و کت چون شود حالها انکار کت بکند از فیه خیاران	عذر نبود تباها شداند ترک کرد و نیست و کت بهترین عبادت نما میر کت سبک ختیه میشود و زنها قطره حرا فقط در کت سیاه شود ان سیاهی زیاده تر کرد روی کرد و سیاه و کت ابروهای بندگی بر کرد حسرت کرد و سیاهی مؤمنی نام کت در سی توبه توفیق او کرد رو خوش میانه یاران توبه کردن و کت نیز در شرجهای می کت گفت با ندرم اوین بر سیاهی دعا بر انجا که قبول بعضی روحرا که بجا خوشش پیغمبر بکند ارد بود و محرم باز نیز تکبیر اقتساح قنوت گفت و حرام کت در جدول نماز و کت
--	--	---	---

در بیان محرمات نماز و کت

در نماز او محرمات او گفت ز سبک را و سبک کت گفت ز سبک را و سبک کت یعنی در غیر تر خواندن خواندن ابرو و کت نکند و قنوت تعصیت صافه کت کت امت کت محرم باو گفت عظم یا اهل کت افتر لا الخیر کت شکر سبک رسول زیاده شکر زیاد چندان مینا یا جز این شد زیاده از آن خوش ابا کتاه انما	بمانی کردن بجای ذکر کردن آن بزرگ شافه کت کت بنوشته از محرمات نما حضی نید خدا طلب چونکه تعصیت در کت در نشا و نشند و تکبیر چیت کت ن زیاده شکر سبک رسول زیاده انی چون بنده کت اینچنین شرح کت اینچنین شرح کت در نشا زیاده از آن یا کت ترک حنی و کت	در نماز او محرمات او گفت ز سبک را و سبک کت گفت ز سبک را و سبک کت یعنی در غیر تر خواندن خواندن ابرو و کت نکند و قنوت تعصیت صافه کت کت امت کت محرم باو گفت عظم یا اهل کت افتر لا الخیر کت شکر سبک رسول زیاده شکر زیاد چندان مینا یا جز این شد زیاده از آن خوش ابا کتاه انما	اینچنین برود و است گفته سبک را و سبک کت مثل اهل حدیث کت و هم عاقبت این شافعی در نماز محرمات در نماز کت مینبت هم یکی این مختصر است نکند سبک رسول که باشد کت این آدم ان نشا کت رسول مینا یا اول علی باز و یاده چیزی بعد از کت بعد علی بکت کت چیزی از این یا کت ذکر کرده فیه کت کرده باشد چنین کت شرح او را و در کت سخن عقوبت آن تجه فعل کت از انسان نما مایک در کت گفت عجم کت کر عجمه یا کت پوشش آن کت عمل
--	---	--	--

در بیان مکروهات نماز و کت

گفت ز سبک را و سبک کت گفت ز سبک را و سبک کت گفت ز سبک را و سبک کت گفت ز سبک را و سبک کت گفت ز سبک را و سبک کت گفت ز سبک را و سبک کت گفت ز سبک را و سبک کت گفت ز سبک را و سبک کت گفت ز سبک را و سبک کت گفت ز سبک را و سبک کت	وصف کت کت هم کت کت در قرآن کت تجه فعل کت اینکه بجد عجمه کت گفت ز سبک را و سبک کت حکم و سنار کت	گفت ز سبک را و سبک کت گفت ز سبک را و سبک کت گفت ز سبک را و سبک کت گفت ز سبک را و سبک کت گفت ز سبک را و سبک کت گفت ز سبک را و سبک کت گفت ز سبک را و سبک کت گفت ز سبک را و سبک کت گفت ز سبک را و سبک کت گفت ز سبک را و سبک کت	گفت ز سبک را و سبک کت گفت ز سبک را و سبک کت گفت ز سبک را و سبک کت گفت ز سبک را و سبک کت گفت ز سبک را و سبک کت گفت ز سبک را و سبک کت گفت ز سبک را و سبک کت گفت ز سبک را و سبک کت گفت ز سبک را و سبک کت گفت ز سبک را و سبک کت
--	--	--	--

نیز فعل اگر در وقت از حروف نورانی	چونکه بوده عادت گروه و گروهی	هم درین فصل شرح اول کند از با و نماز آن	کرد و در شرح لغت با و چونکه مشغول است
از فاعل و خانیلین قول از حسابیه شرح او را و	کس مطالب بود بجا بود کرد در آخر کتاب با و	مع بد او آیدش بنما در میان نماز بیل شدید	آن نمازش بود بکره چون گیرش حکم او چه باید
قطع ز غار خود پس مگر شرح فروع وقت	تا که ز فروع نفس است باش تا عام ال احوال و ان	همین حال اگر او را هم همین شرح جوصفا	خوش ابا کانه انداز کف است بیان مکر و ما
پوشش هم مصداق را برند و شورش خاص	فعل مکره کف مع حیا کف مکره اتمه خاص	نیز اینجا دلیل آوردند هم همین فعل آوردند	چونکه عادت است که گفتند این معنی را
آن مابینکه بعد از نماز کره و ان غیر خدا کره	در کتاب شرح در علم نشکر از دور و در	در صحیفه فقه کیدانی کر بکر و در حرف سدا	اینچنین در شرح درانی است فاسد نماز او
است مکره سنی است لیک مجاه با صحیح	هم چنین درین فارس است نماز او	نیز مکره بود و ان و درین دریم تا چون	غیر مسموع اگر در او را کنند شرح خوانند و ان
نیز مکره کف است بوده در شرح و مفید	اگر مفعول نیز جابری کفر از او بود که	انچه باشد میان دندان نجدی را اگر خارج فم	کر و در نماز آن کفر و بر وقت آن هم
هم او قرائت قرآن شرح این فعل است	کر بود و کوع کره ان کل کثیر انتقال است	یعنی در انتقالها است لفظ تکبیر است کف	یعنی در انتقالها است لفظ تکبیر است کف
می بکفی چو هر چه در آن و صفات نماز از اینها	راش کر و کوع تمام یک سیک و هم	یعنی کس با کوع میری سین سیم از کوع ک	باز در قوه اینکه هم می پس این فعل اگر شما
و وصوله فقیه معهود و نیز واجب اگر کم	او هم آنچه فرمود بعضی است کف در هم	هر که بجا گفت این کف و نماز است مینی نظایم	پس این کف است ای طاهر چگونه درین مسجد آن
ز اب سنی بقول هم هم در نماز است	ازین مسجد است است فعل خود	حفظ کن الف آید حاکم تر او را در انداز	پس این کف است ای طاهر چگونه درین مسجد آن
کشت اول با صفت آن نمازش بود بکره چون	پس فعل خود است فعل خود	فکر کرده فقیه در کتاب فعلهای نماز که دارد	پس این کف است ای طاهر چگونه درین مسجد آن

هم بخود از قرائت بعد از آن دخل نماز	همین شرح طهارت تا کبی که او جواز شد	هم بخود از قرائت بعد از آن دخل نماز	هم بخود از قرائت بعد از آن دخل نماز
میکنند بعد نیک است میدهند درین مقام	تا از آن شود نفس آن تا در و افوی این طهارت	میکنند بعد نیک است میدهند درین مقام	میکنند بعد نیک است میدهند درین مقام
تا کوع سجود سازدن لفت جایز بود نماز او	بود و ایام نماز در آن تا نماز سجده را عاده	تا کوع سجود سازدن لفت جایز بود نماز او	تا کوع سجود سازدن لفت جایز بود نماز او
شرح در و با کوع بود نقل کرده از شرح شایخ	صغری خوشبو که باز بود خاک ابر که در میان نماز	شرح در و با کوع بود نقل کرده از شرح شایخ	شرح در و با کوع بود نقل کرده از شرح شایخ
هر چکایه یک سنج است گر کند هر غذا اگر هموار	پاک سازد چه که مکه می پاک با کف است او با	هر چکایه یک سنج است گر کند هر غذا اگر هموار	هر چکایه یک سنج است گر کند هر غذا اگر هموار
بی ضرورت اگر چنین است پس همان فعل است	باشد درین فعل نوع ادب ترک است فروتنی و	بی ضرورت اگر چنین است پس همان فعل است	بی ضرورت اگر چنین است پس همان فعل است
این طرف آن طرف است سن جمله لباس است	هم همین فعل است قبل ازین در صحیفه	این طرف آن طرف است سن جمله لباس است	این طرف آن طرف است سن جمله لباس است
چونکه در قیام کوع و وصوله فقیه معهود	و سجده و قعود شروع علما عظام فرمودی	چونکه در قیام کوع و وصوله فقیه معهود	چونکه در قیام کوع و وصوله فقیه معهود
قول بعضی در آن است شیخ الاسلام گفته است	کف با نخ و نخ همچنان است که کف با	قول بعضی در آن است شیخ الاسلام گفته است	قول بعضی در آن است شیخ الاسلام گفته است
اینچنین است برابر کف را که نخ او کرد	نکند ترک از طلب کف یک بود این بود	اینچنین است برابر کف را که نخ او کرد	اینچنین است برابر کف را که نخ او کرد
پس درین مسجد است باشد از میان یک کوع	کفخی بود یا طهارت قد که است خنک است	پس درین مسجد است باشد از میان یک کوع	پس درین مسجد است باشد از میان یک کوع
میکنند از نماز اگر آن پس او هر آن است	کره او را با اتفاق کره او را با اتفاق	میکنند از نماز اگر آن پس او هر آن است	میکنند از نماز اگر آن پس او هر آن است

خبر مکرر و کفایت در پاره اول کرد اورا	نیرسیف معلق و مصحف تیر نوشته اند در ریب	بنویسک گفته اند میکنند نقل از حسب	خبر مکرر و کفایت در پاره اول کرد اورا	نیرسیف معلق و مصحف تیر نوشته اند در ریب	بنویسک گفته اند میکنند نقل از حسب
که در اینجا گریه بیاری واند که با یکاه بیان	ان یکی خراج قضا نیز در مزله و با هم	واند که جافتن شران گرمش از باغی خراشت	که در اینجا گریه بیاری واند که با یکاه بیان	نیرسیف معلق و مصحف تیر نوشته اند در ریب	بنویسک گفته اند میکنند نقل از حسب
که در و بهر آن گردان ترک تعظیم میشود بیک	گروه باشد نماز انداره شخص برام کعبه گردن	بچو آن بنوشتان چونکه باشد که ز بلا شام	که در و بهر آن گردان ترک تعظیم میشود بیک	نیرسیف معلق و مصحف تیر نوشته اند در ریب	بنویسک گفته اند میکنند نقل از حسب
گردن از بهر حاجت است گروه با صدق ای جا بنت کرده فوق او را	فوق هر مسجد رند شرح اورا نقل کردن	که به باشد نماز اگر یعنی از جامع الضمیر	گردن از بهر حاجت است گروه با صدق ای جا بنت کرده فوق او را	نیرسیف معلق و مصحف تیر نوشته اند در ریب	بنویسک گفته اند میکنند نقل از حسب
بمکان بلند از اقام خبر مکرر و کفایت شاه	گفت مکرر و کفایت قوم اگر بر مکان علی	اوستا بود و بایل کتاب بوده شاه امام جبارت	بمکان بلند از اقام خبر مکرر و کفایت شاه	نیرسیف معلق و مصحف تیر نوشته اند در ریب	بنویسک گفته اند میکنند نقل از حسب
یعنی این شرح در سخن بوده باشد بلند و متد	و ذکر کرده طحاوی شده قوان یک بعد که آرد	بجلاط طحاوی کرده بد او مقدر بقدر میگرد	یعنی این شرح در سخن بوده باشد بلند و متد	نیرسیف معلق و مصحف تیر نوشته اند در ریب	بنویسک گفته اند میکنند نقل از حسب
چون شود واقع متا لو گفت مکرر و کفایت عالمان	پار و مسجد یک سجود که نماز فریضه در تاریک	کتاب طحاوی بر بنحو آید بکر اهد بود و نقل نیک	چون شود واقع متا لو گفت مکرر و کفایت عالمان	نیرسیف معلق و مصحف تیر نوشته اند در ریب	بنویسک گفته اند میکنند نقل از حسب
از بزرگان شرح پرورد رحمت حق تعالی بزرگ	بر فرشتگان ساطع تیر بود شخصی برقی قبل کرده	اول ساخته نماز بکرد میکنار و نماز باس نبود	از بزرگان شرح پرورد رحمت حق تعالی بزرگ	نیرسیف معلق و مصحف تیر نوشته اند در ریب	بنویسک گفته اند میکنند نقل از حسب
طلبان این بد آن یا بجز یک دیدن زمین	عکس از اول چون بنف گفت از جامع الضمیر	در پس عکرمه نماز بخواند روز فاروق دیدن	طلبان این بد آن یا بجز یک دیدن زمین	نیرسیف معلق و مصحف تیر نوشته اند در ریب	بنویسک گفته اند میکنند نقل از حسب
میکنار و نماز باس اند بوده بنا و اگر به شما کرد و ب دور و پاره	بس نیز مصلحت آن عادل فهم شد و مصلحت	گفت مکرر و کفایت گردد ان بخا ام بود	میکنار و نماز باس اند بوده بنا و اگر به شما کرد و ب دور و پاره	نیرسیف معلق و مصحف تیر نوشته اند در ریب	بنویسک گفته اند میکنند نقل از حسب

بعضی از عالمان شرح شما گفته اند که در سبیل	گفته اند که در سبیل صوفی ظاهر نمودن با	گفته اند که در سبیل صوفی ظاهر نمودن با	بعضی از عالمان شرح شما گفته اند که در سبیل	گفته اند که در سبیل صوفی ظاهر نمودن با	گفته اند که در سبیل صوفی ظاهر نمودن با
که در و بهر آن گردان ترک تعظیم میشود بیک	گروه باشد نماز انداره شخص برام کعبه گردن	گروه باشد نماز انداره شخص برام کعبه گردن	که در و بهر آن گردان ترک تعظیم میشود بیک	گروه باشد نماز انداره شخص برام کعبه گردن	گروه باشد نماز انداره شخص برام کعبه گردن
بمکان بلند از اقام خبر مکرر و کفایت شاه	گفت مکرر و کفایت قوم اگر بر مکان علی	گفت مکرر و کفایت قوم اگر بر مکان علی	بمکان بلند از اقام خبر مکرر و کفایت شاه	گفت مکرر و کفایت قوم اگر بر مکان علی	گفت مکرر و کفایت قوم اگر بر مکان علی
یعنی این شرح در سخن بوده باشد بلند و متد	و ذکر کرده طحاوی شده قوان یک بعد که آرد	و ذکر کرده طحاوی شده قوان یک بعد که آرد	یعنی این شرح در سخن بوده باشد بلند و متد	و ذکر کرده طحاوی شده قوان یک بعد که آرد	و ذکر کرده طحاوی شده قوان یک بعد که آرد
چون شود واقع متا لو گفت مکرر و کفایت عالمان	پار و مسجد یک سجود که نماز فریضه در تاریک	پار و مسجد یک سجود که نماز فریضه در تاریک	چون شود واقع متا لو گفت مکرر و کفایت عالمان	پار و مسجد یک سجود که نماز فریضه در تاریک	پار و مسجد یک سجود که نماز فریضه در تاریک
از بزرگان شرح پرورد رحمت حق تعالی بزرگ	بر فرشتگان ساطع تیر بود شخصی برقی قبل کرده	بر فرشتگان ساطع تیر بود شخصی برقی قبل کرده	از بزرگان شرح پرورد رحمت حق تعالی بزرگ	بر فرشتگان ساطع تیر بود شخصی برقی قبل کرده	بر فرشتگان ساطع تیر بود شخصی برقی قبل کرده
طلبان این بد آن یا بجز یک دیدن زمین	عکس از اول چون بنف گفت از جامع الضمیر	عکس از اول چون بنف گفت از جامع الضمیر	طلبان این بد آن یا بجز یک دیدن زمین	عکس از اول چون بنف گفت از جامع الضمیر	عکس از اول چون بنف گفت از جامع الضمیر
میکنار و نماز باس اند بوده بنا و اگر به شما کرد و ب دور و پاره	بس نیز مصلحت آن عادل فهم شد و مصلحت	بس نیز مصلحت آن عادل فهم شد و مصلحت	میکنار و نماز باس اند بوده بنا و اگر به شما کرد و ب دور و پاره	بس نیز مصلحت آن عادل فهم شد و مصلحت	بس نیز مصلحت آن عادل فهم شد و مصلحت

نیز چون مسجدی را بنیاد کرد صلاحشان آمد مع آنها نماز کرد و او بست حکم از اتفاق مسجد را چو مرد و دل چونکه تکرار در مسجد میشد قلم جماعت از درین جامع الصغیر ایجا بجز جماعت که فوش برین قوم بسیار کرد و دانی بچنین نقل کرد او را یعنی گفت آن امام زکریا هر چکایه که قوم از غیا بعضی از اهل مسجد از جماعت که از دند تا چونکه اینجا جماعت اول رود و بخاکند از آن بس در پیش ازین گفت اینجا همه عالم بست یک کلمه مسجد که مساویت بنا بود لیک باشد فقیدین نبودند و اگر این مرد	کاندین و بجز این اهل مسجد که از دند تا این بود که رسول خدا گفت مسجد را باز بجماعت نماز و بکند نیست جماعت ایجا این کرد و بقیه و کرد و اصلاح قلب می بخواند نماز و بکند یعنی قوم جماعت نانی نیست کرده این جماعت خیر جان بود درین تکرار بجماعت نماز کرد او بمخاطب که گفته اند او باقی مردم که حاضر که بست کرده عمل که چه تنه است بکند و نما این بود و قاضی بس از آن که آقا هم بگفتش و کسی عابد برود باقر بن منزل او بقتیل اجماعتش رود باشش نگاه باید کرد	وجه ما آنکه سید ابرار بحرم رفت بسین سال که بنا شد اهل مسجد نیز از جامع الصغیر بی اذان اقامت نکند که شمار جو از بنیبت شافعی آن امام شرح نشا اچنین از صحابه نبوی از ابو یوسف سعادت باکی مرد کریمی یاد و صلوة فقیدین باب نیز از جامع الصغیر اهل مسجد اذان بکند تا که درین مسجد کس بجماعت او کند اینها هر چکای مسجد منزل چونکه آن مسجد یک بار بست مسجدش بود و احد خواندش نماز کرد هر که پیش قدم تر باشد و در قریبی بود بر ابراهیم تا شود بجماعتش از آن در کد آن صلح است	رفت ز می میا نصیبا جمع کرد اهل خوش انجام که خواند بنیبت و درین یک سال و احد خواند اجماعت کس نرسد فوجت بنو بانی گفت تکرار نفل شد طریق اردی و جماعت که کرده تکرار در یکی چای مسجد او بست قلم بوجیفه شرح او کرده بیان بجماعت او کند نماز نشند اول این کس شرح او کرده قهینها که بنا شد مؤن اعیان گفت حق بود اندر قری لیک حاضر میشد یک کس به از آنکه رو بجای کرد میرود پس اگر باشد بس خیر بود همین آدم هم جماعت بود و بنیبت و بس او کند نماز تمام	و قتیله بود بنویس اگر از قوت قتیله اینکه حضور است قول بکر سه بار میشد که جمیع جماعت این نیز در این کتاب یا که بر جاده خوف می بساید اگر چه قاندا نیز بر یک قدرش بر اذن مولی اگر بنا لیک آن کران بمولش در کتاب قتیله کرد در امامت که کرد او که مساوی بود علم و قرات بود و در کین و بر ابرو بودین هر دو که بر ابرو و با نیما یا بمانند خستیا قوم هر که در شب خواندش و کرد که در اولین معنی درین عالمی یعنی مردی آن حدیثی که هست تا لیک یابی امام بگوید	کسر از قدر هم ندید و وقت اذوت مانند از کج جماعت از بزرگان را درین نبراید مباح بشمارش منزل کس در مسجد می کند از جانه بنیبت نیست لایم اگر رود بنو عذوان بلا بنیبت نیک فهمیدن عیب می کند از نماز بر جایش و جماعت خود نرسد پیشتر میکند او را با اول کس که نیست و خلاصه نوشت اول بست امام کار قوم حسن او چه باشد از این دوستی آن معنی گفت هر نماز او کرد خلف هر بر فوجی خواند اقد خلف بنیبت کرد	شود او را اگر چه و در حضور حضور که به که یک کلمه پیش شرح او کرده بیان لیک تا خیر سخن از بس همان کس که هم حضور جماعت مانند بر جایش این بنده می طلبد اول که مولی خود کران بنده را هم همه مطر و برود طاعت	باشند سخن فوجت بیقین استی ازین یا بدش اول جماعت گریختی است سلطان نه مباح بلکه موقت خوف نفس غریب از خیر لازم نوشت ابروی دست پای بریدم جماعت تا عارض کند سج او از برای جماعت آمد و اندان کس که پروین یا بود خوف عذر باید بیقین علم است باید آن کس که افضل او کلان است او است لایق ترین قره بر نام هر که شد حسن او چه ابدان رغبت خلق بین از رسول خدا چنین کرده باشد نماز از برای بیان حاکم و مستوح و یا
--	--	---	--	---	--	---	--

نیز چون مسجدی را بنیاد کرد صلاحشان آمد مع آنها نماز کرد و او بست حکم از اتفاق مسجد را چو مرد و دل چونکه تکرار در مسجد میشد قلم جماعت از درین جامع الصغیر ایجا بجز جماعت که فوش برین قوم بسیار کرد و دانی بچنین نقل کرد او را یعنی گفت آن امام زکریا هر چکایه که قوم از غیا بعضی از اهل مسجد از جماعت که از دند تا چونکه اینجا جماعت اول رود و بخاکند از آن بس در پیش ازین گفت اینجا همه عالم بست یک کلمه مسجد که مساویت بنا بود لیک باشد فقیدین نبودند و اگر این مرد	کاندین و بجز این اهل مسجد که از دند تا این بود که رسول خدا گفت مسجد را باز بجماعت نماز و بکند نیست جماعت ایجا این کرد و بقیه و کرد و اصلاح قلب می بخواند نماز و بکند یعنی قوم جماعت نانی نیست کرده این جماعت خیر جان بود درین تکرار باکی مرد کریمی یاد و صلوة فقیدین باب نیز از جامع الصغیر اهل مسجد اذان بکند تا که درین مسجد کس بجماعت او کند اینها هر چکای مسجد منزل چونکه آن مسجد یک بار بست مسجدش بود و احد خواندش نماز کرد هر که پیش قدم تر باشد و در قریبی بود بر ابراهیم تا شود بجماعتش از آن در کد آن صلح است	وجه ما آنکه سید ابرار بحرم رفت بسین سال که بنا شد اهل مسجد نیز از جامع الصغیر بی اذان اقامت نکند که شمار جو از بنیبت شافعی آن امام شرح نشا اچنین از صحابه نبوی از ابو یوسف سعادت باکی مرد کریمی یاد و صلوة فقیدین باب نیز از جامع الصغیر اهل مسجد اذان بکند تا که درین مسجد کس بجماعت او کند اینها هر چکای مسجد منزل چونکه آن مسجد یک بار بست مسجدش بود و احد خواندش نماز کرد هر که پیش قدم تر باشد و در قریبی بود بر ابراهیم تا شود بجماعتش از آن در کد آن صلح است	رفت ز می میا نصیبا جمع کرد اهل خوش انجام که خواند بنیبت و درین یک سال و احد خواند اجماعت کس نرسد فوجت بنو بانی گفت تکرار نفل شد طریق اردی و جماعت که کرده تکرار در یکی چای مسجد او بست قلم بوجیفه شرح او کرده بیان بجماعت او کند نماز نشند اول این کس شرح او کرده قهینها که بنا شد مؤن اعیان گفت حق بود اندر قری لیک حاضر میشد یک کس به از آنکه رو بجای کرد میرود پس اگر باشد بس خیر بود همین آدم هم جماعت بود و بنیبت و بس او کند نماز تمام	و قتیله بود بنویس اگر از قوت قتیله اینکه حضور است قول بکر سه بار میشد که جمیع جماعت این نیز در این کتاب یا که بر جاده خوف می بساید اگر چه قاندا نیز بر یک قدرش بر اذن مولی اگر بنا لیک آن کران بمولش در کتاب قتیله کرد در امامت که کرد او که مساوی بود علم و قرات بود و در کین و بر ابرو بودین هر دو که بر ابرو و با نیما یا بمانند خستیا قوم هر که در شب خواندش و کرد که در اولین معنی درین عالمی یعنی مردی آن حدیثی که هست تا لیک یابی امام بگوید	کسر از قدر هم ندید و وقت اذوت مانند از کج جماعت از بزرگان را درین نبراید مباح بشمارش منزل کس در مسجد می کند از جانه بنیبت نیست لایم اگر رود بنو عذوان بلا بنیبت نیک فهمیدن عیب می کند از نماز بر جایش و جماعت خود نرسد پیشتر میکند او را با اول کس که نیست و خلاصه نوشت اول بست امام کار قوم حسن او چه باشد از این دوستی آن معنی گفت هر نماز او کرد خلف هر بر فوجی خواند اقد خلف بنیبت کرد	شود او را اگر چه و در حضور حضور که به که یک کلمه پیش شرح او کرده بیان لیک تا خیر سخن از بس همان کس که هم حضور جماعت مانند بر جایش این بنده می طلبد اول که مولی خود کران بنده را هم همه مطر و برود طاعت	باشند سخن فوجت بیقین استی ازین یا بدش اول جماعت گریختی است سلطان نه مباح بلکه موقت خوف نفس غریب از خیر لازم نوشت ابروی دست پای بریدم جماعت تا عارض کند سج او از برای جماعت آمد و اندان کس که پروین یا بود خوف عذر باید بیقین علم است باید آن کس که افضل او کلان است او است لایق ترین قره بر نام هر که شد حسن او چه ابدان رغبت خلق بین از رسول خدا چنین کرده باشد نماز از برای بیان حاکم و مستوح و یا
--	---	---	--	---	--	---	--

در بیان امامت و احکام او

یا بعد از آنکه از نام بود	یا شده باشد از نام بود	یعنی علم شرح ناد است	یا که اعرابی بیابانی است
برمی او اگر بود پیدا	ابری که نظر هر اعضا	یا مستغوط است بپوش	یا یعنی کسی است بی بیخ
فکر کردند بزنگان طراز	امرو و نرو با شرح باز	یا منقبت است مع جاق	یا امامت بکردن
گفت خانیانین مضمون	اندر حج که فکر شد چون	شرح او را کرده تصنیفا	هست کرده امامت
بعد از بیرون رفتن می آید	کاهه بود که پیش بر باید	ناور است اصل امامان	بمختص مطلق از آن
نیز در جامع است	در کتاب تصیبات	گرامت است شرح آن	آن زمان که بهوش آید
حکم مروت نیز حکم او	بنو آن پس اگر خوشتر	حکم او را چگونه است	بیلا و سید چون بپوش
گفت از مفسد است	که محاذی شد بهر دو	مثل آن جور است تا	آن پس خوب بود اما
میرسد سخن شیبانی	رسیدن رفتن ایامی	که روش بود بجای که	هست امام عجله فانی
گفت کتاب قاضی	که قرات بکرد با	نرو مقتدی بجای که	لیک در عید جمعه است که
رفته ضعف عیبی است	اید ریغا که اندرین ایام	غیر قاش بود که است	لحن قاش بود نماز
مستحل حادین هستند	فضل عالم برین هستند	فاره خاسقان بملان	اکثرن امام جانند
و دیده آنچه شرح در موهو	بخشین صدامتوی	نزد مالک نبود در حق	در نهامه امامت فقا
نزد صحابا که است	ان ایامیکه در اول است	نیز حاجت بقول از حقان	نزد مالک امامت قاسم
روز شب از طلبان تیزان	که کند جدیدیک عمر	نشان بکردا که ان	وراد ای حرف از حرف
لیک گفته بزنگان جهان	هست جایز قاریان	بدستی نیست اندو گفته	بهین جده اشکارو
که کثیر است شرح است	فکر کردند بزنگان سل	این روز زنده الام	نشان شد اتفاق نام
گفت امامت کینند	در فتاوی قاضیان غیر	یا بسازد بجای اول	یا که وقت بجای اول
هم درینجا که است گفته	که با جره امام برفتند	از خلاصه نیز از تخریب	لفظ لایبمی است از بی
ذمام هم کنان دین	بهشتی شکر می از لایقین	کره بود و دین فان	لیک فتای عالمان
گرامت کینند چنین آدم	سنت صحبند هم	چه بود و حق و است	که نماند امام در اسلام
وقت یکدیگر می جمل از	اشرف است که است نماز	گفت آن امام فرزند	هست جایز اماش مانه
بسته و جمل از او است	چندتا جمل بیاد	فضل قوم بنوا سازند	آن مان اخدا که هر از

صاحب خانه از آن کرد	کرد امامت که شیوه	این روز شرح آورد	از بزنگان من خبر آورد
اصل او را صاحب خانه	با امامت مرد و بیگانه	نیت جایز کوچک بزرگان	در نماز قند کند در آن
لیک تمسخر ز با حق	در تراویح و نیت طاق	گفت جایز اما می صبی	لیک فعل است حاج مانی
نیز در فضل مطلق	در میان ایامه لسان	در جمیع نماز مختار	در هدایه فلاخیز شمار
زین سبب که اول است	هست و در از ذوق فلان	چونکه ویران کند نماز	قول جمیع قصص انتم
صاحب عنبر صبح سال	که است و اما چه باس و کمر	نیت جایز نماز است	در جمیع کتابها آورد
درین مسخاضه یک	که کند اقدار است	فایم را اقدار بقا	اقدارش در رتوب و عذر
لیک فعل محمد بن	غیر جایز بودی این	متوضی با حق شیم	اقدار میکند جوار شمای
بخلاف محمد بن	غیر جایز بود برادر من	بوامکارم بزرگ شرح	گفت از مضرت غم
ابا که در هر طهارت	نیت جایز نیز در هر طهارت	چون محمد امام شهید	غیر جایز کف در حال
میتیم که چو در ارا	و جنازه کند امامان	در خلاصه ایامه لسان	گفت جایز بود در خلاصه
لایق اقدار بجاری کرد	اقدارش در رتوب است	اقدار کرد قاری باقی	بدستی نماز جایزنی
در کند اقدار با حسن باز	گفت ایامه نبوده	ای چون نماز را وحد	می بخواند نوشت قاضی
قاری هم بخیند تنها	می بخواند همان نماز	نیت جایز نماز می	در ایامه صحیح تعیین کرد
بنو و نماز قاری آن	نیز جایز کف قاضیان	بخین اقداری می کس	نزد است کتاب اجر
انحر از اقداری کرد	گفت با در رتوب	قومی می می از قاری	کرد با می اقداری
بوجنیه امام شرح فضا	گفت با در نماز جعفر	در هدایه دلیل هر قول	گفت از لطف خالق الطویل
در هدایه و غیر ما فرمود	کس توان است که بگوید	که کند اقداری این	غیر جایز بودی علمتین
مومی مومی اقدار کرد	اقدارش در رتوب آورد	مکسرش قش بود وفا	مضطجع است امام اسعد
کامدین حال اقدار	غیر جایز بودی علمتین	نیت جایز امامت کرد	شرح او را کرده بی
کو و کی شد امام با کوه	در هدایه ان بخاری	در کتاب خلاصه کور	نیز در چند نسخه مستور
که خیرا شکل انسان	جایز است او شود امام	که امامت است خود	یا بجز آن نبوده رد
بصفتی مروحی ایدوش	جایز است اقدار است	مستقل نمیشد امام	غیر جایز بودی قول تمام

مقرر صلح صلح است	کرد امامت در دست است	سخن خواننده سخن	سخن میگوید و بعد در
گر کند اقتدای آن	غیر جائز بودی این	ماح مؤه کر فعال با	کر امامت کند شد است
بهدین باشاج او	بزبان اصح بازو	اقتدای صحیح اینجا باز	بست بر باح حیرت جو
کس اند امام تعیین	یا مقیم است یا فراین	و خلاصه کتاب قاضی	بنو صحت اقتدار آن
اقتدای بر مقیم مسافر	وقت که هست است	کف بعد از خروج وقت	غیر جائز نوشت از علما
این سخن از نهمة افی	بدلیل بکف و کفی	اقتدای مقیم مسافرا	بست در وقت و بعد وقت او
در صحیفه شرح او را	خبر از بزرگان این است	حضرت مدینه خط طلب	مقدر شد تا فی حدیث
متعصبان است آن	هم با میان خود نارو	نشود و محرف قبل او	یعنی در مغربین باشد
نیز او تر ابله است	نکند از نه است بکف	هم ضرور است از عمل	یعنی آن کس است عمل
یا کننده بود تعیین او	بخوان فی دهان و	ابک قدرت است بود	کر بخار است و وقع شود
ز آنجهان است که ضوی	از خلاصه سراجیه او	بهین شرح طهارت که در بیان	می توان کرد اقتدار آن
کتاب عیان شرحش گویند	آنچه در این کتاب است	گویند آن شخص که درین	مانند من است باشد
میرم نمون کر خدا بود	گر چنین که اقتدا است	قول غیر گفته آن	فی الاصح ما در است آن
در کتاب است این تعیین	در خصایص کافی همان	مقدر کرد که حیرت جو	درین امام ضرورت
لیک نزد محمدان شد	مقدر بر چک باشد	بعضی نیز نوشته ام	مینمندان یکی را آن
لیک فعل او بزرگ طاهر	خیر و از دستش بود	کر بود در حدیث بیوس	جائز از ماسی بود کس
مقتدی بر چک باشد	بیش است امام از این	از او بود آمد است بیان	گفت است میان این
گفت صاحب این عمل	بیش است او از فضل	در میان دو مقصد است	گفت این فعل بیان
گفت صاحب خط طاهر	بیش است در دهان او	شرح او را بود	کر بود مقصد یکی کو
درین امام باید بود	مرو با الفی چنانچه	زن اگر مقصد کرد	گفت می است این امام
مقدر کردن است بجز	مرو را است باید	نکند است امام از این	این بود است تعیین
گری مروی بجز این	اقتدای که است است	است از است است	از ساری صبی در این
هر چک باید که قوم است	بی خلف امام است	درین است است	او کند شد نماز

سخن میگوید و بعد در	سخن خواننده سخن	کرد امامت در دست است	مقرر صلح صلح است
کر امامت کند شد است	ماح مؤه کر فعال با	غیر جائز بودی این	گر کند اقتدای آن
بست بر باح حیرت جو	اقتدای صحیح اینجا باز	بزبان اصح بازو	بهدین باشاج او
بنو صحت اقتدار آن	و خلاصه کتاب قاضی	یا مقیم است یا فراین	کس اند امام تعیین
غیر جائز نوشت از علما	کف بعد از خروج وقت	وقت که هست است	اقتدای بر مقیم مسافر
بست در وقت و بعد وقت او	اقتدای مقیم مسافرا	خبر از بزرگان این است	این سخن از نهمة افی
مقدر شد تا فی حدیث	حضرت مدینه خط طلب	نشود و محرف قبل او	در صحیفه شرح او را
یعنی در مغربین باشد	هم ضرور است از عمل	ابک قدرت است بود	متعصبان است آن
یعنی آن کس است عمل	هم ضرور است از عمل	هم ضرور است از عمل	نیز او تر ابله است
کر بخار است و وقع شود	ابک قدرت است بود	بهین شرح طهارت که در بیان	یا کننده بود تعیین او
می توان کرد اقتدار آن	گویند آن شخص که درین	گویند آن شخص که درین	ز آنجهان است که ضوی
مانند من است باشد	فی الاصح ما در است آن	مقدر کرد که حیرت جو	کتاب عیان شرحش گویند
درین امام ضرورت	مینمندان یکی را آن	جائز از ماسی بود کس	میرم نمون کر خدا بود
مینمندان یکی را آن	گفت است میان این	گفت این فعل بیان	در کتاب است این تعیین
جائز از ماسی بود کس	گفت است میان این	از او بود آمد است بیان	لیک نزد محمدان شد
گفت این فعل بیان	کر بود مقصد یکی کو	در میان دو مقصد است	لیک فعل او بزرگ طاهر
کر بود مقصد یکی کو	گفت می است این امام	این بود است تعیین	مقتدی بر چک باشد
این بود است تعیین	از ساری صبی در این	او کند شد نماز	گفت صاحب این عمل
او کند شد نماز	بی خلف امام است	درین است است	گفت صاحب خط طاهر
بی خلف امام است	درین است است	مرو با الفی چنانچه	درین امام باید بود
درین است است	مرو را است باید	نکند است امام از این	مقدر کردن است بجز
مرو را است باید	اقتدای که است است	است از است است	گری مروی بجز این
اقتدای که است است	بی خلف امام است	درین است است	هر چک باید که قوم است

هر چکای این بود که	جایز است اقتدا کنند	منع گفتند بی عمل	که نذر آن اه که رفت
در میان امام قوم اما	فرض ماند که در صحرا	فرض بات بقدر و وضو	مانع اقتدا گفت
قول بجز بزرگان این	که در آن فرض کردند	بنو امیه صرف بپوشیدن	است جایز نماز او بنظرین
در صلوة فقیدین بود	سخن عالمان با این بود	قد کحیف کن جانان	نمود ما اقتدا در میان
هم در اینجا نوشته اند	بود سخی امام با صفت	بعد از آن قوم نماز	جامه های صفت مسلمان
نارواش غاصف بیا	هم نماز صفت یوم	شد نماز صفت	گویند کحیف کن
لیک شخص را صفت	کرد و در جا جا با صفت	است نماز نماز صفت	اوست و آنند نماز
نیز در این کتاب است	مانع اقتدا بود آن	از امام حشری بگوئی	گفت در حق خودی
برایات شرح جو کلان	مانع اقتدا ایشان	یعنی در وقت نماز	که تکلف رو بسا کرد
یا که در خارج اند	این بود قول از شریف	بل اگر خستند آن	مانع است اقتدا از بجز
است بر این سخن	انچنین ناروا بود آن	کردن است نماز	گفت بجز نماز او
کس استاده اگر	اقتدا جایز نیست	گفت در غیر صلوة	نمود بویوسف و در
لیکن در جمیع نعمان	صفت بود که در آن	در کتاب خلاصه کرده	مانع اقتدا در آن
اتصال صفوف اگر	گرفتند مانع از تحقق	که صفت متصل بر	اقتدا است بی اشیا
سرس از صفت بر طرف	است کس یا آن	نمود نماز امام و مسجد	بود اند نمازای جا
اقتدا اگر شخصی از این	گفت کثیر الباء و بنظرین	کرد و در اتصال با صفت	بیعت اقتدا او است
یعنی با شرط اتصال	شد و او را اقتدا نمود	هم شرح طحا و در	نقل سازد بزرگان
بر بود اندرون مسجد	صفت بیو است	جایز است اقتدا ای	بس درین احتیاط باید
میں آن قوم او در	خالی ماند که بجز در	بنو و جایز اقتدا ای	فرد بر این بودی
مگر اندر نمازگاه عید	است جایز اگر چه عید	گفت در روز عید جو	حکم مسجد بود و حوط
هم نوشته عالمان	خلق اگر در نمازگاه	بجا گویند و رضی	حکم او میسند جو
میں کحیف است	قد کردون که نماز	غیر جایز نوشته	اقتدا ای که است
شخص بر سطح مسجد	اقتدا با امام مسجد	رو در مسجد است	نمود و شتابه حال امام

شرح او را و اقتدار	گفت قول است	شع او را و اقتدار	شع او را و اقتدار
حال او شتابه شد	اقتدا او است	اقتدا او است	اقتدا او است
خارج مسجد است	لیک مسجد است	لیک مسجد است	لیک مسجد است
شد و با اتصال	متصل بود	متصل بود	متصل بود
گفت جعفر سخن	فی الاصح عند	فی الاصح عند	فی الاصح عند
در فتاوی غایب شد	آن شرح بر	آن شرح بر	آن شرح بر
گفت آخر اسلام	هم علیه گفت	هم علیه گفت	هم علیه گفت
بنو و جایز اقتدا	اینکه گفت	اینکه گفت	اینکه گفت
عمر سهو اسلام	نمود از بنده	نمود از بنده	نمود از بنده
هر چکای مقیم	اقتدا بر کسی	اقتدا بر کسی	اقتدا بر کسی
باقی مانده نماز	مثل مسوق	مثل مسوق	مثل مسوق
این سخن در	تیرگی و	تیرگی و	تیرگی و
یافتن اول نماز	کامین بود	کامین بود	کامین بود
گویند در امتان	حرمات این	حرمات این	حرمات این
سجده سهو است	مثل مسوق	مثل مسوق	مثل مسوق
جو که در حق	گفت او	گفت او	گفت او
بنو که در حق	شرح او	شرح او	شرح او
گذاقی سلام	خیر است	خیر است	خیر است
لیک قوم مقیم	نکند با امام	نکند با امام	نکند با امام
شع نامی اگر	در حق او	در حق او	در حق او
بنو و جایز	بسیارند	بسیارند	بسیارند
شع نامی اگر	خیر است	خیر است	خیر است
ماجه آن	حکم ثابت	حکم ثابت	حکم ثابت

بمقام اقدم مسافر کرد	چرخ انداخته بپوشید	دوی او با منتهی جا	قطع و درو نمیکند این
کوش کن در صله مسعود	قولها عجیب فرمودی	بمقام اقدم مسافر کرد	وقت اگر صحبت از دست
لیک بعد از صبح نینوا	چونکه قعدۀ اوین اینجا	و هجرت بر امام برین	زین سبب اگر کرد عرض
چهار رکعت نماز فری را	شفع اول مقیم کرد او	در وی آخر از مسافر	اقتدا کرد و غیر جایز کرد
چونکه در شفیع نماز است	خواندن مقیم از آن	ورود در باین مسافرت	روضه نیست از کلام حق
این قرائت باین مقیم است	مانع اقتدا این است	اقتدا کرد و فرض بنده	نیست جایز بقول خدا
که قرائت اوین آن	ترک گفت از مقیم	اگر بخواند در آخر نماز	اقتدا کرد این مسافرا
نیست هم جایز قرائت او	باتو کوم و لیدهای او	گشت قاضی و آخر نماز	بمحل دار و داد باز
از قرائت خالی ماندند	نار و کفته اند از این	کرد و کانه سه کانه نماز	که در اینجا نوشته اند چون
اینهمه وجه از همین مرد	بمسافر بغیر وقت بکرد	در فتاوی کافی همین	چون دلیل همین است
لیک بنویسند از دو کانه	از کانه نه هم او کفخی تاز	کف بعد از خروج شب	فرض و چهار است
آنچه گفتند میگویم تغییر	او دانسته تر از تقصیر	در ترک کسب مسافرت	حکمای غارتان
این مسائل اگر خداوند	در نماز مسافران آید	حکم مسبق چنین است	زود آید و کند خالق
بزرگ نیکو تر نشسته	در کمال خلوص بنشیند	چند فعل امام که ز امام	ترک شد ترک میکند
اگر بخواند قنوت امام چنان	قوم هم میکنند ترک	نیز تکبیرهای بود و عید	ترک شد قوم ترک نباید
یا شود و ترک قعدۀ او	قوم هم ترک میکند او	آیت سجده را اگر خواند	نکند سجده قوم هم نماز
اینچنین کرده بود امام	کرد و بجای نماز خواند	سجده سهوم بجای آورد	قوم هم نیز ترک باید کرد
چند موضع بود امام او	گر کند قوم را ترک	سجده را اگر زیاد آورد	مقتدی تعینت نباید
گفت تکبیر عید امام زیاد	مقتدی هر دوین سامع با	از اقا و اول حضرت اصحاب	نبراید تعینت و بیاب
از اقا و اول ایشان برید	نشود با مع این تعینت	در نماز جایز فرج کرد	گفت تکبیر تعینت
قعدۀ آخر نماز است	بعد از آن هر چه است	مقتدی هر دوین بنشیند	یعنی اینجا امام بنشیند
که مقتدی سجده دیگر	نشان در وقت آنکه	چون نشسته امام او	همه او کند نماز تمام
که مقتدی سجده گفت امام	مقتدی خود کند او را	که نشسته امام و چهار	خجسته و او بر کف

بشنیدند مقتدی	باز بدید سلام تعیین	که مقتدی سجده گفت امام	گفت فارس بود نماز تمام
چند استیلا که امامت	مقتدی تا پیش او پرورد	او تکبیر افتتاح بود	که نیز استیلا می است
اگر بخواند شایز نیست	قوم هم شایز کند تمام	لیک در قعدۀ او سرور	شده است اختلاف بود
ترک تکبیر انتقال از آن	که نشود که پیش مقتدی	ترک تسبیح کرد کرد امام	قوم تسبیح را کند تمام
سمع الله الاذکار کلام	می بگوید لیکن مقتدی	الاحتیاط اگر از زمانه	بدستیکه قوم میخواهد
مانده باشد اگر سلام تمام	قوم را آن محل در وقت	ترک تکبیر کرد و نظر	قوم میگوید بدستیکه
مقتدی دوم کوع بود	یعنی تسبیح رکعتی بود	کرد آنهم امام رفیع	مقتدی چون کند تسبیح
بزرگ و شرح او داد	کرد از زانیه و غیره با	نزد و کجند عالم اعظم	گفت تسبیح را کند تمام
چونکه تسبیح گفتنش	فرض باشد بر بعضی با	لیک قول صحیح است	میکند او متابع تمام
چونکه تسبیح است تعیین	بواجب مساقت تعیین	نیز این شرح طریقی بود	از کبیری و زانیه آورد
الاحتیاط مقتدی میخواهد	پاره او خواند پاره او	خجسته که گفت امام	خیر در این مقتدی کرده تمام
اینچنین است در آخر نماز	مقتدی بود در تشهد باز	این تشهد کرده بود تمام	داد آنهم امام تمام
بس او ساخته تشهد	می بگوید سلام تعیین	که کرده بود در دو تمام	میدهد بفره امام سلام
هم زود خواند چون است	بلیل تمام تعیین است	چون آن زن بگوید قنوت	کی بخندد امام قوم بخندد
بس تو با اذان قنوت	بتفصیل شد تعیین	که مصلحت مقتدی ای بر	گوید و در کوم و دم تکبیر
بتفصیل صفات نماز	گفته بود و هم اینجا	منفرد است امام آن	فرض و در سجده اندر آن
سنت و مستح و غیر آن	و چنانکه مقتدی آن	در بیان قرائت و هم	باز اینجا پیش کی کردیم
در محل قرائت کیدس	اقتدا کرد با امام بس	که امثال کند قرائت	خواندین کن شاکه گفت
در امثال بلند بخواند	بیتقصی خواندن شامان	چونکه اینجا شنیدند	بست از هم مقتدی آن
فی الصلوة و الحاقه فی	بنویسند درین فی	که بود و در کوع امام	اقتدا کرد و شخص آن
گفت تکبیر فایز است	به توقف کند کوع است	ترک زدنست عالمتاب	مشغول میشود تسبیح
فعل کنز العباد و انصافا	این سخن صحیح کرد	در صله تعیین بود	در نماز امام آن بود
اقتدا کرد او می اینجا	گفت تکبیر هم بگفت	هم نمکرده کوع بگفت	سر بر آورد از کوع امام

کرخواتد و دیت بها کش فاعل مستقبل	میکنار و قطوع از کره اکت گفت در منزل	بنو و بعد و طوع اگر گردد و در اختیار باو	یعنی چون با او باو و نشیند الی طوع کجا
هر کجایی نشسته هست بوق گردون	تا طوع و کاکیر تو سوی می نخون ماری	چو نشیند بقوم ساو در فاء و قاضی کرده ام	نیک بوق اگر خدا چون بد طوع از زمان
متحبت هم برین در مینه نوشته ای دلان	کردوش این قبله آن هست بوق اگر کعبه	کف منیای قبله آن حال روی بروی او که کرد	هتک مستقبل او که است بوق آن
اچنین صلوه مسوی گردنیاں امام قوم کر	زبان چنان نقل فرمود قوم با جبری میکند خبر	چون غافل مام بر هر نماز نیک اس ادا سازد	زود روی خلق کرد بعد از شدن حاج
درد عا کف شایع او دستها با جدا صد آرد	در بیان عا که کرده ای قوی تا کعبه برید	درد عا هر دو دست بر او قول بعضی صاحبان عمل	یعنی آن هر دو دست تا نماید بیان هر دو
باطن گفت بروی سما موقنا بالا جانه آنجا	ضمیمه یکت کرده ای میکند با خلقی چون	هم دل خوشی که حاضر رو بعضی سما بناید کرد	میں دوست خود نشود تسمیه کید و در و این مرد
بین جبر و مخافان از عا کف طوع آنجا	می سازد و عا بر او باز که عدلی اینی صواب	تبصرع و عا کند بکار درد و غیره کتاب است	او طش پنج کلمه است کف اصل و عا و اینها
نیز در فضل و برتیب نیز در کافی هر دو عا	بعد ازین هر دو عا کف اصل و عا و اینها	در صفات کف آنجا اچنین در غیر اینها	چون بنای و عا بر اخصا اخر فی فضل سنتین
در کتبین سخن بویا اللهم اغفر لی و لوالدی و لمن دلی مبی و لم یجمع المؤمنین و المؤمنات و المسلمین و المسلمات	عدد او برین چشمه باز که عدلی اینی صواب	در همه جا و عا که تعیین اچنین در غیر اینها	اخر فی فضل سنتین کوش کج اندر جان

اللهم اغفر لی و لوالدی و لمن دلی مبی و لم یجمع المؤمنین و المؤمنات و المسلمین و المسلمات
 الاحیاء منهم و الاموات انک مجیب الدعوات و رافع الدرجات قاضی الحاجات و متمکن من کل امر
 اچنین در کتبین
 پس اللهم اغفر ما قدمت و ما اخرت و ما اسررت و ما علنت و ما اسرفت و ما انت علمه مبین
 انت اقدم و انت الموفق لا اله الا انت و ما بص اللهم عنی علی ذکرک و تحکوک و حسن عکابک
 پس اللهم الی اسئلتک قاطبنا و علما نافعنا و عملا مقبلا برحمتک یا ارحم الراحمین

د بعد صلوة الصبح و اعتراف ايضا قبل ان یتکلم اللهم اجری من النار ما یخرج مراتب له در انواع البصیر او درد عا گوید اچین فلان	اللهم اناسئلتک مما سئلتک انیک محمد علی صلی الله علیه و آله و اسئلتک مما سئلتک انیک محمد علی صلی الله علیه و آله	نیت مشروع و در طلب هر که سازد نماز فجر او	این دعا در حساب و غیر از کعبه با شان
یا که گوید کسی حق بنی از بنی کف شایع او میکند در حق حسن	چهار کس اخرج کرده اند بلکه بنی جزو لغتین	بهمه این جا که در فضل گفت هم از نماز کعبه	بنشیند الی طوع و ک که ز اولاد حضرت عمل
اچا اخرج کردی در حق بجماعت نماز فجر او گفت کرد این حق او	بهمه در اینجا حق با اوست گفت هم از نماز کعبه	از یو قیمت هم زینجا یا دور کعبه یا چنان	تا عود کعبه نشیند شرح او را نیز کرد
گفت کرد این حق او هر امامیکه هست شایع در و با نوشت	پادشاه زل تن آن میکند نیت امامت نیز	غیر ازین عا بود تا که فضل امامت	در ضای خدی خوانند نیت این نسخه عمل
نیز مابین فضل حمیت بس امام علم نسبت باو اچنین در طریق عرفان	کرده باشند اقدت اقر و اوج بملت باو	لیک نیت امامت کس تا کند احتیاطها خوب	او فضل امامی باید در سنن مستوفی و خوب
فصل آن آجا بود چونکه اول قدم که میثا نیت خضر کرد درین او	پیشوا با فضل شان اولین بار بر کعبه	آن نشیند شو که در طلب چون هم بیان خود	آفریده ای اجمیت در سنن و سپاس باو
روشنایی که بر نیاب اید از هر جوانی آواز غیر قدم خود نظر کنی	بنو خیر عجز و حیرانی پارماندی بچاه افتاد	می براید طرف ای خضر اگر پیشوا فاعله	زیر بر کعبه بود که هر شب جلع کید است
پیر آن باشند صلح در پی مصطفی نهادی صکر بچ حضرت حق باو	تا ف آنکه چو هر عالم در مقصودت اینجا	جهت نیر قدم خود لیک در دم سندان خضر	بعد از آن بی شیرینی همه آن بود ای خضر
در نهی باغ زبان رهنمایی باغ زبان	اچین من گفته ام که کنی نزد و نقطه بر آن	در نهی و جاه ظلماتی کار با سنت او میکند	یا بر او مطهر رفتی هر که از غیر حق طلب میکند
	طرق حق کرده باطنی رهنمایی باغ زبان	در شریک و آفتاب علم رهنمایی باغ زبان	در حقیقت بود فضای آن صفت او شرح ناید

ظاهر حال قصور عمل و علم و حلم بود	باطنا و اول مقام این همه در جبهت او بود	محمی سنبل آمد بود در بحر معرفت	سر و عارفان جبهت عاشق بزرگ خاص حق
بار اول با او که دوستی است این سخن بود	روی میداد و حال استاین صراحت از اندک	چون رفتی و دوستی آخر این آفتاب عالم	اول خوابید مینمود کرد بر روی مشکو نعلب
بعنايات حق از دنیا زین سبب نعل از دنیا	صد هزاران قلوب رحمتی بود غن مجربان	رحمتی بود از خدا رحمت کرد که در میفرمود	در بخواند دست اینچنان خواند این آدمی اگر در آن
در هدایه و نصیحتی که میرود میکند طهارت	و در هدایه و نصیحتی که میرود میکند طهارت	میتواند کند بنایه نما خواه جاری اول آید	او که در وقت آمدن خود آنچه در این کتاب است
که امام است و نجاش مقتدر با کجاش کرد	وقت فرزند است که کرد و امام او را	میکند با نماز استقبال در میان آمده دل صفا	بس مکنت استنای عیال لیکن با کرده عمل
که بخواند نماز از سر اینکه سازد بنایه	نزد صحابا بود بهتر که بدو شرط گفته اند	نزد صحابا بود بهتر که بدو شرط گفته اند	در هدایه و نصیحتی که نیز در قضایان شیرین
و صلوة قهیه سعوی بسی کرد و بناتوان	این حد را در نوع فرود یعنی نزد محمد و نعمان	که سماوی بود شاد خون بینی تی بر زمان	مگر او کی بود مضطرب بعد از آن مضطرب گشت
بسی آن بود و کاری یا حج کسی رسد بجز	تکلیف کفار و کفار زین سبب از کرد و کرد	تا که از وی پدید آید یا ف و موزه به اف	مضطرب شد بعد از آن که امام است بی شکر
البته چون کفید گشت که فعلی یافت توان	بسی چنین بود و میدان مثل محمد احد بود	باز میرفت از برای بنا نشان کرد و بنامز بنا	بامامت بر کسی نشاید هست این مرد امام
چونکه قبل از آن کرد خویش منی کس شود و خود	مثل محمد احد بود همه خون جامهای او بود	توان کرد و با اتفاق بنا کرد و جامه از پیش آمد	چونکه امام است چند از کوشش قبر ماند
جامه خون شد که برود لیکن کسی است جامه	پوشدش جامه ناری بود سنگ است جامه سبب	بر بنا رفیع بر طهارت که در کجی جامه او به بود	که معنی هم با معنی ماند این حد نیست و سبب
آبجی دور و چون ظاهر حال قصور	با وجودین رو چون سنگ است جامه سبب	که درین حال هم بناتوان رفت با خون در جبهت	میکند در حال استقبال بوده باشد اگر امام

در بیان اختلاف و بنا کردن نماز

یا که این مشرعه باشد نیز در این مورد انتم	بر روی مشرعه دیگر گفتن آن اتفاق بنا	میش آید آب با او شخصی بهر بنا بره فنا	بس گرفت بر او کرد و بگری آب بر روی او
ابن جابر که او فرمود بانی رفت در حال صفا	که مسجد بخوانش بگری که دعا های او بخواند	عملی شد کثیری بنا بخطا خوانش که مانی	بدستی نماز گشت بنا اتفاقا بنای او فانی
در بخواند دست اینچنان خواند این آدمی اگر در آن	شده است لاف این گفت اینجا نماز او در آن	در قیامت صحت سبب چونکه گنی بلا طهارت	از برای بنا روزگار از بنا سخن بن ماند
او که در وقت آمدن خود آنچه در این کتاب است	نیز اینجا بنا نه تواند در خلاصه و غیره این است	چونکه گنی نماز این استناق فضل نرود	میکند او در جبهت راه شامی گفت اصل نرود
بس مکنت استنای عیال لیکن با کرده عمل	چونکه کافر بود مکمل در همه حال استنای	گفت او شخص امام معنی شد صلوات بر سید	به بنا سخن بهم فتوی یا که او خواب و ازین
در هدایه و نصیحتی که نیز در قضایان شیرین	نمودند بنا در اینها کرد هست و بنا بنا قضا	قهیه نیز از شریفی نایم از آنکس است	بناست سحر کلام قاطع خواب بود حد دروغا
مگر او کی بود مضطرب بعد از آن مضطرب گشت	او در این بنا منقص این سجای بی کمال	مطلبی اضطراب برین کرد و سبقت حد درین	غالبه وقت خواب برین او در وضو میکند بنا برین
مضطرب شد بعد از آن که امام است بی شکر	می باز وضوی استقبال وقت رفتن که پیش	کرده بود پیش از آن نیز که کعبه باورین	بمصلحت حدت سزا که گفت اند بیان اشرف
بامامت بر کسی نشاید هست این مرد امام	چونکه امام است چند از کوشش قبر ماند	همه بود و محل اشرف بامام از نماز حدت	چون حدت بر امام میکند در جبهت او
چونکه امام است چند از کوشش قبر ماند	که معنی هم با معنی ماند این حد نیست و سبب	چهار کوشش بخواند در هدایه نوشته اند	همه این شخص این کوشش می نشاند کوشش
که درین حال هم بناتوان رفت با خون در جبهت	میکند در حال استقبال بوده باشد اگر امام	لیکن این کوشش بناید بوده باشد اگر امام	در کمان شد حدت سبب نیست حدت بنا کند

بعد از نماز سه مرتبه این صاحب کف گفت که...	گفت نماز را بنشین	عملی شد کثیری بخواند	فاسدین ازین سبب که
انجمن در صله مستوی	در راه اول بار بنوی	بکجا حدت خطیفه کرد	بقرین در نماز زودتر
باتفاق نیمه در است	این خلیفه که کردی	بزرگانیکه زینتر شد	در کتابهای بنویسند
در کمان شد که بر روی	بس کرد از طرف این	گرچه درین نشد سجده	گشت نماز او بر کوه
انجمن در فتاوی کاف	نیک نفس کند در نماز	متیسم اگر بدید سراب	منصرف گشت با کلام
یا بجا بدیدرگی بخت	منصرف گشت کلام	ماح مود با کمان گشت	مسح اول مکرر گشت
چون شود منصرف درین	میکنند با نماز استقبال	گرچه در مسجد صحیح بود	بسنابر نماز توان کرد
گرچه اند نماز در صحرا	بکجا حدت دور بخا	بعد از حدت بنویسند	در نماز بود این بنان
بس مکان صفوف صحرا	بقرین حکم مسجد را	کرد و پیش حدت سره آن	زودتجاوز کند بناشون
بنو دستره اگر در مش	بر بعد صفوف خافت	گر بود منصرف بر کعبه	قد آن موضع سجود او
یعنی از خود و اگر بگفت	بقرین در نماز گشت	گر نه بگشت است از نماز	مستان کرد با نماز بنا
هم در فصل شرح او	میکنند از کتاب خانیاد	در نمازی امام بر کمان	آن کمان که حدت بنا
بس غایب کرد و در راه	شد مسجد برون زین	بعد برون آن بنان	و اند اینک حدت در آن
فانصح این نماز صحیح	گفت فاشاوری منع	نیز درین کتاب در حدت	که مطالب بود بول امام
نست اینجا جز از حدت	قولهای آمده است	چونکه بعد از حدت بنان	بود جای خلیفه کردن آن
تیر از روح بطین خرا	گر خلیفه کند جواز مکو	نیز این سبب که اعلا	گشت عاجز اگر گنی قیام
گر این وجه فاشاوری	غیر جائز بود بنان	بامای حدت سید کر	ماند بر جای پیش مرد
هم مسجد گشته در نماز	یا حدت کرد بیکر کلام	و ذکر کردند حال آن غیر	این ضرر در بیت خبر
و صلوة خلیفه کرد امام	خطبه این خطبه کرد تمام	چون بیاید فرود از بن	کدام حدت شد بر کوه
خطبه شریف خلیفه کرد	نست جای خلافت از حدت	گشتی پس از شروع نماز	خطبه شریف خلیفه کرد
انجمن در اواخر آن بنا	و ذکر کرده بین شریف کلام	در نماز شد رسید برون	میستند هم او بنا کرد
لیک خطبه از ایشان	اختلاف است عمل بنان	ناهد فر راه بنامید	قد حاجت ز غصه بنامید

عمل غصه اگر میگوید	زود او را بشود پوش	دست زیر مهر انداز	نه بجا ده مسح سار
شیخ الاسلام فرمود	دست استین خود	شایدن ایشان را	زین کیفیت آن بگوید
گویند نماز در حین	تا نکرد و گناه جور	بر مانگد بناش کلام	تیکر اینک خواند نماز
نن کمان بزرگ حدت	از این جرم جرمی کردند	نکند شده بود جرای نماز	گر بنا بر نماز کرد جواز
گر بجای نماز گشت	نتوان کرد با نماز بنا	قول بعضی مؤید و عابد	میگوید حکم خانه چون
طاهر قول خانه چون	بسن قول بزرگان	تیزند کولین شریف کلام	گر بعد از اول بنان
سخن بزرگان بعضی	روی کوفاند با کلام	بعد از اولی او شود معلوم	بست اینجا بناوی
در کتابهای باخرا	هم درین باب مستقیم	چون مصلحت کرده بود	احتیاجات کرده و تمام
کامندین حدت بنان	میکنند از برای سلام	چونکه در بود کلام	به طهارت سلام بر
عاند آن مان بگشت	نمود که کار شد نماز	چونکه باقی نماز از کلام	لیک گفتند بزرگان
چونکه در جوبه سلام	بطلما سلام باید کرد	گفته بودیم قبل ازین	متیسم بود نماز کلام
یعنی اند نماز این بنا	آب بنید نماز در راه	لیک گفته شد نشیت	بعد از آن دید طهارت
دست مسح یکس سبب	یا بفعل سیر مود	یا قتل تعلیم می ازین	یا قتل با جا کسی عرب
یا مصلحت یکس موی بود	قدری یافتی کوه	یا قضاوت فلان	برسد آن مان با در
یا حدت امام فارغ	ای رنج و خلیفه کرد	یا که در فرج و وزن	اقاب آن زمان طلوع
یا که در جمع بود افعال	آن زمان در حدت	ماهی بر صبر بود	از کوی حیره افتد
یا بود جان حدت	عذر او قطع است	عذرین سخاوت بود	یا سیکر بود بنان
آنچه درین حدت کردیم	یعنی بعد از شدت	چونکه امام حسد	گفت باشد نماز بنان
چون خروج بعضی	نزد همان فریضه	این خروج بعضی	بنو فرض واجب است
زین سبب که گشت	سخن در میان	انجمن در هدایا کرد	هر کجای حدت سبب
مرد سبق اندیش	مدکی گشت بجا خوش	نیز سبق نشود و تقیم	جهت بجا خوش
رفت سبق از کجا	ساز و اول نماز تمام	چون هر سلام در	میکنند در مدکی پیش
چون مقدم بگشت	مع پیش سلام باید کرد	لیک حسنی که کرده	یعنی سبق بنان

کافرین چون که او را از
گوشه کعبه گشت
رحمت حق بشارت آورد
کرد مسبق چنین اعلام
مگر آنکه بهر بی امام
باشد و مسبق است
حکم مسبق اولای امام
حکم لاحق گذاردن
بامام بجهت تکمیل
رکعتی اولش کند تمام
خمس بق سابق آن
لیک لاحق بود اگر آن
سهوا کرده لاحق
لاحق فایده کرد او
بعد از آن از برای سجده
کرد مسبق خستند اگر
چونکه اصل قصد مسبق
گفت تکمیل بقصد
هم گمان بر روی مسبق
ذکر کرد در شرح او
لیک گفته علما عظام
کرد و بخاندان او
حرف نیاکنند

معنی از اول نماز تمام
آن نماز تکمیل تمام
عمر کرده بود و بعد
میکنند آنچه باقی تمام
فایس مع الامام پیش
بعد از آن خواندند او را
کر چه در ثانی گویند تمام
بر سر این که خوانند
گویند پس امام است
سجده سهوا بنا کرد
چون امام سجده و او
میکنند چیز امام کرده
قد ساختند بیکدیگر
غیر جائز بود علی القیاس
گشت نماز او بحال
بعد تکمیل گفت از آن
میکنند از چندین بخند
کنند او متابعت امام
غیر جائز بود بنامی آن
نست فاسد بنا تواند کرد

مینی سازنده نماز بکرد
گشت نماز هر دو
در بیان مسبق و لاحق و حکام
معنی لاحق است از آن
مانده است امام از آن
یا که از خواب چشم سازد
گشت فایس امام چو نماز
اولا فایته که کرد تمام
کرد تا رکعتی امام او
این تخلف لاحق در حلال
سهوا و سجده و سهوا
بی قرائت نماز بخند
هم درین باب شرح بحال
کنند او متابعت امام
هتانت کتاب فاضح
اینکه کرد اقتدا با این
خمس بق کتبخار
تیز مسبق امام با امام
گفت تکمیل بقصد مسبق
سجده سهوا م کرد
کر بساز و متابعت آن
تیز مسبق اگر کسی با امام
خواند باقی خود که میزند

شد هم نماز قوم کس
حکم این هر دو در کتب
از کتاب فخره سازد
یافته است اول نماز آن
در محل نماز برده خوب
خوانده باشد امام بی نماز
مابق اگر از او که باز
بعد ساز و متابعت امام
کتب یا بعد از آن آن
نشود و موجب نماز
چونکه او حکم منفرد بود
چونکه او حکم مقدر بود
از کتاب و ساز اول
ساز و اول قضا و حلال
تیز و چندین تیسار
گشت بیک نماز او و بر آن
از دور رکعت بخاند او
چون فراموش کرد او
گشت نماز او بحال
تیز مسبق متابعت آن
همچنان پیش باید کرد
چون فراموش کرد او
سهوا و سجده با و باقی

کر بر اسلام او
در خلاصه شرح
رکعتی خوانند نشدیم
خواندین کون
دیگر رکعتی اگر قرآن
سوره فاتحه بخند
فاتحه سوره خوانند
رکعتی پس که در سجده
بنشینند نماز تمام
سیره کج از ظمیر نقل
ماهی را او کتب شام
در همانم امام سلام
باز کرد همان بنام قیام
و او بعد از سجده و سهوا
در اخیر نماز این بنام
مرد مسبق کاندین
آنچه در این کتاب
مسح ساز و سهوا
بر تخریب باقی مانده
خوف او که کسی که
یا مصلحه جمع است
یا مصلحه کسی است
نشود منتظر درین حکام

سجده سهوا و غیر جائز
یا است حق کتی با امام
از حیث نماز این امام
بنشینند نماز تمام
ترک کرد نماز او و بر آن
رکعتی خوانند نشدیم
بنشینند که در این
بنشینند نماز تمام
این قول علما آن عظام
کرد از این حیث عقل
فتوی برین بوقول امام
سجده سهوا نشد یا
ساز اینجاست امام
مرد مسبق خیر او قیام
سجده از قبل سخن
کنند او متابعت امام
هم نوست شرح او
بمقتضی بنده نماز او
یعنی مسبق مردنیک
مدت مسح بکند و ناکه
خالیقت او خروج وقت
تیز از وقت است
یعنی مسبق فرغ امام

و او به سلام بعد
نماز و وقت است
الحیات حق او است
این وقت که بر او
رکعتی در وقت خفت
چون نشد تمام کرد
خمس با رکعتی تلاک
کرد و رکعت سادین
دیگر رکعتی اگر قرآن
یعنی در وقت خفت
در خلاصه شرح او قیام
از نماز و حجت امام
از خلاصه شرح او قیام
صاحب حج سیان
یا مصلحه فخر است
درین چند جا که تعیین
شرح او را در این

واجب گفته اند
گویند که بجز آن
زود با رکعتی در خار
میکنند البته قرائت
بسی رکعتی رسید
باز خیر و بر رکعتی دیگر
کند بخاست فاضح
بقرائت کند دو وقت او
ترک کرد نماز او و بر آن
بسی رکعتی رسید
بود مسبق خستی بقیام
کر مقید بحد بنویس
هم رکعتی نشود
نست نماز او و بر آن
گرد امام از برای سجده
یعنی از بعد رکعت کامل
و او مسبق اگر سهوا
ماند بجهت سلام
تا شود فرغ از سلام
خالیقت او خروج وقت
خالیقت از فرغ است
باشد امام اگر بنشیند
یعنی در وقت است

ذکر کردند بزرگان کرم	قعه آنرا بر لب تار	مرسوق چون کند	کفت از جامع لایق
چون تشنه کند خرد	نوعی سکت باید کرد	هم در خیال قبول	احیاء اکتفا
زبان صحیح گفت	خاندان آدمی در دو	در کتاب خلاصه	احیاء از دست
تا امام آن سالام کند	احیاء این عام کند	کفت ای حاج با	مثل قاضی که
باو که مؤیدین بر نور	در فاضل سخنان	بامامی حدت رسید	چون خلیفه بکر
بعد دوام امام باو	قبل ازین در اقصا	کفت غایب در مقام	هم تیرت نماز تمام
بامامی حدت جوید	بسیار این کشید و کرد	چون مسجد قدس	رسید اینجا قضا
بسند حکم منفرد اکتفا	کفت نماز و استماع	لیک در سجده	کفت اینجا نماز
چونکه در سجده تمام	کویا تو پیش تمام	نیز در قاضی خان	سجده سه کرد امام
گرمسوق هم باو	لیک بعد او که کت	سجده بود امام	نه خلف بزرگان
استر قول بزرگان راه	کفت مسوق اکتفا	سهوا در	کفت قولم فساد
بوامکار بزرگ اینجا	از جنابیه ذکر کرد	که چه دانند	تفسیر فتوی
فتوی بر اینک کف	از متاخرین بود	که خلیفه کند	باو اینجا خلیفه
شد خلیفه اگر کسی نادر	میشود و حقن مسلمانان	اینچنین در طایفه	خلفا کمال
سعی فرمان شرح داد	ورنه او کی در	هر چکای خلیفه	میکند پیش
بنود فارق ضرر از	میرود با طایفه	ظاهر شرح را	چون بر در
شرح میزان جمله	اینچنین اینجا	و بازی اگر	میرود و
در زین فو کس را	بدوش دهند	بس میزان	بهمین نوع
میل آنچه کس	پار غریبه او	راه مران	کویا بای
چون تمش منزه	خوف فتاوی	است نزل	که امید بر
میل کردی بس	او فتاوی	بس خلیفه	باو چون
جانشین باو	اکنند خویش	چونینکه	در مابین
هر سال بود	سخنی جمیع آن	چون بر آمد	ان کتابش

مؤمنان حج	فقه نمازات کنون	بش سید احمد	حمله آن کتاب
خود بیت کرم	تا بعالم شود کتاب علم	همه آن کتاب	پای تا سر
زین کتابان	متفاوت کت کبر	خوش کت	زنده شد با
و جهان بر کتاب	همه با خود از کتاب	دشتان	مانند ان
در فتاوی	ترک اجتناب	در بیان	فکر کرد
آن نماز دست	مستوع بود	در بیان	کرد و بعد
و صلوة فقیه	و در بیان	ترک اجتناب	نقص او
یعنی نقص	بر کبر و زبری	مؤمنی را	که چه سازد
احیاء اگر	صاحب مختص	بد چون	اول که در
شیخ او را	که زکات	میکند از	میکند بزرگان
کفت حتی	بد و جان	سجده	از ذریعه
در هدایتی	کنندین	اینچنین	در بیان
از اساتید	عملی شان	هر چکای	میکند از
لیک کتاب	کند از بعد	سجده	سجده کرد
کرد و مختص	باز اینجا	در هدایت	سجده سه
خواند این	این سخن	لیک قبل	احیاء
میکند فصل	حضرتی از	از نصارت	از خلاصه
اینچنین از	نیز مسوق	خواندین	بس بعد
بد و سجده	نشسته	نقل شرح	بکرامت
گرمسوق	از خلاصه	چونکه بعد	نقص نبود
که کونول	سجده سه	صاحب مختص	کفت هم
باز بکر	سجده دو	یا شو و	یا بکر و

این صورت کجاست	میکنند کل ادب تک	چون تکبیر می کند	می بود ترک گفتن
او بر مثلین است	از قرأت اگر کج	چون تکبیر جا حایت	گفت از او اجابت
لیک در فصل و اجابت	گفت صاحب این	نیز در چند نسخه خوش	آنچه فعلی بود مکرر او
بس مراعات آنچنان	باشد از او اجابت	در نهایت نوشت	آن مکرر بود بیکرکت
یعنی سجده که بود مکرر	در یکی کتبت او	سجده ثانی یعنی مانند	خست آن سخن گفت دیگر
سجده ترک گفته که از	اول آن سجده قضا	سجده سهوم کند آن	بست با نیز نماز و بیگ
گفت کتاب کجا	یعنی فصل و اجابت	یعنی تقدیم است	بر کوع تفرض عین
هم کوع بر سجده نما	فرض باشد در تبیین	آنچه بنیاب اختلاف	در وجه نماز صاحب
بکفر فصل و اجابت	گفته بودم تکفیر	چیت تا غیر آن	گفت در شرح مختصر
تکرار کردند همه عمل	اومی در شب اول	التجات اگر تمام	زود بخوانی بر قیام
بر شد اگر بجز در یاد	گشت تا غیر سهوم	شرح و در بار حاصل	از کتاب خلاصه نقل
تر بعضی در معانی	تا که صل علی محمد	سجده واجب بر	گفت این قول ابو
گفت فیضان امام طاهر	سجده واجب بود	این فصل از امام	گفت صل علی نبی
واجب بی برین	قول بود گفت این	گفت صحیفه برین	نیست که مابین
لیکن مبود است	فقیر بر این سخن	از راه کرده	ما تردیدی امام شرح
گفت آل محمد چون	سجده سهوم اجابت	نیست که مبود	گفت سید امام لازم
تیزان شایع طریق بود	نقل از غیر الصاوی	فی الاحیاء کرده	بنو و از برای سهوم
بست تکرار کجای	یعنی سهوم کند کوع	کوی کون تقیر اجابت	که کند در مقام جهرا
در مقامیکه جهرا	خواند آن جهرا	آنچه ادنای جهرا	در میان جوبت
صاحب تصدیق	گفت آنکه کج	در کتاب بی	جهرا که امام خواند
خواندن بسیار	سهوم بجای	اختلاف شیخ	لیکن لاصح
ما بجز به الصاوی	انقدر جهرا	پست یا بلند	خوانده با در او
در عین باب شایع	میکنند از کتاب	جهر ساز و امام	بخواند و دیگر

خواه خواند طریقی	سجده لازم بود	در خلاصه است	هر کجا بی
در نماز است تمام	گفت سمس	او نیز بود	در نمازیکه
بهر کجا بی	او نیز بود	بهم با و خوانش	بست
در نمازیکه	بهم با و خوانش	گفت در جامع	بست
بست	گفت در جامع	شد غیر بجهرا	گفت در کاف
گفت در جامع	شد غیر بجهرا	که کسی منفرد	گفت در فاضل
گفت در جامع	که کسی منفرد	لازم است از بر	بوسیمان امام
گفت در جامع	لازم است از بر	سجده سهوم	سایه شایع
گفت در جامع	سجده سهوم	در شریعت که	تبیحات کوع
گفت در جامع	در شریعت که	گفت او بجهرا	سمح اندر نماز
گفت در جامع	گفت او بجهرا	نیست این سجده	واجب ترک
گفت در جامع	نیست این سجده	در مقام تکفیر	گفته بودیم
گفت در جامع	در مقام تکفیر	در و اول که	از ظهیر است
گفت در جامع	در و اول که	باز این نسخه	فاتحه خواند
گفت در جامع	باز این نسخه	همچنانکه گفت	هست قعی
گفت در جامع	همچنانکه گفت	فاتحه بخواند	خاینه است
گفت در جامع	فاتحه بخواند	سجده سهوم	پیش آنکه
گفت در جامع	سجده سهوم	نیز در سایر	گفت از جامع
گفت در جامع	نیز در سایر	سجده سهوم	یا شود ترک
گفت در جامع	سجده سهوم	بر شد تا	ابتدا کرده
گفت در جامع	بر شد تا	از کبری	سجده سهوم
گفت در جامع	از کبری	همه او یک	فاتحه خواند
گفت در جامع	همه او یک		

هم در بخا اول این	از کتاب غیره است	یک طویل است از کلام	یا استیت زیت کوتا
همه فاتحه بخوانند	که با جمیع قول اجاز	هر چکای با فاتحه همراه	خوانده باشد و آیت
و اندازد رکوع این آیه	چون آیت با فاتحه	باز کرده وی از بر قیام	هم استیت رو که رکوع
میکنند برای سهو	از طبع این سخن فرود	در رکوعش سه خط هم	سوره با فاتحه کرده هم
باز بر کشته سو خوانند	باز از رکوع این آن	سجده سه هم بقوم	نقل کرد از اول مسجد
آنچه در این کتاب است	در خلاصه غیر باین	لیک است رکوع باین	کردن ضم سوره با شک
بهرین شک کرده اند	سجده سه هم است	حکم چونکه شک فرمود	گفت هم از صلوه نمود
از فداوی تجارین نیاز	یعنی در باب ترک رکوع	در رکوع ایکن بخاطر هم	سوره با فاتحه کرده هم
باز کرده با اتفاق سخن	سوره را خواندن	فاتحه ترک کز این	اتفاقا کرده این آن
از کتاب محیط که هم هم	سوره با فاتحه کرده هم	گر چه بود او واجب	میشود و فرض بوجه کن
میشود فرض بجهت	کرده و باب تر از فرض	از نفسیه است شیت	خوانده سوره و اول کت
لیک رکعت دوم بخا	سوره خوانده زوال	سجده سه غیر لازم	بست اینجا و لبهار
سوره را اراده کرده	بخطا کرده خوانده	سجده سه هم است	کردن از خاتمین
نقل کرده خلاصه دانی	فاتحه خوانده بود دانی	در تفکر کتب این	سازد اینجا که هم هم
قد کنی اگر تفکر کرد	سجده عذر واجب است	در حدیث کتاب	خواند در این آن
گر چه در فی فاتحه اول	سجده سه با وای عمل	و دیده شد در صلوه نمود	در و اول که خواند بودی
فاتحه ترک کتیا سوره	گفت در این کتاب	در و آخر قضا کنی	شده است لافها
ظاهر است با خط	مثل استاد خود هم	میکنند سوره را قضا	لیک گفتند فاتحه رانی
در و آخر که سوره قضا	صلوات خواند بخوان	لیک صلوات بجهت	اختلاف مشایخ وین است
تربیتی امام و	فاتحه پندار سوره بلند	لیک در ظاهر کرده او	گفت خوانند بلند و
فاتحه است در اینجا	خواندن سوره چه بجا	بسیار است که می	تبع در اول فصل و هم
چونکه در کن جهر هم	غیر منوع گفته اند	سوره با فاتحه فرجه	باز کت از رکوع این
با اتفاق است	آن کو عیبه کرده او	چون برانده شود	بعد خواندن رکوع او

چون عاقبت آن کتاب	مانند شروع رکوع کرده	لیک است بهر آن کرده	شماره است و این
آن که می که رکوع این	بر نماند از روش حالتین	چون رکوع فرض است	بر نماند از روش در او
سوره با فاتحه برون	که بگوید واجب است	حضرت حسین نقیض	گفت در جامع است
او در تخریط کرد	در جامع نظر غیر آن	خواند اینجا جمع و آنرا	بعد خواندن شود فرض او
آنچه در جامع است	تیز در شرح شمس و این	بزرگ در شرح او را	که از چند نسخه خوش یاد
در محل قیام کرانان	پیشتر از قرأت قرآن	که نشند بخواند	سجده سه هم واجب
چونکه با منبر نشنا	سجده سه هم است	ور کتاب خلاصه هم	آنچه در این کتاب است
باز بنویشت شرح او را	کرد از غشی و بر جاید	ای خوانده است آنرا	در رکوع و سجود این
سجده سه او در این هم	خوانده باشد و در هم	که نشند سجود رکوع و سجود	خواند آنانی سه و فرود
گفت در سجده تسبیح	یا بود پس سبوی منوع	در کتاب خلاصه هم	ترک شد که نشنا و یا
تیز در اقتراح رفع ید	ترک شد هم تکبیر هم	تکبیرات رکوع نیز سجود	تسبیح است که این بود
ترک کرده و بعد او	یا کس که کت است	گفت هیچ ترک تسبیح	سجده بر این همه نباید
شرح او را کرده	یعنی از جامع است	سجده یا رکوع کت زیاد	سجده سه هم اینها
را می یا سجود سازد	کسک کا در این	شد رکوعش یا سجود	سجده لازم بود این
از خلاصه است سجود	مانده باز جایش	سجده سه هم از این	علم از جمله تسبیح است
شد فراموش شده او	بعد از آن است	بعقد او است کرده	چونکه شد قریبی
در و ای بقول بعضی	سجده واجب است	اصح قول آن	سجده سه هم لازم
بقیام است غیر	بیتین و آن بگردن	چونکه معنا بود هم	سجده سه هم این
در و ای همین قدر	در کتاب تصحیح	رنگ و پشت از نو	گفت بقصد او است
رفع زانو که کت	بمشک و تری قیام	آنچه تا جانی	از ضابطه البدیع
بقیام است اگر	که نشند می شود	بهر بخار نشیندی	گفت غایتش
بقیام است اگر	بخطا از نشند	هم نشند بخواند	گفت این است
شخص در وقت	سایه و قیام	که مقید سجده	باز کرده بقصد این

سجده سهوم بجای آن فصل و فرض او این است ضم کند گفت که در آن که مقید بسجده دیگر که مقید بسجده دیگر در اخیرش قبول است اینکه بنشیند و در جام باز خواند نشند و ایانی در خلاصه ای غیر سما در هدایه نوشته اند صحیح آنچه او گفت بیان سایر از ظمیر یا میکنند بعضی که بود در نشستن او را خواندند بنشیند از نشستن و وقوعه و اخیر با یک بودن حال و جامع جان بهین ظن نشسته بود سهومند در نماز بر روی کار دیگر کرده است کلام شایخ از دو کتاب نقل در کتاب که بر کوفت دید آنکه طلع کرده که یعنی این وقت نیز ساجد	در هدایه لیسها و از یعنی در مذمت بزرگوار که نکرد نیست بر روی شخص سالی نوشته اند میکنند ضم ساوند این سجده سهوم این است حجت نه بود که در جام اجلای مصنفین دانی سجده سهوم انقضای سجده لازم قبول صحیح سخن شرح در جوانی بست در ظاهر او این سهولام بود و الا لازم سهوم این است گفت شک گذارند بعد از آن اظهار کرد بعد و اندک کرده بود هم فراموش خود کردی کنند از سجده سهوم شخصه و عیب سجده سهوم گفته اند این شایخ سجده سهوم در جام حکم این است نماز که بهر سهوم سجده سهوم از جام در نماز کسب	که مقید بسجده سهوم در هدایه محمد آن کمال شخصه بنشیند و در جام باز بنشیند و سلام کند فرض او نشند تمام باین این کعبت بنشین پیش از سجده باز نشست گفت از خط آن مجرب بود قعه اول استانی نیز کنه العباد در این است ترک بعضی از نشستن چون نشند اگر نشسته بود در کسی خوانده از آن از نشستن فرغ و تا که ما خیر شی بدلام که مقید بسجده سهوم بعد و نشستن اسلام کند که در سجده سهوم هر قطع نماز که در نماز هر قطع نماز نکنند و سجده سهوم اینجا سجده سهوم در جام حکم این است نماز که بهر سهوم سجده سهوم بعد از آن باز سهوم کرد	گشتند فرقیه کس گفت اصل نماز ساجد حجت نه بود که در جام آن سلامش در قیام کند میشود نافله و در کتب نیمه شب صحیح این آنچه در شرح بنشین میکنند از برای سهوم چون نشند بنشیند فانی میکنند انقضای آن سجده لازم بود این است از خلاصه سهوم که در این یعنی وقعه خیر آن خواندند قرآن سجده سهوم سهولام بود در این حکم آن کمال سلام او من سجده سهوم تمام کند سهوم آن سجده سهوم اینجا از ذخیره سجده سهوم در کتاب است بر این بهر سهوم سلام کردی دید خود نشسته است بعد از آن باز سهوم کرد	از سهومیه میکند اینجا سوره خواند بغیر تمام یا کسی رود و آخر مشبوت لیکن از خانی نیست سهولام بود که با تمام آنچه این حسرت فرمودی لیکن سازند از آن خواه فرض خواه نقل هست شرح تحقیق که در از هر چند که در خبر شک که در میسب هر کجا بود هم قعه آخر سایه ترک قعه اول که مقید بسجده گشت اگر سجده سهوم این است که بنشیند آنچه کرده او خیر فاسد بود استخوان که ندین جای بنشیند بامیدیکه نقص کرد و از چه خطا عظیم بود سهوم وقتی استخوان بنشیند بهر این سهوم که در بنشین چون بی علمی زمانه	نیت بر بی سجده سهوم و اگر در این از نصب علم چیز فرود نخواند کرد و علیست نماز او میکنند همه امام تمام نقل کرده از صلوة سهوم که ندین جن سجده لازم حکم سهوم ندین برابر نیز در چند نسخه ما چنین لیکن که سهوم سهوم که در و غالب کمال بوده باشند بیاطلا شده با سجده سهوم از کفایتی که در سهوم نیز در بعضی نسخه است یعنی نزد محمد و همچنانیکه کرده اند بنیان بس که در این حال اینجا چون نقصان سجده سهوم اشرف عمر کند سهوم زن فرزند مال گفتند جان شیرین در این کرده با خطا و نقصان	فاتیحه را در آخر دو بار سجده سهوم لازم بود نبود سهوم بر این بیان سهوم ساندوی اگر تمام حکم بر سهوم حکم لایق سایه پیش از نشستن هم در اینجا منتهی او بود از سهوم سهوم سهوم از سهوم سهوم سهوم شکست دور نماز اول گفت در این مقام سهوم بنمود غالب کمال گفت از مضر است سهوم که مقید بسجده که آن خیر فاسد بود نماز آن در خلاصه نوشته اند لیکن نزد حضرت یحییان در قیام تمام سهوم در نمازیکه سهوم از سهوم یا الهی بحال که ای جام فضلت بنور سهوم بهر این گفتند که سهوم کلام مندی چه که در سهوم بی نفس خیال است فاسد	خواند با بعضی مصلحت بر همین معنی سهوم مکرم بکردار این نماز سجده لازم شد این است گفته شد بیان سهوم سجده سهوم سهوم از خطی و ذخیره سازد گفت این سجده کمال چند خواند است این کمال لغو باشد مجرب نیست سازدین کس نشانی بر که نماز است نقل است باز کرده بقعه این است یعنی در نزد حضرت یحییان یعنی در باب و نماز بنا سخا قیاس سخا گشت نماز ای و سهوم سجده سهوم میکند از سهوم در همه وقت خطای سهوم فاصلان چون سهوم و من اه آخرت بودند نفس خود را تمام سهوم گشت با هم که بر بد فاسد
--	---	--	--	---	--	---	---

انهم

از سهومیه میکند اینجا سوره خواند بغیر تمام یا کسی رود و آخر مشبوت لیکن از خانی نیست سهولام بود که با تمام آنچه این حسرت فرمودی لیکن سازند از آن خواه فرض خواه نقل هست شرح تحقیق که در از هر چند که در خبر شک که در میسب هر کجا بود هم قعه آخر سایه ترک قعه اول که مقید بسجده گشت اگر سجده سهوم این است که بنشیند آنچه کرده او خیر فاسد بود استخوان که ندین جای بنشیند بامیدیکه نقص کرد و از چه خطا عظیم بود سهوم وقتی استخوان بنشیند بهر این سهوم که در بنشین چون بی علمی زمانه	نیت بر بی سجده سهوم و اگر در این از نصب علم چیز فرود نخواند کرد و علیست نماز او میکنند همه امام تمام نقل کرده از صلوة سهوم که ندین جن سجده لازم حکم سهوم ندین برابر نیز در چند نسخه ما چنین لیکن که سهوم سهوم که در و غالب کمال بوده باشند بیاطلا شده با سجده سهوم از کفایتی که در سهوم نیز در بعضی نسخه است یعنی نزد محمد و همچنانیکه کرده اند بنیان بس که در این حال اینجا چون نقصان سجده سهوم اشرف عمر کند سهوم زن فرزند مال گفتند جان شیرین در این کرده با خطا و نقصان	فاتیحه را در آخر دو بار سجده سهوم لازم بود نبود سهوم بر این بیان سهوم ساندوی اگر تمام حکم بر سهوم حکم لایق سایه پیش از نشستن هم در اینجا منتهی او بود از سهوم سهوم سهوم شکست دور نماز اول گفت در این مقام سهوم بنمود غالب کمال گفت از مضر است سهوم که مقید بسجده که آن خیر فاسد بود نماز آن در خلاصه نوشته اند لیکن نزد حضرت یحییان در قیام تمام سهوم در نمازیکه سهوم از سهوم یا الهی بحال که ای جام فضلت بنور سهوم بهر این گفتند که سهوم کلام مندی چه که در سهوم بی نفس خیال است فاسد	خواند با بعضی مصلحت بر همین معنی سهوم مکرم بکردار این نماز سجده لازم شد این است گفته شد بیان سهوم سجده سهوم سهوم از خطی و ذخیره سازد گفت این سجده کمال چند خواند است این کمال لغو باشد مجرب نیست سازدین کس نشانی بر که نماز است نقل است باز کرده بقعه این است یعنی در نزد حضرت یحییان یعنی در باب و نماز بنا سخا قیاس سخا گشت نماز ای و سهوم سجده سهوم میکند از سهوم در همه وقت خطای سهوم فاصلان چون سهوم و من اه آخرت بودند نفس خود را تمام سهوم گشت با هم که بر بد فاسد
---	--	--	---

برخ بخین خطا کاری جرمها که این مختص است یاد بگرد پایش نام همم ساز بر سر تویی چهارده موضع در وقت گردن کتف العباد میگویند	برده عفو به ستاری خود با و عالمیکه است دانشی کن عطا که نامم راه بنما بکشور تحقیق	نام نکتت حمیم حرمین است روقی این جرمها تویی چون نیستیکه آدمی بپوش در میان تمامی بنده	از خوشتر زنده نقصان غافل از ذنب قابل التوب باز رو مکن حال سپی رو خوشتر ساز شرمند
در بیان سجده تلاوه واحکام او			
نیز در وقت نماز در اوقات نماز سجده ثانیه که در سجده موضع سجده است و هم آنچه گفته بزرگان ما ای سجده را که نمیدانند واجب است اینکه سجده را یعنی تا پای توبین سجده در غیر وقت نکند یعنی ترویج غمخس به که سجده از اول غسل سجده بعد از نماز فراموش نشود که من کس شایع نمکند سجده تلاوت این زایت سجده خواند از کتب سجده واجب و الهی گفت اینجا آمده است	بعد از آن بی سبب نیز در غل صوابی است عندنا للصلوة و ذکر است یعنی لاین امور بک تعلم بوده است سیاط و نجوا خواهی بشنود خواه طمع از حمد خدا دارند رو بقصد و ترس و حیرت واجب این سجده کنند نیز در قیام می شود تا نشود وقت و قبل نیست مگر وقت طلوع و از کس محطی ساز و قبل یعنی از او گفتند مع این حرفها بگویند قول بود بخین و الهی او مؤود و نشایقی	نیز در هر مرتبه در وقت حم سجده است و سجده لیک در وقت غمی تمیز حضرت شافعی چه فرمود گردن و قول این بزرگان خواه قصد شنیدن باشد چیز مایه است هر طاعت در صلوة فقیه معهودی وقت مکرده سجده آورد لیک واجب است در وقت گر کند سجده بوده در حوائز گفت بعد از نماز عصر آن ای سجده خدای است لیک هر کس سجده در وقت لیک که بقیه ابو جعفر گر وقت نشیند خواند از ذریه نوشته است	از خوشتر زنده نقصان غافل از ذنب قابل التوب باز رو مکن حال سپی رو خوشتر ساز شرمند بیقین سجده تلاوه آن اول دور آخر اعراض هم در وقتی حج تعیین هم در وقت اقره عنده للسلامه و توبه گفت ایاه تعیین بود بیقین می شود و هر مرتبه خواهی قصد شنیدن باشد هم درین سجده نظر نباید علمای عظام فرمود غیر جائز بودی این سخن بزرگان بگوید سخن بزرگان خلق نواز نزد ما بافتاب سیر مگر آن حرف که در آخر خواند تنها چگونه نمود مع این حرفها بگویند گردن و بعد گردان واجب در اول وقت از ذریه نوشته است

لیک تا خیر گردانانی انجین در بیان حکام چون کند سجده تلاوت صورت سجده تلاوت لیک در وقت نماز یعنی از انای اول و با لیک سنت شام الدین از طحا و نوشتن آن اینکه سجده کرد که تعلم واجب مطلق که می شود لیک سجده تلاوت است از خلاصه نقل این به سخن یا بگوید که گر ازینها کسی کرد بشود از خلاصه بگردد تعیینها لیک اگر بشود تا معین سجده واجب است و صحیح انجین در نماز غیر آن بنود با کس گفته اند از کتاب خلق که نمود لیک اگر قوم بخندند ایست سجده خواند که کلمه بگفت اگر این مرد	فعل مکرده متداولی سخن بزرگان اسلام نیت سجده می کند کنند سجده چگونه بعد از آن سجده را بجا بفضل از اول و با هر کجا بکند سجده سازد مطلقا مکرده ترک نشود نه تشهد بودین سلام هم همین سجده است فته کرد که است گفت در سجده تلاوت ایست سجده خواند که سجده ماری بنوده افرو سجده واجب است اینها سجده واجب است و صحیح از هدایه نوشت که پیش از وی بجا اند گردن با قوم اگر سجده یا همین قوم که هلال یا کس بنود را در وقت القمه را اگر تناول کرد	گفت بعضی نسخها بود گفت الف و سجده اول نیت اول است از سر اجیه میکند تقریر در همین سجده می گویند سر خود از سجده نواز خبر و سجده سازند در وقایه هدایه و در هم نوشته شرح او جو محذرات مکرده است اندرین نیت قبض بود بست در قضا خلاصه سجده واجب است اینها ایست سجده بنویس لیک از طریقه بنود هر بار بست تا غای راقی خبر سوره او کلام حق ایست سجده را اگر خواند ایست سجده را اگر خواند هم در اینجا نوشتند راغب سجده اند که بزار در وقت غسل آواز دیگر مجلس است از سر اجیه است	نیت مکرده در وقت نماز متحبت بگفتند لیک با همه بزرگان اولی کوید آن شخص قاعد کبیر سه کس سجده سجده نما باریکتیر را بجا آورد انجین الواسعین گفت فعل آمده است از ذریه خلاصه بناید سجده را کمال مطلق چونکه بنود مطلق او محشون سجده است انجین مخالف نفا یا جنب بخواند باری غیر واجب بود هر وقت ایست سجده بنود و نظیر ایست سجده را اگر ماند و مگر سوره را اگر ماند هم در اینجا نوشتند چهار باید بگردد در خیب خواه اندر نماز غیر نماز چون کسی سجده کرده است قطع مجایبش نشان
--	---	---	--

لیکن شکر کند بر کا سجده و جنبه بود آن مسح رکعت که کند هست بر او اگر آن لیک با کب نماز کند نیز در نوازه خانه اگر که چه در برایش نشسته یا ز کوشش خفته اگر یا کسی بر کسی که نازل سخن بزرگان سلامت چون ازین باطن خیزد کفته با حقیقت برین دلیل یا در سخن کند سیما یا که بنشسته بود آجا سجده و جنبه بود آن یا نشسته کند بر خاک یا ز شامی رو در رخ و در نیز بنوشته از بزرگ حق در و یا هدیه را به عمل بازین چه شام لود سجده کرد و نشسته است بعد او را اعاده کرد چاره سجده و جنبه است	عاطف مجلس است بی بیع هم همین حکم در کوی سجده واجب است ازین و ابر هم بوده راه رو سجده واجب مکتوبی بجا خوانده رفتی بر او دیگر حکم او را جود نه سستی رفته باشد بکوشه دیگر مانی زنده او در حال نقل او از بیان حکم یا ز بنشسته او بجای دیگر بهر حکم میان کف بی دلیل یا کند بیع یا شکر آن یا بعد از آن نماز بر زمین چونکه تبدیل حکم شد بیتجلس برین آجا شد بقول صحیح مکار نیز بر بلع او مطلق حتیاط این بود که نزل کرد از چند سجده خوش یاد خواند آن در مقام دیگر و در پیش نیست سجده دیگر از سر اول نقل کردین	آدمی سجده کرده است بند او مکان تو نه لیکن بر قلب این نهد ای سجده میکند مکار مسجدی مسجد جامع هم درین لوی خود است گفت هم از کتاب خانیست مکر آن خانه بوده کلان بیتجلس و بی غیرتدل چونکه تبدیل گفته میکنند یا ازین جا بی نیت است حکمی آن کرد در مقام یا کند عهد از خود و در بازید از کتب آن یا لعمریه خود یاد و لعمریه و در ایام بزرگ شرح کتاب بو ایام که بزرگ راه نهد یعنی هر که شنید اجابت در هدایه حیاط این است از نیام داده است آن یا بیع یا بتبیل او در یکی مجلس اگر آن بنود و نماز اگر تالی	خواند در سجده سجده دیگر جای بر جا است مسیح بنوشته برین مسیح سجده واجب بود بر بکار یک مکان بیک نام گفت سجده بر سر دو قوم رفت از جان در کلانی چنانچه سلطان مجلس او را بنویسد چون حقیقتی بختی آن باز آمد بجا خود از آن لیکن مشغول با طعام بود که جز در اینجا نیک نیست ای سجده خواند دیگر کلمه سخن کند یاد گفت اندر زمین دیگر از خلاصه شرح تعیین کرد بیت سجده خواند بود در خلاصه صحیح تعیین است ای سجده خواند بود سخنی شغال آن سجده ختم سازد تمامی در آن قوم هم مسیح بود تالی	چون کند سجده تالی سجده یعنی عهد سجده و رفع تالی سجده نکرده است امر بر کرد یا نکرده است لیکن از تالی پیش از بعد شام از خانه دیگر بچنین در کتاب قرآن گفت در آن شرح بعد نماز سجده سازد بهر این سجده که نم کرد گفت این سجده مذکور کرد آن شخص چون سجده لیک سجده که کند که باش فضل که سجده سازد آیت سجده خواندین آن را گوش ز سجده بعد ازین که رکوع کرد یعنی تا در نماز است این سخن بزرگان برین چون سجده که رفع سازد تالی را که زمین دیگر وصل سازد بسوره دیگر ختم این سوره است	سجده سازد قوم مسیح هر کردن بود بقوم مسحین سجده آورند بجا خلف تالی نشو ایجا سجده نماز یا معاصی آیت سجده خواند اگر که بخواند بغیر واجب یعنی مجلس اگر بود گفت یک سجده برین نادر است سجده آمد بوده باشد در آخر جای از سجده تلاوت کرد و در میانه سوره چون کند سجده باز کرد کرد آنم رکوع سجده در نماز درین کتاب نیت سجده کرد آن بفضل آنکه کند رکوع باو هم در اینجا فایده است خواه آنکه کند رکوع باو که آن سوره فصل بیت جایز رکوع سازد	از طحاوی نوشته است نیز آن قوم اگر سجده از نسیه بخین آورد گفت بل سجده جا بیت در بعضی نسخه های بنود اسماع نفس کرد یا بجا کرد سجده آیت سجده خواند از خلاصه نوشت این آیت سجده در نماز یا که سجده با حضرت در کندی بسوره دیگر از نیام کف شام ختم سوره که درین نیت سجده کرد آن سجده کرد یا رکوع سجده قط از خود نیز در این کتاب که کردی رکوع اینجا که بود بعد سجده آیت خواه سجده کند درین نیز گفتند بزرگان آیت سجده خواند	میکند هر تالی دیگر بیش از تالی سر نیز تالی بین قوم سجده کرد هر یک که مع بود تالی خلف تالی نشوید هم سجده او را بعد از از کبری این سخن خواه سجده کند در اول آن کسی قادر است چون بخواند ز کوشی شرح او را و گفت لم بخر کفته اند همچنانکه گفت بنامش کند رکوع سجده یعنی عهد رکوع جان تا که آن سوره تمام با در برق قصه و حق سجده باشد در آخر سوره لیک سجده تلاوت همچنانکه بود در یا کند بعد سجده تمام که را او کند رکوع باو چون را او کند رکوع باو
--	--	---	---	---	--	---	---

لیکن شکر کند بر کا سجده و جنبه بود آن مسح رکعت که کند هست بر او اگر آن لیک با کب نماز کند نیز در نوازه خانه اگر که چه در برایش نشسته یا ز کوشش خفته اگر یا کسی بر کسی که نازل سخن بزرگان سلامت چون ازین باطن خیزد کفته با حقیقت برین دلیل یا در سخن کند سیما یا که بنشسته بود آجا سجده و جنبه بود آن یا نشسته کند بر خاک یا ز شامی رو در رخ و در نیز بنوشته از بزرگ حق در و یا هدیه را به عمل بازین چه شام لود سجده کرد و نشسته است بعد او را اعاده کرد چاره سجده و جنبه است	عاطف مجلس است بی بیع هم همین حکم در کوی سجده واجب است ازین و ابر هم بوده راه رو سجده واجب مکتوبی بجا خوانده رفتی بر او دیگر حکم او را جود نه سستی رفته باشد بکوشه دیگر مانی زنده او در حال نقل او از بیان حکم یا ز بنشسته او بجای دیگر بهر حکم میان کف بی دلیل یا کند بیع یا شکر آن یا بعد از آن نماز بر زمین چونکه تبدیل حکم شد بیتجلس برین آجا شد بقول صحیح مکار نیز بر بلع او مطلق حتیاط این بود که نزل کرد از چند سجده خوش یاد خواند آن در مقام دیگر و در پیش نیست سجده دیگر از سر اول نقل کردین	آدمی سجده کرده است بند او مکان تو نه لیکن بر قلب این نهد ای سجده میکند مکار مسجدی مسجد جامع هم درین لوی خود است گفت هم از کتاب خانیست مکر آن خانه بوده کلان بیتجلس و بی غیرتدل چونکه تبدیل گفته میکنند یا ازین جا بی نیت است حکمی آن کرد در مقام یا کند عهد از خود و در بازید از کتب آن یا لعمریه خود یاد و لعمریه و در ایام بزرگ شرح کتاب بو ایام که بزرگ راه نهد یعنی هر که شنید اجابت در هدایه حیاط این است از نیام داده است آن یا بیع یا بتبیل او در یکی مجلس اگر آن بنود و نماز اگر تالی	خواند در سجده سجده دیگر جای بر جا است مسیح بنوشته برین مسیح سجده واجب بود بر بکار یک مکان بیک نام گفت سجده بر سر دو قوم رفت از جان در کلانی چنانچه سلطان مجلس او را بنویسد چون حقیقتی بختی آن باز آمد بجا خود از آن لیکن مشغول با طعام بود که جز در اینجا نیک نیست ای سجده خواند دیگر کلمه سخن کند یاد گفت اندر زمین دیگر از خلاصه شرح تعیین کرد بیت سجده خواند بود در خلاصه صحیح تعیین است ای سجده خواند بود سخنی شغال آن سجده ختم سازد تمامی در آن قوم هم مسیح بود تالی	چون کند سجده تالی سجده یعنی عهد سجده و رفع تالی سجده نکرده است امر بر کرد یا نکرده است لیکن از تالی پیش از بعد شام از خانه دیگر بچنین در کتاب قرآن گفت در آن شرح بعد نماز سجده سازد بهر این سجده که نم کرد گفت این سجده مذکور کرد آن شخص چون سجده لیک سجده که کند که باش فضل که سجده سازد آیت سجده خواندین آن را گوش ز سجده بعد ازین که رکوع کرد یعنی تا در نماز است این سخن بزرگان برین چون سجده که رفع سازد تالی را که زمین دیگر وصل سازد بسوره دیگر ختم این سوره است	سجده سازد قوم مسیح هر کردن بود بقوم مسحین سجده آورند بجا خلف تالی نشو ایجا سجده نماز یا معاصی آیت سجده خواند اگر که بخواند بغیر واجب یعنی مجلس اگر بود گفت یک سجده برین نادر است سجده آمد بوده باشد در آخر جای از سجده تلاوت کرد و در میانه سوره چون کند سجده باز کرد کرد آنم رکوع سجده در نماز درین کتاب نیت سجده کرد آن بفضل آنکه کند رکوع باو هم در اینجا فایده است خواه آنکه کند رکوع باو که آن سوره فصل بیت جایز رکوع سازد	از طحاوی نوشته است نیز آن قوم اگر سجده از نسیه بخین آورد گفت بل سجده جا بیت در بعضی نسخه های بنود اسماع نفس کرد یا بجا کرد سجده آیت سجده خواند از خلاصه نوشت این آیت سجده در نماز یا که سجده با حضرت در کندی بسوره دیگر از نیام کف شام ختم سوره که درین نیت سجده کرد آن سجده کرد یا رکوع سجده قط از خود نیز در این کتاب که کردی رکوع اینجا که بود بعد سجده آیت خواه سجده کند درین نیز گفتند بزرگان آیت سجده خواند	میکند هر تالی دیگر بیش از تالی سر نیز تالی بین قوم سجده کرد هر یک که مع بود تالی خلف تالی نشوید هم سجده او را بعد از از کبری این سخن خواه سجده کند در اول آن کسی قادر است چون بخواند ز کوشی شرح او را و گفت لم بخر کفته اند همچنانکه گفت بنامش کند رکوع سجده یعنی عهد رکوع جان تا که آن سوره تمام با در برق قصه و حق سجده باشد در آخر سوره لیک سجده تلاوت همچنانکه بود در یا کند بعد سجده تمام که را او کند رکوع باو چون را او کند رکوع باو
--	--	---	---	---	--	---	---

با و عند الركوع نیتك	ورنه از سجده هر جایز که	گر کند در رکوع نیتان	تلاوت از بعد از نیت
جامع الفقہ را نوشتن	گر کوی از رکوع رفع سر	نیت سجده کرد چون نیت	خیر جایز نوشتن تر و نما
بعدین با شایع اور	میکنند از کتاب خانیه	ایت سجده آنکه خوانده	کرد بفرس رکوع سجده
گرچه او کرد از برقی نما	سند او سجده تلاوت با	گرچه با سجده تلاوت	کفت نیت کرد جایز
گرچه از بعد از نیت	خوانده بود تالی از نیت	جهت عمد با سجده نماز	کشت ساقط سجده و نماز
گرچه از بهر سجده و آن	که نکرد نیت این نیت	لیک از بهر سجده رکوع	بنت لایمی نیت شروع
ایت سجده خوانده بود	خوانده است نیت کلام	بعد از بهر سجده قرآن	کرده شد رکوع این نیت
کذا در حیا امام خود از او	قاطع نور کرد او را یاد	کفت شمس الامم خود نیت	قاطع نور نیت است
آن کوشش از سجده و آن	کفت قاطع زیاده آن	در حد آید در نماز بعد	سجده و جهت شد آن
بعد از آنکه کشت از نماز	نیت کف قیاس با کس نماز	کفت از خانیه شایع	در نماز بقدری کت
ایت سجده که شود تکرا	سجده واجب هر یک	کعت بخواند از نیت	در قیاس مثل نیت
و بناخوردین کتب	از سر اجیه کفت اصح	کفت صاحب از هر دو	ایت سجده خواند از امام
نه امام و نیت از آن	سجده واجب بر این	خارج از نماز اگر نیت	در صحیح سخن با سجده
شایع و درهای روایت	و اگر کرد از خلاصه	بناست امام	بشود در جهتی این
یا شنید از مصنف دیگر	در نماز امام نیت اگر	سجده ساز پس از نیت	که با جمیع شمع با طراز
گر کند سجده در رکوع نماز	سجده خارج نیت	وز محمد نماز فاسد با	لیک قول صحیح نیت
از طحاوی امام مشیر	ایت سجده را بخواند اگر	خواه از بجای بر نیت	خواه ساز و نیت با نیت
آن کسان که شنیدند از	سجده سازند امام	بنت اگر قوم شنیدند	سجده بخلاف نماز
کفت از خانیه شایع	بنود سجده در آخر رسو	ایت سجده در نماز	خواندش امام کرده
از سر اجیه میکند علام	هم نخواند بعد سجده امام	از کتاب صحیح کرده علام	خواند و عین و جمیع امام
سجده در این محل نماز	تا که قوش نیت اندازد	کرد شرح فقه علام	ایت سجده خوانده بود
جلی خارج نماز که بود	ایت سجده از امام	قبل سجده نکرده است	مقدم شد بر کت
چون شود و خارج از نماز	میکنند سجده تلاوت پس	لیک اینجا کتیکه امام	ایت سجده کرده بود

بعد سجده که تلاوت کند	کشت دخل نماز را	سجده ساقط است	چون کند در آن نیت
لیک داخل در سجده	میکنند سجده با امام	گرچه نشنید بوده آن	بمعنی امام باید کرد
شایع در رکوع نماز	کفت معنی با نیت	بر کسی بود سجده آن	و او کس سلام بر نیت
سجده بعد از سلام کرد	شد بر آن نماز خود	تا که قدر شد او	کفت را نماز فاسد
عود با سجده تلاوت	از نشد که کرده و آن	باز در آن کتاب کفت	کفت این فعل اهو
در خلاصه خود در معنی	فاسد نیت نیت یعنی	آنکه کرد نیت سجده	هم نماز نشد و خواهد بود
آنچه کفتند میگویم تقریر	در حد آید و غیره ادانی	چونکه نیت در این فرض	اوست از نماز بقصیر
یا و اگر کشت فاش	کر بود خود وقت ای	چونکه در این فرض	فوتش چون نماز نیت
چونکه نیت وقت سجده	با وجود فراموشی	بیتن مسقط بر	بنت ترقیض تر
باید وجود فراموشی	هم ترقیض نیت	نیت نیت فرض و صل	میکنند از وقت خود پس
و وقت ششم نماز ببرد	میشود کت نیت	میشود کت نیت	بخین کت نیت
جهت او محمد موش	معتبر نیت	تیر و نیت نیت	کردار اوه قضای
چون محمد که راه دین	معتبر نیت	در نماز ای کار و نیت	چون نشنید نماز
یاد آمد پس از شروع این	شد بود با نیت	شد نیت نیت	تیر و نیت نیت
نیت نیت قطع عمارت	فوتش نیت	بعد از او حاضر نیت	نیت نیت نیت
گوید او بگوید بر این	ظهور از نیت	از سر حیه نیت کرد	نیت نیت نیت
باز نیت نیت	فجر را خوانده بود او	چون کت نیت	نیت نیت نیت
میکنند از وقت نماز	ظهور از نیت	شایع در نماز نیت	کفت و نیت نیت
از مصنف جمیع آن یاد	فجر قبول این نیت	و اندازد با او خواند	باز نیت نیت
علما کفتند با جمیع	سر کند با او اجماع	لیک و نیت نیت	جمیع نیت نیت

بگذرد و بی کجبه الی جماع	بنوع مختلف از انواع	و انداز جمع کرده و در	لیک با باد اظهر امکا
تر و شخص خود اول فخر	کف جمع محاسبه با هر	قول اول نوشته بود و در	کف از مضمون آن بن
قول دیگر نیز بعضی امام	کنان کن نماز جمعه تمام	میکند بعد بعد او قضا	بعد ازین ظهر همین روز
هم همین بنا بر یکدیگر است	از کفایه بی آورده است	لیک این نیز صورتیکه در دنیا	کر بود و مقدر همین روز
کر بود جمعه امامت	یا اول یک نماز او قضا	هر کجا همیکه وقت ضعیف	جمعه ساز و تمام این
بوده با و سجده و کون	شود و از جمعه بدین روز	میکند از قضا هر کس	تمام هم منتظر با بدین
کرد و سابقه فرمود که قضا	میکند جمعه بقوم او	هم همین شرح ساز از اول	از فتاوی حجه فصل کرد
کف در جمعه مسلمانان	حکایت و فخر خوانند	نظیرین خوانند نماز	جمعه که بخوانده جو
لیک آن نماز حقیقی	نظیرین نماز او قضا	میکند از قضا هر کس	ظهور میکند اعاده
در جمیع نماز حکم است	و اندان که کف است	در کتاب ای کوش	فایده بیشتر بود ازین
زین قضاها که با اول	تا بجا لیک کم نیش مانده	کف تربیتی بعضی روز	عود می سازد از این
لیک نین در جناح اول	از کتاب فیه سازد	هم کوفی نوشته است	کف یکبار قضا اگر
نکند عود بعد ازین	صح قولها با تکذیب	هم همین شرح ساز با کما	کرد و ثابت فتاوی
کف اول کتاب تقوی	فایده در این کجا	هم قضا هم او اگر خواند	وقتی این قدر خفا
لیک کفایش آنقدر	بعضی از فایده بکند	از قضاها بخواند	میتوانند ازین
تا بخواند بعضی فایده	خواندن فرض و نیت	و صلوة عقبه مسعود	فایده چو سبکس بود
بعد از آن شش نماز کرد	بعد از آن قضا بکند	قول عثمان بن عفان	برانی نماز آید باز
قول بود بسف و این	نهی و بیکر قضا کف	بعد از نماز او بود	لیک قتل محمد کوش
چاره دیگر با قضا	بعد وقتی خوش بکند	یا نمازی رخصه فایده	هم قضای آن کرد و در
بعد از آن نماز اجماع	خواند و وقت آن نماز	بعد از آن فایده بکند	چسب که نماز او بخا
تا پس چار و پنج خواند	وقتی او بوده جو	نیز بعد از این	ترک مکروهی بر کرد
فایده بود خاطرش با	بعد از آن که اولی	بعد از آن فایده بکند	نسخ او نیز در جنیفه روا
لیک نیز در صحت	نسخ هم قضا کند	از و غیره که در این	داند از و بی تربیت

بهر تربیت فایده	نزد او هم اعاده زود	و قضای فوائت	این در حق است
تا که در آن کس قضا	هر که یاد او فخر	این بود قول حضرت	و در حق است
سخن صابین فایده	و تر او چون کند	لیک فایده بقول	هم صحیح سخن است
فرض نفس که کرد او	باز از بعد او و کوفی	سنت و ترک کرد او	بعد از نماز او
فرض نفس بلا ضری	فرض و سنت هر دو	و تر هم با و اعاده	لیک نیز امامت
شخصی از بهر حیاط	میکند از نماز عمر	قول بعضی نوشته	حیاط این بود که
شبه کرده است با تقصا	قول بعضی میکند	خواندن نیت و صحیح	مگر از بعد نماز
لیک هر کس که خواند	سوره یا فاتحه یا	آن شنید یکدیگر	حضرت بن حنیفه کوفی
در وضو و در خلال	کرده بود در حق	بعد معلوم شد	کرده بود حق نبوت

در بیان نماز عماران و احکام

از همین در آن روز	در هر یک جنای تمام	هم در روع و سجده	در بود عاخر از روع
بسی نمازین نوشته	از ایامی کوع ایما	هم در خیال پیری	لیک خبری بلند
در کند این که کرد	در کمال بیان حایر	نمندان خبر پیشانی	غیر جائز بود بقی
هر کجا ای نشسته	نزد و با نیک میخواند	بایها سو قبله میسازد	رو نشود و سبک خا
بایا میکند روع و	مصرف می چنین فرود	در وضو و طبع بیک	جانب قبله است
بست جان بر ولی	صورت اول و اولی	کر بود عاخر از ایما	میکند از نماز وقت
باید چشم یابد	یا قلبش را یا با	بجلاف نذر که کف	بدل چشم حاجت
هم کفانی نسخه	پشت تا لیکه خواند	بر سر سخن ساده	تا کبی شبهه قاعدا
چون بود عاخر از	از شب روز بود	هر کجا همیکه با	نیت سابق نمازین
در حدیث این را	مثل من علی بن	کر یکی بر قیام	قد نیت با روع
نیت لازم قیام	قاعدا با ایما	فایده نماز اختیار	قاعدا با ایما
سخن شافعی	نیز در مذمه	نیت سابق قیام	در نماز چنانچه

نیز در چند نیت تعیین	وقت آن خانه مخصوص	میکنند گفت بجز آن
مشوق قول مختصر در آن	افصال انفصال آن	برین نیت معتبر است
زود گفتن معتبر است	گرچه بعضی انفصال فرجه	ند مسافر که نیت در آنجا
نقل کرده اند صحیح است	آنجا بالقهیم متصل	معتبر است بیکه منقطع
نیز بعضی آنرا صد کرده	قول بچند امام شریع طاعت	قدر اینکه نشود آواز
قد غلو گفته بعضی بار	از عمرهای بزرگان	گفت این قول اهل اول
قول بزرگان با اول	نیت کافی بجز نیت	شایع از بزرگان که نیت
و در کرده این نیت	قول بعضی آنرا در	دو نیت چون نیت شهر
کو مقدمه گفته است	لیک از مضمرات آنجا	قدر کفریخ اندر و شما
الاصح قدر غلو عند	غلو و فرسخ را فیصل	در تیمم نوشته بی قیل
صاحب مختصر که گویند	کعبه الهی ز شهر او	مطلقا بقعه طین می
این طین نیت است	عرض از خانه خاندان	از کله خوی بود و یا کین
مثل این چهار نیت تمام	سیر حاصل نیت که کعبه	معتبر است بر آن در
که بر میانه با دست آن	در جبل آنجا لایق است	در وقایع و غیر او بر کو
بر مسافر فرضیه است	که مسافر نماز خواند	و بی اول منزل آن
چونکه تاخیر با سلام کرده	در کعبین اگر نیت	آن نماز که خواهد است
که کند قصر خست آن	بتمشاش رسد مسافر	او مقیم است اگر قصر
رسد آنجا که نیت این	یعنی آنجا مقیم است	وصف آنجا که قبل ازین
یعنی در کیمقام اهل سفر	نیز حکم مقیم شدن یار	می بخواند نماز خوش جا
آنجا از بزرگان با سفر	پانزده روز اهل سفر	چون کند نیت اقامت اگر
چهار خواند نماز خودی	بوا همکار بر سر بسیل	و اگر کرد نیت بر حلیل
غیر و خروج روز نیت	قصد بود که روز را با	نزد او میشود مقیم تمام
نکند نیت اقامت	مکنند چهار روز نیت	چهار خواند که او مقیم است

هم بصورتی آن دیار	بوده باشد جنائی در آنجا	کرد و وقت اقامت کرد
از هدایه و کافی نیت	آنچه قول صحیح است	بوا همکار مضمر آنجا
تیر عبد العلی شریع نهاد	از ذبیره صحیح سازد	از خانه همان بزرگان
نیز فرمود شایع مود	الجنایه می بود از صوفی	گفت هم معنی جنائی
یعنی احوال آنجا نیت	شده نیت اقامت	لشکر سابقین کرده
در سیاهان جو خیمه بازند	پانزده روز بودی شایع	گفت آنها نیت می
گفت آنکافی نیت	باشد از بعد از روزین	سیر ناکرده بود و اگر روز
هم در وقت اقامت	قصد ایشان در نیت	و بر اید نوشته جو حکم
با قامت کند نیت	قصر باید بجز نیت	اینچنین بلده کند نیت
با خیانت اگر قبل سازند	ای در اسلام جو عمل	گفت در غیر مصر اگر بود
لیک در هر چه نیت در سفر	چون کند نیت اقامت	مع شو کوبن ایشان
نیز و بعضی نیت	بانت آن قوم در نیت	داخل شهرند مسافر
عرض او اینکه میرم آنجا	یعنی فرد او یاد کرد	کرمان سالها اگر
وطن اصلی بود و نیت	میکنند ای و اگر طبل	موضع زیاد بود و صلی
حاصل مسافرین نیت	کرد و عبد العلی نیت	وطنی بود در مسلمان
برود اهل عیال با آخر	که ازین جای باز کرد	که با اول وطن شود و نیت
چونکه درین خانه طبل	این نیت میکنند	بلده کسین اهل نیت
هر دو با طبل مرین	یکه که نیت کند طبل	وطن اصلی است اگر نیت
وطن اصلی آنجا است	مبطل وطن اقامت	وطنیکه آقامت است اگر
اینچنین او سفر کرده	مبطل وطن اقامت	اندرین فضل شایع او
آن مروج بعلم نیت	میکنند نقل از نیت	چون مسافر کند سفر
این نیت مضمون	باشد از نیت سفر کمتر	چون مقیمان کند او
هم درین فضل شایع	ازین نیت او دور	قصد شهری کند مقیم اگر

نیت او درست است ای
 ذکر کرد است همین
 میکنند نقل فتوای
 کل منکن کننده صحاح
 موعی در طریق نیت
 که چه با نیت شود
 در سیاهان نیت
 کشت داخل اصرار
 هم در آنجا بود
 هم در آنجا قصر
 هست نیت آن
 قصد در آن نیت
 نیت مقیم است
 یا نیت کسی
 جای دیگر طبل
 میکنند قصر اندین
 خواست اهل بلده
 نشود با آقامت
 مبطل است نیت
 کرد از چند نیت
 باز بر اهل نیت
 آنچه خواند نیت
 باشد از نیت کمتر

باز او قصد شد و دیگر کرد	باز از نده سفر لمره	نیز میان این دو اگر
او مسافر نیست و بدین	که امیری باشد چون	طالب اللغه شود و بدین
وقت رفتن نماز چون خوانند	چون مقبلان او کتبل	که چه شد کتبل طویل
انچنین حکم میکنند شارع	لیک کت حکم او در	راه اگر قدره شعرا
از خلاصه خائنه انی	از عاتبیم پیش چون	طالب اللغه شد بدین
روی در صورتی که آید	بهین قصدی مسأولان	که چه شد طایفی جمع
هر چکای خلیفه کرد	چون نماز فراتحی	حکم او این بود و ان
نه مسافر بود و خلافت	هم دین باشد عجل	کرد از غیر الصلاة او
بتع او در فرض نیست	چون جلیت است آقا	نمان در بیجا بود
که چه نیست بکرده	لیک فرزند باغ است	شد بر قصد اقامت
نیست او بان شهر بود	هست و مؤنت کرد	تبع او مقیم بود
مثل فرزند باین انی	باقامت که قصد دومی	چه بود و حکم فایده اینجا
باقای سخن مقیم بود	بود و در وقتش قصد	شد مقیم او بقول
گفتن چون بسته حکم	در سفر بنده با اقامت	در همه حال تابع موسی
گشت بیرون شهر بود	در اقامت انهم	گفتند مقصد مقصد
از سر جبهه نقل این آورد	انچنین آن بزرگ بود	نقل کرد و از قواعد
فرع راز و بنوده است	فرع خواندی نماز بار	بعد معلوم شد اقامت
باز خواند نماز خود در فرع	که نشنود انده بود	گشت اکنون فرج اعاد
لیک او فرع را پذیر کرد	بعد از این اختیار بر فرع	و کرد که در آنچه در فرع
نقل کرد و از خلاصه صحیح	خواجده شد اقامت	بنده راز و بنوده است
بعد ایام که معلوم او	آنچه خواند کتبل این	گفتندی اعاده تمام
یعنی در ظاهر الرود ای که	شارح و درهای راه بود	نقل از غیر الصلاة بود
شد مقیم او اگر چه ذکر	لیک او من کرد کت	حکم او در آنچه در کت

می کرد و مقیم اینجا بود	نیز این شرح ساز شد	میکنند نقل از سر
یعنی خصی بود بزرگ	لفظ الو بکر فضل لغوی	نیست خصی بکر فضل
بهین قول او ادوی	مگر آنکه بعد از آن بکر	نیست که بکر قول آن بکر
گفت از خائنه سر آید	یعنی در فرج در شام	میکنند از همین مقیم تمام
و اندک کسی بیرون	هم نه دست از کتاب	بلکه در سارگشت یاو
در حضرت و بود و قضای	فوتش و اقامت	در سفر خواندن کت
خود او وقت اقامت	فرض او منقلب بود باجا	چه کت است بزرگ
اقتلای مقیم بود	فرض او منقلب بود باجا	که مقیم تمام ای یار
و اندک کسی عاقبت	در فساد وی کافی کت	لیک بود که وقت نماز
نشود فرض منقلب باجا	زین سبب است	در اما نوشته ایم سخت
مقتدر کت با اقامت	قبل ازین از مال	در امامت لقب است
وطن اصل ما به حال	چند روز دیگر راه	بهر سوی آمده بودیم
که در این امور از نهاب	بار هر دو من از نهاب	که بگوی نویسنده
کوچ سازید باطن بلان	آنچه کردید نیک	باز کردید کت
نیست و ای بر شما	الرحیل الرحیل	بیملت که سستی
مانده بود کت و او را	بعد ازین حرمت	سورن خصه و بیانی
دست خالی روند	ای گرفتار فضل	چشم بکن خوا غفلت
شرم باو از سیاه	سالها در سفر	حیف صغیر چه بود
آنچه غفلت بود در بیخ	عمر کت است با سستی	چشم بکن غفلت
بهر غفلت ه زنجری	و عده با که در غفلت	بهر استغفول با
غافل از فرج پنهان	نشانی از بر او	تجانی جنو بهم
و دید با بزرگ که سالی	باو از کور از غفلت	و مبدم میشود عجز
مرکز راز و نو کت	در بیان نماز	و کت غم آن

در بیان نماز مجتهد احکام

شرح او را در آن ذکر کرده	مر مضمون صحیح بالغ مرد	خوانند جمع را فرمودند	گفت او شیخ را در آن
جمعه واجب می برجا	انچنین برین مسافرا	نیز بر بند خرد و اجاب	چهار دیگر نیز چنین
هم محبوس غیر اجاب	چونکه فرستاده اند	بند واجب بر بعضی حال	انچنین است
مانده از بای رانده	که چه باشد بخوش حال او	هم بر عی تو خرد و اجاب	گفت اول و است بار
بعد ازین واجب است	لیک در نزد و حقیقه	مهمین با که خرد و اجاب	لیک آن چهار گوشت
بگذارند جمعه را با ما	شد ازینها فرض قیام	از یکی شرط جمعه آن	والا حوط ان بقول نوبت ان
صاحب محض بر کین	مصر را بکند بنین	گفت با که مساجد آن	آخر نماز پیشین بر آن
کعبه اعلی شد سخن	و در آنه بودین حسن	مصر آنجا بود بقول در	شرط دیگر جمعه و وقت
یک سخن از انما ضعی	باشد آنجا امیر هم ضعی	نافذ حکم باشد او آنجا	وقت بر دیگر وقت حال
در هدایه شرط	گفت این فعل الطاهر	نوعی امام یکیش	قدر سبب کفشتنا
بگذرد سال تا بال	بنت محتاج حرفه دیگر	یعنی در شهر باشد این	بود امکا که در وقت
غیر ازین هم بخوبی	کاندر بخار عالمان کبد	سخن شافعی راه نورد	که خطبه قول از اجار
همه احرا باشد ازین	بوده صیغه شش	قرینه که بود بان معنی	فایضا ترا ادای او
بسیار متصل جمعه	او معد بود مصالح آن	یعنی چون کف خیال بود	هم و طبیعتی در دور
وقتی معنی بر می چنان	بناز جنازه مصر آن	دوری غلوه مسل ایما	نفل کرد از وسیله جرد
نزد بعضی غلوه شد	بست مسیل بعضی نزد	نزد بعضی امام رهنما	سنت جمعه که خدای
نزد بعضی زبردگان	بد و فرسخ بود مقدان	قول مختار کف القوی	بود امکا که بر کفشت
و در موضع دیا از آن	ور یکی شهر جمعه خواند	گفت از کفای سخن برد	ایک قبل از وجود گرفت
بسیار سخن شرط	یاسی است بر سلطان	شافی کفشت شرط نبود	هم در بخار بود امام
گفت از کفای شایع	بس هر ضعیف که کفشت	یعنی در کون مصر فرود	شرح این آن بزرگ
میکنند جمعه این	بعد از آن چهار پیشین	نما که نافذ اگر موعظ	این بود اول عام کرد
و فساد و افتاد	سوره ضعیف چهار باید	چونکه واقع نزد فرس	یعنی پیش آن تیره
جمعه می اگر بود صحت	شود این چهار گوشت	بس هر چهار صومعه کرده	در خلاصه عالمان کبار

گفت

گفت او شیخ را در آن	جمعه یا قصد میخوانند	بعد از آن چهار گوشت	وقت میکند
چهار دیگر نیز چنین	میکنند او که احتیاط	بعد ازین چهار باید	میکنند او نیز پیش
انچنین است	کرد در جامع ایشان	در جوارزی جمعه آمد	گفت در وضعی که در آن
گفت اول و است بار	گفت آنکه صحیح است	مثل او را در شیخ	هم کفشت باط آن
لیک آن چهار گوشت	سنت جمعه شب است	بعد جمعه جویشین	و نیز چنین کند تعیین

والا حوط ان بقول نوبت ان صلی اخر الظه او رکت قته ولم صل بعد یعنی نیت کرده بگذرد
آخر نماز پیشین بر آن که در وقت پیش آن گذارد من هنوز روی آورد بقصد قبله جهت کعبه

شرط دیگر جمعه و وقت	سازد این کس نظر	در هدایه و غیر ما فرمود	تا که کس در نماز جمعه بود
قدر سبب کفشتنا	نزد و نماز بود خطبه	ایک در نزد دو امام	کفایت است در طول
بود امکا که در وقت	قدر است با کف	یعنی قصد خطبه آن	بست جایز بعد نیت نماز
که خطبه قول از اجار	گفت دو و سه	حضرت شافعی چنین فرمود	نزد او خطبتین شد سخن
فایضا ترا ادای او	جل در میان آن	تخریب رسول در	گفت در هر دو خطبه فرمود
هم و طبیعتی در دور	خواندن آنی در اول	قول دیگر از آن	خواندن آن است در دور
نفل کرد از وسیله جرد	نزد آن بند خدای	هم دعا واجب در آن	نه در اولای او پیش
سنت جمعه که خدای	رواند از فضل آید	شرط دیگر با جماعت	یعنی غیر از امام باور
بود امکا که بر کفشت	صلی الامامت	قوم بعد از وجود و کفشت	جمعه را میکند تمام
ایک قبل از وجود گرفت	ظنه ابتدا کند گفتند	و در قاضین کند	صاحب کفشت بعد از این
هم در بخار بود امام	جمعه میکند امام تمام	اذن عام شرط بود	کند یعنی منع او میان
شرح این آن بزرگ	یعنی نبوت است	جایی که نماز میخوانند	با همایش کن ده نماز
این بود اول عام کرد	عام حاضر بود درین	در هدایه بخایه غیر در	غیر معذور در جمعه اگر
یعنی پیش آن تیره	بگذار او اگر جمعه پیش	بکره است	اصل نبود جواز نزد فرس
در خلاصه عالمان کبار	بعد جمعه او کت بیجا	گفت آخر اگر نازد	در صحیح سخن کره است

ظهور خوانده بود و بجا	سعی بر جمع کردن آن	بود امکار هم نیکو	الف در حال جمع امام
ظهور طبل بزمستان	که جمع نیاید آن	نزد و وظهور او مکتوب	تا جمع کرد و او در طبل
که جمع نبوده امام	ظهور طبل نشد قبول	یعنی و اینکه سعی کرد	پیش از آن جمع امام کرد
قصه سبی که بود	لیکن سبب آن	قول بعضی امام عالم	کتاب طبل اگر نزد او
قول بعضی انتم سبب	نکند و ما را استناد	گفت که وسیع باورد	غیر طبل بود درین طبل
یافت که جمع پیش از	کنند آنرا جمع تمام	این بود و خبر شیخ	وزیر خود حکم دیگران
یعنی اندر کعبه ثانی او	که بیاید تمام سازد	که نیاید درین آنک	گفت آنکه بنا کند ظاهر
هست در حضرت که	خیر معذور است ایام	بجای او گفتند	روز جمع جمع کرده این
الف در شرح او	یا ما فرمودی	خواه از بعد جمعی	گفت مکرر آنکه
چون بخواند آن	سعی از بیع خواند	در بدین آنکه	نیز در چند لغت است
در کتاب نیاید خوش	فعل کرد از اول	خلاف است که	سعی از بیع و جمع
از طایفه جن است	چون بر آید امام	چون مؤمنان کفایت	معتبر از اول بود
چون که بر آن	وقت شیخین	نزد و سنت که	امروزه فرمود از آن
یعنی هر دو معذور	نیز منکر شد باو	منع بود و سبب	کرده جمیع حد آن
حسن این یا و حقیقت	میکند از امام	سنت جمع از آنجا	معتبر از اول آن
که شود و نظر انسانی	با اذان خیر میدانی	داد و در غیر الصلوه	هم از اسامی خطبه
هم جامع بود بعد	خوف از جمع است	نیز در این کتاب	چون سیف امام بزرگ
معتبر کرد از اول	بر مناره که میکنند	هم نوشته صحیح	از ذخیره صحیح
گفت این قول	هم نوشته صحیح	امراترک سعی که	معتبر اول اذان
هم زکرة العباد و	میکند نظماً از کتب	صاحب جمع کنند	در آنچه در می دست
یاد و امام جمع که	یعنی در می دست	خواه با نماز خواه	نیز نوشته جان این
چون در اولین	کتاب امام از بر خط	سخن شافعی	میگوید تا فرغ خطبه
بود امکار که در	که اندر بی تلخیص	میکند و در حقیقت	میکند و در حقیقت

از ظاهر نوشته است	نیت مکرر است	یا کتابت چنان فرمود	لیکن از مضرات کرد
یا قرات بجز کفایت	میشود و ادای خطبه	چپاش کن بر او	نشو و خطبه اگر آن
کرده بود پیش از آن	یعنی چون کفایت	مرو با فری که بد او	از خلاصه و غیر آنها باز
شایع این قول است	لغوی است همین	اینچنین حاشی	هم زکرة العباد و
اینکه سازد تکلم	مرو با فری که بد او	گفت مکرر و خطبه	یعنی چون کفایت
نیز در این کتاب	اینچنین حاشی	گفت مکرر و خطبه	گفت در نفس خود
نکند و او بجهت	گفت مکرر و خطبه	گفت مکرر و خطبه	فکر کرد از قضا و
گفت در عطف	گفت مکرر و خطبه	گفت مکرر و خطبه	روز جمع امام منبر
صاحب مخفی معانی	گفت مکرر و خطبه	گفت مکرر و خطبه	صح قول آنجا
گفت آنجا صح که	گفت مکرر و خطبه	گفت مکرر و خطبه	نیز اندر کتاب
زاهل خطبه تا آخر	گفت مکرر و خطبه	گفت مکرر و خطبه	چونکه است تمام
چونکه بعد از اول	گفت مکرر و خطبه	گفت مکرر و خطبه	و رضای است
که به است این سخن	گفت مکرر و خطبه	گفت مکرر و خطبه	لیکن در بعضی
نزد و با آن صحیح	گفت مکرر و خطبه	گفت مکرر و خطبه	چون نشیند امام
رو باو میکنند	گفت مکرر و خطبه	گفت مکرر و خطبه	بوده با خطبه
بود امکار که شایع	گفت مکرر و خطبه	گفت مکرر و خطبه	و همین است
مستحب بود	گفت مکرر و خطبه	گفت مکرر و خطبه	از امام هر جا
لیکن آنجا	گفت مکرر و خطبه	گفت مکرر و خطبه	نیز کرد است
حمد و بر و خطبه	گفت مکرر و خطبه	گفت مکرر و خطبه	هم نوشته شایع
هم نشاء دعا و	گفت مکرر و خطبه	گفت مکرر و خطبه	جاء و میان این
شایع فخر کتب	گفت مکرر و خطبه	گفت مکرر و خطبه	قول بعضی بزرگ
نیز نوشته جان این	گفت مکرر و خطبه	گفت مکرر و خطبه	نظاً هر یک که
میگوید تا فرغ خطبه	گفت مکرر و خطبه	گفت مکرر و خطبه	میکند نقل از
میکند و در حقیقت	گفت مکرر و خطبه	گفت مکرر و خطبه	خطبه را میکنند

نیز بگویند آن سخن است بعضی از آن که بخواهد گفت و در حقش کرد بود امکام نوشتند صاحب حقش معارضت لیکست از شرح کرد فقد هم کرد بعد کرد لیکست قبل از شرح کرد بچنین بست پیشین شماره درهای بلجیا چهار کت نماز نافله نزد بودی سبب چهار یا شود ترک یکی بود میشود و چون او گشت بلان شرح شد هست شکل نظم آورد بهر فهمیدن همین احوال چنانچه در حدیثان گزاره در این کلام و در اول بخواند که در خوانده در اولین آن و در آخر کند قرائت در یکی اولین است	عدم ترک دفعه اولی از خلاصه نورشک شما بچنین شکست بر زبان گفت در لیل و لولوئی ازم لفظ بالشرح بس آن که قضا و کور نزد و حجاب قضایان هم قضای دینی خیر واجب از حق است میکنند فصل از کتاب چیزی خوانده کرده این سخن این است مبطل شرح بود کفایت بیطب بلان شرح مبطل شرح بود زان همی نام از این در ایستیه مثال بس قضا میکند گشت باخرین ترک بود لیکست خوانده در آخر در یکی هم ز آخر آن در یکی از اول آن در یکی از شرح اندری	پیشتر از نماز عصر روز یکبار میاید در وقت کفایت نیز نوشت آن که کرد در کتاب ای هم آورد چهار کت تعلق به اینکه گفته بود قضای از ابو یوسف طریق لیکست آن که گفته چهار پیش که در شرح بس در کت گفته اصل نزد محمد بن نزد بودی قضا بود لیکست در شرح آنچه صاحب اید از آن اختلافات فصل از آن و اگر کرد آن که گفت نزد بودیوسف و گفت با و بری قضا دینی قول جمع آمد عمل قول اجماع بزکان با و بری قضا دینی قول شرح صاحب عمل لیکست در حدیث است	چهار کت قبل از نافله چهار کت پیش چهار کت اول و فصل فوتی بخواب و عمل شخصی نفل چو شرح و در اول کند قرائت شرح شیخ ثانی است عباد را بنده با قضا چنانچه قضا کند در اجماع چهار کت نزد و همان هم محمد باز ترک آن اولین و در اول شود قرائت و در اول که ترک شد کافی بخواب هر سه چونکه شرح و جمله گزاره آن که در حدیث اختلافات فصل از آن و اگر کرد آن که گفت نزد بودیوسف و گفت با و بری قضا دینی قول جمع آمد عمل قول اجماع بزکان با و بری قضا دینی قول شرح صاحب عمل لیکست در حدیث است	در یکی اولین آن خواند در یکی آخر خواند که قطع است که در نماز گشت نماز خواند در هدایه بود و مختار هست نزدیک حدیث تا که او در ششم خواند هر کجای است خواند در صلوة امیر اینها و اگر شد و کتاب قضا از بی منت مؤکده قول بچند قوم افضیال بود امکام بزکان طاهر انقطاع خلاصه از این از فتاوی حجه که در خبر هم که ای او معتقل بست که غایت بخواند بود امکام که در حدیث وقت آن شرح کند از هدایه شرح همین از خلاصه صحیح قول آن چهار کت خواند بست شرح صاحب	لیکست در یکی او نما و در کتابی آنجا آمد که چه حدیثی قضا بس چو نشیند در کت فوتی بر این نشیند غیر جائز نوشتند غیر جائز بویین دانند که باجماع غیر جائز آن هم خلف هم سلف یعنی این است بر مرد که در شرح خودین هم گفته است این که باجماع صحیح است نیست منکر با و کت غیر سنت و ترک خواند از اجماع جمع ترویج قبل از و تریا بعد آن هم در بنیاد سخن است نیز در حدیث تعیین است میشود و نظار قد حقا و این بر این است	نیز در حدیث هر چهار قضا هم دور قضا عند در هدایه نوران است اینکه در حالت شکر قائما قتلح کردن گفت در کافی بزکان نیز اندر خلاصه بهر اجماع خارج مصر نافله خوانی در بیان نماز تراویح و احکام آن گفت در آن کتاب است رضیکه در وقت نیت اولا از آنکه در وقت بهین قول آن در حدیث یعنی مؤکده است گفت هم همان است میکنند از بدیخ ترویج نعمه اصل از آن بود امکام بر سبب قول عامه بزکان بخواند که بخواند بدیخ تسلیم خواه ترویج کفایت اول گفت در حدیث است	دو نیز در حدیث است نزد بودیوسف چهار قضا نصف قلم که از اول بشیند چو نشیند بعد بعد از نشیند آن سنت فجر مثل در حدیث که کسی غیر حدیث حکمها که در وقت قبل از این کرده است چون تراویح در حدیث بر حال و نا بودست بعضی آنها کفایت است بود در وقت آن هم صحیح صحیح است منکر ضال المستبحر ال مسجد مجتهد است در حدیث تالیفات شرح عام چهار کت میکنند شرح این سخن در میان حدیث آنکه نزد بودیوسف چهار قضا نیک باشد در حدیث ختم یکبار شد در حدیث
---	---	--	--	---	--	---	--

دو نیز در حدیث است نزد بودیوسف چهار قضا نصف قلم که از اول بشیند چو نشیند بعد بعد از نشیند آن سنت فجر مثل در حدیث که کسی غیر حدیث حکمها که در وقت قبل از این کرده است چون تراویح در حدیث بر حال و نا بودست بعضی آنها کفایت است بود در وقت آن هم صحیح صحیح است منکر ضال المستبحر ال مسجد مجتهد است در حدیث تالیفات شرح عام چهار کت میکنند شرح این سخن در میان حدیث آنکه نزد بودیوسف چهار قضا نیک باشد در حدیث ختم یکبار شد در حدیث	نیز در حدیث هر چهار قضا هم دور قضا عند در هدایه نوران است اینکه در حالت شکر قائما قتلح کردن گفت در کافی بزکان نیز اندر خلاصه بهر اجماع خارج مصر نافله خوانی در بیان نماز تراویح و احکام آن گفت در آن کتاب است رضیکه در وقت نیت اولا از آنکه در وقت بهین قول آن در حدیث یعنی مؤکده است گفت هم همان است میکنند از بدیخ ترویج نعمه اصل از آن بود امکام بر سبب قول عامه بزکان بخواند که بخواند بدیخ تسلیم خواه ترویج کفایت اول گفت در حدیث است	لیکست در یکی او نما و در کتابی آنجا آمد که چه حدیثی قضا بس چو نشیند در کت فوتی بر این نشیند غیر جائز نوشتند غیر جائز بویین دانند که باجماع غیر جائز آن هم خلف هم سلف یعنی این است بر مرد که در شرح خودین هم گفته است این که باجماع صحیح است نیست منکر با و کت غیر سنت و ترک خواند از اجماع جمع ترویج قبل از و تریا بعد آن هم در بنیاد سخن است نیز در حدیث تعیین است میشود و نظار قد حقا و این بر این است	در یکی اولین آن خواند در یکی آخر خواند که قطع است که در نماز گشت نماز خواند در هدایه بود و مختار هست نزدیک حدیث تا که او در ششم خواند هر کجای است خواند در صلوة امیر اینها و اگر شد و کتاب قضا از بی منت مؤکده قول بچند قوم افضیال بود امکام بزکان طاهر انقطاع خلاصه از این از فتاوی حجه که در خبر هم که ای او معتقل بست که غایت بخواند بود امکام که در حدیث وقت آن شرح کند از هدایه شرح همین از خلاصه صحیح قول آن چهار کت خواند بست شرح صاحب	چهار کت قبل از نافله چهار کت پیش چهار کت اول و فصل فوتی بخواب و عمل شخصی نفل چو شرح و در اول کند قرائت شرح شیخ ثانی است عباد را بنده با قضا چنانچه قضا کند در اجماع چهار کت نزد و همان هم محمد باز ترک آن اولین و در اول شود قرائت و در اول که ترک شد کافی بخواب هر سه چونکه شرح و جمله گزاره آن که در حدیث اختلافات فصل از آن و اگر کرد آن که گفت نزد بودیوسف و گفت با و بری قضا دینی قول جمع آمد عمل قول اجماع بزکان با و بری قضا دینی قول شرح صاحب عمل لیکست در حدیث است
--	---	--	---	--

بهرستی قوم از نادر بعضی گفتند که این قول بچند صبا کرم از کفایت نیز فاضل بود که کام و آخر آن یا نیک است یا چنان میکنند ترک و عیب یاف نشود تا رک و در آن شک و با مومنان تا که قول دیگر جمع بکند این کلام صحیح گفتند چونکه در نزد بزرگان ما هم همس الامم به حال بر سیل اعی با سوی یکی اقتدا کند بسیار غیر ماه مبارک رمضان کامترین باشد تا حد در خوانی است منقول نکند هر چه امام قوت میکنند با امام تبعیت خیزد از بهر سبب از این که بود در کوع مال امام و قیاس که رمز ندارد	حرم قرآن در روز در تراویح آن کند تمام بست است نیت تاری گفت این قول صحیح نقل کرد و از غیبه آن فتوی دادند بزرگان و خلاصه همین بودنی چونکه در نزد بزرگان یعنی تسبیح نه باشد با یعنی آن تسبیح گفتند از خلاصه و مضمون است که جماعت و تطوع را میکنند از کتاب کمال گروه و مؤثر است در یعنی در فضل اختلاف و تر نیت جمعی است که در اوج نیت خود بود شد غیر بجز اینها این سخن در بعضی است ماقی مانده در استزابت نه بجز آن وقت است اقتدا کرد شخصی از اینک در یکی از او چنین است	عاجز از حرم باشد و در قول بعضی که در خواندن حسن از بوی حیف عقل چونکه این در همه که است نیت قصیر این لیکن نیت فاضل است که بداند بگویم تفصیل در همه حال در همه یک سخن از تسبیح بود که کام صحیح گفتند جماعت زیاد و مؤثر جز تراویح که باشد آن گفت در تطوع دیگر لیکن اقتدا بیک چهار کس اقتدا بیک باشد جماعت مسلمین در تراویح و تر هم مید چون عاقبت خواند تمام مقتدیران قوت تمام نیز در آن کتاب که نیت تا که نبوی شایع و فی یعنی در تر و در رمضان نقل سازد بزرگان امام	بوی کام نوشتند بجا در تراویح آن قدر دارد کامترین میکند میشود و قدر جمله قرآن فتوی دادند بزرگان ما گفت است قول در تراویح میکنند ترک او تفصیل واجب است حیاط طهارت مکذازند تسبیح دیگر میکنند از نیت تسبیح خوانده باشد در آن این سخن در کتاب فاضل جماعت کند از نیت یاقی که نیت بیشک که باشد با اتفاق بود این سخن در هدایه تعیین چهر سازند و در رمضان مقتدی هم که نیت تمام منتقل کتاب کوع امام خواند سبق امام قوت از سجده و تلاوت کافی مدک الله قوت کردون که خواند است فضل امام	در تراویح و تر را اف یا تراویح خوانده بفر در هدایه و غیر ما دانی رکعتی خواند بود رکعتی دیگر کرده تمام سجده اولین کرده که رکعت نظر کرده بود در رکعت ثلاث گروه باشد نماز تمام قطع نشد نماز است نیز در غیر اگر مسلمانی انکه خواند است فخر نه در این تمام از آن بود زین صوفی شرح اول گفت از جامع بعضی منقول خواند است چونکه یک رکعت سازد اینکه بعد از هر دو رکعت نشود در اول تمام و کتاب هدایه تعیین یا بود و در جمعه و در هم درین فصل شایع سجده اولین کرده تمام	لغت تبعیت کرد مع او غیر هم بخواند باز بنویسد رمز و ک میتوان خواند تراویح در بیان که شخصی در نماز شروع کرد بعد از آن جماعت تراویح است شد جماعت که از آن گشت آنکه جماعت را بر سجده کرده جمع میکنند نظرا اقتدا با امام مع آن قوت میشود گشت یک رکعت ثانی نشود در اول نماز امام بنویسد اول رکعت او که در دو رکعت نیت حقن هر چه از این کتاب جماعت است میشود و آیتا با که او نقل خواند نوشته اند نقل خواند هر رکعت است چار رکعت است گروه بود در استمال بر سر برین قطع است شخصی بخواند تسبیح که بر آن فصل است	در تراویح هر یاف این سخن از تراویح است احرام ظاهر آن فی شد اما جماعت از آن اقتدا میکنند با امام گفت این قول صحیح و خل قوت میشود چونکه اگر بجز کل آن هم جماعت از آن فوت کرد و جماعت میکنند قطع میشود نقل خواند که است سود اینها فال تمام شد جماعت از آن نشود در اول نماز امام میکنند فضل جمع نقل بعد از خود شد گشت اکثر تمام باید کرد هم خلف امام است شد جماعت از آن قول او دیگر تمام شد اما نیت فاضل بجای خود در این
---	---	--	--	--	---	--

بهرستی قوم از نادر بعضی گفتند که این قول بچند صبا کرم از کفایت نیز فاضل بود که کام و آخر آن یا نیک است یا چنان میکنند ترک و عیب یاف نشود تا رک و در آن شک و با مومنان تا که قول دیگر جمع بکند این کلام صحیح گفتند چونکه در نزد بزرگان ما هم همس الامم به حال بر سیل اعی با سوی یکی اقتدا کند بسیار غیر ماه مبارک رمضان کامترین باشد تا حد در خوانی است منقول نکند هر چه امام قوت میکنند با امام تبعیت خیزد از بهر سبب از این که بود در کوع مال امام و قیاس که رمز ندارد	حرم قرآن در روز در تراویح آن کند تمام بست است نیت تاری گفت این قول صحیح نقل کرد و از غیبه آن فتوی دادند بزرگان و خلاصه همین بودنی چونکه در نزد بزرگان یعنی تسبیح نه باشد با یعنی آن تسبیح گفتند از خلاصه و مضمون است که جماعت و تطوع را میکنند از کتاب کمال گروه و مؤثر است در یعنی در فضل اختلاف و تر نیت جمعی است که در اوج نیت خود بود شد غیر بجز اینها این سخن در بعضی است ماقی مانده در استزابت نه بجز آن وقت است اقتدا کرد شخصی از اینک در یکی از او چنین است	عاجز از حرم باشد و در قول بعضی که در خواندن حسن از بوی حیف عقل چونکه این در همه که است نیت قصیر این لیکن نیت فاضل است که بداند بگویم تفصیل در همه حال در همه یک سخن از تسبیح بود که کام صحیح گفتند جماعت زیاد و مؤثر جز تراویح که باشد آن گفت در تطوع دیگر لیکن اقتدا بیک چهار کس اقتدا بیک باشد جماعت مسلمین در تراویح و تر هم مید چون عاقبت خواند تمام مقتدیران قوت تمام نیز در آن کتاب که نیت تا که نبوی شایع و فی یعنی در تر و در رمضان نقل سازد بزرگان امام	در تراویح و تر را اف یا تراویح خوانده بفر در هدایه و غیر ما دانی رکعتی خواند بود رکعتی دیگر کرده تمام سجده اولین کرده که رکعت نظر کرده بود در رکعت ثلاث گروه باشد نماز تمام قطع نشد نماز است نیز در غیر اگر مسلمانی انکه خواند است فخر نه در این تمام از آن بود زین صوفی شرح اول گفت از جامع بعضی منقول خواند است چونکه یک رکعت سازد اینکه بعد از هر دو رکعت نشود در اول تمام و کتاب هدایه تعیین یا بود و در جمعه و در هم درین فصل شایع سجده اولین کرده تمام	لغت تبعیت کرد مع او غیر هم بخواند باز بنویسد رمز و ک میتوان خواند تراویح در بیان که شخصی در نماز شروع کرد بعد از آن جماعت تراویح است شد جماعت که از آن گشت آنکه جماعت را بر سجده کرده جمع میکنند نظرا اقتدا با امام مع آن قوت میشود گشت یک رکعت ثانی نشود در اول نماز امام بنویسد اول رکعت او که در دو رکعت نیت حقن هر چه از این کتاب جماعت است میشود و آیتا با که او نقل خواند نوشته اند نقل خواند هر رکعت است چار رکعت است گروه بود در استمال بر سر برین قطع است شخصی بخواند تسبیح که بر آن فصل است	در تراویح هر یاف این سخن از تراویح است احرام ظاهر آن فی شد اما جماعت از آن اقتدا میکنند با امام گفت این قول صحیح و خل قوت میشود چونکه اگر بجز کل آن هم جماعت از آن فوت کرد و جماعت میکنند قطع میشود نقل خواند که است سود اینها فال تمام شد جماعت از آن نشود در اول نماز امام میکنند فضل جمع نقل بعد از خود شد گشت اکثر تمام باید کرد هم خلف امام است شد جماعت از آن قول او دیگر تمام شد اما نیت فاضل بجای خود در این
---	---	--	--	---	--

یعنی خوانده اگر	یعنی آنکه تفریح باید	هم نشسته خوانده او	میشود اول نماز امام
آنچه درین کتاب است	و اگر در حدیث این است	بیز این شایع شریعتی	نظر طبریه نقل ساری
بیش از چهار کبریا	چهار رکعت است	که هر دو شیخ در حدیث	بهر خطبه امام شریف
بزیان صحیح می آید	چهار رکعت تمام بخند	چهار رکعت قبل ازین	میگردد که او
گفت در مختصر حران	آن سیکه خوانده است	در ای مسجد شود چنان	هم در اینجا گفته است
رو و از وی غایب است	در میان کبریا	نیز در مختصر کجوبید	بمقیم جماعت آخری
یعنی قایم نشود اگر	سبب جماعت است	چون امام یا مؤمنی	کسی مقبر شریعتی
و جماعت اگر بنا کند	میرود و جماعت نقصه	اچنین کس رو تو کرده	گفت طویل غم او
در نماز است	که کسی خوانده قبل از	کره بود و کند خروج	گفت الا قامت است
چون قامت که گفت	کنند این نقل اقداب امام	لیک در غیر مختصر	خوانده باشد نماز قبل از
که چه تکبیر گفته است	می براید بعد از آن	چونکه منع راقب کرده	می براید ازین است
سنت فخر آن کرده	دید بر بنود جماعت	طن او اینکه سنت	از نماز جمیع میسما
ترک نکنند وین معنی	بجماعت در پیش معنی	که کند فتم خوانده است	باز هم میرسد بیکرکت
سنت فخر آن کرده تمام	بعد سازد وقت امام	بود هم کام نوشت	از خلاصه نظر طبریه
کس اگر جوی است	در شمس جماعت	ترک نکنند همین	میشود داخل جماعت
و محلی رسد که مردی	چون زمانش کوع کردی	هم نمیدانند آن	رکعت اول است ثانی
ترک نکنند وین معنی	میشود داخل نماز امام	خفت بر وقت است	نیست و نقصان آن
اجتماع و محبت اما	یعنی از بعد از صلوات	تا زمان که قضاوی	گفت آن قطب است
گفت آنکه در صلوات	فی الحقیقه خود خلاف	چونکه بر حسب	گرنه از قضا است
چیزی بری بوده است	که قضا کردینکند	گفت بعضی خلاف است	چونکه او سیکه قضا
ناظر شد حساب نرود	لیک سنت بود نیز	بعد از کوشش که	سنت فخر ترک شد
بلی تخلف الی و اول	تا بعد فرض سیکه	لیک بعد از اول نماز	سنت فخر قضا شمار
مسامی وقت نظر	دید است جمعیت	ترک نکنند بهر حال	داخل فرض میجوین

نزد

نزد جمهور عالمان	بعد سازد قضا چهار	قول ما من قضا کند کرد	میگردد چهار مرتبه
گفت ازین باشد	بدرین حدیث	از غنیه بکبریا آن	پیش خوانده دور است
هم درین با ذکر کرد	نیست فعل صریح از	لیک از جامع الضمیر	شیخ او را کرده است
نزد شیخین چون قضا	گفت بعد ازین	آن مروج بعلم	نیز فرمود از حدیث
نزد ابو یوسف	دو بود و بیشتر	بعد فرض این چهار	نیش حکم باید کرد
در صلوة فقیه مسعود	قول بعضی قضا بقدم	لیک در ظاهر الروای	گفتند قضا این کس
چونکه استاده وقت	گفتند قضا درین	گفتند قضا هم آن	چونکه از حدیث
سنت شریفین	نیش میکند علی	و اگر شد وقت کافی	با تو گویم رو است
سنت فخر بر قولی	گفت در خانه	خواند در خانه	چند وعده ما و کبریا
یعنی آن خود او	که ایمان بر خود	شخص در بیت	و اگر کردند بزرگان
بوده باشد امام	در مسجد از این	ما مسجد که بوده	مسجد خارج است داخل
همه بر که امام	این او میکند	لیک مسجد است	میگردد او چو درین
خوانده خلف صفوف	کره بنوشتند از	در صفوف خلاصه	در است که میت ماند
در صلوة فقیه مسعود	بسی استون اگر	میگردد از این	یا که از در صفوف
نیز درین کتاب	سنت فخر در کجا	گفت سنجایی	اقداب امام اگر دارد
با امام قضا است	سنت استجا که اول	سنت فخر سنجایی	میگردد از سنجایی
شایع و در هاق	گفت و در کجاست	بین فرض سنن	سنتش با خواندن
میگوید بیان	بعد ازین از خلاصه	مشغل شد باک	سنت او احاده با
گفته شد که اگر	حکم غیر طبری	هم شریعت از	کرد و باب فک
نقل سید و زعمده	از ابو الفضل امام	سنت خوانده	گفت برین باز
سنت او در زمانه	گفت آنی امام	و اگر کردند بزرگان	در کتابچه اله
خوانده و خایه	فرض در حدیث	واقع اول شد	چون بود وقت
جزودی فخر برین	در بیان حدیث		کرده بود نیز فرض

گرد و زبریا صلوة	میرود شخصی با جماعت	نمود و دید این آدم	در اقامت و نمودن
در صلوة فقیه معبود	کس مسجد که فتنی بود	خور و تر میزند خورش	تا که کرد و ثواب پیش
همیدر اید با وسای را	چونکه فرموده رسول خدا	پیش از آنکه درو آید	نفل خود و نیک پاک کرد
کنند حج مرو با او را	پای خود بزیرین مسجد	مکش خاک تو ده پایت	یعنی آماده از برابر او
مسلمی امام اید	پای بر ارض مسجد او	گفت بر پیش من با نی	دوست دارم ز ما را
گر بود پاک پای تو ای را	کرده بنی من مسجد	هر حکمی پلید باشد با	کرده بنی خلاف لغز
طهر و آبی که امر او را	چون بانی خلاف او	زاهد فخر امام بزوار	نفل ساز و زشتی را
از برای نماز برسان	رفت مسجد بریز او	قد رسد صد البسج	اجره واحد و بدین
رفت و قافان شرح	مید بستن بجره غاز	که بوقت اقامت کس	میدهد بجز آن کس
چون مسجد یک با ما	کعبین تجتیش خواند	قول عامه که راه دین	تا که او را نخواهد
سخن و سنی گفت	فخر عالم در عجب گفت	آن حدیثی که اول فرموده	این بود و صلوة معبودی

قال النبي عليه السلام من تكلم في مسجدي بكلام الدنيا نزلت مني لعنة الله عليه
 يا ربنا ان عبادك طغرونا فيقول الله تعالى فبغزني و جلالتي لا سلطن عليهم انا ما من اكرم
 ليحزوني من بنو نهم كما يحزوني نهم من بيتي كذا صلوة معبودی

افت آنجا که راه خود	هم در بخا و خشت نفا	هم در راه و در پناشت	چونکه نشسته بود
اینکه مسجدی استانی	چیزی خورده و دوری	مستکف بر باغ زینا	میتوان خود خوردن
لیکن چون تخم خرنوبه یا تو	نه بماند آنچه مثل او	اینکه برین کرده ترند	باری بر بوی او اند
حرمت بود که بر حلالان	هست با و مظهر از	بزرگ بر شرح او	گروه در دنیا
از کس طاعتی نقل او	داخل مسجد شود هر دو	خواه باشد ظلیل خواه	که در آن مسجد او تقدیر
از قدر قصد عتقاد کرد	یافت با اینقدر او	و گشت در کتب قاضی	کس بر در و کربان
چونکه با نبه کیت آماده	کرد و کریمت افتاد	خپن کر فقیه عالم	بهر اجهه اگر کس با کرد
یا درینجا معلم صبیح	میدهد بجز این تعلیم	کره گفتند بزبان	گر بود غیر این بود پاک
اولی در مسجد جماعت	گر بخواند چهارده	عامه بزبان که ره بود	بنو و عذر که میگویند

خواه تو هم در مسجد	خواه مرده در تو هم	خواه در مسجد تو هم	مرده بر آن و در تمام
شایخ و دیهاتی است	میکند نقل از سر او	در مساجدش خود دعا	که در اینی که گفت ا
چون بمبوی که در حدیث	خلع تعلین امر کرد او	صحن مسجد اندازان	که سلامت ز او نبود
از خلافت و شایخ	زین سبب داخل کعبه جواز	گفت شایخ ز شیب	وقت بر پیشان باقی
زینهارای بود آن دنیا	حرمت مسجد یک مید	احمد بصری تا که از مرد	پای حبت اول بمسجد کرد
در کفایت هم اندر	کرده بود صد خلافت	مسجد جامع غنت	یعنی در جمله مساجد آن
گفت صاحب خلافت	چون تصدیق ساز بر سنا	کرد اولیت که در سنا	نفل کرد و در سوال آن
آنکه خودت تو هم یعنی	تا رو بوی او همان	نه در آید درون مسجد	تا که در و او بخلق از

در بیان عید رمضان و حکم

شرح او را و هم بگوید	گفت از جامع لطف	حشمت مولی صبح شمار	از خلاص بود و هو لطف
در هدایت روز نظر ببرد	قبل از آنکه خروج بایند	مستحب طعام لب	چیزی خوش بود کردن
نیز با عیدگاه که گوشت	حسن جامه ش می پوشد	صند و حبت اگر کس	میتد می شود و بر آن کس
نزد نعمان امام مالک ضمیر	در و او نکوشد کعبه	لیک تکبیر عبت بها	میکند عبتا بر با صبحی
و ج نعمان سماع کن	اصل اخفا بکشتان	جره او در دست صبحی	نیز او بر روز فطر اما
گفت از او شایخ او	قول نعمان صحیح قول او	چونکه فرمود وصل در او	بییقین دان بود و او را
چونکه در راه عید فطر خبر	جره تا نبش زین عابره	لیک تا نبش در صبحی	بی وی میسکینم درینجا
روز عید اول نماز عید	نفل خواندن که باید بود	مصطفی با وجود صحن	یعنی این فعل اگر بود
این سخن در راه آید بیبا	نیز در کفایتی ذکر کرد و جنان	در متصل است فتح او بخیر او	نزد جمه و بر کریمت
چون بمقدار حج یا نین	سای کرد و بریند کرد	که ازین وقت زوال او	و وقت نیست کس آنجا
این دو کت نماز امام	میکند نماز چو عیال	گفت هر گاه اولین	می بخواند شایخ تقصیر
این بود قول عالمان کبار	بعد تکبیر گوید او سه بار	بعد تکبیر طاری مذکور	خواندنش فتح مع رسو
گفته تکبیر بار کوع	گفت اول تمام شود	گفت ثانی را که بخواند	اول اینجا و آنجا

بعد بکسیر گویدش را
اینکه بکسیر زیادت او
نیز در چند نسخه ای که
این دو کتبه کتبت کردیم
نیز در خطبه از خدای پرست
فت کرد و در کتب عامه
میکنند از عید را فرود
به هم کام و بزرگ عقل
بطرفتی رود و بعد اگر
در هدایه که کرده اند
روز قربان شود اگر چه
مصطفی بکسیر اوست
که یعنی چو فطر بگذارد
نیز بکسیر می تشریح و
میکنند از صبا و باران
و ذکر کرده از کتاب لغت
مسن همین زمان است
گفته که درین لغت
صاحب آن کتاب آنست
که کند قول مسجد را فطر
کردن خراج اندون
شایخ و در هائی که
بهر شرح می قایم بکسیر

میر و دبار کوی اندر چار
گفت و در شرحین روز
یعنی اندر میان بکسیر
خواندش خطبتین امام
صد که فطر واجب است
بعد بزی قضا بنایه
چونکه در او نشاند اول
گفت قبل از برآمدن عید

نزد صاحب ما همین است
شرح او را در اول سال
پاشا کتبه بر تشریح
در هدایه چنانچه تعیین
حکیمهای در باب اول
لیک نزد امام که در اول
نکند از لیکن از آن
چیز ما بخورد و در شری

در بیان عید صبحی و احکام او

متحسب عید صبحی است
اکل از خجیه خود کرده
بعد ازین هر خطبه ای
میندهد یا در خطبه بگوید
بعد از خواندن مکه و
صنعت ناس که بود و
یعنی با دو اقصان با ع
متحسب بلفظ قبل
باز این قول قبل از کرده
غیر کعبه ز کعبه باشد
غیر جائز بودی است
میکنند نقل از سر جیه
گوید این آدمی بهر تقدیر

نزد ایشان این است
یعنی از جامع اضعیح
این قول عالمان صحیح
در جمیع کتابها این است
نیز تعلیم میدهند بر آن
که که ای و هندی بعد
این بود قول عالمان
اکل شری سبب مبنی
وقت کشتن رود بر آن
مثل این در کتابها
متحسب با فروع نماز
چونکه در او نشاند از شری
باز تعلیم ضحیه و جهان
منع کردند از نماز عید
شد می آنچه ذکر کرده
صحیح کردند بموجبی
جای که در چنین لغت
آنچنین که ده است آنکه
نست و غیر او جواز است
نشد ثابت رسول الله
بهر تذکره و عطا کرد صحیح
بر سر سببی درین کتاب
زایدش ابوبکر این آدمی

خوفت کوی بان
رفع سر کرد امام
بن هر صبح و یک کسیر
نزد بودی و بخت صحیح
مع بکسیر مال آن کسیر
مع بکسیر با علم است
در کتاب این چنین است
عرفه و نعل ز برای
مسن این قول آنست
یعنی بکسیر اینست
نزد نعمان امام بر کوی
در جماعت نماز بگذارد
که با سزا فدا بر جا
لیکن این بنده هر روز
قبل ازین گفته ام نزد
زن اگر اقد کند
چهار سار و سوزان
نیز در چند نسخه گفت
گوید از عید هم بکسیر
و ذکر کرده شرح او
نفس که بر آن است
چونکه روز گرفت که
هر که یک لغت فخر

میر و دبار کوی بان
سازون هم مسابا
هست نزد محمد نعمان
میشود و نقل است
میکنند از وقتنا بلا
است که این از نماز
می بگوید بعد از شست
از پس بست نماز بگوید
یعنی بکسیر این است
به ناه و بست در اینجا
می بگوید صحیح است
از پس بست نماز
گفته که فی چنین است
چونکه سنبل و درین
نزد او خوش است
فخر بر مع است آنست
نزد او روز می شایخ
که بسیار حق است
هر روزی حساب ساید
در و حسرت بنی خود

بانی بکسیر در کوی آرد
بانی بکسیر با قطر است
چونکه از بهشتین
لیک تا کرده این کوی
برسد قبل از سلام امام
نزد نعمان امام کوی
سخن همین است
می بگوید بعد از شست
بر جماعت شود اگر چه
بمقیم اقد اما فطر
ترک بکسیر اگر چه امام
هست و مختصر به لغتی
چونکه او از عورت است
بود اما کار نوشت این
نیز از عید سار و یاد
عقب جمعه بایک
عرفه روز نهم قربان
که بنا شد سیاه می بود
بهر هر قدره و هر موی
هر قدم بجزوی میانی

لیک و در وقت سار
هم نوشت از کعبه
نست جان کند و
کرده با امام رفع سر
میکنند قول کعبه تمام
ست و خانیه قربان
آنچه بکسیر می تشریح
ختم او بعد عصر روز
عقب عصر آخر تشریح
مره و اخذ در صفت
بر میماند که هر دو است
گفت بکسیر نیت اینها
است واجب تعبیت بود
مقدیم صبا و اگر کند تمام
از سر جیه همین فوی
زن این سن بکسیر
بناست بقول خجیه
شده از بی آدمی
چونکه مکتوبه او بن
روز خجیه روز و هم
و هم پسند از عید
روز خجیه خواب کوی
میشود و عقده پشیمان

در بیان بکسیر تشریح و احکام او

است که این از نماز
می بگوید بعد از شست
از پس بست نماز بگوید

الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله الله اکبر الله اکبر
بر جماعت شود اگر چه
بمقیم اقد اما فطر
ترک بکسیر اگر چه امام

هست و مختصر به لغتی
چونکه او از عورت است
بود اما کار نوشت این
نیز از عید سار و یاد
عقب جمعه بایک
عرفه روز نهم قربان

که بنا شد سیاه می بود
بهر هر قدره و هر موی
هر قدم بجزوی میانی

هر روزی حساب ساید
در و حسرت بنی خود

هر نظر کسی غیر حجت کرد که چه روی نظر برت نظری غیر فاضل و ما که بر خوشین گرفتار بدی مخلص از گرفتار در بهار بنبار و اربابان قول نعمان امام تر کرد نیکه در دو سجده نماز لیک از اصل گفت که چون محمد امام عقل من نزد نماز خطبه نبوده قلب نزد محمد است ورود قول حضرت عثمان مست در سخن میگرداند امام جمعه را هم دعا میکند نماز میگرداند این نماز کوف یا کند روی او میان نزد بودی دست بر خیر آنچه قول صحیح کرد خیر قول دیگر بودی او لیک از نظر نقل سازد گفت صاحب این نظر	چشم خود سوی حیرت کرد بلان او حضرت است نبردین مقام هر کس بد نا پسندید خطاکارم چونکه بر بنده لطف از گرتنبالی خواندند چون جمع قول محمد شمس گفت خطبه کند خطبه نه جماعت نزد او لیک نزد او چنین خطبه	آنچه نظر آن بر تراوی ان بود که عارف مطین اصل روی نصیب ما کرد بمقام خنایان بار بنده هر چند عیب از میسرا نید منوی یاران میکنند حجاج استغفار میگردانند وی بکام خطبه هم میگردانند خطبه احدی در این میکنند هم امام قلب را بزیاد و در آن عمل آن شمس الدین گفت که صحیح چون نزد او ایضا گفت لیک با طویل کرد و خیا نیت حاضر امام جمعه کرد روا بقبله دعا کند تمام این نزد او چنین است در فرات که می بخواند لیک بنویسد شمس الدین سخت از برای ضبط خطبه نبوده و غیر خلا اتفاقا بود بعد نماز میکنند خلق او را در آن	کرده خطایضرتی بمع ساخت از و سجده گفتی با دو سجده کرد تمام آن جماعت اول آید بنا این جماعت نشسته او هم چونکه این طایفه مستحق نیز از شام امام شریع عمل بنمود و هم نماز قیال گشت زینا زینا جماعت هم کوع سجود را با میا وزخسته دایمی بود چند رکعت بود نماز او که از شدت است از دو رکعت بود نیز سه سوره که قرائت کرد و بعضی در رکعت اصبح نیز فرمود و شایع او را می بود او نماز او این یعنی بد سلام و در او نوشته بود در این هم تجمیع بخواند خواند اگر این غایب از نیز شایع نوشت از ایجا	طایفه دیگر بخلف رو این طایفه بری منشسته امام سلام باقی رکعت کند او را سومین روز نماز تمام بقراوت کند این و کذا در بقراوت کر باز و قیال شایع شعین و قیال جوان میکنند آن بر او را هم در اینجا هم فرمود می بود او از قدر بی تخلف بود او را میان شام بخواند برت سلیم میخواند میان شام بخواند برت سلیم میخواند گفت از این خبر خوش او تجمیع میشود ای قوم او که کرد مولود یعقوب	یعنی خطایضرتی طایفه دیگر که این جماعت سلام داد بقراوت کند او را طایفه دیگر چه آمده باز بوده باشد مقیم امام او گفتی را بفرقه ثانی روز را خراج یک سینه خوف که بیشتر بود آن گرتنبالی بقبول کردن لیک بنویسد صحیح این گفتار	میکند گشتی نماز تمام بقدر یک سینه میشود سوی شمس الدین چونکه بنویسد از حدیث بقراوت کند او را میکند از این صفت میکند او امام تادیبی جنگ کردی بقراوت هم فرود کند او را میکند او هر طرف بود نیز در چندین کرد و ظهار اجر با یافت آنکه بر او خواندن او عجب است که بخواند زیاد نیک شایع یعنی در او شمس الدین در چهار فصل است آن نمازیکه شمس الدین نش بود مصفا کثر هر که باشد مصفا کثر غیر این حدها با خواند از این جواب این می بود از چهار فصل او که تفسیر سخن آن
--	---	--	---	---	--	--

در بیان استیفا و احکام

در بیان نماز کسوف و احکام

در بیان نماز خوف و احکام

در بیان نماز خوف و احکام گرتنبالی خواندند چون جمع قول محمد شمس گفت خطبه کند خطبه نه جماعت نزد او لیک نزد او چنین خطبه	قول دیوانه از این حکام چهر سازد امام در هر دو قول بودی و میسره خصال میکنند روی قبله دعا اهل فرقه مع مسلمان	کف در بیان قرائت آنچه فرموده اند اهل خبر بود احکام نوشته تمام در فرات که می بخواند لیک بنویسد شمس الدین این نماز در وقت طلوع نقل سازد و خطبه آنجا گفتند ان هم امام شریع کرد	کف در بیان قرائت آنچه فرموده اند اهل خبر بود احکام نوشته تمام در فرات که می بخواند لیک بنویسد شمس الدین این نماز در وقت طلوع نقل سازد و خطبه آنجا گفتند ان هم امام شریع کرد	میکند گشتی نماز تمام بقدر یک سینه میشود سوی شمس الدین چونکه بنویسد از حدیث بقراوت کند او را میکند از این صفت میکند او امام تادیبی جنگ کردی بقراوت هم فرود کند او را میکند او هر طرف بود نیز در چندین کرد و ظهار اجر با یافت آنکه بر او خواندن او عجب است که بخواند زیاد نیک شایع یعنی در او شمس الدین در چهار فصل است آن نمازیکه شمس الدین نش بود مصفا کثر هر که باشد مصفا کثر غیر این حدها با خواند از این جواب این می بود از چهار فصل او که تفسیر سخن آن
--	--	--	--	--

در بیان نماز چاپش و احکام

در بیان نماز او برین احکام

در بیان نماز تجمیع و احکام او

گر بود و قوم قتل بنجا	گر با زوی سلام عز	گشت آنم مستحق تو	بهم مصلحت بنمیدهند جواب
نزد خطبه اگر سلام کرد	ت کند کار این مسلم	هم در بنجا جواب است	چونکه گفت خطبه را چون
قوی میخندند که در آن	یا یکی جا هر ایمن است	گشت آنم کسی سلام کرد	لیک بنجا جواب میباید
نزد تو میکه علم میناید	کرد شخصی سلام آنم	گر چه میدادند که میگوید	و بیکران اجتماع او میگوید
و محل اذان اقامت باز	اندی بنجا سلام نزد جوان	بر مؤذن یا با و میباید	بوده باشد و جواب اذان
گر با بنی سلام سازد	تو حق این مسلم آنم	لیک به جواب این آنم	غیر قطع اذان بود در آن
بی لفظ سلام شخصی کرد	بهم را جزم سختی آنم	چون زعمده و غیر بامرد	نیست جز جواب اذان است
آن سلام میگوید که میباید	با الف لام یا تین بود	با الف لام میباید	آنچه در زمان موسی
از بیان نقل کرده اند	گر بزرگ است جمله در مسجد	هر که داخل شود در آن	بجا و نمیدهند سلام
و کرد در کتاب قاضی	شد در آن حضرت عثمان	بر مؤذن و یا باقی	شخصی در اندک آن
یا پس از خطبه گفت اعلان	و نقل خود جواب است	وز محمد بن از فرغ اذان	باند آن گن در جواب
از ابو یوسف ضعیف است	گفت قبل از فرغ بعد	جزی لازم نشود بر آن	بزرگان صحیح است
متغوط بود که آن	قول مجموع بزرگان است	یعنی قبل از فرغ یا بعد	غیر واجب بود جواب
قولهای ائمه ماضی	و او شخصی سلام بفری	یا که تسلیم بفری	ندوای جواب است
یعنی وقت حج بود	باید جواب است	بستند که زعمه اسلام	و بیان بود با کلام
حقیقا کند بقاء در آن	گفتن این بوده بود	این تجزیه است که این بود	ناجوازی او از آن بود
گفت غیر الصلوة	یا و نه الا با حق است	یعنی بر سلام باید او	نیز در چند نحو خوش یابد
بست که شرح است	در کتاب الکرمین	یا پیش امیر سلطان	یا کند بر او رض است
یا کند سجده تحت این	او کبیره بودی است	بهر عظیم سجده کرد او	گفت بنوشته اند از خبر
از طبرستان گفت صحیح	گفت باشد که سجده مطلق	گفت از راهی راه نما	گر کند شخص در سلام بجا
گردد نزدیک کعبه که	چون سجده است آن	نقل کرد از محیط سلطان	یا خراجه آنجا که در آن
و فضول همان تعیین کرد	در بیان کلام گفته بود	بهر سلطان یا بفراد	سخن عاود محیی گو
گفت سلطان که عطا کرد	و بگفت بر حکم است	نیز گویند بگفت آن	یعنی این اموی سلطان

منع شایسته بخود ما	ترین عقیده نمودن و	و کرد صلوة مسعودی	نیز در چند نحو فرمودی
در ملاقات سلام کرد	سنت این است باید	لیک آنکست که در آن	اوست شبهه بود بر فضیلت
گفت بر کف یکدیگر نما	همه با ناله دست بماند	در حدیث هر چهار	مثل بر کف دست بیاید
در حدیث که بود	چون و مؤمن گفت	گفت یکبار بر او	پاک کرد و در هر مکان
آن در حدیثی در حدیث	گویند این زمان با و را	بوسه بر دست راستی	در ملاقات میباید
قول بود بویست شایسته	منع سازد و محمد نعمان	و چه بودی ز عبادت	آمد آن وقت حقیقی
مصحف می شغف کرد	بوز و میان او ابرو	بوحیفه امام خاص عام	گفت بود در اول سلام
بعد منسوخ کلمات	هم بودند خندان	بست که در هر صلوة	از فعل صحابها کرام
در ملاقات آن لفظ	وقت تفریق آن	بوا هم کام که میگفت	و یکی برین معالفت
لیک بر می که بر آن	کره بود توافق سخن	در کتاب الکرمین	گفت قول صحیح باین
چون باز و معصوم	دستهار بر بنه با کرد	در صلوة فقیه مسعودی	مصحف می چنین بود
گفت در شرح هم از منی	دست لحن مصاحف	هر که با استین مصاحف	کرد بر بنویسند چنان
بوز و دست عاقل را	یا کسی بوسه زد و علما	گفت تجویز شایسته	لفظ لا یس و در فعل
غیر دست همین فعل	قول نما کرده آن	در ملاقات بعضی از نادان	میفرمودند در وقت آن
و کرد دست شایسته	که با جماع قول کرده	کرد فعل مجوس اینجا بود	فعل فحاق و فعل
در کتاب خلاصه کرد بود	هم زو سه است شایسته	چنین بود زمان جوان	منع باشد سلام آن
و در آنجا سلام کرد	یا پس از خطبه او او	مرد و نفس خود جواب داد	کرد بوزن عجز و جواب
و خلاصه است باین	نیست جای مصاحف کرد	چونکه باشد در آن	گر چه در کتب است
در جایز مصاحف اما	علما گفته اند بهر	نظرش این خطه است	در کتاب الکرمین
قبل ازین گفته اند	آخر فضل است در	قومی مصاحف کردن	گفت شایسته که در آن
با وضوی اگر مصاحف کرد	یعنی با وضوی دست برد	بعضی از جاهلان	بوسه زدند آن معنی
بوا هم کام ازین خبر	کرد و دستها آن خود	از زبان این بوسه	ماورن شهرام با
غیر شست و اگر چه گفت	سخن او نمیشود با و	فتوح با جستن	داود بزرگ در

بوسه کرده بود و بوی با	قوی بود و حرکت ام	ملکه آنکه بگوشه درین	که نسبت به بوسیدن
لیکن ترحمی نظر الدین	تو تفصیل شد بحالین	گفت که جوهر کوبیده	بر منیه ناریه یا بر سر
گرچه بر سر او بود معجز	بس حرام است تا درود	گرچه کوبیده غیر شوی	گفت استقبال او بود درود
هر مسلمانی که بر او	زین جن فها کند بر	این است که گفتی	از کتاب کفاح می بینی
در بیان عطسه اول و جواب			
ذکر کرده فقیده درین	مری زهر و سمیت	لغته شد یا رسول سبحان	میری کفی مری اتی
گفته است بر کسی زود	واند که در حدیث قال	چون بر آن مسلم که عا	متحبت است ساد
گفت احمد حق بجای او	بشوند چنانچه با حنا	چونکه بشنید او را	بعد از شستن و عطا
لیکن یک پد بلند حمد آن	پست میگردند و او	سر خود را در دو می اندازد	نیز تخمیر وجه هم میت
وزم عطسه اش جیبی	و کبر حمد کف او است	چون طس که بگفت کرد	در حدیث امام از درود
عطسه در نزد مری تن	نیز از درون کز خیر	شرح او را در انوشیروان	عطسه زود تخف و در برین
یعنی از درون کز خیر	از کبری آورده است عطسه زنده	احمد قدس العالی	گفتن چنین بود و با
گوید احمد حاضر آن جواب	گوید ای محمد قدس علی کل حال	گوید غیر ازین نکوید کسیکه در حضور او است	بهر حکم آنکه گوید یا بغیر آنکه نشود
گوید و یا بگوید که بحدی	گفت و یصلح حالکم و غیر ازین	نکوید و صلوة مسعودی	آورد است طس حکم
سه که عطسه کرد و پاره	شوند بر حرکت یک	و طس آن غیر آنکه گوید	او را
کر بود و در حضور او هر بار	می بگوید یا رب یا رب	گر رسد با عطسه کرد و زیاد	عطا سازند حمد سازند
از کبری نوشت شرح با	حاضر اند جواب گفتی	گفت یا عطا یا عطا	می بود خامیازه ازین
هر که را خامیازه می آید	و این است واری باید	آه سازد و بر آن بنه	و بود و جواب کند خنده
در قینه نوشت از علما	در بیان آنکه شخصی نام حدیث	قال را شنود	بنده هر که شنود نام
آنکه کرد استماع و جواب	واجب است و نام رسول	اشنود و در حدیث	که تعظیم سازد او را بود
در یکی مجلسی اهل تعبد	که مراد شنید رسول	یک مرتبه در و بستی	گشت و اجاب بستی
از طحالی اگر شنید ار	بست و اجوبه و بر سر	در کتاب خلاصه آردی	شخصی ذکر صحیح می کردی
رضی الله عنک و کوی آنجا	در بیان بریدن ناخن	موسی لب	می نکوی تو رحمة الله

قص شار بریدن ناخن	موسی بغل و سر بریدن	خسته و نطق بطرف خلا	بست بلا خلاصی
حلق سر نیز موسی زیر ناخن	شرح او را در حدیث	هم زکشت خرد با حنا	گفت اند بریدن نطق
می برد از جودین	بماتت بخضارین	هم نوسته آنجا	ناخن در حناب که گوید
آنکه ابهام است بر آن	ابتدا اتنا زود بین	هم نوسته آنجا	ناخن پای خود بود هر بار
گفت از خضارین آغاز	ضمیمه بود با حناب	ذکر کردت شرح او	آنجا و گفت نغمه آنجا
میتوان چنانچه نطق	نیست تا خیر ضرر در هر	خواه که بست خواجه	ناخن دست بریدن
هر که بر سرش کرد وین	شد بچکان آن	بلکه هر روز که برود نطقا	و عده کرد و بست
در همه روز نیک و در	و عده جمعه یک	لیکن که بگذرد و عده	کرد تا خیر صبر او بود
ناخن مؤمن کن خاک	گرچه انداختن بنا	و کثیف مغتبل اند	ناخن موسی را که است
نکند قطع ظفر با دانه	مصطفی نمی کرده	چیدن ناخن در ترش	در جنابت و کبر غیر
بچینه نام دین در	گفتند و در ترش	یعنی در راه که در	سر تراشی مرا که خطا
چون شرم بر تراشیدن	گفت رسول کن ای	چون خوشترم او	گفت پیش آن
خوایم تا دم ز بعد	گفت و افن بر سر	سخنی با در ترش	و کراهیت زکشت
صوت قص موسی ای	در وضع وضو	تا چهل روز موسی زیر ناخن	مانندش کرد آن
حلق عایت تا و نطق	ابتدای آنکه اندیش	چون بازی علاج با	بخت موسی مذکور
کنده کی دور اگر برن	کره باشد با تعاقب سخن	حلق موسی بغل حوا	لیک بود که نشنا
و خزانة نوسته ای	حلق خانه بریدن نطقا	قص شار بقب مغزل	که بهر هفته میبوسد
پانزده روز جدا و نطق	انجیل بگذرد که آن	و نصا است اعلام	در سر جدا میبوسد
بزرگ هر شرح او بود	کرد از چند شرح خوش	چه بود خسته کرد در	قول بعضی بزرگ
قول بعضی از فضیله	لیک قول صحیح	وقت خسته ز بر کردن	گفت از هر نفس
لیک قول صحیح از نما	بگردد کس حالت	اینکه قوت هم	خسته سازد و در
تا با ناعشر نطق	میبوسد و هر	هر چکان بست	فندی قطع کل
قطع آنکه بود و جواز	و در حدیث صحیح	مشبهه آنکه	شاد کرد و نیک

ذکر کرده بزرگان
صاحبش را میکند
نکند با چوب است نظر
نه در آید بجایه نمود
یعنی از بهر خوبی آن
در صفتش اشکین
نکند نزد او کلام غیر
گفت و دعا کند
گفت این کتاب شرح
هم صفت کند بنام
نیز با فدی صیام نماز
چون که هر روز در این
نیز در آن کتاب می آید
هر چکایی برکت می آید
غیر با وضای غریب
متوکل بحضرت باو
کار خود با خدا که اندازد
بوی خوش میکند کرد
شاید اجرام آسمانی
روی او تابیده کردند
تا بود با وضوح روح
باشند و آنحضرت خود
جایز تر از جبرئیل

در بیان پر سپیدن بهای و احکام او
چون می با عبادت
تا شود بوی آن
رو خود ترش هم بناید
کوی و در جمل یکی می آید
یا نهد در خود پندش
مگر آنجا در فضای خیر
چون عاقی ملائکه بنام
توبه از معصیت کند بهای
بحدیث رسول اکرم
کند از ترس حق و صیانت
مرکت است با سازد
مرکت امر و دوست میداد

نکند قطع یعنی از او چیزی
نه سوزش آن
نظر تیر هم بر خارش
بسلامت و بهر تان
بل آنف جلیوس نکند
مهرانی کند بنام
صاحب شریعت آن
این بود دست
طلبید ز خدا آمرزش
هم به رضای خمش
بمغرض است این
که با سانی جان
تا شود و اصل لغای خدا
دل خود را کند ز تنگ
نکند حق هیچ عمل
مؤمن محض بخاطر حق
نیک مردان نیز او
طعن بر حال او بناید کرد
کرد از چند تن خوش یاد
گروه انداخته با
کاندین حال میکنند
بهستند و راست
چشم غم دید پیش تو

در بیان آفرینش حکمت

یکدل بیک زبان بگوید
او بداند چگونه بسیار
تا در آید فرشته حاجی
عفو سازد و عالمیان
که به پلور است خوابان
اول او نیست ای در
نکند امر محض را کو
منان میکند از جرم

بلکه نار و کنا همایش
مرکت بر مومنی فریب
جان سخنی بهر چو ممکن
همدین با شرح او
لیک چه زایل این عیار
کلمه شهادت اول
نیز در آن کتاب تعین
عنه اش چیست بنام

قبل از آنکه گفتن
گر تو در بحر بر می روی
در بروج مشکندی
بمن تو وفا نخواهد کرد
سج دیدی ازین سر آرد
سکر مع کنه جان
ابک تلخ بود کرد
سالمهاست ز تو بی نام
گروه تلخی او اثر با
هر که ایمان خود ستاید
آن گسایند گفت بنام
گفت نازل شود بر جان
هم بگویند در زمین
این جهان آن جهان
این باره شهادت
و صلوة فقیه سعوی
مروه شد همه سعادت
عقل مروه حضرت اوص
آن خلیفه ارض است
هر چکایمیکه غسل مروه
گفت صاحب این کج
بوامکام بر بر صبا
صاحب ترغیب الصلوة

میکند در مرتبه حاضر
عاقبت مرکت آید
دل بنیای بیوفایی
فکر روز فراق کن ای
مال فرزند خود بر بندگی
تا نافه بر چه میدانی
خضر سی از جان
تلخی جان مرفقه از جان
کو بخلق ای رسول عالم
بعرومی خود بر وقت خود
یعنی پروردگار ما
که ملائکه بود در جان
شاد با شنید بر زمین
یعنی تمام دوستان شما

همه حال عاقبت آن
هفت اقلیم درین باشد
پیر زالی که کار او
انکه در چشم تو ازین غانی
ایچه بگذر وقت مرگ
وقصص آمده است
کوزه گفتا که بودم
این مانده سپیدی ناز
صورت مرکت اینک روبرو
خواهر پارساوی بگیر
آرامی که ظاهر امر
کویندن نکلان
آنجان بستیکه موی
بر شما آنچه آرزو داد

و اندان که در دم
منزل آخرت من باشد
بجیب خدای کند وفا
هر زمان میرود تا دانی
شرح او را خداوند
خوردانی ز کوزه نگاه
کوزه کرد خاک من اند
فکر جان غریب و صاید
ایشانی که دست پر
گروینف سببی تفسیر
استقامت با سخن
که ترسیو سج غم خود
بر شما وعده خدا بود
آمنه و بهشت امان
داوان جان غم و کجا داند
از برای رضای مبرود
ناقلا از ائمه احنی
از ملائکه فری و شجر
بطریق کفایه تعین
تا در آنجا نظر نماند
بربان صحیح آنکس
گفت این قول صحیح
گفت این قول صحیح

در بیان شپتن مروه

از کنا با خویش کرد
ماند میراث خلق آئین
جمله مؤمنان با این
مروه را فوق تجزیه
پوشش خود غلبه او
از کنا شیط سادول
از منافع صحیح برود

ذکر کرد در صاحب کلمه
گروه آدم ازین جهان
عملا واجب است
خرقه که فوق عورت
گفتانی این تفسیر
پوشش از زیر ناف
نیز در شرح خویش

گفت این قول صحیح
گفت این قول صحیح
گفت این قول صحیح
گفت این قول صحیح
گفت این قول صحیح
گفت این قول صحیح
گفت این قول صحیح
گفت این قول صحیح
گفت این قول صحیح
گفت این قول صحیح

کف در کافی در او ادو	یعنی از زیر ناف تا زانو	معلی چون که گفت مبر	نکته فحشی مرد و نظر
نزد و در شمشاد	لیک در مذکور بود	چون از او که گفت آن	جایه بیرون کند از آن
مرد در او در شمشاد	بود و در شمشاد	پیش از آن میبود	یعنی بی شمشاد
مسح شمشاد	بر خلاف غسل می	می بنشیند و او می	قبل غسل با عیالی
در کتاب خلاصه	این بار روی او شود	این بود خلاف غسل	تا بر سر او نشاند
در هدایه نوشت و در او	میکنند تحت سوره	کف در کافی بود خوش	بجوانی نخسته کردند
یعنی سباز کویا	چون که قول نبی بود	بهر گرمی آب انداخته	می نهند در آن در و یا
گر نبات همین که کرده	بهر غسل آب خالص	می بنشیند در آن	یافت کرد و همه چیز
بعد از این با آب خالص	آب سوی رست می	نشویند غسل سه	تا رتبه با بی تحت
بعد سوی رست خورند	بر ساری آب میزنند	مثل مبله است	والذین که می خورند
بعد از آن مرده او	پشت او را چوبش	چون می رود و خود	میکنند مسح حکم مرده
آنچه برین شود و در	غسل و کبر و راعی	پاک سازد و خرقه پاک	کفن مرده مانگردد
بر سر و لبه این صورت	نیز کافور بر مساجد آن	یعنی چه بینی زانو	قدم است از جای
نکند شانه زین می	نکند قصه قصه مو	کف در شمشاد	یعنی در غسل او
چون که خطیبی در	سه کرت بر او غسل	و کرت در کتاب فاضل	یعنی در غسل او
وست بر شمشاد	خود بر کرد و شوی	مثل این در خلاصه	یعنی در غسل او
هم درین باب شایع	کرد از چند شمشاد	مرده او غسل	یا قبله نهند مرده
کف نام خسر است	می بخشد طرف است	اتفاق مرده را شوی	کف در او عیالی گوید
چون در عارا اگر	گفت آن کتاب	لیک در غسل او	بست ممنوع خواندن
قطعه در غسل	نکند نظایر احوال	یک روایت است	میکنند از گوش انف
درین که بچینه اندازند	گفت این قبح	و صلوه قضیه	علماء با اتفاق فرمودی
بگذر درین جهان فانی	زن اول او اند کرد	چون که بگذشت	زوجه او شست
عائنه جف حضرت	این روایت	گفت می اگر زین	می بشم جیب او

بوده با طلاق	میستواند که شوهر	بوده با طلاق	رفت زن بخیان
با اتفاق و میستواند	شوهرش میستواند	این بود قول عالمان	تا او بگذشت بخیان
کر چه در نروشا	هم کثیرک میستواند	چون که خواهد که زن	روایت زن اگر شوهر
گشت میراث دیگران	بیشتری پیشتر	نتواند شمشاد	مرد بگذشت هم
این بود قول عالمان	تواند شمشاد	تواند شمشاد	مرد بگذشت هم
چون که این وقت	قول بعضیکه راه	قول بعضیکه راه	مرد بگذشت هم
گفت خشی دیگری	قول بعضیکه راه	قول بعضیکه راه	مرد بگذشت هم
گفت و ای خود	چون که با شمشاد	چون که با شمشاد	مرد بگذشت هم
مرد با شمشاد	در میان آن	در میان آن	مرد بگذشت هم
غیر از آن فی	که باو غسل	که باو غسل	مرد بگذشت هم
نارسیه با این	مرد بگذشت هم	مرد بگذشت هم	مرد بگذشت هم
او تمیم دهد	چون بدست	چون بدست	مرد بگذشت هم
روی کرد از این	چون که در	چون که در	مرد بگذشت هم
کر چه سازد نظر	مرد بگذشت هم	مرد بگذشت هم	مرد بگذشت هم
کرش است	بنو در شمشاد	بنو در شمشاد	مرد بگذشت هم
که خرقه	نیز بنوشته	نیز بنوشته	مرد بگذشت هم
مرده آمد ز ما	بی جنازه	بی جنازه	مرد بگذشت هم
مرده افتاده	زن اگر	زن اگر	مرد بگذشت هم
قبل ازین که	از شایع	از شایع	مرد بگذشت هم
گفت که مرده	در فتادی	در فتادی	مرد بگذشت هم
بیکه حضار	آب بر مرده	آب بر مرده	مرد بگذشت هم
یا بیارید	وز محمد	وز محمد	مرد بگذشت هم
وقت اخراج	مرد بگذشت هم	مرد بگذشت هم	مرد بگذشت هم
باز اینجا	مرد بگذشت هم	مرد بگذشت هم	مرد بگذشت هم

مردود و در وقت نماز بهره جمعه بود جان تا که کشم غراب بچاه اینهمه در مقام میماند بعد ازین عیبها بد واقف حال سخن باشی چشم باید که برش منید در هدایت مرده باش هست از تمیص نام چونکه با فخر خای بن جایز است قصه بر زبان با دینار و لطف سر تا پس سازند لقا اول بعد از آن برانار کرد گر بود خوبی تشارفین هم لقا دست آخر منید گر کند کفن بر آن ای هست مکرده یک کفن موسی او در ظمیر آن چلبی آنچه کرده است طول خرقه نوزده کرد یک کز نیمه کرد کرد شایخ در از حد منید	کودن حج قربان مدنی کفتم این سخن تا توان حال زرد جنا سرتنام میفرستاد می ندانم چه بگذرد قبل از آنکه مثل من بر سر جاده عمل شنید	بود من متاع ترومانه در محلی که گروه کفتم بر بی میرم ز موکب آنچه بگذشت و او را تو که بحال زندگی دار کوش یکله نشنوی آن عقل باید که کار فرمای	مردود و در وقت نماز بهره جمعه بود جان تا که کشم غراب بچاه اینهمه در مقام میماند بعد ازین عیبها بد واقف حال سخن باشی چشم باید که برش منید در هدایت مرده باش هست از تمیص نام چونکه با فخر خای بن جایز است قصه بر زبان با دینار و لطف سر تا پس سازند لقا اول بعد از آن برانار کرد گر بود خوبی تشارفین هم لقا دست آخر منید گر کند کفن بر آن ای هست مکرده یک کفن موسی او در ظمیر آن چلبی آنچه کرده است طول خرقه نوزده کرد یک کز نیمه کرد کرد شایخ در از حد منید
--	--	--	--

در بیان مرده و بیفت او

کروه و در غلافین که از او لقا با آن از حق تا قدم تمیص اما بر لقا کند پس از آن از قبل بسیار کردند عقد ز تیرس کفتم خرق که فوق نیشین هر آن کفن و نوبت مگر سخاکه البصر بود یعنی رسیه فوق درع که درع یعنی بود من زن عرض از زیر بطایفه عرض او در و راع کرده خرق که فوق نیشین	چونکه در زنی سفید کفتم که کفایه هست چون کفن ابو جیدند مردود را در من میماند بعد کرد اند از قبل آن کفن مرده از پنج شمار کفن جابر که در زن کر کم از کفن نیشین زل مرده که کفن سنان بعد بود شد شمار فوق او در و راع حد طیل اعما خرق که فوق نیشین هر که سازد نوزده کفتم از منافع او نشنید	لبس یا ختمه سفید لیک است در آن کفتم بچه اول بجانب سر بر اینار یک کفتم اندازند کند آنکه لقا بر او باشد او کرده و از آنجا لیک است در کفن کفتم فعل را که در آن اول و در بکره اندازند یعنی تحت الاضافه ای بگو عرض او در بعد از شما یعنی در وقت غسل میکرد ظلم کردت و تعدی خرق که در کعبه است	کروه و در غلافین که از او لقا با آن از حق تا قدم تمیص اما بر لقا کند پس از آن از قبل بسیار کردند عقد ز تیرس کفتم خرق که فوق نیشین هر آن کفن و نوبت مگر سخاکه البصر بود یعنی رسیه فوق درع که درع یعنی بود من زن عرض از زیر بطایفه عرض او در و راع کرده خرق که فوق نیشین
---	---	--	---

نیز او را بقول کفتم تیزی استین و بصر یعنی در کفتم آن کفتم جردین غمزه شایخ از خانه بدخبر قیمت از بافته تالی بو امکا و شرح خود گر چه ماندت مال هم کفن مرده می بود بر در غم غصه روحی آن عاقبت با بر او شری گفت اندام انتقال هست و در حال مرده غافل از چه میخیزد پادشاهی بحر برینی تو که این آن کردند صاحب خانه فدایی کافی و غیره بیان کرد	نشود کفن کند او مردود این لبس شخص که بیان کرده است کل تطیب بود به سرو بر آن مرده مانده کفن او بود او را فشن او سوتی رو بکند فتوی برین تو ابره نبود آنهم کنند او تا کند خورش مال جمیع غیر سه کفن خوش شد میرا خواند ای مردود شرمند و در خوش گرفتارند و در عاقبت میرود کفتم عکس تیک می تی تی	کفتم کافی غیر مانی قبل از آن مرده شایخ و در حاصل مردود اگر در بر کرد یعنی از آن او عالمین در کفن خوش نظین نیز در آن کتاب صاحب بنو اول مرده مرده او می را که در کفتم بهرین پنج کفتم غیر معلوم هیچ و ارمان نفع مال او زند با مال او کفتم ابداح کس کس است طلب عفو و مغفرت لطف نیت تو آری	نیز او را بقول کفتم تیزی استین و بصر یعنی در کفتم آن کفتم جردین غمزه شایخ از خانه بدخبر قیمت از بافته تالی بو امکا و شرح خود گر چه ماندت مال هم کفن مرده می بود بر در غم غصه روحی آن عاقبت با بر او شری گفت اندام انتقال هست و در حال مرده غافل از چه میخیزد پادشاهی بحر برینی تو که این آن کردند صاحب خانه فدایی کافی و غیره بیان کرد
---	--	--	---

در بیان نماز جنازه و حکام

اول سلام مرده اگر مبعضی خوانند نماز غسل که کرده خوانند و صلوة فقیه مرده چون مرده زحای	که بقول خداوند و شایسته غسل کفتم باز شویند خوانند که عیم آنچه نیمه مرده میش روی کند مانی	علما گفته اند اتباع مثل سلام مرده نیست هر که غسل کفتم مردود را در جنازه صاحب فدای کرد	اول سلام مرده اگر مبعضی خوانند نماز غسل که کرده خوانند و صلوة فقیه مرده چون مرده زحای
---	--	---	---

است با فتح صمیم آورده	نیز در چند نسخه آورده	در کتاب خلاصه فتوی	نیز برای مدنی جنازه بنا
صاحبه نیکه بود با او	ز خبر فرمود در کتاب کج	شرح و درها کند عمل	نوه را ذکر کرده اند
و حق نیکه کفستان	کرد اوله بوند معان	گفت اندر همه جا	گفت حق تعالی
الغنت فرشته است	بر همان نیکه و مسمان	هم درین نسخه سخن از	گفت نوه که در حجاز
چونکه آن منی الطقم	کرد با این سخن از چشم	هست که در شرحه الا	نیز در چند نسخه ای کرم
حلق منقح جویب بود	رسم و زق جابله بود	نیز در آن کتاب جفانی	گفت علم صیبتی
گردد بر آن رخ شرب	مخبط اجر گفت سبیر	در وقایع غیر ما و نه	چون نماز جنازه بخواند
گفت تکبیر اولین جری	می بخواند این سخن از	باز تکبیر گوید خوش	بعد ازین بر او صلوات
باز تکبیر می گوید	بعد ازین سخن و علیا	باز تکبیر می گوید	هست از بعد او سلام
نکند رفع و در تکبیر	غیر تکبیر اولین است	در فتاوی کافی تا	در جنازه همان سخن است
گفت باشد عامر و	اللهم اغفر لی و میتنا و شادنا و غایبنا	انچه او گفت تکبیر	انچه او گفت تکبیر
و صغیرا و کبیرا و ذکرنا و اثنی نا اللهم من صیبه منافیة علی الاسلام من توفیة منافیة			
علی الایمان بر حمتک ارحم الرحمن فقدر وی انه علیه السلام کان من لحمیة فقیو			
بو امکام توشی داد	ما یقول فی التشمه اللهم اغفر للمؤمنین و المؤمنات	هر دعای که در آن	که دعای می این سخن
می نکوی بگوید کس	اللهم اجعل له لنا فظا و جعله لنا اجرا و خرا و ادر	که دعای می این سخن	که دعای می این سخن
شافعا و شفعا و اگر در نماز پیدا باشد اللهم جعلها لنا فظا و جعلها لنا اجرا و خرا و ادر			
در هدایه کافر مطوق	بعضی تکبیر که در	میشود و در این	گفت تکبیر هر چه ای اما
یعنی تکبیر که او مع	که نیز در بعضی	هر چه ای اما در اول	میکند مابقی سخن تمام
میش از آنکه جنازه آ	باقی تکبیر اجبا آرد	قول بود یوسف جبه	نشود بظان چه صحت
و جدا نذر بر پاک	صاحبه کف می کنند	کل تکبیر این است	هست قایم مقام تکبیر
فوتش بر چهار تکبیر	نیست جای نماز او ای	شخص از فتی غایب	مابقی سخن اول کس
بو امکام تکبیر	کرد شرح سخن این	انچه بر او کشت با	فوتش او نیز در شرح
لیک بود یوسف از امام	گفت تکبیر اولین تکبیر	هر چه ای اما سلام	این تکبیر تمام کند

یعنی میگوید این ملا	فتوی قول این سخن	در جنازه که میگوید	میکند رفع صوت تمام
سخ تکبیر کف از زین	مقتدرین زون	لیک مع قوف با سلام	میشود و در بی کلام
گفت حق برین سخن	در کتاب کس بر	رخصه و امامت	در جنازه چه با خدا
خواه منک است	انچه صحاب است	که چه از وی است	که بود و در خدا
مزه را با خدا حکم او	لیک حق تعالی	شرح و درهای نیکو	نقل کرد از جمیع لفظ
خواه آن خواهد بود	میشود از حدی	از عتای کف است	در جنازه بود و در
تا که گفتند برون کرم	شش نفر حاضر است	نفر صفت و خلیف	صفت دیگر بعد کس
باش از بعد وی او	هست در شرح بود	در امامت اجی بود	بعد سلطان وقت قاضی
بعد قاضی بود امام	بعد نیما بود وی	انچه گفت این شرح	نقل کرد از هدایت کانی
انچه اندر کفای تعیین	اخذ اکثر کربا	انچه کفایت این شرح	کرد و جامع است
گفت قاضی امام	الصصح نقل است	در کفایه چنانچه کرد	در خلاصه و به مختار
بنده را است	فتوی خواجده	که حق ازین میکند	در درش کرده اند
صاحب خضر بر کرب	نیز نبوتش جان	خوانده شد بغیر ازین	بولی میرا عاده بی
گرمی که جنازه بر	کس دیگر اعاده	شرح و درهای نیکو	میکند نقل از عتای
غیر ازین می که خواند	بود آنجا و لیس	کرده است متابعت	نخواهد اعاده وی کرد
که نکرده متابعت	که امامت قاضی	که جامع امام باجی	نیز اعاده نمیشود
مگر آنکه می شرح عمل	بوده است از امام	بو امکام بر پاک	انچه در شرح مختصر
مرده را که نشاند	نشود از نمازین	خاک اگر تکبیر	هم نقل سخن
انچه قول نموده بر	می بخوانند نماز را	در تفسیر بگوش	گفت تقدیر است
لیک عمر برای است	انچه قول صحیح	خاک نماز تکبیر	کرده بیرون کنند
غیر مغسول کرده	نقل کرد از خلاصه	گرفت لبین	کرده بیرون را
رست کرده بود	در نماز خلاف	که صیبتی سختی	که فلان سخن
هست باطل و صیبت	فتوی بر طلبی	که بخواند جنازه	غیر جائز بود در

خواه مرده برود	خواه مرده برود	خواه مرده برود	خواه مرده برود
بنوعده کرده میگوید	بنوعده کرده میگوید	بنوعده کرده میگوید	بنوعده کرده میگوید
بهره او بعضی از او	بهره او بعضی از او	بهره او بعضی از او	بهره او بعضی از او
از امام حسنی لایحه	از امام حسنی لایحه	از امام حسنی لایحه	از امام حسنی لایحه
کفایت کتبی است	کفایت کتبی است	کفایت کتبی است	کفایت کتبی است
در جنازه بغیر است	در جنازه بغیر است	در جنازه بغیر است	در جنازه بغیر است
بنوعده کرده میگوید	بنوعده کرده میگوید	بنوعده کرده میگوید	بنوعده کرده میگوید
اولا با فرض تمام او	اولا با فرض تمام او	اولا با فرض تمام او	اولا با فرض تمام او
نقل کردن این عمل	نقل کردن این عمل	نقل کردن این عمل	نقل کردن این عمل
کنند چنانچه در کتاب	کنند چنانچه در کتاب	کنند چنانچه در کتاب	کنند چنانچه در کتاب
چونکه در اول کتاب	چونکه در اول کتاب	چونکه در اول کتاب	چونکه در اول کتاب
از کبری و از سبب	از کبری و از سبب	از کبری و از سبب	از کبری و از سبب
از فرض تمام او	از فرض تمام او	از فرض تمام او	از فرض تمام او
بهره ما کرده و گفته	بهره ما کرده و گفته	بهره ما کرده و گفته	بهره ما کرده و گفته
خواه بر هر یکی جدا	خواه بر هر یکی جدا	خواه بر هر یکی جدا	خواه بر هر یکی جدا
بوسه بماند او	بوسه بماند او	بوسه بماند او	بوسه بماند او
او عینا ماندن این	او عینا ماندن این	او عینا ماندن این	او عینا ماندن این
کفایت بر وی نماز کند	کفایت بر وی نماز کند	کفایت بر وی نماز کند	کفایت بر وی نماز کند
نصف متعلق ما کتبی	نصف متعلق ما کتبی	نصف متعلق ما کتبی	نصف متعلق ما کتبی
میکنند او نماز بر بدن	میکنند او نماز بر بدن	میکنند او نماز بر بدن	میکنند او نماز بر بدن
میکنند غسل و کفن او	میکنند غسل و کفن او	میکنند غسل و کفن او	میکنند غسل و کفن او
بچه او بخورده و کفن او	بچه او بخورده و کفن او	بچه او بخورده و کفن او	بچه او بخورده و کفن او
مرده نگاه در دیار ما	مرده نگاه در دیار ما	مرده نگاه در دیار ما	مرده نگاه در دیار ما
یا ز او کفن او	یا ز او کفن او	یا ز او کفن او	یا ز او کفن او
مرد اگر کافر و جنم طی	مرد اگر کافر و جنم طی	مرد اگر کافر و جنم طی	مرد اگر کافر و جنم طی

شسته یا خورده بچند	شسته یا خورده بچند	شسته یا خورده بچند	شسته یا خورده بچند
کورا و حقیقه سازند	کورا و حقیقه سازند	کورا و حقیقه سازند	کورا و حقیقه سازند
چون من نماز کند او	چون من نماز کند او	چون من نماز کند او	چون من نماز کند او
میگوید پس اقیب	میگوید پس اقیب	میگوید پس اقیب	میگوید پس اقیب
اینکه میگوید مخفی	اینکه میگوید مخفی	اینکه میگوید مخفی	اینکه میگوید مخفی
بند بر وی می نماید	بند بر وی می نماید	بند بر وی می نماید	بند بر وی می نماید
است و کفایت در	است و کفایت در	است و کفایت در	است و کفایت در
میکنند که بجا است	میکنند که بجا است	میکنند که بجا است	میکنند که بجا است
مونی را که عقل در	مونی را که عقل در	مونی را که عقل در	مونی را که عقل در
عمر اگر نکند بر وی	عمر اگر نکند بر وی	عمر اگر نکند بر وی	عمر اگر نکند بر وی
چون نمون نماز کند	چون نمون نماز کند	چون نمون نماز کند	چون نمون نماز کند
کشت جمعیت در آن	کشت جمعیت در آن	کشت جمعیت در آن	کشت جمعیت در آن

در بیان برداشتن مرده

مرده را مرد و بواب	مرده را مرد و بواب	مرده را مرد و بواب	مرده را مرد و بواب
کفایت بر او است	کفایت بر او است	کفایت بر او است	کفایت بر او است
بعد از این بر من خوری	بعد از این بر من خوری	بعد از این بر من خوری	بعد از این بر من خوری
چون بنوعده کرده	چون بنوعده کرده	چون بنوعده کرده	چون بنوعده کرده
مرده را که بر بدن	مرده را که بر بدن	مرده را که بر بدن	مرده را که بر بدن
از مطلق نیز می آرند	از مطلق نیز می آرند	از مطلق نیز می آرند	از مطلق نیز می آرند
از نیایع میباید	از نیایع میباید	از نیایع میباید	از نیایع میباید
قیمت باقی در آن	قیمت باقی در آن	قیمت باقی در آن	قیمت باقی در آن
فصل من جنازه است	فصل من جنازه است	فصل من جنازه است	فصل من جنازه است
ما نشان جمعی بود	ما نشان جمعی بود	ما نشان جمعی بود	ما نشان جمعی بود
اگر کند را که با تمام	اگر کند را که با تمام	اگر کند را که با تمام	اگر کند را که با تمام

هم کلام نازد از دنیا
چون بگذرد از دست
آنجین و کتاب قاضی
در صحیح سخن کرم
در سواد بود قریبی
چون کاف و غیر است
مگر آنکه بود در بی
آنکه در وسط قبر می
مرد و از نردمان
شافعی آنکه در بی
سر مرده بنزد آن
ذکر کرد و است امکان
قول شمس الانبیا
میدارند مرده از با
طول قبرت قامت
در قبر چونکه تحقیق
به که وضع خندان
بنود و محرمش لغز
نیز این شرح شایسته
بنود و صالحان در
عقد را باز کرده اند
مرده زن بجا کشند
لحش که با آن چنند

چونکه بجز روح بجا و شما
گر کند رفع صد که بود
در ظمیر هم نوز جان
چونکه منجی گفته بود

از کتاب صحیح و کرم
چونکه گفته در شهر لطف
در نصیحت است آب و
در جنازه سه است بعد

در بیان دفن کردن مرگت او

بعد از آن شیخ تبرک
مرد و را در جفیر اند
سوی قبله جنازه
بیتین آن است
یعنی عند الممخره
سخن شافعی اهل کرم
صورت کشید از با
سخن شافعی بهر اما
عرض او را در لطف
قبر موتی خود کشید
یکم اوقای این باشد
صالحانیکه بر همانند
نقل کرد از زبان حکم
می باشد صالحان جو

در سوی قبله جفیر
شق که میگوید آن
مرد و را از سر بر آید
کفت معنی سخن
کشاد و بر آن
مثل قول فتاوی کا
در صلوة فقه مسعود
شرح او را در آن
قول بعضی است
ضمین طاق باشد
لیکته را در این
نه در این زبان
بنود و حرمان
در هدایه اهل دین

بسم الله و علی ما رسول الله
چونکه مآذ و را نمی بیند
لیکته محل ماندن

یعنی وقت جنازه آن
اوشبیه و باهل کتاب
گر جنازه بدید خیر و
کفت باسی رو بناید
کفت مکرده از لطف
سنت و فن نبرد
یعنی از قبر نام او
ماخذ شافعی این است
بهین سخن و دلخدا
مرد و در آن
یعنی با قبر مرده
اولا ذکر کردن
نزد صحابک فرمود
نقل کرد از فخر
کفت تا شرح باره
از مضامین هر دو جایز
می بمانند حرمان او
چونکه با شفا لغزین
بر قرآن صلوات
وضع مرده سخن
روی او می قبله کرد
پرده وقت دفن
پرده بر قبر او بناید کرد

خشت بخیه و یا خشت
کفت لا باس انقب
بزرگ نیکه علم و سخن
صورت قبر انکندیم
از خلاصه و قاضی
نیز بر قبر مرده
سر قبر از بنا و با علم
در ساز و قیود تطمین
نیز کفت آن بگرد
مرد و آدمی بجای
کفت نام حسنی
شیخ الاسلام کفت
از خبر کفت از ترمذی
چونکه تا خیر فون و کرد
گر چه صبر کیمت بودی
در سر قبر که مشت خاک
عدد و دو با که بر خاک
مرد و را فون کرد
ذکر کرد از زبان حکم
از کبیری نوشت شرح
گر بود او در غصب جا
از کبیری نوشت شرح باز
بطبع قاضی نور کرد

کفت مکرده از لطف
کفت از جامع لطف
کفت قبضه در و ماند
این بود سنسول
قبر مرده که چون نام
هست مکرده و بیگ
کفت مکرده و حنیف
از خلاصه و قاضی
آدمی مرد و در که این
می بر نش بر فون
این سخن که کند
گر بر شری بر بند
غیر مکرده کفت
کره او برین سبب
یعنی بر قبر مرده
گیرد و خواندش از یک
میدانگی خدی پاک
گر چه خود مرده بشمار
بی کف کج رت ازین
توان کرد و لغزین
می برارند از برای
صد هم دعا همیشه
بمسلمان مرده

لیکته بی کفت
منسبت خشت حاکم
چون لحد اگر است
از مبع است سنی
رافع از ارض قبر
بوا امکان بر یک راه
نیز بود و سف طریق
نیز از ضمات مختار
یعنی قبرگاه آن
چون محمد کف
بدستیکه حرف
غرضی در میان
که ز بر بانه نوشت
خبر مکتوبان
از کتاب کف
مرد و را نتیجه بود
سنسبیا حاکم
ذکر کرد و سنسبیا
مکر او بهر عذر
یا کرده شود و شفعه
این دعا و تصدق
او میراج حالت

چونکه مانده از اول
چونکه در قرآن حبیب
بعد بر قر خاک نازد
علم آموز اگر طلسمی
نیز بر خاک قبر باشد
چون از صلح تحفه
کره فرمود او کتابت
کفت تطمین غیر
منسبت مانده
قد برین بر بند
کره با زیاد از اول
نیت مکرده بر
کفت این فعل
نیز بعضی غیر
کره بنوشش
کفت شرح اگر جنس
نقل او از صلوة مسعود
از فدا و حج کفت
می نشاید کشا
بعد از خارج مرده
بهر آن عذر
حضرت پادشاه
کشته از یار از دیار

میدارند از دستها سج خورشید چو پشیمانانند دل او که تنها بماند چاره که تکلم کند و خوش دو فرشته که منکر کعبه مصطفی چو نور محمد انگیکه بود در صدق دو فرشته بجز از آن تایفا معناد اول گویش او شده است بعد از آن قبر او شود دو قسایکه بود در بهین نام بر سر آغوش که چه ماعی خطا کار گفت و محقر که حکم بنو و در بیان آن چون شهید احد بنیاد یافت مرده در جنت لیک در مطرفت برین یعنی از بعد جمع زانو یا وصیت بخیر آن حضرت حسین پیش	زیر خاک سینه شهنا کس نداند از جهالت تو نشین ز غم حال آن مان که مشو باره میرود از دهان آتش که فرمان پادشاه چو ز مکنس سوال کن نیست هرگز نوبت خبر میرسد بر آن نشود از پلید جان او شهید بود در آن خانه معمور کرده هم پاک بیرون و خلدوی بسلامت بی بجاکو	و بکران میروند بر سر طرفه چاره لیکه آنجا وقت که نشسته در دنیا دو فرشته بر سر جمجم که در ایند برین اوستا از خدا و رسول برین تو که از آفریده اوستی کویدل که خوشتر از نعره میرند همان پرستند ز منون بلو کوارین شخص افواج کن کویدند مثل نوح و ساج یا اسی که بنده زودی انجین عزت بخودمان	چو غری دهد کس رو وضع موی ز خود نتواند چه حال این دنیا نیکمای سیاه چشم کو سینه ما مشو در کفای اولین بار از این برین در حق این حال میگو انجین شخص را نمند بشو و از آن سخن در حق این حال میگو یعنی هفتاد و پنج باب میکنند سر حجاب نام مار از منان روزی تا غریب پاک از تو چندین امید با مسلم و مال و قتل یعنی ظلمت اگر چنین مرده میکند از آن غار و آن یعنی برین غار خوان گر کند ارتش مشیند یا بکروه معلله باوی عسل کرده نماز بخوان خواه در سرین زودی
---	---	--	--

در بیان شهب و احکام او

خواه در دو زمان گر کج بود کعبه کس جنگ بر حال خود اگر کرد یا بکشت بی ای آه کشت موی بجز شمشیر علما گفته اند بالاسع در بیان بوقیل کشت در مصفا عسل کرده بجای آن خوشتر بر آن که مسلمان بر برین حال امام بر برین موی دو دنیا می بخوانی نماز برین نه بخواند نماز بر آن مشاورت بر این گفت از جامع لضعف یا مرد با قصاص چونکه او شهید یا بمیرد غریب طلبی می بود از مفران خدا شرح در از برین چون اراده که باز صورت خواندش اگر بر	حکم با ارتش او کرد برو از موی که بر توید نیست بر شهید فرموده نیست برین قیل ترد بود یو ارتش برین بنود ارتش با اصحاب هم بنات فریبنا باشند علیه شهیدین لیک بر موی نماز کند خواند او را چهاره فرد او که بر کعبه یعنی بر موی نماز کند و اگر کردین روح سخن این سخن اندازد که در ناکهان بر خوش گشت کس از کشته آن عسل کرده چهاره او ایمده فرق شد او شهید با حدیثی	اینکه فرموده است گفتا م شهید در بدایه نوبت با هر بود همکارم بالتفصل از کفایه واری آورد کرده باشد وصیت گفت آنرا که راه حق با خیانت قاطع که مرد بعد جنگ چو زدی اسفند لیک حله ای بخوان از مفضح شایع او قاتل و الدین کفیل از کتاب فیه نبوتی عسل کرده گذارند غرق شد با در آب از فداوی که گردید هم غریق حرم مرد به باشد شهید	در بیان شهب و احکام او	میش از برین باز سه بار شهب مستحب اند بر خود فانکه خوان آیه لکری
---	---	--	-------------------------------	--

در بیان شهب و احکام او

بخشد این ثواب کثیر میرسد و هدایا کثیر هر چکای رسیده مردم و مؤان غریبان سومیت خود بخند از شهیدان بود قبور	شده و آن کتاب است از خزینه خود خلقی گفتش بر دل بای کینه گفتش در زاری خود اسلام علیکم یا اهل القبور سلفی مقبره شهیدان باشد سلام علیکم	حضرت عال سازد نور چون در اید براه یعنی مرد را دید که کوفتین بر سخن بمقبره زایر که باین لفظ هم سلام توسلاش می بلغند	یعنی بر قبر میت مذکور نشو و مشغول بی معنی رفتین القبور باین گفتند قبله مستند که باین لفظ هم سلام توسلاش می بلغند
اجرای بلاعد و بری و عهدای دیگر بود اجرا که در آن کتب قل بود اندک خوار آنکه خواهد کند زیاد گفت و قبر که بر لب تیران شلح شریف منع بود که در سنه ماه قربان که شنبه بود سکر بید بخیرت حق گرچه حال خود بر شام بهین عهدین معده از سیاهی چیل و اول فست بر چنطاقی با مانده از کوزان بیک منم از تنگنای غم باوه	فانحوا ان الکری نیست این شجره یا کرده بود غیر لیکن باز خواند می بخواند تبارک و علی مله رسول قبر اولین بود فعل لغزانی گفت رو چو رسید باجم و این سیری بدست باری از دستان سیری ای خدی زین بمقام سرور نور اند علمین لیس عطا و هر طرف دشمنان در میان جبر افتاده	هم تو این می بلغند میدهد اجرا بخوانند سوز زلزله بدان عدوم نهایی کل سو باز هر سوره که بخواند تنگی کی و عذاب لیک از خزینه سوره سکر با خدی بی بنا بود از حیرت سیاه گرچه حال از سلوک گرچه کاری نیاید ای یگانه خدی کون ای مرئی بر صفا کیا خو کبری بلطف کرد لطف پاک تو در میان مورهای خسته رویم	قبر انصاف تمام کرد و نور حضرت پاوسا خوانند بعد از آن سوره که بخوانند و عهدا کرده است اجرای عظیم میدانند تا چهل سال کرد و از میکنند منقذ او را مسکلت امتیقین کتاب مع احدی عشره نصد کرد از دستان اهل خیر چا کرده ستار او تم لطف ک علم نهایی ما از دل بنده سازد در میان جبر افتاده جانا اگر صد بود امان نیز در مانده بیکه کون

بد بام سیده نفس قوی ده که خیرم اینجا ای دهند جان اقبال مکری که واجب کرد معطی این کوه است مالک ملک نام شد او یا بقصد است کمال فرض عین آن زکوة بو دل خمار بر زبان مثل مفقود بود وجود یا دم مال اجد کردن سخن زاید بود نصیحت کم اگر از ده است حکم هم زده سده چاره ده برسد تا شتر چهار گفتی حق را عجا چینت لبو بچو عیا معنی حقه آن حاصل معنی حقه ابر چون نودیک شتر زیاد آید بعد از آن آنچه واجب چون شود شتر صدیقا شد نصایق بر زبان	از تو دوام میسر تو ن جتی بزیری پا چو صلح کن با طلبها ای کارنده این مکان تا نای سواد نیک عالم انکار پنهانی	کتاب الزکوة	بود آن مال انصاف هر چکای که نشه سال بهین شرح طهارتین بعد چندین حال یا که ظلمای گرفته بود میکنند نیکو این بیمینه جانده است فصل اول اگر چه اصل بر مکاتب که در حدیث روزهای گذشته این نیت اندوم و از کوه کر تصدق کند	در بیان نصایق و احکام	هم سرت ایای گشت مالک بستی سختی شد شتر پیمون اجل شش که زیاد شتر کی سردی کوفت و شش که نفع تاصدیت بل حقی که بستی با شتر بعد از آن شتر اول	در بیان نصایق و احکام	اب رحمت خلق بمقام ضای خود بران مطلبه اتونیک مسی فرض عین داون بالغ و هم مکلف را یا جانده بود بحدین هم روزن مطلب به چنانیکه در حدیث غیر اجوبه کوه شرط فرموده اند نیتش شرط نیست گفتی با فز کوه چون شود شاه چون شتر چهار گفتی حق را با دبری زکوة داون حقه فرضیه جدعون کوه شد و دوت زکوة یعنی باوی دو گفتی حق را میکنند گفته یک تبی و یا
---	--	--------------------	---	------------------------------	--	------------------------------	---

کس مال مضاربت
 عیبه و ذوقکات او
 خواه همراه او بودی
 شایع مختصرترین
 یافتنی کان فقه
 خمس او را و بدان
 و کسی یافت بیامنی
 آنچه او را کرده است
 ارض مملوک یا زمین
 ازین اگر ملک بجز
 آنچه از او را کرده
 نیست چیزی بلوگ
 یافت فیروز بیک
 پنجین روز مردود
 میند این آدمی بیک
 لیک روی شانه کفا
 خمس او را که او
 ملک شخصی که
 یعنی اول مسلمانی
 کردند اندواری
 شیخ الاسلام که
 حاضر میندین
 از بیابان و اجرب

ز کبیر و چند کس
 هم کبیر چیزی از

یا که مالی بود
 لیکت یون بود

در بیان کوه کاهها و حکام او

چون صاحب حدیث
 باقی او بود و بیاید
 مالش نیست من
 و در از وی کرده
 سخن شافعی که
 مذمت مالک است
 در پیش او در
 کرد و بود اختلاف
 جزوی و اول
 نیست چیزی بیک
 بر وقت از شانه
 بوده با و هفت
 باقی او بود و بیاید
 نزد او بود
 و او این ارض
 بود امکارم
 نهدن مال
 گوید بود
 یافت کردیدم

عاشق از مال او
 کسب ملک خا
 کند اخذ کرده
 بود امکارم
 آن من ملک
 آنچه موضوع
 مذمت این
 نقره و زر بر
 صحیح قول
 چیزی در
 خمس باید
 و اول خمس
 که فیروز
 حکم او
 لفظ مال
 این علامت
 مالک ارض
 اول فتح
 مال مرداران
 می شناسند
 یعنی در
 و در او
 در قیامت

کنجهای متاع
 از زمینها
 که در کوه
 هست بر وی
 عشر بر میده
 یک سخن
 چونکه قول
 خوشتر است
 مکرم باقی
 آنچه با بر
 کرنی در
 آب به
 آب به
 تیر از
 رفع ماسه
 هست و
 که بود
 بر خراج
 نه مثل
 حکم آنها
 نه که
 تیر در آن
 باشد

در بیان زمین خشتی و خراجی و احکام او
 عشر بد کرد
 سخن مختصر
 گفت با
 که در آن
 عشر باید
 و در این
 پنج او
 عشر و
 عشر باید
 و او
 حکم او
 غرض
 عشر این
 عشر این
 مسموم
 نقل کرد
 و در
 یعنی
 تیر و
 گفت
 یعنی

شمر که
 بود امکارم
 از فداوی
 شافعی
 غیر ازین
 خواه
 عشر و
 هر یک
 اینک
 لیک
 بود امکارم
 شایع
 ناینه
 یک
 بود امکارم
 و زمین
 نه
 یا که
 نه
 لیک
 باز
 قسم

یافت این
 و آنچه
 آنچه زمین
 در حوالی
 از ابو
 مذمت
 خواه
 نیز قول
 متصل
 شدنی
 عشر و
 گفت
 هست
 معنی
 پس ادای
 پنجین
 که بود
 گفت
 پنجین
 نه بعد
 عشر
 اهل
 یعنی

عشر می بودین ابله که بعهده بکشاد	اینچنین بصره هم در آن	لغت ابله سخن بود	او خراجی بود علی طلاق
یا بکرده مصالحه باها	از آن جا می خستند	می بود آن بین خبر	این بود حکمهای عیسه
نیز در شرح مختصرین	فکر کرده فقیهین	هم خراجی بود درین	بعضی ازین تو در شمار
بسیار از بعهده بکشاد	برنج هم اخرج میداد	لیکست یک شرفی	عشر بود بوجهی بودی
گر چه اورا بعهده بکشاد	حکم شرع از برای او داد	هر خطی که اسلام	مانده بود وقت فتح
صاحب مختصر بیان کرد	آن زنی کسی بود	کرد و حیاء در مسلمانان	معتبر قریب ازین
یعنی باشد در غیر شرع	عشریات حکم شرعی	بخر اجاره کردین	حکم او را در آنجا
و می میسند که اجاره	بست مطلق خراجی	وصف ارض است	بوی حکام قاضی کرد
نشاندند که مالک آن	کروین ابرو آن	کتاب خراج برین	تومی ازین می میداد
برای مالک خراج آن	می بکرد امام از طرف	انصف خراج از عاقلان	می بکرد دیار آن
چون ازینها که مصدق	بنیاد گیرند خراج	نوع ازین مطلق	مانده بود چون بود او
که بکل حربین با	از ارضی میرسد	صلح نمیکند	صلح بر بار بار بود
محرری که طبرستان	خج در هم بود خراج آن	جرمی مال منحل	ده بود حکم شرع را
ماسوق مثل خرفستان	کل او که بود موقوفه آن	متفرق در وقت او	در میان شرع هم بود
قد طاعت خراج بر او	و آن مسلح بود	هر چه بستند	بکره پشت موقوفه
از کفایه و این است	که هر شهر خوش میبست	از زمین قطع کنند	کثرت آنها بکرد خراج
یا رسیدنی با نزع	بیت او را خراج اندر	معنی اولیکه میماند	بوده با نزع دفع
یعنی آنچه مانع و یا چو	دفع او را میبست	لیک معطل نماید	مع قدر خراج
دشت ارضی از	محمد سلمان همان خراج	یا زومی میماند	بیت خراج ارض
کاخر از مسلم ارض خراج	خریش او شود خراج	مومنی را که در	که طایفه است خراج
صدقه میکند نظر	آن خراجیکه بر کردن	لیک بعد از طاعت	بیت ساقدار کردن
صاحب ارض قسما	مانده خراج ارض	گفت این شاخ حمید	کل از نزع او نبوده

دری

در فتاوی جمع الحرجین	لغت شرع کتب	گفت خراج شرع	ناید اندرین اصح
مصرفین کوه را	در بیان مصرف کوه حکم	انکه از دینوار بود	هست و مختصر عیار
از مصارف جبهه	اهل معنی فقیر کرد	که بقدر عمل اهل	فقر او در میان
انکه مانع میرسد	مصرفش بر حال	قرضه بیک مال	اوست کین جان
سخن ببلبلان	تا که کرد در سیدی	جهت و بجهت	گفت صرف کوه
مصرف بیک مکان	تر و بود بوقت	مال او روی دیانت	نرسد غیر عرض
هم بکرد و یک مانده	لیک این بسیل	بهم نوشتند	که حج مانده ابر
صرف سارده	یا بعضی که گشت	هم بملوک صرف	بنود لیک مال او
صرف سازید بجهت	نواد از کوه بری	برین با شمی	مصرف او بکلیت
در میان که در	توان صرف	معطلی آن کوه	گفت بعضی آن
توان صرف	بلکه بدین	بسیار کوه	یعنی از برای آن
بمکنه بدین	بهمین نظر	می بسود این	مصرفین کوه
از برای ضایع	بچنان کس	می بسود این	با و اعاده کوه
بود حکام بر	میکنند رسول	بی نیایش کند	از برای سوال
صدقه و نذوق	بایستی راجع	مع بکرد	از خانه نوشت
هم طحاوی امام	اخذ ما با جواز	گفت هم با	صرف از کوه
خمس خمس	ناجوازی کوه	مشرک و دوزخ	چون کمال وقت
نزد و محاب	اصل بود	شخصی از	و او قدر ضایع
اهل معنی	مگر آنجا	یا بود اهل	برده باشد کوه
صدقه از برای	در بیان صدق و	لیک قول	که بود در
یعنی چون	قولی جایز	صحت	و آنچه کرد
لیکست در	قولی جایز	صحت	شافعی خلاف
	قولی جایز	صحت	اندر معتبر بود

بوی که مکلف کرده کردن	بیمش اجتناب ازین	بچنین از مویز نزد او	مثل نصف صاع در
لیک بکس با نذر	یا ز جو میدهند فرما	لیک در مویز صاع	بست یعنی مویز بچنین
گفت بوی نظر آن کیش	یعنی از جامع اصغر	گفت ابو الصبح اینجا	بغیر مویز کف بچنین
هم ز کندم جواز کون	وز محمد بود خلاف آن	از طهیر بود دفع قیمت	باز فضل تو فتور این
از کسیری ز کون عمل	مطلقا دفع کند افضل	چونکه او دور بود خلا	طاعت خلاف با صفا
چونکه در او هم بچنین	تخلف از حق تعالی	مال شخصی که میرسد	گر چه نامی است کس
باز شخص مسلم از	و اول فطر زده اجاب	نیز با این لغاتین	صد میشود و اطمان
اصحیه است هم آن	تفقه در بیم بهمان	بیقین شافعی باک	صد فطر از لینه نو
فاضل آید کس آن	هم شایک لایق آن	از چهار بنده بچنین	بست حاجت خود آن
هم ز خود و جانش	تفقه واجب برش	قوت کسیر شد که زیاد	نزد او دانش فلفله
واجب ازین بود	بهر طفل فقیر هم برهن	بهر آن خاومیکه ملک	گر چه خادم بد بر آید
گر چه آن خادم آمد	گر چه کافر بود باو بد	بهر فرزند با این	بص بچنین برهن
فست از زهر طفل	بلکه از مال و او آن	وز محمد شدت در	یعنی اجاب و مال بد
یا که بدید طفل	گفت من شرح و بیان	از برای مکاتب هم	غیر واجب نشد مال
بنده به تجارت	تفقه واجب برش	بنده که گریخته بود	نیز از بهر او نفرموده
مگر از بعد عود و چید	بده با گذشتهای آن	فست با جیدتر کس	شد تخلف تا فزون
متعد که مشرب بود	نیز نعمان باو نفرمود	چون شرح عید برهن	فطر و جود علی التین
تا که فرزند اندین	فطر از بهر آن لغیا	فطر از روز عید پیش	فطره آن جایز است
از بهای ده کافی تعیین	گفت مطابق صحیح آن	از طهیر گفته بچنان	گفت داخل نشد مضاف
بست جایز بود اصح	هم نوسه برهن بود	گر چه بنوسه برهن	یعنی تقدیم او جواز
که در از روز عید اگر	غیر سابق بود این	رحمت حق شایع او	میکند از کس شایع
فطر که بود حی است	شرط بنویسند خلا	دشتمه بنده ملک	قیمت مال او رسد
فاضل است کس آن	از صلاح و قرین	گویند شخص خلی	فطر واجب بر این معنی

بوده باز زیاده	باز زیاده شمار	بچنین برود با غای	باز زیاده حساب ساز
اومی غیر خاوم است	معتبر غیر یک قس	حکم خادم هم بچنین	بجز از بزرگان آن
کتاب فقه که با این	حاجت اصل است	برخی نسخه که کثرت	بجز ادب است با
برده باز زیاده	در احادیث هم برهن	کسی که کند و افس	غیر یک نسخه در
کتاب بخوار طوب	و غنا جمله اعتبار	بر مزایع زیاده	غیر آن حساب در این
و اگر کرد از میان	یعنی این شرح ساز	بست از ماده کا و حقه	کتاب فقه فقیه را
کرد و نسخه یک	کافی در مرتبه	کتاب طنجیم	همه باشد حساب
بوده باشد متاع	زوجه است	هم بغیر فقیر	کتاب فقه هم
میشود و در	فطر واجب بر	گفت هم واجب	از بیایع نقل آن
و خزانه است			تا که بر غنی بود
مرصوم غنی			باز از واجبات
قبل ازین کفای	نظر اندین فطر	بکس جایز است	بعد از هفتاد
شخص اینک	بنوعی است	لحم آن ضمیمه	قسم سازند بوزن
مکش اینک	مع طمش	بواکام هم بر	است که فاضل
قسم این	بزیادی	گفت این	حکم شرح است
گفت که بی	گر خرید	بشد کس	گفت جایز بود
نیت صحیح	قولی	بیشتر از	به تخلف و همان
و در قایه	بجمله میکند	مخو را	باصی را
بجنان هم	نفع تمول	بواکام	از بهای
لیک از کف	نیت	از خلاصه	باصی
از بهای	گفت	لیک قول	سازد
طاهر قول	برین	اول وقت	گفت بعد از
لیک در غیر	جایز	میکند	و بهای

در بیان قربانی

خارج مصر میفرستاد	چون تو صبح زود کردی	و ذکر کرد و کتابی قاضی	میبرد و در برهما چند
بر مسافر مباح کرده	آنقدر گفت آن معجز	آخر روز سهوی بیانی	یازده یاد و از ده بر
از نیایح شرح او داد	کرد امام خیر او داد	می بود و در هم قربان	شد می از بر این تا
روزیوم شد و قضا	میشد و سوا ضحیه از	بگذراند چو ز تقدیر	باش اولی بر اول شرح
کتاب حاجت من است	اول تصد کند شایسته	از سر حقیقت گفت شرح	عرف فتم بوده ثانی
و ذکر ساز و خانیه آتش	روز بخیر شایسته	عید خواندند که فریاد	گفت تجویز از سر حقیقت
گفت اینجا اعاده	ضحیه اعاده روز	خواند از سر سهوی	از خلاصه مبالغه
عرف بوده اگر چه آن	بشما و بخت اجازت	از هدایه نوشت شرح	میخورد و اعطای که باشد
افضل است در میان	تو حج ساز و دست	تو حج را که بخوندان	بی زبانیکه بوده اگر
غیر اگر حج میکند آخر	خود در آن وقت خود	گفت این شرح است	شیرالی که مثل آن
بزرگانیکه راه نمید	بسم الله الله رب العالمین	گفت آنوقت آن	نیست از خود جز قربانی

ان صلواتی و نخی و حیاتی و معانی قدر ب العالمین لا شریک لک و بذاک اهمیت و انان

کو سفند اگر مسافرانی	العابدین اللهم تقبل من فلان بن فلان	نخبریده بقصد قربانی
کو سفندی که کند قربانی	و ده گفت از بیان احکام	صده سا خلد زبانی
شرح از خانیه و ایست	پیش از تو حج ضحیه از	شیر او را اگر بدوست
گفت ساز و تصد آن	کنند صرف نیتین او را	بدنه جایز بود و بر نفس
خاصه از نفس خود مسافر	بدنه کرده است قربانی	جمله او را اجابت است
این بود و نزهت عامه علماء	هم نوشتند همین فری	غیر یکباره نافه دانی
ضحیه پیش از تو حج بود	از نیایح شرح او داد	قول بعضی کند تصد می
ضحیه که ضرر بهمانی	کشت ضایع نکرده قربانی	بسیب کند چنان ذکر
بوده تا غنی تو در میان	از کبیر چنانچه کنسایز	از هدایه نوشت شرح
غیر اشرف و کو سفند بقدر	بیتین در آن نکرده	غیر از نهان حقه قربانی
هم تو آن بزرگان است	جز در جایز باینه	بکله فحله که کرد آن

ناظر

ناظر از دور که نگاه کند	از کلامش شتاب کند	خندند و صفت کلام	سره سر تمام شده
هشتمش من بفریب	رحمفرانی بخصیت	لیک که کو سفندی با	یازنی بود و بسال نیاد
شبی یکساله از این	هر دو ساله از این	از سر خجالت باشد	هر چه که و کفایت
بو امکا موز غمفرانی با	بره هشت و در آمده	بن این جان قوی کرد	جز در نباشد و راه
گفت تجویز آن خود	یعنی مجنون را قربانی	از خلاصه اگر همین	می بود جایز بخشن
از هدایه بیان کند	هست جایز شرط اول	هست شرح اندین	از هدایه شایسته
از خلاصه از گفت شرح	کسر شرح مگر سید	نیز جایز نوشت حقیقت	بلکه اولی نوشت از نما
از خلاصه مبالغه	هست جایز علف خود	غیر جایز بود و قضیجان	از ابوی این ادوا
هست باقی اگر نوشت	میخورد و اعطای که باشد	هم ز اجناس غیر جائز	لیک جایز نوشت از تجویز
بی زبانیکه بوده اگر	از غم جایز است ز بقدر	جربای میبندیم خوب	بخشین خرم گوش هم خوب
شیرالی که مثل آن	که عادت است جایز	چون سلیم از خود طلب	تو حج آن مال کن طاهر
نیست از خود جز قربانی	کنک را هم تو بخشن	از خلاصه نوشت اگر چه	نیست جایز اگر در و پیا
بر زمین چهار پای اگر	تو حج او را جواز میدهم	اکثر از ثلث گوش خود	و هم چشم باز و نوبه آن
کرد و در ضحیه بناید کرد	صاحب خجسته چنین آورد	بود امکا هم ز نما خجسته	اکثر از ثلث از شایسته
این سخن اصح فرمود	گفت هم فرمود همین	یکم و هیت است	بلکه بگفتول ربع مال
یک و ایت بود و نصف	همچنین همین کرده	قربانی که هست مفرطه	در هدایه است غیر معمله
حلقه که نسبت گوش او	هم در اینجا غیر جائز	عیبها نیکه وقت ترا	بوده باشد مکروه اگر
لیک بعد از خریدن	که قصیر میبندیم خوب	لیک قربان است غنی	گفت قربانی و بزرگنی
چشم او وقت تو قربانی	کشت ضایع درین جزو	بعد ازین اگر کرده	ضحیه جایز است از مال
سازد و ارسال بود	بو امکا هم که گردون را	رحمفرانی بخصیت	دو بناخذ بگرد بیان
لحم قربانی را تو فرست	خواه با نذیر خواهی	مگر ص نذر بوده شان	صرف او غنی جواز
حشش هم نمیتواند	که خورد و صان باید کرد	قیمت آنچه خورد	بفقیری کند صدک
شرح دو بار صاب	گفت از خانیه که کوشی	مانع ضحیه نباشد آن	انیکه مطلق از حشش

گفت فردا روزی است مرکز خورشید این که شدا و محفل علمین برساند بمطلب همه	بر صراط حق کردانی شکر ما با خدا زنده شود بتحصیل از همه محرم گردد بنات عیال باقی	از کفایتی کرد خبر شیکتر از آن که فریفته و بر او صد و از او این شکر ما با خدای پائین
---	--	--

مناجات بکافه معنی اجماع

ما گرفتار خود را دانی مخلصم و این گرفتار نام ما کت جیم حسن گرچه در بند نهامان	از تو لطف ما بر نیما گرچه ما را از تو نیست گرچه ما عاصی گشته ایم ببین نام ای جهان	از تو حمیت جبر و پند تو که بر بنده مروری گرچه ما را هزار نقصان از این نام میدر نیما
--	--	--

کتاب الصوم

در چه آیه و این مذکور باز این شرح شامی از تدریس است و چون در حق است عقل بلا غش است	لیک صدر التویر فرموده واجب است بر هر یک فرمود هم در اینجا و لید ما و از نیز نوشته اند شرط او	هر چه ای میقیم با این فرض این روزه کتیب یعنی از صبح تا غروب چون از صبح تا غروب
---	---	---

اول وقتش است خوب بعضی اصحابی از لیک سار و مباح است لیک گفت از وسط	گفت بوده وقت گفت نصف از با او نیتش را جدید باید کرد غیر تعیین نصف است	شامی شرط کرده است بعضی اصحابی از این سخن از امام مجتهد بعده نیت صحیح است
--	--	---

از محرف نوشته این با هم ز فرمود ما و هم شامی او را در حد است در این	بهم ز فرمود ما و هم بهم تخلف مالک است صح قول و در این شامی ابو وین قول	نقل نمیکند از امام نیز و ما روزه هر مریض که کند نیت این چهار آنچه قول صح از هر یک
--	---	--

متوجه شوند به طلال بعده روزی نیت چون تشبه و اول کتاب گشت جایز روزه	تا بوبتید ماه نیک مال و از روز روزه مریض نقل گویند که در حیا ورنه افضل می شود	بعد ظاهرا و با این که همان روز کرده است بعد ظاهرا و اگر آن یک سخن باشد از طلال
---	--	---

روزه آنکه است
گفت در وقت
نیتش را جدید باید کرد
غیر تعیین نصف است
بعضی اصحابی از
این سخن از امام مجتهد
بعده نیت صحیح است
نقل نمیکند از امام
نیز و ما روزه هر مریض
که کند نیت این چهار
آنچه قول صح از هر یک
بعد ظاهرا و با این
که همان روز کرده است
بعد ظاهرا و اگر آن
یک سخن باشد از طلال
قول بعضی است افضل
فتموی بدو به انسان
که بود نیت صحیح است
گفت فردا روزی است
گفت اینهم که نیت صحیح است
روزه آنکه است
گفت در وقت
نیتش را جدید باید کرد
غیر تعیین نصف است
بعضی اصحابی از
این سخن از امام مجتهد
بعده نیت صحیح است
نقل نمیکند از امام
نیز و ما روزه هر مریض
که کند نیت این چهار
آنچه قول صح از هر یک
بعد ظاهرا و با این
که همان روز کرده است
بعد ظاهرا و اگر آن
یک سخن باشد از طلال

روز شش قصه که گشت	صبح از رمضان	روزه دارم روزه	روزه از فضل باشد و محو
همه همین قصه که گشت	در هدایه بود لیل و	بعد ظاهرا بر شد از رمضان	بوده آن در جابر است
شخصه بتی بلال تنها	روزه میدار و البته قرا	که چه آنها که ای اخرو	چون امامه نامه در کرد
روزه این سخن	با و بزی قصه کفارت	شامی گفتیم کفارت	روزه اش با جمیع اگر
گروی روزه که گشت	روزه بخنایه او که با ما	بعدی روز اگر گشت	مرد مذکور کفارت
یعنی او میگردانمش	ماه را و بود و تمام	شخصه عدلی که ای قصه	داد بر دین فضل است
بسماعلی بود جو غم	می بگوید که ای می	خواه عرا بندان بود	امروز قبول باید کرد
هم نوشته بزرگ آن	نی لفظه شمس آن شخص	شرط باشد حدیثش ما	قول است حق تعالی اینجا
در قذف کسی بود	بعد از آن تو هم کرده	هم قبول شده که ای آن	و بهر ظاهر باید آن
بود امکام که در اینجا	فاستی اندین که ای او	گفتیم بلال این	که کو ای می گرفتیم
ام گوی امام هم از	هر مسلمانی که در	بر که خطا کرده در آن	قول عام بود کفارت
شد جوش که ای کسی	صوم سی روز شد	یا که پیش از شرمه	میکنند بینه در خیال
حسن از بخت کفارت	نکستایه حیاط این	وز عهد شد امر خطا	ورید ای دل هر دو بار
بگو ای کس در آنی	روزه دانند کفارت	عدوماه که کفارت تمام	میکنند بینه قبول
هم نوشت آن مویست	بنو و در سما اگر حالت	بگو ای جماعتی بسیار	بدین که ای کس در آن
ور هدایه که میکند	گفت بلال خله کفارت	از او یوسف طریقی بود	است اینجا که بچند
خواه باشد از بلال	دانکه دار و شوخ	فرق بنویسند اینها	اینهمه در هدایه نیست
و بد تنها بلال فطرت	حیاطا میسک آن	هر چکایی دو مرد بود	گفتیم بلال فطرت
یا و دل بود یکی حال	که کو ای دهنده بلال	ور سما علی است که جو	این کو ای قبول خواهد
نیست عمل باشد این	که چه اندر سما علی	ور سما علی است که جو	ور که ای شرط جمع گشت
در شرح و قافله			نیز در سخنانی از این
هر که قصه جمیع اگر کرد			یا که آشنایه یا خود
دانکه دار و جو و جمیع			روزه این کس باشد از

و بیان موجبات قضا و کفارت

بر همین کفارت قضا یا جماعتی فکر کند

روزه خود این که گشت	هم قضای هم کفارت	روزه او و یاد او خود	روزه این کفارت می بود
این کفارت بود در	گفت لازم بود در	این کفارت می بود	شخصه عدلی که گشت
در کفارت یک در دنیا	هم نوشته بود ای	شخصه عدلی که گشت	روزه او و قوی بود
بنو و یافت بنده ای	روزه او و قوی بود	گشت است طاش آن	پانزده صاع از بنی
بطعام منش از	پانزده صاع از بنی	از روزه شایع او را	نصف صاعی دهد هر
چون کند و عین	نصف صاعی دهد هر	که روزه او بود هر	روزه او و قوی بود
در کتاب خزانه که	چون کفارت است جایز	روزه او و قوی بود	یا به نیایان کردن
که کند کل شریکیان	یا به نیایان کردن	روزه او نمیشود و فناء	نزد هم تقاضای
که در فطرت شخصی از دنیا	نزد هم تقاضای	روزه او نمیشود و فناء	در هدایه بر او فضا
مگر با خطا که در فطرت	در هدایه بر او فضا	روزه او نمیشود و فناء	فاصله فطر هم نوی آن
روزه بودی بیایان	فاصله فطر هم نوی آن	روزه او نمیشود و فناء	یعنی از جامع این
شرح او را کرده	یعنی از جامع این	روزه او نمیشود و فناء	یا که ده است مگر
یا به نیایان شخصی که در فطرت	یا که ده است مگر	روزه او نمیشود و فناء	بعد از آن بود با
قول جمیع عالمی	بعد از آن بود با	روزه او نمیشود و فناء	که چه از وی در میان
یعنی آن فی کس	که چه از وی در میان	روزه او نمیشود و فناء	قول اجماع قافله بود
خود این کس اگر در	قول اجماع قافله بود	روزه او نمیشود و فناء	عودت چند هم فضا
فی که آید از بر	عودت چند هم فضا	روزه او نمیشود و فناء	زان فی کم که در
گفتاری که در دنیا	زان فی کم که در	روزه او نمیشود و فناء	خواه ما و او
خواه باشد از بر	خواه ما و او	روزه او نمیشود و فناء	عیر مفید و قلیل
قول بود فطر	عیر مفید و قلیل	روزه او نمیشود و فناء	به کفارت است
گشت آن کس	به کفارت است	روزه او نمیشود و فناء	خوف آنها که در
بنو و این کس	خوف آنها که در	روزه او نمیشود و فناء	گفت که هر
بود امکام و فطر	گفت که هر	روزه او نمیشود و فناء	روزه او و یاد او خود
روزه این کفارت می بود	شخصه عدلی که گشت	روزه او و یاد او خود	روزه این کفارت می بود
شخصه بتی بلال تنها	روزه میدار و البته قرا	که چه آنها که ای اخرو	چون امامه نامه در کرد
روزه این سخن	با و بزی قصه کفارت	شامی گفتیم کفارت	روزه اش با جمیع اگر
گروی روزه که گشت	روزه بخنایه او که با ما	بعدی روز اگر گشت	مرد مذکور کفارت
یعنی او میگردانمش	ماه را و بود و تمام	شخصه عدلی که ای قصه	داد بر دین فضل است
بسماعلی بود جو غم	می بگوید که ای می	خواه عرا بندان بود	امروز قبول باید کرد
هم نوشته بزرگ آن	نی لفظه شمس آن شخص	شرط باشد حدیثش ما	قول است حق تعالی اینجا
در قذف کسی بود	بعد از آن تو هم کرده	هم قبول شده که ای آن	و بهر ظاهر باید آن
بود امکام که در اینجا	فاستی اندین که ای او	گفتیم بلال این	که کو ای می گرفتیم
ام گوی امام هم از	هر مسلمانی که در	بر که خطا کرده در آن	قول عام بود کفارت
شد جوش که ای کسی	صوم سی روز شد	یا که پیش از شرمه	میکنند بینه در خیال
حسن از بخت کفارت	نکستایه حیاط این	وز عهد شد امر خطا	ورید ای دل هر دو بار
بگو ای کس در آنی	روزه دانند کفارت	عدوماه که کفارت تمام	میکنند بینه قبول
هم نوشت آن مویست	بنو و در سما اگر حالت	بگو ای جماعتی بسیار	بدین که ای کس در آن
ور هدایه که میکند	گفت بلال خله کفارت	از او یوسف طریقی بود	است اینجا که بچند
خواه باشد از بلال	دانکه دار و شوخ	فرق بنویسند اینها	اینهمه در هدایه نیست
و بد تنها بلال فطرت	حیاطا میسک آن	هر چکایی دو مرد بود	گفتیم بلال فطرت
یا و دل بود یکی حال	که کو ای دهنده بلال	ور سما علی است که جو	این کو ای قبول خواهد
نیست عمل باشد این	که چه اندر سما علی	ور سما علی است که جو	ور که ای شرط جمع گشت
در شرح و قافله			نیز در سخنانی از این
هر که قصه جمیع اگر کرد			یا که آشنایه یا خود
دانکه دار و جو و جمیع			روزه این کس باشد از

و بیان موجبات قضا و کفارت

بر همین کفارت قضا یا جماعتی فکر کند

گر غبار رویت یا کسی شرط کرده بودم تمام بر ذرات آن که در وقت بعد از آن جامع از غبار آنچنین بلغم که از سر او است شش و این است لیکن این اشک در وقت بهر گرم تر از این بوده سر به سر خوشتر است گرد و لب شود با این خون بر آید بر این لیک غالب بود و بخواب گنجی از میان دندان در کفایت رو کفایت چون بخوابد شش و خون بیتون آن که در وقت لیک هر دو در وقت آن هم در بخواب جامع او از فم او کافی کرد که بکوشد شش و خون نیست فایده نفع کفایت با اتفاق سخن مضطرب آن را بگوید یعنی باشد تمام تحت میتواند وصل بخوابد	رفت در وقت روز واری باشند آن نعم اگر لطمه فی الحج روز فایده سرخ او را کرده است بر همان آنکه بر وقت که رو بعد از آن سخن جمع کرده اگر بسیا از کبیری چنانچه فرمود روزه این نمیشود تغذیه یعنی عند کلام سخن که بر آن غالب است از آن روزه فایده و باقیم که فرود بر وقت فایده کفایت بود و بخواب غیر فایده سخن که در آن بعد از وقت نیست بر وقت فایده کفایت اصح شایع روزه از غنمه است کفایت با اتفاق سخن مضطرب آن را بگوید یعنی باشد تمام تحت میتواند وصل بخوابد	غیر فایده روزی است غیر فایده در سخن عامه آنکه بر وقت فایده باید و با کمال غنم چون از این میان آمد قطره یا قطره در وقت تشدید یافت با هم بست کفایت فایده از فم آنکه روزی است آن تر از آنکه فرود چون فرود بر وقت فایده که برابر بود بر آن که فرود بر وقت فایده که بدندان سخن از کبیری نور آن است قول اول آن طرف غنم بواکام مانی فایده گنجی دانند اگر خواست یا بکوشد و چنانکه در جایی خود بخوابد صلح و صلح با غنم در سر و فایده فرموده یا بسند با کفایت	مکس فایده سخن کفایت است سخن هم کفایت فایده که فرود بر وقت فایده سبب این روزی است نیست از این سبب چون فرود بر وقت فایده نقل شایع کفایت لیک با کفایت فایده هم در وقت فایده روزه این نمیشود تغذیه چون فرود بر وقت فایده باید و با کمال غنم که برابر بود بر آن که فرود بر وقت فایده که بدندان سخن از کبیری نور آن است قول اول آن طرف غنم بواکام مانی فایده گنجی دانند اگر خواست یا بکوشد و چنانکه در جایی خود بخوابد صلح و صلح با غنم در سر و فایده فرموده یا بسند با کفایت	با و بر وقت فایده واجب است سخن کفایت سخن قطعه بر وقت فایده تا که در آن سخن بود طعامی فایده لیک فایده سخن بر آنکه فرود بر وقت فایده لیکن فرود بر وقت فایده که فرود بر وقت فایده لیک طبع سخن باید با کفایت فایده خور و از بهر وقت فایده بر سخن است فایده طعم را که فرود بر وقت فایده خواه عکس است فایده غیر مضاعف فایده فکر کرده عالمان هر یک با کفایت فایده در کتاب خوانند که نیز از فایده سخن و فم او کافی کرد کفایت آنکه در وقت	نزد همان اما کفایت میشود و با کفایت از فم او کافی کرد نن اگر کرده روزی روزه فایده سخن چون فرود بر وقت فایده قول او در وقت فایده بمختلف فایده مفید از این سخن چون کفایت فایده کفایت و با کفایت نیز با کفایت فایده نیز فایده سخن اینکه خواهد بود چون بخوابد فایده نیست مکرر فایده فایده سخن هر یک با کفایت فایده شد کفایت سخن جایی بر وقت فایده کشت آنرا روزی	روزه از فم او کافی کرد از بزرگان سخن غسل بر وقت فایده او می زاود وقت سخن شخصه آن سخن اوله کفایت فایده که روز فایده سخن در فم او کافی کرد بواکام مانی فایده نزد مالک اما کفایت همان کفایت فایده شمس در وقت فایده هم کفایت فایده نیز در وقت فایده کفایت سخن قول دیگر که بر وقت فایده چیزی از بهر وقت فایده که هر چه سخن صایع از آن سخن هم کفایت فایده خون که در وقت فایده یا فکر که از آن سخن سده است کفایت	صبح خوش کرد و حال غیر اجابت بود هم کفایت فایده کرده باشد با کفایت بمختلف فایده روزه او به کفایت هر یک با کفایت فایده غیر مضاعف فایده از خلاصه غیر با کفایت کفایت و با کفایت در وقت عالمان و آنچه بنویسد در وقت فم او کافی کرد بواکام مانی فایده نیست مکرر فایده عکس مضاعف فایده نیست مکرر فایده شد تا کفایت فایده شایع او کفایت فایده در وقت فایده در کفایت فایده روزه فایده سخن روزه فایده سخن
--	---	---	---	--	---	---	---

با و بر وقت فایده واجب است سخن کفایت سخن قطعه بر وقت فایده تا که در آن سخن بود طعامی فایده لیک فایده سخن بر آنکه فرود بر وقت فایده لیکن فرود بر وقت فایده که فرود بر وقت فایده لیک طبع سخن باید با کفایت فایده خور و از بهر وقت فایده بر سخن است فایده طعم را که فرود بر وقت فایده خواه عکس است فایده غیر مضاعف فایده فکر کرده عالمان هر یک با کفایت فایده در کتاب خوانند که نیز از فایده سخن و فم او کافی کرد کفایت آنکه در وقت	نزد همان اما کفایت میشود و با کفایت از فم او کافی کرد نن اگر کرده روزی روزه فایده سخن چون فرود بر وقت فایده قول او در وقت فایده بمختلف فایده مفید از این سخن چون کفایت فایده کفایت و با کفایت نیز با کفایت فایده نیز فایده سخن اینکه خواهد بود چون بخوابد فایده نیست مکرر فایده فایده سخن هر یک با کفایت فایده شد کفایت سخن جایی بر وقت فایده کشت آنرا روزی	روزه از فم او کافی کرد از بزرگان سخن غسل بر وقت فایده او می زاود وقت سخن شخصه آن سخن اوله کفایت فایده که روز فایده سخن در فم او کافی کرد بواکام مانی فایده نزد مالک اما کفایت همان کفایت فایده شمس در وقت فایده هم کفایت فایده نیز در وقت فایده کفایت سخن قول دیگر که بر وقت فایده چیزی از بهر وقت فایده که هر چه سخن صایع از آن سخن هم کفایت فایده خون که در وقت فایده یا فکر که از آن سخن سده است کفایت	صبح خوش کرد و حال غیر اجابت بود هم کفایت فایده کرده باشد با کفایت بمختلف فایده روزه او به کفایت هر یک با کفایت فایده غیر مضاعف فایده از خلاصه غیر با کفایت کفایت و با کفایت در وقت عالمان و آنچه بنویسد در وقت فم او کافی کرد بواکام مانی فایده نیست مکرر فایده عکس مضاعف فایده نیست مکرر فایده شد تا کفایت فایده شایع او کفایت فایده در وقت فایده در کفایت فایده روزه فایده سخن روزه فایده سخن
--	---	---	---

کرده باشد علاج اگر با شرح او را کرده باشد روزه اش کس با آن مضطرب قبل از روزه روزه خودین گماند که باین مسئله بود یا که پیش از طلوع اگر خوشتر آن اگر شد تا که آب است از آن لقمه کسی جویند روزه او که بوده باشد او که از خوشتر آن یا که روزی است در فداوی کافی کرد یا نطن غروب اگر کشاو گشت اجتناب از آن مع شکری کل اکثرای صبح اگر نوی لیک غروب شک میوه و کفایت در فداوی گفت قاضی بعد از آن صبح بود یعنی آنکه صبح اگر نوی	قول غمخوار روزه فاسد یعنی از جامع اضحی تزو نعمان با کفار طبع حیاط شیب نعمان حکم او را چه خواهد بود حکم او را چه خواهد بود مزی خود جامع میگرد قیاس صبح در آن قول بعضی قضای آن بعد بر او که روزه هم درین مرتبه روزه تا که بر وی جامع سازد که خود روزه کس علاج کسی خود با کمان بعد از آن آفتاب خواهد که چه بگفته است اکثرای اگر چه بوده مع این ای اکل فرمود بسیار بخورد این بسیار که خورد این صبح کرد بعد از آن اتفاقا با کفار در آن و در شب پس نظر	در حدیث رسول او می جهل است که قول بود یوسف بود روزه اری اگر باره که بود عالی بن کس می بگردی جمع ازین صبح صادق در آن که با آن همچنان است خوشتر آن اگر چه است چون فرود برده بعد از که بر وی جامع ازین و که در کتبی است یعنی در روزه رمضان صبح بود بخورد او بیرسان واجب بود در هر چه که باشد بعد از صبح بود آن بعد از خوردن اگر بداند بعد از صبح اگر چه و بی دیگر گفته است با که یکس خرمی کرد که بد بود آنی می روی	تا که در وقت طلوع در کمان کشیده است غیر لازم بود کفار آن در کمان شد که معنی می بود و در کل کفار روزه که بخاطر آن حکم او را چه خواهد بود خوشتر آن اگر چه است هم کفایت بخورد آن و خلاصه کفایت روزه بودی بخاطر آن بهر کفایت بن کتبی امر فرموده است قبل آن باقی روزه واجب است باقی روزه اگر چه کنند حیاط اگر این حیاطا قضا کنند زینهار حیاط باید کرد نشده بود آفتاب فرو شد و باقی روزه بهمین قول فرموده است کس از کفار باید یا خوشتر جامع میگردی	بهمین نوع نشد قضا بسیار است در روزه یا زن ازین کس مال بود امکان نیست گفت از روزه قضا کنند فطار از ناچار هر چه که روزی نیز نوشته اند صوم خود با نظر لیک در آن فیه لیک با درین تقصیر هر چه که بدین حد از همین سر اگر کتبی سخن بگویند این بگردیدند از نماز قول اول کرده است روزه خوشتر از کتبی منش این که ازین گفت از قاضی سخن فاعلی بر کوار از فیه چه شایع بود غالبه یکس باطلی بود خوردند کفار	سخن فاعلی قضا هم یعنی روزانه رمضان باقی روزه واجب است چون بودی سطح چنگ بسو حوط انداز بهر روز فدیة بیماری باید با قضا حامله مرضه که باشد یافت قضا ای مرضه ایجاد غیر واجب بود که تعیین بود کنند فطار یا مسافر یعنی خوشتر از بیماری قاعدا که نماز خواندن بیتقین ظاهر و این و محمل در قضا باید و همان وقت او را و باید خدوین کتبی در سفر نیک بود فطار و کتبی کفایت کردن خوشتر از کفار همه روزه هم	در وقایع نوشتار یا مسافر رسید بر خانه صورتش بر بوی و قضا بیشتر از زوال این قوت و نه درین لفظی فطره است فدیة آن محل مکوی بود بر لید بخورد مانع از درین با کفایت و او شریک است بعد از آن اجتناب ترسد زاید از عیش بی کفایتش لازم خواه که بیلد این کفایت او مساح بوده باشد خوشتر شد فراموش خبر از و خوشتر از قضا تزو ما روزه درین و فداوی روزه یعنی چون شهر میسند خوشتر از	چنین است که بهمان نوع بلوغ نمودن بوده باشد بلاغت شیخ فانی که محال بعد از آن فدیة شیخ فانی که با قضا روزه خوشتر از مرضه را ضد سخن چونکه اجاره کرده است مگر از او اجتناب یا مرض او پیش در جمع کتابها خواه باشد اجتناب اچنین کس اگر کتبی یا مسافری از این چون مسافر خانه شد هم کفایت بود بمسافر که روزه که خبر و کس خوشتر در کتبی کفایت حکم اینها که در نیز بر کس اجتناب
--	--	--	--	--	---	---	--

کرده باشد علاج اگر با شرح او را کرده باشد روزه اش کس با آن مضطرب قبل از روزه روزه خودین گماند که باین مسئله بود یا که پیش از طلوع اگر خوشتر آن اگر شد تا که آب است از آن لقمه کسی جویند روزه او که بوده باشد او که از خوشتر آن یا که روزی است در فداوی کافی کرد یا نطن غروب اگر کشاو گشت اجتناب از آن مع شکری کل اکثرای صبح اگر نوی لیک غروب شک میوه و کفایت در فداوی گفت قاضی بعد از آن صبح بود یعنی آنکه صبح اگر نوی	قول غمخوار روزه فاسد یعنی از جامع اضحی تزو نعمان با کفار طبع حیاط شیب نعمان حکم او را چه خواهد بود حکم او را چه خواهد بود مزی خود جامع میگرد قیاس صبح در آن قول بعضی قضای آن بعد بر او که روزه هم درین مرتبه روزه تا که بر وی جامع سازد که خود روزه کس علاج کسی خود با کمان بعد از آن آفتاب خواهد که چه بگفته است اکثرای اگر چه بوده مع این ای اکل فرمود بسیار بخورد این بسیار که خورد این صبح کرد بعد از آن اتفاقا با کفار در آن و در شب پس نظر	در حدیث رسول او می جهل است که قول بود یوسف بود روزه اری اگر باره که بود عالی بن کس می بگردی جمع ازین صبح صادق در آن که با آن همچنان است خوشتر آن اگر چه است چون فرود برده بعد از که بر وی جامع ازین و که در کتبی است یعنی در روزه رمضان صبح بود بخورد او بیرسان واجب بود در هر چه که باشد بعد از صبح بود آن بعد از خوردن اگر بداند بعد از صبح اگر چه و بی دیگر گفته است با که یکس خرمی کرد که بد بود آنی می روی	تا که در وقت طلوع در کمان کشیده است غیر لازم بود کفار آن در کمان شد که معنی می بود و در کل کفار روزه که بخاطر آن حکم او را چه خواهد بود خوشتر آن اگر چه است هم کفایت بخورد آن و خلاصه کفایت روزه بودی بخاطر آن بهر کفایت بن کتبی امر فرموده است قبل آن باقی روزه واجب است باقی روزه اگر چه کنند حیاط اگر این حیاطا قضا کنند زینهار حیاط باید کرد نشده بود آفتاب فرو شد و باقی روزه بهمین قول فرموده است کس از کفار باید یا خوشتر جامع میگردی	بهمین نوع نشد قضا بسیار است در روزه یا زن ازین کس مال بود امکان نیست گفت از روزه قضا کنند فطار از ناچار هر چه که روزی نیز نوشته اند صوم خود با نظر لیک در آن فیه لیک با درین تقصیر هر چه که بدین حد از همین سر اگر کتبی سخن بگویند این بگردیدند از نماز قول اول کرده است روزه خوشتر از کتبی منش این که ازین گفت از قاضی سخن فاعلی بر کوار از فیه چه شایع بود غالبه یکس باطلی بود خوردند کفار	سخن فاعلی قضا هم یعنی روزانه رمضان باقی روزه واجب است چون بودی سطح چنگ بسو حوط انداز بهر روز فدیة بیماری باید با قضا حامله مرضه که باشد یافت قضا ای مرضه ایجاد غیر واجب بود که تعیین بود کنند فطار یا مسافر یعنی خوشتر از بیماری قاعدا که نماز خواندن بیتقین ظاهر و این و محمل در قضا باید و همان وقت او را و باید خدوین کتبی در سفر نیک بود فطار و کتبی کفایت کردن خوشتر از کفار همه روزه هم	در وقایع نوشتار یا مسافر رسید بر خانه صورتش بر بوی و قضا بیشتر از زوال این قوت و نه درین لفظی فطره است فدیة آن محل مکوی بود بر لید بخورد مانع از درین با کفایت و او شریک است بعد از آن اجتناب ترسد زاید از عیش بی کفایتش لازم خواه که بیلد این کفایت او مساح بوده باشد خوشتر شد فراموش خبر از و خوشتر از قضا تزو ما روزه درین و فداوی روزه یعنی چون شهر میسند خوشتر از	چنین است که بهمان نوع بلوغ نمودن بوده باشد بلاغت شیخ فانی که محال بعد از آن فدیة شیخ فانی که با قضا روزه خوشتر از مرضه را ضد سخن چونکه اجاره کرده است مگر از او اجتناب یا مرض او پیش در جمع کتابها خواه باشد اجتناب اچنین کس اگر کتبی یا مسافری از این چون مسافر خانه شد هم کفایت بود بمسافر که روزه که خبر و کس خوشتر در کتبی کفایت حکم اینها که در نیز بر کس اجتناب
--	--	--	--	--	---	---	--

بستن بن با بختیاری
گفت شرع هر چه بود
گر چه یک لغت را بگویم
نیکی می بود اخیر
در بد ای صبح تکبیر
در چه ارف جو پیش نماز
یعنی دانند خوب است
یعنی از بهر این که
لیک می بود و کس
حکمی بجز عرفان
آنچه از بنده می شود
آرزو در شوم من اوج
لیک بظلمت این بند
هم درین بلا با ما
سنت مطیع که نشاند
قول در سندی ساز
نام گروه بلو لیا
امرا که مروج و نیند
یا رسول مفتح الابد
لو که حقیقی است این
خالی از هر چه از
بامیدیکه التفاضل
انقدر توان بر بند

در بیان سحری خوردن و حکامه

سنت نبی بود	خورده باشد از حور	یعنی شب یقین است	آتش می بفرمود	گفت افسار سنت آمیز	بسیار عجب است	بلکه تا غیره و احوال	باید افسار کس با طبع	مسکات متعین کتایم
سناج و دانه های نیکو	چون سحر نمیه ز کتب	لیک در صبح بود	هم نرفته نوشت سناج	ذکر کرد از بیان حکامه	لیک از غرور شک بود	روزه اش اکتا و خبر ما	یا با بختیاری و به شدت	شکر بجز حضرت معبود

در بیان سبب تصنیف کتاب

خود چه غم از این بگویم	ضعف و تنگدستی	رومی دل بر خرد و دل	سال مردم بلا با ما	می شناسند بر سرانو	خود آنها کننده	امتان غریب و زیبا	عاشق خال است این	باز در هر جا ه افشا	گند از این مقام حلال	یفت در مان و دست
ز امید اینک شایخ ما	بعضی از عالمان جهان	خمر کس باقی آن خود	بس نارا که از حکما	حکم داران که خندان	تو که قریب و منزه است	آرزوی ترا با اند	با وجودیکه در عالم	آن غریبان عجز و نیت	جاریشان بر عید	

بسیار کرم ز قهر خود چار
ذکر کرد از بیان حکامه
است تا صبح بخند طلب
است مکرده خود در آن
با و از شام پیش افشا
اینکه عیال گفته اند گو
گفتا یزدان چو زنی
گفت در شرع از جمله
بر این جز نمیکند فطار
بنده ادا و کو مقصد
یفت از بند لطف حق
وقلم آورم کتاب
بعزیزان کتب بگویم
خونین بر اینک حق و نیت
فخته اند و عیال شده
میتسه برود خود خود
از کناه که چه عا کنند
فخر احوال و اوج و نیت
عرض ما کن بجز باری
لیک با اغما گرفتار
ول مکار چه چشم در بند
پشه مانده از زربان
ول آنها هر روز طلب

شاید با ما
وی آهنا ساری
و به با شاره و کس
ای مفریبی مقصد
ای فدای تو خانان
چون که ابی با کس
خوش بخوردی می غنی
روز بخت که میشو
از چه رو غم آن سزا
بر شقت که در طریق
هم تا بود و زوبان
غرم این شاه را اگر کنم
لیک امید از نیت
بنده ز دست صبح
بشو از حور خدا
حضر مصطفی شرع
منکنا با کتب خود
چو که محبت بر نیت
من می خواهم از کتب
محمد بجز حضرت خفا
از عیال با لوی خوب
با دل غم نشور کس

چهار از کرمیت مال
و از خاک ی مازی
عاشقانه زبان شرف
جان شیرین رسید بهیا
مال بر عیال جان ما
آرزوی تراب کس کند
امتی امتی می کفتی
امتی گفته کفتری با
پای از حق سر چو کس
برده آن سرین بود
تا مال بر در روی زو
از بری تو باز سر کنم
لیک که کام زو ما
مخلص از کج اندو پای

حکایت

روض می کرد در مسجد
ده بسته حساب خود
بای تا سر غریب عیینه

کتابت

چون کشیدم مکتوب
برده بودم بل صبا

در جاد کرامت است
منش غیبی می مانند
کوی ای بر می بند
از خداوند خوشتر است
آن کسی که می بند
بهر ما اندکس که ان
وقت آخر که مرگ
مهربانی تو جهان بند
بلکه از چشم چون از پنا
بمست اینچنان بودی
با وجودیکه جسم پاک تو
روز خوشتر خاک بر خاک
آنکه در کام از دما
ز بهر ما سیکه خسته است

نه را قوت عیال بی
خاک ما چشم خود ما
بهمین از زویشان بر
تاکت یقوی ما را
و عوی و بیغ امی بند
اشک چشم تو بود چون
در زبان تو امی بوده
امی را که بر پیش آن
از بری تو بجز بیای
رو خسته است که در کس
بست بر روی ارض خاک
بجبال تو چون نظر ساقم
می ندیم که چون بر ما
که هنوز لطف سناج
مهربان تر حضرت
یک حکایت که خردی
اولین سخن بنویزند
کس نه اندامت از
کسی ابناش که بی
هم تو که نباشی از
گشت تمام قول امیر
از سیای کلمه کشم
که نوشتم ز روی ما و

فامر العقل والضمير سهو في كتابه شاهد اوراقه چونكه حق لا تو انما روز خج هم اول كاشف سید نو	خارج المعاني وقد خلد في كتابه ان مع خارق حجب ان سينا با اخطانا بودن نوح كرم كل بن عبد الله خواجه	منك بهم لفظ دارم اميد ز نواي كجه ناقابل استاين حمد نكده حضرت بودن حجت حبيب رحمت حق نشا	نیک بر کویه ز دور بدعای مکنی یاری بدعای کون فتح اطالب بر سیدم کوه معصوم مع نیک بهر ارض بر نوبت هر دو سانه
--	---	---	--

اللهم غفر لي ولو الذي ولا استأفني ولا
 ائمتين واهل بيته واصحابه
 واهل بيته ائمتهم اجمعين
 ورافع الدرجات
 وفاضى الحاجات
 سمته

